

بِسْمِ اللّٰهِ

خطبات مبارکہ
حضرت عبدالجبار
در اروپا و امریکا

خطبات مبارکہ
حضرت محمد البصیر
در اروپا و امریکا

خطابه مبارک در بروکلین منزل مستر مکنات وقتی که عکس متحرک

برداشته میشد ۱۷ جون ۲ رجب ۱۳۳۰

مژده باد مژده باد که نورشس حقیقت طلوع نمود مژده باد مژده باد که صیون برقص آمد مژده باد مژده باد که اورشليم الهی از آسمان نازل شد مژده باد مژده باد که بشارات الهی ظاهر گشت مژده باد مژده باد که اسرار کتب مقدسه اکمال گردید مژده باد مژده باد که يوم اکبر الهی ظاهر شد مژده باد مژده باد که علم وحدت عالم انسانی بلند گردید مژده باد مژده باد که خيمه صلح اکبر موج زد مژده باد مژده باد که نسيم رحمانی وزید مژده باد مژده باد که سراج الهی روشن شد مژده باد مژده باد که در این قرن اعظم جمیع اسرار و نبوات انبیاء ظاهر و هویدا گشت مژده باد مژده باد که بهاء کرمل بر آفاق تجلی نمود مژده باد مژده باد که شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند مژده باد مژده باد که آسیا و امریکا مانند دو مشتاق دست یکدیگر دادند

خطابه که در رمله اسکندریه در هتل ویکتوریا پنجشنبه ۱۶

ربیع الاولی ۱۳۳۰ بیان فرموده اند

مظاهر مقدسه الهیه هریک عالم امکان را شمسى در نهایت اشراق بودند هریک وقت طلوع عالم را روشن نمودند ولی کیفیت طلوع تفاوت دارد حضرت موسی کو کبش اشراق کرد بر آفاق ولی بقوه قاهره شریعت الله را در میان بنی اسرائیل منتشر نمود ولی تجاوز بجائی دیگر نکرد بلکه حصر در بنی اسرائیل بود یعنی کلمه الله روح ایمان به بنی اسرائیل بخشید و آن ملت در ظل شریعت حضرت در جمیع مراتب ترقی کرد و توسیع یافت تا رسید بزمان سلیمان و داود و پانصد سال طول کشید تا چنانکه باید و شاید امر منتشر شد در زمان فرعون بنی اسرائیل نفوسی در نهایت ذلت و ضعف بودند و مستغرق در هوی و هوس و در نهایت درجه سوء اخلاق بقوه معنویه حضرت موسی ترقی

کردند و از ظلمات نجات یافتند و سبب نورانیت آفاق شدند و تحت تربیت الهی تربیت گشتند تا بمنتهی درجه ترقی رسیدند بعد منحرف از صراط مستقیم و منحرف از منهج قوم گشتند دوباره ببل قدیم افتادند تا دوره حضرت مسیح آمد کو کب عیسوی طلوع نمود در ایام آنحضرت معدودی قلیل مهتدی بنور هدایت شدند و مشتعل بنار محبت الله گشتند منجذب شدند و منقطع از ماسوی الله گشتند از راحتشان از دولتشان از حیاتشان گذشتند و جمیع شئونشان را فراموش نمودند ولی معدودی قلیل بودند مؤمنین حقیقی فی الحقیقه دوازده نفر بودند و یکی از آنها اعراض کرد و استکبار نمود محصور در یازده نفر و چند زن شد سیصدسال طول کشید تا امر حضرت انتشار یافت و کلمه الله نافذ شد و ندای ملکوت الله بجمیع اطراف ارض رسید و روحانیت و نورانیت حضرت جهان را زنده و روشن کرد زمان حضرت رسول علیه السلام رسید نیز حضرت رسول طلوع نمود ولی در يك بیابانی شن زار خالی از آب و علف که از سطوت ملوک دور بود و قوه عظیمه مفقود قوای نافذه سائر ممالک در آنجا نفوذی نداشت بلکه محصور در چند قبائلی بود که در نهایت ضعف بودند فقط بالنسبه بیکدیگر صولتی داشتند و قبیلۀ اعظم آنها قریش بود که قوه اعظم آنها هزار نفر بود که در مکه حکومت مینمودند و در بادیه العرب زندگانی میکردند از انتظام و اقتدار فی الحقیقه عاری بودند و سلاحشان عبارت از شمشیر و نیزه و عصا بود حضرت بقوه قاهره امر الله را بلند نمود و این معلوم است که هر نفسی که قوه قاهره بیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد هر عاصی فوراً مطیع شود اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متأثر نشود دلالت کنی و بیاناتی نمائی که در سنک تأثیر نماید در او ابدأ اثر نکند بجزئی قوه قاهره چنان متأثر شود که فوراً خاضع و خاشع گردد و امتثال امر نماید حضرت بقوه قاهره امرشانرا بلند کردند و علمشانرا برافراختند و شریعت الله انتشار یافت اما جمال مبارک و حضرت اعلی در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم انداخته بود در محلی معتکف دور از

عمار نبود در قطب آسیا ظاهر شدند و اعدا بجمیع انواع اسلحه مسلح بودند حکایت
قبیله قریش نبود هر دولتی با پنج هزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان میداد
یعنی جمیع دول در نهایت اقتدار بودند و جمیع ملل در نهایت قوت و عظمت اگر بتاریخ
رجوع نمائید از بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر و قرنی دول عالم باین اقتدار نبودند
و مایل عالم باین انتظام نبودند در همچو وقتی شمس حقیقت از افق رحمانیت طلوع نمود
ولی در نهایت مظلومی وحید و فرید و بی معین و نصیر و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک
دائماً قیام داشت در موارد بلا هر مصیبتی بر وجود مبارک وارد شد بلیه‌ئی نماند که بنهایت
درجه بر وجود مبارک وارد نیامد جمیع تکفیر کردند تحقیر نمودند ضرب شدید زدند
مسجون کردند سزگون نمودند و عاقبت در نهایت مظلومیت از وطن اخراج و نفی بعراق
نمودند دوباره باسلامبول و از اسلامبول بارسوم بر میلی منفی نمودند و بعد بخراب‌ترین
قلعه‌های عالم مانند قلعه عکا فرستادند و در آنجا مسجون نمودند دیگر از اینجا
موقعی بدتر اعظم برای نفی و حبس متصور نمیشد و سرگونی اعظم از این ممکن نه
که چهار مرتبه و بالاخره در قلعه مثل عکا مسجون کردند چنین واقعه‌ئی یعنی چهار مرتبه
نفسی از محل سرگونی بمحل نفی و از محل نفی بسجن اعظم افتد در تاریخ نیست باوجود
این در سجن در زیر زنجیر مقاومت بمن علی الارض یعنی با جمیع ملوک و ملل فرمود
دروقتیکه در زیر چنگ و زجر آنها بود آن الواح ملوک صدور یافت و اندازات شدیده
شد و ابدأ در سجن اعتنائی بدولتی نفرمودند مختصر اینست که امرش را در سجن جهانگیر
کرد در زیر زنجیر آوازه کلمه الله بشرق و غرب رساند و رایت ملکوت مرتفع نمود
و انوارش ساطع گردید و جمیع قوای عالم مقاومت نتوانست هر چند بظاهر مسجون بود
ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که هر مسجونی در سجن دلیل است حقیر است و
قاعده چنین است ولی او چنین نبود مثلاً جمیع ارباب مناصب و مأمورین که بودند در
ساحت اقدس خاضع و خاشع بودند و جمیع زائرین احباب مشاهده عیاناً مینمودند که

بعضی از امراء، ملکیه و عسگریه نهایت التماس مینمودند که مشرف شوند قبول نمیفرمودند متصرف عکا مصطفی ضیاء پاشا خواست پنج دقیقه مشرف شود قبول نشد فرمان پادشاهی این بود که جمال مبارک در اطاقی مسجون باشند و اگر نفسی بخواهد بحضور مبارک مشرف شود حتی متعلقین مبارک نگذارند و در نهایت مواظبت باشند که مبدا نفسی بحضور رود در همچو وقتی مسافر خانه برپا بود و خیمه مبارک در کوه کرمل برپا و مسافری از شرق و غرب میآمدند با وجودیکه حکم پادشاهی این بود ولی ابتدا بحکم پادشاه بتضییق حکومت اعتنا نمیفرمودند در سجن بودند اما کل خاضع بودند بحسب ظاهر محکوم بودند اما بحقیقه حاکم بحسب ظاهر مسجون بودند ولی در نهایت عزت مختصر اینست که جمال مبارک امرش را در زیر حکم زنجیر بلند نمود این برهانست که کسی نمیتواند انکار کند هر نفسی را سرگون مینمودند زار و زبون میشد معدوم میشد ولی جمال مبارک را سرگونی سبب علو امر شد و هر نفسی را مسجون میکنند سبب اضمحلال اوست اما مسجونی جمال مبارک سبب استقلال او شد هر نفسی را بر او هجوم میکنند معدوم میشود لکن هجوم جمهور بر جمال مبارک سبب اشراق نور گشت انوارش ساطع شد آیاتش لامع گشت حجتش کامل شد برهانش واضح و لامع گردید باری امشب شب مولود حضرت رسول است حضرات اسلام مولد گرفته اند و مولدی حضرات عبارت از عاداتیست هزار ساله که بحسب رسوم و قواعد و آداب مجری میدارند ولی فی الحقیقه از این ولادت بالنتیجه در عالم آناری جدید ظاهر شد و نتایج مفید حاصل گشت این ولادت سبب شد که هیئت آسیا تغییر و تبدیل کرد از حالتی بحالتی دیگر منتقل شد در وقتش تأثیرات عجیبه کرد ولی حضرات ندانستند که بعد از حضرت چه کنند در هر سری هوائی و از هر کله صدائی بلند شد باری نگذاشتند که آن نور ساطع روشن شود بزاع وجدال مثل خروسهای جنگی بیکدیگر حمله کردند فی الحقیقه امشب برای آسیا شب مبارکی بود اما نگذاشتند بلکه بنهب و غارت و نزاع وجدال پرداختند امیدواریم

ما که بندگان جمال مبارکیم و عبد آستان اوهستیم در دریای عنایتش مستغرقیم در ساحل شریعتش ساکنیم و مشمول لحظات عین رحمانیتیم بلکه انشاء الله باستان مبارک وفادار شده باشیم نوعی کنیم که سبب نورانیت امر و علویت امر و روحانیت امر مبارکش شویم تا حلاوت تعالیم جمال مبارک مذاقها را شیرین کند اما مشروط باین شرط است که بموجب وصایا و نصایح مبارک عمل نماییم و یقین است که عالم روشن خواهد شد اما شرطش عمل بوصایا و نصایح جمال ایهی است .

نطق مبارک در مبعث حضرت اعلی در منزل مسیو و مادام دریفوس

شب ۲۴ می ۱۹۱۳ در پاریس

هو الله

امروز چون مبعث حضرت اعلی بود لهذا جمیع شماها را تبریک میگویم امروز روزی بود که شبش حضرت باب در شیراز برای حضرت باب الباب اظهار امر کردند ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بظهور آفتاب میدهد همینطور ظهور حضرت باب علامت طلوع شمس بها بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا عاقبت مهررخشان جلوه نمود حضرت باب مبشر بطلوع شمس بها، الله بود و در جمیع کتب خویش بشارت بظهور حضرت بها، الله داد حتی در اول کتابی که موسوم باحسن القصص است میفرماید "یاسیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لك و ما تمنیت الا القتل فی سبیلک" نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر مبارک نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نماید حضرت اعلی روحی له الفداء، صدمات بسیار شدید دید در اول امر در شیراز در خانه خویش حبس بود بعد از آنجا باصفهان حرکت فرمود علمای آنجا حکم بقتل دادند و نهایت ظلم و اعتساف روا داشتند حکومت حضرت را به تبریز فرستاد و درماکو حبس شدند و از آنجا بقاعه چربی برای حبس فرستادند ضرب شدید

دیدند و اذیت بی پایان کشیدند آخر الامر به تبریز مراجعت دادند و هزاران گلوله بسینه مبارکش زدند لکن از این شهادت شمعش روشنتر شد و عامش بلند تر گردید و قوه ظهورش شدیدتر گشت تا حال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است باری بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدسه تا یوم ظهور از حقیقت خویش هیچ خبر ندارند مانند زجاجی که از روشنائی بی نصیب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی این خطا است زیرا مظاهر مقدسه از بدایت ممتاز بوده اند این است که حضرت مسیح میفرماید "در ابتدا کلمه بود" پس مسیح از اول مسیح بود کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و بعضی را گمان چنان که وقتی که یحیی از نهر اردن حضرت مسیح را تعمید داد آنوقت روح القدس بر مسیح نازل شد و مبعوث گشت و حال آنکه حضرت مسیح بصریح انجیل از اول مسیح بود همچنین حضرت محمد میفرماید "كنت نبياً والادم بين الماء والطين" و جمال مبارك میفرماید "كنت في ازالة كينوتی عرفت حبی فيك فخلقتك" آفتاب همیشه آفتاب است اگر وقتی تارياك بوده آفتاب نبوده آفتاب بحرارش آفتاب است لهذا مظاهر مقدسه لم یزل در نورانیت ذات خود بوده و هستند اما یوم بعثت عبارت از اظهار است والا از قبل هم نورانی بوده اند حقیقت آسمانی بوده اند و مؤید بروح القدس و مظهر کمالات الهی مثل این آفتاب که هر چند نقاط طلوع آن متعدد است و هر وقتی از مطلعی و هر روزی از برجی طلوع مینماید ولی نمیشود گفت آفتاب امروز حادث است نه بلکه همان آفتاب قدیم است لکن مطالع و مشارق حادث و جدید باری حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در جمیع کتب خویش بشارت بظهور بهاء الله داد که در سنه تسع ظهور عجیبی ظاهر میشود و هر خیری حاصل میگردد و کل بقاء الله فائز میشوند یعنی ظهور رب الجنود خواهد بود و آفتاب حقیقت طالبع و روح ابدی دمیده خواهد شد خلاصه بیانات بسیار دارد که جمیع در بشارت بظهور بهاء الله است آن بود که چون حضرت بهاء الله در بغداد یوم رضوان اظهار امر فرمود جمیع بابیان معتزف شدند مگر قلیلی وقوت و قدرت

بهاءالله قبل از اظهار امر ظاهر بود و جمیع خلق حیران که این چه شخص جلیلی است و این چه کمالات و علم و فضل و اقتدار لهذا بمجرد ظهور در ایامی قلیله خلق ملتفت شدند با آنکه حضرت بهاءالله در حبس بود ولی امرش شرق و غرب را احاطه نمود دو پادشاه مستبد میخواستند امرش را محو نمایند و سراجش را خاموش کنند لکن روشنیتر شد در زیر زنجیر علمش را بلند کرد و در ظلمت زندان نورش ساطع گشت جمیع اهالی شرق ملوک و مملوک نتوانستند مقاومت نمایند آنچه منع کردند و اصحابش را کشتند نفوس بیشتر اقبال کردند بجای یک نفر مقتول صد نفر اقبال کردند و امرش غالب شد و این قدرت بهاءالله قبل از ظهور معلوم بود نفسی بحضورش مشرف نشد مگر آنکه مبهوت گشت علما و فضلاء آسیا همه معترف بودند که این شخص بزرگوار است اما ما نمیتوانیم از تعالید دست برداریم و میراث آباء را ترك کنیم هر چند مؤمن نبودند اما میدانستند که شخص بزرگواری است و بهاءالله در مدرسه می داخل نشد معلمی نداشت کمالاتش بذاته بود همه نفوسی که او را می شناختند این مسئله را بخوبی میدانستند با وجود این آثارش را دیدید و علوم و کمالاتش را شنیدید حکمت و فلسفه اش را می بینید که مشهور آفاق است تعالیمش روح این عصر است جمیع فلاسفه شهادت میدهند و میگویند که این تعالیم نور آفاق است باری مظهر الهی باید نور الهی باشد نورانیتش از خود او باشد نه از غیر مثل اینکه آفتاب نورش از خود اوست اما نور ماه و بعضی ستارگان از آفتاب است بهمچنین نورانیت مظاهر مقدسه بذاتهم است نمیشود از دیگری اقتباس نمایند دیگران باید از آنها اکتساب علوم و اقتباس انوار نمایند نه آنها از دیگران جمیع مظاهر الهیه چنین بوده اند حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله در هیچ مدرسه می داخل نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جمیع شهادت دادند بر اینکه بيمثل بوده اند و این قضیه بهاءالله و باب یعنی عدم دخول در مدارس را الان در ایران نفوس دلیل و برهان میدانند در شرق بکتاب بهاءالله استدلال بر حقیقت او مینمایند

که هیچکس نمیتواند مانند این آیات صادر نماید و نفسی پیدا نشد که بتواند نظیر آن بنویسد زیرا این کتب و آثار از شخصیکه در مدرسه ئی داخل نشده صادر گشته و برهان خفیت اوست باری این کمالات بذاته بوده و اگر غیر این باشد نمیشود نفوسیکه محتاج تحصیل از دیگرانند چگونه مظهر الهی میشوند سراجیکه خود محتاج نور است چگونه روشنی بخشد پس باید مظهر الهی خود جامع کمالات موهبتی باشد نه اکتسابی شجری باشد متمر بذات باشد نه ثمر مصنوعی چنان شجر شجره مبارک است که بر آفاق سایه افکند و میوه طیبه دهد. پس در آثار و علوم و کمالاتیکه از حضرت بهاء الله ظاهر شد نظر نمائید که بقوه الهیه و تجلیات رحمانیه بود حضرت باب در جمیع کتب بشارت بظهور آن فیوضات و کمالات الهیه داد لهذا شماها را تبریک روز بعثت حضرت اعلی روحی له الفداء میگویم که این عید سعید و روز جدید بر جمیع شماها مبارک و مایه سرور قلوب باد

هولاند جناب مستر ۱. ۱. دان زید گز علیه التحیه والثناء

هو الله

ای حقیقت جو شخص محترم نامه که بتاريخ چهارم اپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبت قرائت گردید اما وجود الوهیت بدلائل عقلیه ثابت است ولی حقیقت الوهیت ممتنع الادراک است زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی هیچ مرتبه دانیه ادراک مرتبه عالیه ننماید مثلاً عالم جماد که مرتبه دانیه است ممتنع است که عالم نبات را ادراک تواند بکلی این ادراک ممتنع و محال است و همچنین عالم نبات هر چه ترقی نماید از عالم حیوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحیل است چه که رتبه حیوان فوق رتبه نبات است این شجر تصور سمع و بصر نتواند و عالم حیوان هر چه ترقی نماید تصور حقیقت عقل که کاشف اشیاست و مدرك حقایق غیر مرئی تصور نتواند زیرا مرتبه انسان بالنسبه بحیوان مرتبه عالیه است و حال آنکه این کائنات تماماً در حیز حدوثند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحیل است ولی

هر مرتبه اعلى ادراك مرتبه ادنى كند مثلا حيوان ادراك مرتبه نبات و جماد كند انسان ادراك مرتبه حيوان و نبات و جماد نمايد ولى جماد مستحيل است كه ادراك عوالم انساني كند اين حقايق در حيز حدوث است باوجود اين هيچ مرتبه ادنى مرتبه اعلى را ادراك نتواند و مستحيل است پس چگونه ميشود كه حقيقت حادثه يعنى انسان ادراك حقيقت الوهيت كند كه حقيقت قديمه است تفاوت مراتب بين انسان و حقيقت الوهيت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بين نبات و حيوان است و آنچه انسان تصور كند صور موهومه انسان است و محاط است محيط نيست يعنى انسان بر آن صور موهومه محيط است و حال آنكه حقيقت الوهيت محاط نگردد بلكه بجمع كائنات محيط است و كائنات محاط و حقيقت الوهيتى كه انسان تصور مينمايد آن وجود ذهنى دارد نه وجود حقيقى اما انسان هم وجود ذهنى دارد و هم وجود حقيقى پس انسان اعظم از آن حقيقت موهومه است كه بتصور آيد طير ترابى نهايتش اينست مقدارى از اين بعد نامتناهى را پرواز تواند ولى وصول باوج آفتاب مستحيل است و لكن بايد ادله عقليه يا الهاميه بوجود الوهيت اقامه نمود يعنى بقدر ادراك انساني اين واضح است كه جميع كائنات مرتبط بيكدىگر است ارتباط تام مثل اعضاء هيكل انساني چگونه اعضا و اجزاء هيكل انساني بيكدىگر مرتبط است همين قسم اجزاء اين كون نامتناهى جميع بيكدىگر مرتبط است مثلا پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است بايد چشم به بيند تا پا قدم بردارد بايد سمع بشنود تا بصر دقت نمايد هر جزئى كه از اجزاء انساني ناقص باشد در ساير اجزاء فتور و قصور حاصل گردد دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمع اعضاست و همچنين ساير اعضا و هريك از اين اعضا وظيفه لى دارد آن قوه عاقله خواه قديم گوئيم خواه حادث مدير و مدبّر جميع اعضا انسانست تا هريك از اعضا بنهايت انتظام وظيفه خود بحرى نمايد اما اگر در آن قوه عقليه خللى باشد جميع اعضا از اجزاي وظائف اصلى خود باز مانند و در هيكل انسان و تصرفات اعضا خلل عارض شود و نتيجه نبخشد و همچنين در اين كون نامتناهى

ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه فی موجود است که محیط است و مدبر و مدبّر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدبر و مدبّر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر يك از اجزاء در نهایت اتقان و وظائف خود را مجری میدارند و ابدأ خللی نیست واضح و مشهود میگردد که يك قوه کلیه موجود که مدبر و مدبر این کون نامتناهیست هر عاقلی این را ادراک مینماید و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشوونما مینماید ولی در تحت مؤثرات خارجه اند مثلا آفتاب حرارت میبخشد باران میپروراند نسیم حیات میبخشد تا انسان نشوونما نماید پس معلوم شد که هیكل انسانی در تحت مؤثرات خارجه است بدون آن مؤثرات نشوونما نماید آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری است مثلا نشوونمای وجود انسانی منوط بوجود آب است و آب منوط بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب تا بر و بحر تبخیر نماید و از تبخیر ابر حاصل شود اینها هر يك هم مؤثرند و هم متأثر پس لابد منتهی بمؤثری میشود که از کائن دیگر متأثر نیست و تسلسل منقطع میگردد ولی حقیقت آن کائن مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود و از این گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود دال بر وجود نامحدود است باری از این قبیل ادله بسیار که دلالت بر آن حقیقت کلیه دارد و آن حقیقت کلیه چون حقیقت قدیمه است منزّه و مقدس از شئون و احوال حادثات است چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات باشد آن قدیم نیست حادث است پس بدان این الوهیتی که سایر طوائف و ملل تصور مینمایند در تحت تصور است نه فوق تصور و حال آنکه حقیقت الوهیت فوق تصور است اما مظاهر مقدسه الهیه مظهر جلوه کمالات و آثار آن حقیقت مقدسه اند و این فیض ابدی و جلوه لاهوتی حیات ابدی عالم انسانی است مثلا شمس حقیقت در ارضی است عالی که هیچکس وصول نتواند جمیع عقول و افکار قاصر است و او مقدس و منزّه از

ادراك كل ولكن مظاهر مقدسه الهيه بمنزله مرايای صافيه نورانيه اند که استفاضه از شمس حقيقت میکنند و افاضه بر سایر خلق مینمایند و شمس بکمال و جلالش در این آئینه نورانی ظاهر و باهر این است اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمس صادق است و اگر بگوید نیستم صادق است اگر شمس بانمام جلال و جمال و کمالش در این آئینه صافیه ظاهر و باهر باشد تنزل از عالم بالا و سمو مقام خود ننموده و در این آئینه حلول ننموده بلکه لم یزل همیشه در علو تنزیه و تقدیس خود بوده و خواهد بود و جمیع کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشد زیرا وجودش منوط و مشروط بحدوث و ضیاء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد این معیت الهیه است که در کتب مقدسه مذکور است انسان باید با خدا باشد پس معلوم شد که حقیقت الوهیت ظهورش بکمالات است و آفتاب و کمالاتش در آئینه شئی مرئی و وجود مصرح از فیوضات الهیه امیدوارم نظر بینا یابی و گوش شنوا و پردها از پیش چشم برخیزد عکسی که خواسته بودی در ضمن مکتوب است و عليك التحية والثناء
می ۱۹۲۱ عبدالیهاء عباس

خطابه در یکی از مجامع عظیمه بین شیکاگو و واشنگتن امریکا

امروز در جمیع جهان افکار مادهیه انتشار یافته و احساسات روحانیه بکلی منقطع گردیده در بحر طبیعت مستغرق شده اند و عالمی دون طبیعت تصور نشود افکار حصر در قوای مادهیه گشته و این را دلیل بر علویت عقول و نفوس دانسته اند که انسان عاقل جز عالم طبیعت و ماده عالمی نداند سبحان الله با این ضعف عقل خود را دانا شمرند و حال آنکه از حقیقت ساطعه که در نفس آنها بید قدرت الهیه ودیعه گذاشته شده غفلت نمایند از شما خواهش دارم که بدقت در این صحبت ملاحظه نمائید و تحری حقیقت کنید جمیع حیوانات جز عالم ماده و طبیعت عالم دیگری احساس نمایند در این صورت حیوانات هر يك فیلسوف عالم طبیعتند زیرا دون طبیعت ابدأ احساس ندارند آیا این دلیل بر عقل حیوانات است و برهان شعور و ادراك آنها یا از ضعف احساس و ادراك و عدم عقل

این واضح و مشهود است که از عدم عقل اسیر عالم طبیعتند اگر چنانچه عقل و شعور داشتند لابد احساسات دیگر داشتند چنانچه انسان کامل دارد این واضح است که انبیای الهی حتی در عقل و ادراک فائق بر دیگرانند لهذا مؤسس احساسات وجدانی هستند و در حقیقت روحانیه مستغرق ملاحظه فرمائید که جمیع کائنات اسیر طبیعت هستند و در تحت حکم و قانون عمومی طبیعت حتی کائنات عظیمه یعنی این اجسام نورانیه عظیمه آسمانی با آن عظمت اسیر حکم طبیعت اند بقدر ذرهئی از قانون طبیعت تجاوز نتوانند و از مدار خویش ابداً انفکاک ننمایند و این کرم ارض با این جسامت و جمیع کائنات ارضی اسیر طبیعتند حتی نباتات و حیوانات خلاصه جمیع کائنات کلیه و کائنات جزئیة بسلاسل و اغلال طبیعت محکم بسته ذره می تجاوز نتوانند مگر انسان که مظهر و دیعهٔ ربانیه است و مرکز سوحات رحمانیه ملاحظه نمائید که بقانون طبیعت انسان اسیر درندگان است ولی انسان درندگان را اسیر نماید انسان اعصار حاضره را بجهت قرون آتیه میراث علم و دانش گذارد بقانون طبیعت اثر و مؤثر با یکدیگر همعنان است به فقدان مؤثر اثر مفقود اما آثار انسان بعد از ممات ظاهر و آشکار انسان مخالف قانون طبیعت شجر بی ثمر را با ثمر نماید انسان مخالف قانون طبیعت مسمومات که باعث ممات است و سیله حیات کند و در مقام علاج بکار برد انسان جمیع کنوز ارض یعنی معادن را که بقانون طبیعت مکنون و مستور است ظاهر و آشکار مینماید انسان بقانون طبیعت ذیروح خاکبست ولی بقوهٔ معنویه این قوانین محکمه طبیعت را میشکند و شمشیر از دست طبیعت گرفته و بر فرق طبیعت میزند در هوا پرواز مینماید بر روی دریا میتازد در زیر آب میروند انسان کاشف اسرار طبیعت است ولی طبیعت کاشف اسرار انسان نه و آن حقایق و اسرار را از حیز غیب بعرضهٔ شهود میآورد با شرق و غرب در یکدقیقه مخبره مینماید این مخالف قانون طبیعت است صوت آزاد را در آلتی حصر و حبس نماید و این مخالف قانون طبیعت است در مرکز خویش استقرار دارد و با محلات بعینه مذاکره و مشاوره و مکالمه نماید

و این خلاف قانون طبیعت است. انسان قوه برقیه را بآن شدیدی که کوه را میشکافد در زجاجه‌ئی حصر و حبس کند انسان در زمین است اکتشافات سمائیه نماید و این خلاف قانون طبیعت است انسان مختار است طبیعت مجبور انسان شعور دارد طبیعت فاقد شعور انسان زنده است طبیعت فاقد حیات انسان کشف امور آتیه نماید طبیعت غافل از آن پس انسان بواسطه قضایای معلومه کشف قضایای مجهوله نماید و طبیعت عاجز از آن پس واضح و مشهود شد که در انسان قوه قدسیه موجود که طبیعت محروم از آن در انسان کمالات و فضائلی موجود که طبیعت فاقد آن انسان در ترقیست و طبیعت بر حالت واحد انسان کاشف اسرار است طبیعت جاهل و نادان انسان مؤسس فضائل است طبیعت داعی و ذائل انسان بقانون عقل حرکت نماید طبیعت بقانون ظلم همواره تعدیات طبیعت است که سبب فلاکت کائنات است در عالم طبیعت خیر و شر مساوی است و در عالم انسانی خیر مقبول و شر مذموم انسان تجدید قوانین نماید ولی طبیعت را قانون واحد چون جمیع این فضائل و امتیازات بقوه معنویه حاصل و آن قوه معنویه ماوراء الطبیعه است و طبیعت محروم از آن فضائل این قوه قدسیه واضح است که از ماوراء الطبیعه است زیرا قوانین طبیعت را بشکند باوجود این براهین واضحه چقدر انسان غافل است که پرستش طبیعت کند و خود را بنده طبیعت شمرد باوجود این شخص خویش را فیلسوف عظیم داند سبحان الله این چه غفلت است این چه نادانیت است که انسان از حی قدیر غافل شود و از ودیعه ربانیه که در نفس خویش مودوعست بیخبر ماند و اسیر عالم طبیعت گردد این است کوری حقیقی اینست کوری واقعی این است گنگی ابدی این است. نهایت درجه حیوانی

قارنین جریده و اهان لندن

هو الله

این آفتاب فلک اثر را اشراق بر آفاق است. و جمیع کائنات ارضیه به فیض تربیتش در نشو و نماست اگر حرارت و اشراق آفتاب نبود. طبقات کره ارض تشکیل

نمیشد و معادن کریمه تکون نمییافت و این خاک سیاه قوه انبات نمیجست و عالم نبات پرورش نمییافت و عالم حیوان نشو و نما نمیکرد و عالم انسان در کره ارض تحقق نمییافت جمیع این بخشایش از فیض آفتاب است که آبتی از آیات قدرت حضرت پروردگار است و چون از نقطه اعتدال اشراق نماید جهان جهان دیگر گردد و اقلیم حلیه خضرا پوشد و جمیع اشجار برگ و شکوفه نماید و ثمر تر و تازه بخشد و در عروق و اعصاب هر ذیرواحی خون بحرکت آید حیات جدیدی باید قوتی تازه تحصیل کند و همچنین شمس حقیقت که کوکب لامع عالم عقول و ارواح و نفوس است و نیر اعظم جهان افکار و قلوب مری حقیقت نوع انسان است و سبب نشو و نمای ارواح و عقول و نفوس آن کوکب الهی را نیز طلوع و غروبی و نقطه اعتدالی و خط استوائی و بروج متعدده حال مدتی است که آن نیر اعظم افول نموده بود جهان عقول و نفوس تاریک شده بود قوه نشو و نمای وجدانی بکلی مفقود گشته بود اکتشافات عقلی منتهی شده بود الحمد لله صبح حقیقت دمید و انوار بر آفتاب تابید جمیع کائنات در حرکت است هر دم حیاتی تازه حاصل و هر روز آثاری عجیب باهر باید که خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند وقت آنست که کوران بینا شوند و کران شنوا گردند و گنگان گویا شوند و مرده هازنده گردند تا آثار مواهب این قرن عظیم در جهان آشکار شود و سرور یوم عظیم جمیع قلوب را احاطه کند انوار محبت دل و جان بتابد که ظلمات افکار و قلوب بکلی زائل گردد جانتان خوش باد عبدالبا عباس

نطق مبارک حضرت عبدالبهاء در مسئله طبیعت در حضور جمعی از بزرگان

و دانایان در منزل مس مسکول در مونتريال کانادای امریکا

شب ۳ سپتمبر ۱۹۱۴

ساعتی پیش جوانی اینجا آمد با او مذاکره کردیم که طبیعت کامل است یا نقص روشن است یا تاریک آن بحث را میخوام حالا تکمیل کنم طبیعت من حیث المجموع

یعنی عالم جسمانی چون بدقت نظر بعالم طبیعت میکنیم و بعمق و اسرارش پی بریم ملاحظه میشود عالم طبیعت ناقص است ظلمانیست دقت نمائید اگر چنانچه زمینی را ترك کنیم و بحال طبیعت بگذاریم خاززار گردد علفهای بیهوده بیرون آید اگر کوهستانرا ترك کنیم اشجار بی ثمر بیرواند جنگل است بی ثمر است بی انتظام است پس این عالم طبیعت تاریک است باید آنرا روشن کرد روشنائیش بچه چیز است باینکه این زمینی که باقتضای طبیعت خار بیرون آورده علفهای بیهوده انبات نموده آنرا شخم کنیم و تربیت نمائیم تا گلهای معطر بروید و دانه های بابرکت که رزق انسانست بروید این جنگلهائی که بحال طبیعی و ظلمانی است فیض و برکت ندارد تربیت میکنیم درختهای بی ثمر را بارور مینمائیم جنگل بود بوستان میکنیم درهم بود منتظم مینمائیم اول ظلمانی بود چون بوستان شد نورانی گشت و همچنین اگر انسانرا بطبیعت خود ترك کنیم از حیوان بدتر میشود جاهل و نادان مینماید مثل اهالی اواسط افریقا پس این عالم ظلمانی را هر وقت میخواهیم نورانی کنیم تربیت مینمائیم بی ادب بااذب میشود بد اخلاق خوش اخلاق میگردد اما اگر بحال طبیعت بگذاریم تربیت نکنیم یقین است از حیوان بدترند نوع خود را میکشند میدردند و میخورند پس معلوم شد اگر طبیعت را بحال خود بگذاریم ظلمانیست لهذا باید انسانرا تربیت نمائیم تا این انسان ظلمانی نورانی شود و این جاهل دانا گردد بی ادب یا ادب شود ناقص کامل گردد بد اخلاق خوش اخلاق شود تا این حیوان انسان شود هیچ شبهه نیست انسان بدون تربیت از حیوان بدتر است پس معلوم شد عالم طبیعت ناقص است تربیت لازم است تا کامل شود این ایام جمیع فلاسفه کور کورانه میگویند عالم طبیعت کامل است ملتفت نیستند که عالم طبیعت ناقص است باید به تربیت کامل گردد چرا تلامذه را در مدرسه تربیت میکنند مادام عالم طبیعت کامل است چرا تربیت مینمایند باید جمیع بشررا بگذارند خود تربیت میشوند جمیع این صنایع را از تربیت حاصل و ظاهر کرده اند زیرا این صنایع در عالم طبیعت

نبود این اکتشافات از اثر تربیت حاصل شد مثلا این قوه برقیه تلغراف فونوگراف تلفون و سایر اکتشافات جدیده جمیع از تربیت ظاهر گشته اگر بشر تربیت نمیشد و برحالت طبیعت واگذار میشد هیچ این صنایع جلوه نعنمود این مدنیت این ترقیات در عالم انسانی نبود فزق میان فیلسوف کامل و شخص جاهل چیست این است که جاهل بحال طبیعت باقی اما فیلسوف دانا تربیت شده تا کامل گشته والا هر دو بشرند خدا انبیا را برای این فرستاده کتب سماوی بجهت این نازل گشته نجات روح القدس برای این دمیده ابواب ماکوت را برای این مفتوح نموده الهامات غیبیه برای این قرار فرموده قوای عقلیه برای این داده که قصهای عالم طبیعت کامل گردد ظلمات ردائل طبیعت زائل شود جهل عالم طبیعت زائل گردد اخلاق مذمومه عالم طبیعت زائل شود ظلم عالم طبیعت زائل گردد انبیا بجهت این مبعوث شدند تا نفوس بشر را تربیت الهی کنند تا از نواقص عالم طبیعت نجات دهند مثل انبیا مثل باغبان است مثل خلق مثل جنگل و خارزار انبیا که باغبان الهی هستند اشجار انسانرا تربیت میکنند شاخهای کج را راست مینمایند درختهای بی ثمر را با ثمر کنند جنگل بی انتظام را باغ دلگشا نمایند والا اگر عالم طبیعت روشن بود کامل بود هیچ تربیت لازم نبود مدارس لازم نبود مکاتب لازم نبود احتیاج باین صنایع نبود چه که کامل بود هیچ محتاج انبیا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج بمعلم نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود محتاج بکتاب نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج بخدا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود همه اینها برای اینست که عالم طبیعت ناقص است این قطعه زمین آمریکا چه بود جنگل بود زمین خالی بود و این بمقتضای طبیعت بود پس چه چیز او را آباد کرد عقول انسانی پس ناقص است عقول انسانی این نواقص را کامل نماید بعد از آنکه زمین بود جنگل بود حال شهرهای آباد شده پیش از آنکه کلمبوس بیاید آمریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده اگر عالم طبیعت کامل بود باید همانطور باشد حال ملاحظه کنید که اول تاریک بود

جال روشن شده اول خراب بود حال آباد شده جنگل بود جلا بوستان شده اول
خارستان بود حال گلستان گشته پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است و ظلمانی
اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه میشود شبیه نیست
بی ادراک و جاهل میماند و حیوان خواهد بود در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل
حیوانات بلکه پست تر از حیواناتند پس ملاحظه نمائیم که تربیت الهی در عالم انسانی چه
کرده عالم طبیعت عالم حیوانست حیوان بر حال طبیعی باقی ولی حیوانات وحشی نه
اهلی دریابان و جنگل بر حال طبیعی باقی کل در عالم طبیعتند تعلیم و تربیتی نیست در عالم
حیوان هیچ از عالم روحانی خبری نیست حیوان از خدا خبر ندارد از عقل انسانی خبر
ندارد از قوه روحانی انسان خبر ندارد حیوان انسانرا نظیر خود تصور میکند ابداً
امتیازی نمی بیند چرا بجهة اینکه بر حال طبیعی باقیست جمیع حیوانات طبیعی هستند
جمیع مادیون مثل حیوان احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی ندارند منکر خدا
هستند هیچ خبری از خدا ندارند هیچ خبری از اقلیاً ندارند از خجنت الهی خبر ندارند جمیع
حیوانات نیز از تعالیم الهی بیخبرند جمیع حیوانات اسیر محسوساتند فی الحقیقة نظیر
فلاسفة اینزمان حیوانانند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض
روح القدس از ماوراء الطبیعة خبر ندارند هر حیوانی دارای این کمالات است بدون
زحمت فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را
انکار نمایند حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز
خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد
جمیع حیوانات از روح بی خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر
حیوانات با وجود این می گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه
حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال تشخص این فخر نمیشود
فخر این است که انسان از خدا خبر یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماوراء الطبیعة

خبر گیرد فخر انسان در اینست که از نشأت روح القدس بهره یابد فخر انسان اینست که از تعالیم الهی خبر گیرد این است فخر انسان و الایب خبری فخر نیست جهل است نادانی جهل است آیا میشود نفوسی که در نهایت درجه جهل هستند واقف کمالات الهیه گردند واقف بحقیقت شوند از حضرت مسیح و جمیع مظاهر مقدسه خبر گیرند و آیا می شود این نفوس ادراکاتشان از آنها عظیم تر باشد حضرت مسیح الهی بود آسمانی بود ملکوتی بود روحانی بود البته او از این فیلسوفها بهتر می فهمید هم عقل او بیشتر هم ادراکش قوی تر هم قوایش برتر هم شعورش بالاتر بود پس چطور از هر چیزی گذشت از این حیات جسمانی گذشت از زراحت گذشت از نعمت گذشت جمیع بلا یا قبول نمود همه رزایا را تحمل فرمود چرا بجهت اینکه احساسات روحانی داشت قوه روح القدس داشت مشاهده ملکوت می نمود فیوضات الهی داشت قوای معنوی داشت روحانیت محض بود و همچنین جمیع مظاهر مقدسه الهیه

جناب پرفسور محترم دکتر فورال معظم علیه بهاء الله الایبھی

هو الله

ای شخص محترم مفتون حقیقت نامه شما که بیست و هشتم جولای ۱۹۲۱ مورخ بود رسید مضامین خوشی داشت و دلیل بر آن بود که الحمد لله هنوز جوانی و تحریری حقیقت مینمائی قوای فکریه شدید است و اکتشافات عقلیه پدید آمده نامی که بدکتر فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعدده او منتشر است و جمیع می دانند که در سنه ۱۹۱۰ مرقوم گردیده و از این نامه گذشته نامه های متعدده باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریده کلیه سانفراسیسکو نیز اشاره می باین مسائل گردیده تاریخ آن جریده مسلم و معلوم و همچنین ستایش فلاسفه وسیع النظر در نطقی که در کلیه داده شد در نهایت بلاغت لهذا يك نسخه از آن جریده در جوف این مکتوب ارسال میشود تألیف آنجناب البته مفید است لهذا اگر چنانچه مطبوع است از هر يك نسخه می از برای ما ارسال دارید مقصد از طبعیونی که عقایدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزبی از طبعیون تنگ نظر

محسوس پرست است که بحواس خمسہ مقید و میزان ادراک نزدشان میزان حس است که محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند حتی وجود الوهیت را بکلی مضمون نگردند مراد جمیع فلاسفہ عموماً نیت همان است که مرقوم نموده می مقصود تنگ نظران طبیعینند اما فلاسفہ الہیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقہ شایان احترام و مستحق نہایت ستایشند زیرا خدمات فائقہ بعالم انسانی نموده اند و ہمچنین فلاسفہ طبیعین متفنون معتدل کہ خدمت کرده اند ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی می دانیم و فلاسفہ وسیع النظر را ستایش می نمائیم در روزنامہ کلیہ سانفرانسیسکو دقت نمائید تا حقیقت آشکار گردد اما قوای عقلیہ از خصائص روح است نظیر شعاع کہ از خصائص آفتاب است اشعہ آفتاب در تجدد است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار ملاحظہ فرمائید کہ عقل انسانی در تزايد و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل گردد و لکن روح برحالت واحدہ است و عقل ظهورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بآن نہ عقل بقوہ روح ادراک و تصور و تصرف دازد ولی روح قوہ آزاد است عقل بواسطہ محسوسات ادراک معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر محدودہ دارد عقل در دائرہ محدود است و روح غیر محدود عقل ادراکات بواسطہ قوای محسوسہ دارد نظیر باصرہ و سامعہ و ذائقہ و شامہ و لامسہ و لکن روح آزاد است چنانکہ ملاحظہ می نمائید کہ درحالت یقظہ و حالت خواب سیر و حرکت دارد شاید در عالم رؤیا حل مسئلہ می از مسائل غامضہ مینماید کہ در زمان بیداری مجهول بود عقل بتعطیل حواس خمسہ از ادراک باز میماند و درحالت جنین و طفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح در نہایت قوت باری دلایل بسیار است کہ بققدان عقل قوہ روح موجود فقط روح را مراتب و مقاماتی روح جمادی و مسام است کہ جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکہ در نزد طبیعین نیز این سر مجهول مشہود شدہ کہ جمیع کائنات حیات دارد چنانکہ در قرآن میفرماید کل شیء حی و در عالم نبات نیز

قوه نامیه و آن قوه نامیه روح است و در عالم حیوان قوه حساسه است ولی در عالم انسان قوه محیطه است و در جمیع مراتب گذشته عقل مفقود و لکن روح را ظهور و بروز قوه حساسه ادراک روح نماید و لکن قوه عاقله استدلال بر وجود آن نماید و همچنین عقل استدلال بر وجود يك حقیقت غیر مرئیه نماید که محیط بر کائنات است و در هر رتبه‌ئی از مراتب ظهور و بروز دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانچه رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را نماید و نبات ادراک حقیقت حیوانی را نتواند و حیوان ادراک حقیقت کاشفه انسان که محیط بر سایر اشیا است نتواند حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین و نوامیس طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوه کاشفه ایست که محیط بر طبیعت است که قوانین طبیعت را درهم شکند مثلاً جمیع جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعتند این آفتاب باین عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت سر مومی تجاوز نتواند و همچنین سایر کائنات از جماد و نبات و حیوان هیچیک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند بلکه کل اسیر طبیعتند ولی انسان هر چند جسمش اسیر طبیعت و لکن روح و عقلاش آزاد و حاکم بر طبیعت ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذیروح متحرک خاکی است اما روح و عقل انسان قانون طبیعت را میشکند مرغ می شود و در هوا پرواز می کند و بر صفحات دزیا بکمال سرعت می تازد و چون ماهی در قعر دریا می رود و اکتشافات بحریه می کند و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است و همچنین قوه کهربائی این قوه سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس می نماید و این خرق قانون طبیعت است و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از حیز غیب بحیز شهود می آورد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواص اشیا از اسرار طبیعت است انسان او را کشف می نماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف می نماید و همچنین

وقایع آتیه را انسان با استدلال کشف می نماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مغموم است و مخایره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافتات قریبه است و حال آنکه انسان به آن قوه معنویه که کاشف حقایق اشیاء است از شرق بغرب مخایره می نماید این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آئینه ثابت می کند و این خرق قانون طبیعت است دقت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کل از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوه کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز غیب بحیز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است خلاصه آن قوه معنویه انسان که غیر مرئیست تیغ را از دست طبیعت می گیرد و بفرق طبیعت میزند و سایر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم انسانرا قوه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت از آن محروم طبیعت مجبور است و انسان مختار طبیعت بی شعور است و انسان با شعور طبیعت از حوادث ماضیه بیخبر و انسان با خیر طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خیر ندارد و انسان از هر چیز باخبر اگر نفسی تخطر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه نمی از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کل است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد و طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبث از حقایق اشیاء است و این حقایق کائنات هر چند در نهایت اختلاف است ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جبهه جامعه‌ئی لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد مثلاً ارکان و اعضاء و اجزا و عناصر انسان در نهایت اختلاف است ولی جبهه جامعه‌ئی که آن تعمیر بروح انسانی می شود جمیع را بیکدیگر ربط می دهد که منتظماً تعاون و تعاقد حاصل گردد و حرکت کل اعضاء در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول

یابد اما جسم انسان از این جهت جامعه بکلی بی خبر و حال آنکه برآهه او منتظماً
وظیفه خود را ایفا می نماید اما فلاسفه بر دو قسمند از جمله سقراط حکیم که معتقد
بوحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود چون رأیش مخالف آراء عوام کک نظران
بود لهذا آن حکیم ربانی را مسموم نمودند و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل
دانا چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون اعظم
نامتناهی منتهی بعالم جماد شد و نتیجه عالم جماد عالم نبات گشت و نتیجه عالم نبات
عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم انسان این کون نامتناهی باین عظمت و جلال
نهایت نتیجه اش انسان شد و انسان ایامی چند در این نشئه انسانی به محض و آلام
نامتناهی معذب و بعد متلاشی بی اثر و نمر گشت اگر این است یقین است که این کون
نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان و لغو و بیهوده شده نه نتیجه و نه نمری و نه بقا
و نه اثری عبارت از هذیان می گردد پس یقین کردند که چنین نیست این کارخانه پر عظمت
باین شوکت محیر العقول و این کمالات نامتناهی عاقبت منتهی باین هذیان نخواهد گشت
پس البته يك نشئه دیگر محقق است چنانکه نشئه عالم نبات از نشئه عالم انسانی بیخبر
است ما نیز از آن نشئه کبری که بعد از نشئه انسانیت بی اطلاع هستیم ولی عدم
اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد از عالم انسان بکلی بیخبر و مستحیل
الادراک ولی عدم ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلائل قاطعه متعدده موجود که این
جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نگردد اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است
یعنی مجرد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده
است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین
یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و
از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است پس چگونه حادث
حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از

ادراکست جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کاشف حقایق اشیا است بیخبر است ولی انسان از جمیع این مراتب باخبر هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بی خبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و اکتشافات وجدانیه معتقد بحضرت الوهیت می گردد و کشف فیوضات الهیه می نماید و یقین می کند که هر چند حقیقت الوهیت غیر مرئی است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئی می نماید ولی آن حقیقت کماهی می مجهول النعت است مثلا ماده اثیری موجود ولی حقیقتش مجهول و به آثارش محتوم حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیری اثبات می گردد ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجود الوهیت کردیم مثلا ملاحظه می نماییم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائنی تحقق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی و ترکیب محصور در سه قسم است لارابع^۱ ترکیب تصادفی و ترکیب الزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق نیابد و ترکیب الزامی نیز نیست زیرا ترکیب الزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریه اجزاء مرکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیا است و حرارت که سبب توسعه عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است در اینصورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی انفکاک نیابد شق ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادی است که يك قوه غیر مرئی می که تعبیر بقدرت قدیمه می شود سبب ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه

می شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست مثلاً چون در کائنات ملاحظه نماییم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمالست گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البته جاهل نیست پس میگوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است مقصود اینست که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلیه می شماریم مجرد بجهت سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیز ادراک انسان است لهذا میگوئیم که مجهول النعت است باری آن حقیقت کلیه با جمیع نعوت و اوصافش که می شماریم مقدس و هنزه از عقول و ادراکات است ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه می نماییم که حرکت و متحرك بدون محرك مستحيل است و معلول بدون علت ممتنع و محال و هر کائی از کائنات در تحت تأثیر مؤثرات عدیده تکنون یافته و مستمراً مورد انفعالات و آن مؤثرات نیز بتأثیر مؤثراتی دیگر تحقق یابد مثلاً نبات بغیض ابرنسانی تحقق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقق یابد و آن مؤثرات نیز در تحت تأثیر مؤثرات دیگر مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که باصطلاح فلاسفه این ایام اگسیجن و هیدرجن نشو و نما نماید یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع اما نفس این دو ماده در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد و همچنین سایر کائنات از مؤثرات و متاثرات این تسلسل یابد و بطالان تسلسل واضح و مبرهن پس لابد این مؤثرات و متاثرات منتهی بحی قدیر گردد که غنی مطلق و مقدس از مؤثرات است و آن حقیقت کلیه غیر محسوسه و غیر مرئی است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علت و چون دقت کنیم ملاحظه نماییم که انسان مانند میکرب صغیر است که در میوه نمی موجود آن میوه از شکوفه تحقق

یافته و شکوفه از شجری نابت شده و شجر از ماده سیالیه نشو و نما نموده و آب ماده سیالیه از خاک و آب تحقق یافته و حالا چگونه این میکرب صغیر می تواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و باغبان بی برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند این واضح است که مستحیل است ولی آن میکرب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ و بوستان و این شجره و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقق نیابد و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقق نیافته و همچنین قوای غیر مرئی در حیز امکان موجود از جمله قوه اثیریه چنانچه گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئی است ولی از آثارش یعنی تموجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوه کهربائیه ظاهر و آشکار شود و همچنین قوه نامیه و قوه حساسه و قوه عاقله و قوه متفکره و قوه حافظه و قوه واهمه و قوه کاشفه این قوای معنویه کل غیر مرئی و غیر محسوس ولی بانوار واضح و آشکار و اما قوه غیر محدوده نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البته بغير محدود شناخته می شود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرت است و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی نبود جهلی نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است اما طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیا است و این حقایق غیر متناهی هر چند در نهایت اختلاف است و از جهتی در نهایت اتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و بدقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریه سایر حقایق است پس ارتباط و اتلاف این حقائق مختلفه نامتناهی را جهت جامه می لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید مثلاً در انسان ملاحظه کن و از جزء باید استدلال بکل کرد این اعضاء و اجزای مختلفه همکل انسانی ملاحظه کنید که چقدر ارتباط و اتلاف یکدیگر دارند

هر جزئی از لوازم ضروریه سایر اجزاست و وظیفه مستقاه دارد ولی جهت جامعه که آن عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط میدهد که وظیفه خود را منتظماً ایفا می نمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل میگردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیه است اگر در آن جهت جامعه که مدبر این اجزاست خلل و فتوری حاصل شود شبهه نیست که اعضاء و اجزاء منتظماً از ایفای وظایف خویش محروم مانند هر چند آن قوه جامعه هیکل انسان محسوس و مرئی نیست و حقیقتش مجهول لکن من حیث الایثار بکمال قوت ظاهر و باهر پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی درجهان باین عظمت هر یک در ایفای وظیفه خویش وقتی موفق گردند که در تحت اداره حقیقت کلیه می باشند تا این جهان انتظام یابد مثلاً تفاعل و تعاضد و تعاون بین اجزای مترکبه وجود انسان مشهود و قابل انکار نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت جامعه می لازم دارد که مدیر و مدبر این اجزاست تا این اجزای مرکبه بتعاون و تعاضد و تفاعل وظایف لازمه خویش را در نهایت انتظام مجری دارند و شما الحمد لله واقفید که در بین جمیع کائنات چه کلی و چه جزئی تفاعل و تعاضد مشهود و مثبتوست اما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب آشکار است و بین کائنات مجرئی هر چند تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکل گردد پس جمیع این تفاعلها مرتبط بقوه محیطه می که محور و مرکز و محرك این تفاعلها است مثلاً چنانکه گفتیم تعاون و تعاضد در بین اجزای هیکل انسان مقرر و این اعضاء و اجزاء خدمت به بوم اعضاء و اجزاء مینمایند مثلاً دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور معاونت بجمیع اعضاء و اجزاء می نماید ولی جمیع این تفاعلها مرتبط بیک قوه غیر مرئی محیطه است که این تفاعلها منتظماً حصول می یابد و آن قوه معنویه انسان است که عبارت از روح و عقلست و غیر مرئی و همچنین در معامل و کارخانها ملاحظه نمائید که تفاعل بین جمیع آلات و ادوات است و بهم مرتبط ولی جمیع این روابط و تفاعل مرتبط بقوه عمومیه می که محرك و محور و مصدر این

تفاعل ها است و آن قوه بخار یا مهارت استاد است پس معلوم و محقق شد که تفاعل و تعاضد و ارتباط بین کائنات در تحت اداره و اراده يك قوه محرکه است که مصدر و محرك و محور تفاعل بین کائنات است و همچنین هر ترتیب و ترکیب که مرتب و منظم نیست آنرا ترکیب تصادفی گوئیم اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتب است و در ارتباط با یکدیگر بنهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع و از لوازم ضروریه سایر اشیاء است گوئیم این ترکیب از اراده و شعور ترتیب و ترکیب شده است البته این کائنات غیر متناهی و ترکیب این عناصر منفرد که منحل بصور نامتناهی شده از حقیقتی صادر گشته که فاقد الشعور و مسلوب الاراده نیست این در نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست ولی مقصود این نیست که آن حقیقت کلیه را یا صفات او را ما ادراک نموده ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچیک ادراک نموده ایم ولی می گوئیم این کائنات نامتناهی و روابط ضروریه و این ترکیب تام مکمل لابدا از مصدری صادر که فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نامتناهی که بصور نامتناهی منحل شده مبنی بر حکمت کلیه است این قضیه قابل الانکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و لحاد و انکار معانی واضح آشکار بر خیزد و حکم آیه مبارکه صم بکم عمی فهم لایرجعون پیدا کند و اما مسئله اینکه قوای عقلیه و روح انسان یکی است قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر قوه متخیله و نظیر قوه متفکره و قوه مدرکه از خصائص حقیقت انسان است مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتاب است و یکل انسانی مانند آئینه است و روح مانند آفتاب و قوای عقلیه مانند شعاع که از فیوضات آفتاب است و شعاع از آئینه شاید منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از آفتاب انفکاک ندارد باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ماوراء الطبیعه است و فی الحقیقه ماوراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه به نبات حقیقت انسانی و قوه سمع و بصر ماوراء الطبیعه است و ادراک حقیقت انسان و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات مستحیل است همچنین از برای بشر ادراک

حقیقت الوهیت و حقیقت نشئه حیات بعد از موت ممتنع و مستحیل اما فیوضات حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات الهیه که منجمله روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت این منتهای ادراکات عالم انسانی است چنانچه از پیش گذشت این اوصاف و کمالاتی که از برای حقیقت الوهیت می‌شمریم این را از وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم نه اینکه بحقیقت و کمالات الهیه پی برده ایم اینکه می‌گوئیم حقیقت الوهیت مدرك و مختار است نه این است که اراده و اختیار الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را از فیوضات الوهیت که در حقایق اشیاء جلوه نموده است اقتباس نموده ایم اما مسائل اجتماعی ما یعنی تعالیم حضرت بهاءالله که پنجاه سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی مستحیل و ممتنع و محال و هر فرقه ئی از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند این تعالیم مانند شجر است که میوه جمیع اشجار در او موجود بنحو اکمل مثلاً فیلسوفها مسائل اجتماعی را بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده می‌نمایند و همچنین مسائل حکمیه بنحو اشرف که مقارن حقیقت است و همچنین اهل ادیان حقیقت دین را در این تعالیم آسمانی مشهوداً می‌بینند که باده قاطعه و حجت و واضحه اثبات می‌نمایند که حقیقت علاج حقیقی علل و امراض هیئت عمومی عالم انسانی است اگر این تعالیم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی عموم انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه نجات یابد و همچنین مسئله اقتصاد بهائی نهایت ارزوی عمال و منتهی مقصد احزاب اقتصاد است بالاخصتار جمیع احزاب را بهره و نصیبی از تعالیم بهاءالله چون این تعالیم در کنائس در مساجد در سائر معابد ملل اخری حتی بوده ئیها و کونفیشیوزیها و کلوب احزابها حتی مادیون اعلان گردد کل اعتراف نمایند که این تعالیم سبب حیات جدیدی از برای عالم انسانیت و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی ابداً نسی تنقید نتواند بلکه به مجرد استماع بطرب

آید و ادعان با اهمیت این تعالیم نماید و گوید هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین در آخر قول این چند کلمه مرقوم می شود و این از برای کل حجت و برهان قاطع است تفکر در آن فرمائید که قوه اراده هر پادشاه مستغلی در ایام حیاتش نافذ است و همچنین قوه اراده هر فیلسوفی در چند نفر از تلامیذ در ایام حیاتش مؤثر اما قوه روح القدس که در حقایق انبیا ظاهر و باهر است قوه اراده انبیا بدرجهئی که هزاران سال در یک ملت عظیمه نافذ و تأسیس خلق جدید می نماید و عالم انسانی را از عالم سابق بعالم دیگر نقل می نماید ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه خارق العاده است و برهان کافی بر حقیقت انبیا و حجت بالغه بر قوت وحی است

وعلیک البهاء الابهی حیفا ۲۱ ستمبر ۱۹۲۱ عبدالبهاء عبس

نطق مبارک در مسئله برهان وجود الوهیت در پاریس

روز ۹ فوریه ۱۹۱۳

هو الله

امروز شخصی از وجود الوهیت سؤال کرد که چه برهان بر وجود الوهیت دارید چه که ناس بر دو قسمند قسمی معترف بالوهیتند و قسمی منکر لهذا امروز بدلیلی از دلائل عقلیه می خواهم اثبات وجود الوهیت نمایم زیرا دلائل ثقلیه را می دانید و نزد کل معلوم است

در جمیع کائنات موجوده چون نظرمی کنیم می بینیم هر کائنی از کائنات از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده مثلا عناصر و اجزاء فردیه ترکیب شده و از آن انسان پیدا گشته عناصر بسیطهئی ترکیب شده و از آن این گل پیدا گردیده اجزاء فردیه ترکیب گشته و این سنک پیدا شده خلاصه جمیع کائنات وجودشان از ترکیب است و چون این ترکیب تحلیل شود آن موت و انعدام است اما عناصر بسیطه باقی و برقرار ولی ترکیب متلاشی می شود پس معلوم و مسلم شد ترکیب عناصر بسیطه سبب حیات است

و تحلیل آن انعدام و ممت ولی از عناصر اصلیه باقی و برقرار چرا که بسیط است و شیئی بسیط معدوم نمی شود اما ترکیب تحلیل می شود یعنی وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل و این مسئله فنی است نه اعتقادی فرق است بین مسائل اعتقاده و فیه اعتقاده مسموعات تقلیدیه است اما مسائل عقلیه مؤید بر این قاطعه لهندا فنا ثابت است که وجود کائنات عبارت از ترکیب است و فنا عبارت از تحلیل مادیات گویند مادام وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل دیگر چه احتیاجی بخالق حی قدیر چه که کائنات نامتناهی بصورت نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیب کائناتی موجود گردد اما الهیون جواب دهند که ترکیب بر سه قسم است یا ترکیب تصادفی است یا ترکیب الزامی است یا ترکیب ارادی چهارم ندارد زیرا ترکیب حصر در این سه قسم است اگر بگوئیم این ترکیب تصادفی است واضح البطلان است چه که معلول بی علت نمی شود لابد معلول علت دارد و این تصادفی واضح البطلان است و هر کس آن را ادراک می نماید ترکیب ثانی الزامی است یعنی این ترکیب مقتضای ذاتی هر کائناتی و لزوم ذاتی این عناصر است مثل اینکه حرارت لزوم ذاتی آتش است و رطوبت لزوم ذاتی آب پس اگر این ترکیب لزوم ذاتی باشد دیگر انفکاک ندارد چنانچه ممکن نیست حرارت از آتش و رطوبت از آب انفکاک یابد مادام این ترکیب لزوم ذاتی است این انفکاک ممکن نیست پس اینهم نیست چه اگر این ترکیب کائنات لزوم ذاتی بود دیگر تحلیل نداشت لهذا الزامی هم نیست باقی چه ماند ترکیب ارادی یعنی این ترکیب کائنات و وجود اشیا باراده حی قدیر است این یکی از دلایل است و چون این مسئله بسیار مهم است باید در آن فکر کنید و در میان خود مذاکره نمائید زیرا هر چه بیشتر فکر کنید بیشتر مطلع بر تفصیل می شوید حمد کنید خدا را که قوه بشما عنایت فرموده که می توانید اینگونه مسائل را درک کنید

نطق مبارک در مسأله ترقیات عصر

روز جمعه ۱۴ ماه جولای ساعت ۹ بعد از ظهر سنه ۱۹۱۴

عالم امکان نظیر انسان است انسان مقام نطفه مقام شیر خواری اوقات نشو و
نباوقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد همینطور عالم امکان درجاتی دارد انسان در سن
شیر خواری حساس است و در سن مراهق یعنی بدایت ادراک احساس و تمیز دارد اما
ادراکاتش ضعیف است ولی چون سن بلوغ می رسد جمیع قوای معنوی و قوای صوری
او در نهایت درجه قوت جلوه می نماید قوه ادراک بدرجه رسد که کشف حقائق اشیاء
کند اما در سن طفولیت و شیر خواری این ممکن نیست این کمالات در سن بلوغ جلوه
می نماید نه در سن طفولیت عالم امکان نیز يك زمانی بود که شیر خوار بود بعد مثل طفل
مراهق شد روز بروز نشو و نما نموده حالا بعالم رشد رسیده است این قرن سلطانی
قرون است این عصر آینه جمیع اعصار است آنچه در قرون اولی بوده صور جمیع در
این آینه آشکار است و از آن گذشته نفس این قرن کمالات خاصه دارد اکتشافات
عظیمه دارد صنایع بدیعه دارد تأسیسات عجیبه دارد علوم غریبه دارد و از جمیع جهات
در نهایت کمال جلوه نموده و خواهند نمود یعنی فضائل قرون سابقه صنایع قرون سابقه
خصائل قرون سابقه و اکتشافات قرون سابقه را دارد با وجود این فضیلت خاصه صنایع
خاصه و اکتشافات خاصه این قرن را هم دارد که در قرون سابقه ابدأ نبوده مثلاً در
قرون سابقه فن معماری بوده و در این قرن بنهایت بلوغ رسیده اما این قوه برقیه نبوده
این تلگراف که بدقیقه با شرق و غرب مخابره کند نبوده این فونوگراف نبوده این تلفون
نبوده اینها از خصائص این قرن است در این قرن فضائل قرون قدیمه و فضائل قرون
جدیده موجود لهذا این قرن جامع قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب
جمیع اعصار است و چون ما در این قرن هستیم بشکرانه این مواهب باید قیام بر اعمالی

کنیم که سزاوار این قرن است مثلاً چون انسان به بلوغ رسد باید احوال و اطوئری داشته باشد که سزاوار سن بلوغ است همینطور این عالم امکان چون ترقی کرده باینه درجه رسیده که قرن انوار است قرن ظهور اسرار است قرن فضائل عالم انسانی است قرن روز خداست قرن ملکوت ابی است باید ما بآنچه سزاوار این قرن است رفتار نمائیم چه که امکان بدرجه بلوغ رسیده و اگر تا بحال بدرجه بلوغ نرسیده قریب بلوغ است ملاحظه کنید که دائره عقول و دائره افکار چقدر اتساع یافته اکتشافات جدید چقدر زیاد شده تأسیسات عظیمه چقدر ظهور یافته صنایع بدیعه چقدر جلوه نموده علوم نافع چقدر انتشار یافته با وجود این مواهب الهیه آیا سزاوار است که بشر در ربای مادیات مستغرق باشد در عالم طبیعت اسیر باشد این قرن قرنی است که قوای معنویه انسان جلوه نموده کمالات روحانیه انسان ظاهر گردیده نورانیت عالم انسانی باهر شده فیوضات لانهایه الهی جلوه نموده و چون کمالات جسمانی باعلی درجه رسیده همینطور کمالات روحانی باید باعلی درجه برسد تا ظاهر و باطن انسان روشن گردد و سعادت دنیویه و سعادت ملکوتیه هر دو حاصل شود فضائل طبیعی و فضائل الهیه همه ظاهر گردد هر چند فکر انسان مرآت حقایق اشیا است یعنی در انسان قوه هست که آن قوه کاشف حقایق است همینطور حقیقت انسان مرآت انوار ملکوت است استعداد دارد که حقایق ملکوتیه در او جلوه کند و اسرار الهیه در او ظاهر گردد و صور ملا اعلی در او انطباق یابد پس اگر هر دو جهت یعنی جهت جسمانی و جهت روحانی هر دو ترقی نماید آنوقت حقیقت انسانیه در نهایت جمال و کمال جلوه کند الحمد لله خداوند در این قرن هر بابی را بر ما گشوده هر شمع را برای ما روشن نموده باران رحمتش جمیع را احاطه کرده نسیم عنایتش وزیده از هر جهت اسباب کمال از برای ما فراهم نموده جائز نیست که ما این مواهب الهیه را هدر دهیم این فیوضات رحمانیه را هدر دهیم این انوار لاهوتیه را هدر دهیم باید بجان و دل بکوشیم تا این مواهب الهیه در حقیقت انسانیه به کمال

قوت جلوه کند تا بشر آئینه ملکوت رب جلیل گردد و عالم ناسوت آئینه ملکوت شود
آنوقت سعادت دنیویه سعادت اخرویه مواهب الهیه روحانیت عظیمه نورانیت ملکوتیه
از برای عالم بشر حاصل گردد پس بکوشید تا شکرانه این الطاف نمائید و این نغزات روح
القدس را تلقی نمائید و این نورانیت را حاصل کنید و این فضل و موهبت را شکرانه
نمائید. اگر چنین همتی نمائید شرق و غرب عالم دست در آغوش یکدیگر نمایند بنیان
بغض و عداوت بکلی برافتد محبت ملکوتی انتشار یابد الفت روحانی حاصل گردد وحدت
عالم انسانی جلوه کند صالح اکبر تحقق نماید جمیع بشر در نهایت مودت با یکدیگر
آمیزش نمایند و سعادت ارض و سعادت ملکوت هر دو حاصل گردد امیدم چنان است
که کل باین مقام فائز گردید این است وصیت من

نطق مبارک در کانگرس ارتباط شرق و غرب در واشنگتن امریکا

۳۰ ماه ۱۹۱۳

هو الله

امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم من شرقی
هستم الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جعی می بینم که در روی آنان نور انسانیت
در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دلیل بر این می گیرم که ممکنست ملت
شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام بمیان ایران و امریکا حاصل گردد زیرا برای ترقیات
مادیه ایران بهتر از ارتباط با امریکائیان نمیشود و هم از برای تجارت و منفعت ملت امریکا
مملکتی بهتر از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است
امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام در میان ایران
و امریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیه خواه از حیث مدنیت روحانیه
یکدیگر معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیه امریکا در ایران و مدنیت روحانیه ایران
در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید باری کائنات عمومیه عالم هر يك منفرداً زندگانی می

تواند هر شجری منفرداً نشو و نما نماید بدون اینکه از سایر اشجار مستفید شود همچنین حیوان منفرداً زندگی تواند ولکن انسان ممکن نیست نوع انسان محتاج تعاون و تعاضد است محتاج مراوده و اختلاط است تا کسب سعادت و آسایش کند و راحت و آرایش یابد مثلاً اگر میان دو قریه ارتباط تام حاصل شود سبب منفعت کلیه و ترقی گردد و همچنین میان دو شهر چون تعاون و تعاضد حاصل شود سبب ترقی و آسایش گردد پس اگر میان دو اقلیمی ارتباط تام و تعاون و تعاضد کامل حاصل گردد شبهه نیست هزید ترقیات و فوائد عظیمه شود حال این محفل نورانی الحمد لله سبب اتحاد شرق و غرب است اساس تعاون و تعاضد دولت است از این معلوم می شود که منافع و فوائد عظیمه حاصل خواهد شد یعنی در ایران مدنیت ماده رواج و شیوع یابد و ابواب تجارت برای امریکا باز خواهد شد و یقین است سبب ترقی و منفعت طرفین گردد و این ارتباط اعظم وسیله حصول محبت بین ملل شرق و غرب شود حضرت بهاء الله در ایران شصت سال پیش اساس چنین محبتی گذاشت و اعلان وحدت عالم انسانی فرمود و خطاب بنوع انسان نمود که همه بار یک دارید و برك يكشاخسار و فرمود که نوع انسان عبارت از يك عائله است و جمیع بشر عبارت از يك جنس لهذا امید چنانست که ملت ایران و امریکا يك ملت و يك جنس و يك طائفه و يك عائله گردند تفاوتی در میان نماند بهاء الله بجهت اتحاد عالم انسانی و ترویج صلح عمومی و این ارتباط و اتحاد جمیع صدمات را تحمل فرمود چهل سال در زندان عبدالحمید بود و اوقات مبارك در اعظم بلا یا گذشت و همچنین من متجاوز از چهل سال در حبس و زندان بودم تا جمعیت محترمه اتحاد و ترقی سبب آزادی من شدند و نهایت محبت و مهربانی نمودند و ممکن شد که من باین ممالك آمدم اگر جمعیت اتحاد و ترقی نه میبود آمدن من باین ممالك ممکن نبود پس برای آن جمعیت دعا کنید که روز بروز مؤید شوند زیرا سبب حریت و آزادی شدند خلاصه این بحر محیط آتلانتیک را من طی کردم و باینجا رسیدم الحمد لله محافظ را نورانی و نفوس را روحانی

می بینم و از این محافل خیلی مسرورم و درباره شما ها دعا میکنم خداوند آمرزگار را این مجمع را تأیید کن و توفیق بخش تا عالم را بنور اتحاد روشن نماید شرق و غرب را به یرتو محبت و نور اتفاق منور کنی بخشنده مهربان دلها را بنفحات روح القدس زنده کن و رویها را مانند شمع برافروز تا جهانرا نورانی کنند و نفوس را رحمانی نمایند تویی بخشنده و تویی دهنده و تویی مهربان

نطق مبارک در ریور سانیورک امریکا در سال ۱۹۱۴

هو الله

عالم مادی هر قدر ترقی کند لکن باز محتاج تعلیمات روح القدس است زیرا کمالات عالم مادی محدود و کمالات الهی نامحدود است چون کمالات عالم مادی محدود است لهذا احتیاج انسان بکمالات الهی است زیرا کمالات الهی نامحدود است ملاحظه در تاریخ بشر نمائید کمالات مادی هر چند بدرجه اعلی رسید لکن باز محدود بود اما کمالات الهیه نامحدود پایانی ندارد لهذا محدود محتاج نامحدود است مادیات محتاج روح است و عالم جسمانی محتاج نفحات روح القدس جسد بی روح نمر ندارد هر قدر جسد در نهایت لطافت باشد احتیاج بروح دارد قندیل هر قدر لطیف باشد محتاج سراج است بی سراج زجاج نمری ندارد جسد بی روح نمری ندارد تعلیم معلم جسمانی محدود است و تربیت او محدود فلاسفه گفتند که مری بشرند ولی در تاریخ نظر کنید قادر بر تربیت خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را از عهده بر نیامدند ولی قوه روح القدس تربیت عمومی مینماید مثلا حضرت مسیح تربیت عمومی کرد ملل کثیره را از عالم اسارت بت پرستی نجات داد جمیع را بوحدهت الهی دلالت کرد ظلمانی را نورانی کرد جسمانی را روحانی کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس ارضی را آسمانی فرمود و این بقوه فلاسفه نمی شود بلکه بقوه روح القدس می شود لهذا هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست بدرجه کمال برسد الا بتربیت روح القدس لهذا بشما وصیت میکنم که در فکر تربیت

روحانی باشید چنانچه در مادیات بایندرجه رسیده اید همینطور بکوشید تا در مدنیت روحانیه ترقی نمائید احساسات روحانی یابید توجه بملکوت نمائید و استفاضه از روح القدس کنید قوه معنویه حاصل نمائید تا ابریت عالم انسانی ظاهر و نهایت سعادت حاصل شود حیات ابدیه یابید عزت سرمدیه جوئید ولادت ثانویه یابید و مظهر الطاف ربانیه شوید و ناشر نفعات رحمانیه گردید

نطق مبارک در نیویورک امریکا شب یکشنبه ۷ جولای ۱۹۱۲

خوش آمدید خوش آمدید انسان دو حیات دارد يك حیات جسمانی يك حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است ملاحظه میکنید که حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات سائره از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره ها و دریاها و چشمه ها و جنگلها دیدن است این حیات حیات حیوانی است مشهود و واضح است که حیوان با انسان در معیشت جسمانی مشترك است يك چیز دیگر هست و آن اینست که حیوان در معیشت جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی خود در تعب ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا هستند در کوهها هستند در دریاها هستند اینها بسهولت معیشت جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست میآورند این مرغها در این صحرا نه کسی نه صنعتی نه تجارتي نه فلاحتی بهیچوجه من الوجوه زحمتی ندارند هوای بسیار لطیف استنشاق میکنند و بر اعلی شاخه های درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه مینمایند و از این دانههای موجود در این صحرا تناول میکنند جمیع این خرمها نرود آنها است بمجرد اینکه گرسنه میشوند دانه حاضر بعد از خوردن دانه ها بر اعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و آسایش بدون زحمت و مشقت راحت و آسایش می نمایند و همچنین سایر حیوانات لکن انسان بجهت معیشت جسمانی خود باید تحمل مشقات عظیمه کند شب و روز آرام نگیرد یا فلاحت کند یا صنعت نماید یا به

تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا در نهایت زحمت و مشقت
باینطرف و آنطرف سفر کند وزیر زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی
او میسر گردد ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترك
است و با وجود این راحت نتیجه از این معیشت جسمانی آنها نیست و اگر صدسال زندگانی
کند از حیات جسمانی عاقبت ابداً نتیجه نیست فکر کنید به بینید آیا هیچ نتیجه نسی
در حیات جسمانی هست این همه مایونها نفوس که از این عالم رفتند آیا هیچ دیدید که
از حیات جسمانی خود نتیجه نمی گیرند جمیع حیاتشان هدر رفت زحماتشان هدر رفت
مشقاتشان هدر رفت صناعتشان هدر رفت تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم در
کف چیزی نداشتند نتیجه نگرفتند اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم
انسانی به آن روشن حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است
سرمدی است بر تو فیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است
حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان
سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل
کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است ملاحظه کنید نفوس را که
حیات روحانی مکمل از برای آنها فنانی نبود اضمحلالی نبود و از زندگانی نتایجی گرفتند
و نمره نمی بردند آن نمره چه چیز است آن قربیت الهیه است آن حیات ابدیه است
نورانیت سرمديه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات روشنائی و سایر
کمالات انسانی حتی چون در نقطه تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی
بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شد نه ذکرى نه اثرى و نه
نمرى نه صیتی حتی در نقطه تراب نه قبرى نه اثرى نهایت ایامی چند قبورشان معمور
بعد مطمور شد و رفت لکن نفوسیکه حیات روحانی داشتند آنها در ملکوت الهی
الی الابد مانند ستاره درخشیدند عزت ابدیه دارند در محفل تجلی الهی هستند از مائدم

آسمانی مرزوقند از مشاهده جمال الهی مستفیضند عزت ابدیه از برای آنها است در جمیع مراتب الهی حتی در عالم ناسوت ملاحظه کنید می بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است اخلاق اینها باقی است مثلاً سه هزار سال یا دوهزار سال پیش نفسی بوده منسوب بعتبه الهیه بوده مؤمن بوده و مستقیم بر امر الله بوده الی الان آثار آن ها باقی است الی الان بذکر آنان خیرات و مبرات میشود الی الان بنام آنها مدارس تشکیل می گردد و معابد تاسیس میشود الی الان بنام آنها شفاخانه هائی ترتیب میشود مثلاً حواریون حضرت مسیح حیات جسمانی بطرس حیات ماهی گیری بود دیگر حیات يك ماهیگیر معلوم است چه چیز میشود اما حیات روحانیش به نقشات مسیح در نهایت روشنائی که حتی در نقطه تراب آثار او باقی است و امپراطوری رومان نیروی بآن عظمت نه اثری و نه ثمری نه بروزی و نه ذکری و نه ظهوری پس معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسان باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی انسان عزت سرمدی است الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه نموده این شمع روشن افروخته شده جمیع نفوسیکه ملاحظه میکنند در روی زمین از ملوک گرفته تا مملوک حیات آنان را نتیجه می نه ثمری نه اثری نه عنقریب ملاحظه میکنید که بکلی محو شده اند و از این عالم رفته اند نهایتش پنجاه سال زندگانی نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجه می مرتب لکن شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله حیات روحانی یاقئید و بنورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه می نمائید لهذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتی در نقطه تراب آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهید شد و در عالم الهی مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در محفل تجلی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال مستغرق خواهید بود شکر کنید

نطق مبارك سلخ ذيقعدة سنه ۱۳۳۹ در پاریس ۲۱ نومبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع بشر همیشه مورد دو احساس هستند یکی احساس سرور دیگری احساس حزن وقت سرور روح انسان در پرواز است جميع قوای انسان قوت میگیرد و قوه فکریه زیاد میشود قوه ادراك شدید میشود قوه عقل در جميع مراتب ترقی می نماید و احاطه بحقایق اشیا میکند اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخموم می شود جميع قوی ضعیف میگردد ادراك کم می شود تفکر نمی ماند تدقیق در حقایق اشیا، نمی تواند خواص اشیا را کشف نمی کند مثل مرده می شود این دو احساس شامل جميع عموم بشر است از روح برای انسان حزنی حاصل نمیشود و از عقل انسان زحمت و ملالی رخ نمیدهد یعنی قوای روحانیه سبب مشقت و کدورت انسان نمیکردد اگر حزنی از برای انسان حاصل شود از مادیات است اگر از برای انسان خمودت و جمودتی حاصل شود از مادیات است مثلا تاجر است زبان می کند محزون میشود زراعتی دارد برکت حاصل نمیشود مغموم میگردد بنیانی میسازد خراب میشود محزون می شود و مضطرب میگردد مقصود اینست که حزن انسان کدورت انسان از عالم مادیات است یأس و نومیدی از نتایج عالم طبیعت است پس واضح و مشهود شده که حزن انسان و نکیت انسان و نحوست انسان و ذلت انسان همه از مادیات است اما از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زبانی و غصه و غمی از برای انسان حاصل نمیشود حال جميع بشر معرض غم و غصه و ملال هستند انسانی نیست که از برای او حزن و الم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود چون این احزان از مادیات حاصل میشود چاره نیست جز اینکه رجوع بروحانیات بکنیم و قتی که از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد انسان توجه بروحانیات میکند زائل میشود انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یأس میافتد چون بخاطر آید خدای مهربان دارد سرور میشود اگر بشدت فقر مادی افتد با احساسات روحانی آید

خود را از کنز ملکوت غنی بیند و قتیکه مریض میگردد فکر شفای میکند تشفی صدر حاصل نماید و قتی که بمصائب عالم ناسوت گرفتار شود بفکر لاهوت تسلی یابد و قتیکه در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود بفکر پرواز بعالم روح میافتد مسرور می شود و قتیکه حیات جسمانی مختل باشد بفکر حیات ابدیه افتد ممنون میشود اما این نفوسی که توجهشان صرف بعالم مادیات است و در بحر ناسوت مستغرقند در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند نفسی که معتقد باین باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی گرفتار شود و کوس رحیل بگوید بچه چیز امید دارد و بچه چیز تسلی یابد کسی که معتقد به حی قدير مهربان نیست چگونه روح و ریحان یابد یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است پس شما ها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید و انجذابات قلبی دیده بینا دارید و گوش شنوا جانی زنده دارید و دلی مملو از محبت الله در هر مصیبتی گرفتار شوید تسلی خاطر دارید اگر زندگانی دنیوی مختل شود بحیات آسمانی مستبشر هستید اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید به نورانیت ملکوت مسرورید هر انسانی که احساس روحانی دارد تسلی خاطر دارد من چهل سال در حبس بودم با آنکه تحمل یکسال ممکن نبود هر نفسی را بان حبس می آوردند یکسال بیشتر زندگانی نمیکرد از غم و غصه هلاک میشد لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم هر صبح بر میخواستم مثل اینکه يك بشارتی جدید بمن میرسد هر شب تاریک میشد نور سرور در قلب میافزود احساسات روحانی تسلی خاطر و توجه بخدا سبب روح و ریحان اگر توجه بخدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس چه می کردم پس معلوم شد اعظم موهبت عالم انسانی احساسات روحانی است و حیات ابدی انسان توجه بخدا امیدوارم روز بروز توجهتان بخدا زیاد شود و تسلی خاطر بیشتر گردد نفثات روح القدس بیشتر تأثیر کند و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود اینست منتهی آمال و آرزوی ما از خدا چنین میخواهم

مطابق مبارک شب پنجشنبه ۱۴ شوال سنه ۱۳۳۹ مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۱۱
در اول ورود پاریس درخانه مسی سا اندرسن
هو الله

عالم وجود مثل هیکل انسان است قوای ماده مانند اعضا و اجزای آن هیکل ولی
این جسد روحی لازم دارد تا یا متحرک باشد باو زنده شود و حیات یابد باو قوه باضره
قوه سامعه قوه حافظه قوه مدرکه پیدا کند تا نور عقل در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق
اشیاء گردد و ترقیات عالم انسانی حاصل کند در حال فقدان روح هر قدر در نهایت صباحت
و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد نقشی است جان ندارد ادراک ندارد هوش ندارد
بی بهره از کمال است بناء علیه جسد امکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و
لطافت است ولی بی روح است روحش دین الهی است دین الهی روح عالم امکان است امکان
باو نورانی است اکوان باو مزین است و باو کامل لهذا همچنانکه فکر تان منعطف به
ترقیات ماده است باید در ترقیات روحانیه نیز بکوشید همین قسم که در مدنیت جسمانی
میکوشید باید اعظم از آن در ترقیات روحانیه سعی بلیغ نماید چنانچه جسد را اهمیت
می دهید روح را نیز اهمیت لازم اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه فائده
جسد مرده است همین قسم جسد امکان اگر از ترقیات معنویه محروم باشد جسمی است
بی جان انسان بصورت حیوان است فرق مابین انسان و حیوان این است که انسان
قوای روحانی دارد و حیوان محروم از آن انسان از خدا خیر دارد و حیوان بی خبر از
آن انسان ادراک حقائق اشیاء میکند و حیوان غافل و جاهل انسان بقوه اراده حقائق
مکنونه موجودات را ظاهر و آشکار میکند و حیوان بی بهره و بی نصیب از حقیقت انسانیه
کمالات مانند انوار سلطه سراج ظاهر چنانچه نور ظهور کمالات این سراج است و هم
چنین دین سبب ظهور کمالات انسان است این فضائل است که انسان را بر حیوان
برتری می دهد نجات روح القدس است که حیات ابدی میدهد پس اگر عالم انسانی از

روح دین محروم ماند جسدی است بیجان و از نفثات روح القدس محروم مانده از تعالیم الهی بی نصیب گشته چنان انسان حکم میت دارد این است که حضرت مسیح میفرماید واگذارید مرده ها را تا دفن کنند مرده ها زیرا آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است مقصود از روح حقیقت دین است پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات صوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد لهذا من دعا میکنم تضرع مینمایم که اهالی این مملکت از نفثات روح القدس زنده شوند توجه بخدا کنند مرکز سوحات رحمانیه شوند بتعلیمات الهیه عامل گردند تا هر یک مانند سراج برافروزند و عالم را روشن کنند

خطابه مبارک در کمیسیون هوح دین در دودولین امریکا ۱۱ ماه اگست ۱۹۱۴

هو الله

در نزد عموم عقلا مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و محتاج تربیت ملاحظه می کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحش است انسان را تربیت انسان کند اگر بر حالت طبیعت گذارده شود مثل سائر حیوانات است نظر بممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوحشه مثل اواسط افریقا چون تربیت نمی شود لهذا بر حالت توحش می ماند فرقی که در ممالک امریکا و اواسط افریقا است این است که اینجا تربیت شده اند آنجا تربیتی نیست و اهالی افریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده اند تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی ثمر را با ثمر کند خارستان را سنبلستان نماید تربیت ممالک مخروبه را آباد کند متوحش را متمدن نماید تربیت جاهل را کامل کند انسانرا از ملکوت الهی خبر دهد از خدا باخبر نماید انسانرا روحانی کند کاشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر حقائق اشیاء کند خلاصه نزد جمیع مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و کمال طبیعت منوط به تربیت است

اگر تربیت نباشد انسان مثل سایر حیوانات درنده است بلکه پست تر مثل این که بعضی اطوار از انسان گاهی صادر شده که از حیوان صادر نشده مثلا حیوان بی تربیت هر چند درنده است روزی يك حیوان میدرد اما انسان بی تربیت درنده روزی صد هزار نفر میدرد ملاحظه کنید که نفوس درنده ئی که آمده اند از گرك درنده تر و از حیوان پست تر بوده اند پس اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بدتر است و تربیت دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی فلاسفه عالم معلمین مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی می نمودند لهذا سبب تربیت و ترقی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدسه الهیه مربی الهی بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدسه عالم ارواح را مثلا حضرت مسیح علیه السلام مربی روحانی بود مربی ملکوتی بود مربی الهی بود ارواح را تربیت نمود عالم اخلاق را تربیت کرد حقائق معقوله را ترویج نمود اما حضرات فلاسفه مدنیّت را خدمت کردند بشر را من حیث الماده تربیت نمودند و فی الحقیقه انسان محتاج هر دو هست تربیت طبیعی و تربیت الهی اگر چنانچه تربیت آسمانی نیابد مثل سایر حیوانات است مجرد کاشف حقائق محسوسه اند لکن خدا در انسان قوه ئی گذارده که کاشف حقائق معقوله است کاشف حقائق ملکوتی است آن قوه کاشف فیوضات الهی است آن قوه سبب حیات ابدی است آن قوه سبب حصول کمالات معنوی است آن قوه انسان را از حیوان ممتاز نماید زیرا حیوان کاشف حقائق ناسوتی است انسان کاشف حقائق لاهوتی پس انسان هر چه ترقیات مادیه حاصل کند باز محتاج بنفثات روح القدس است محتاج تربیت الهی است محتاج فیض ملکوتی است تا انسان این تربیت را نیابد کامل نشود لهذا مظاهر مقدسه در هر کوری ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند تا نقائص طبیعت را زائل نمایند کمالات معنویه ظاهر کنند طبیعت نظیر جنگل است و حضرت مسیح باغبان الهی این جنگل را بوستان کرد اشجار بی ثمر را با ثمر نمود این زمین ها که بمقتضای طبیعت پر از خس و خاشاک بود باغ

بر گل و ریحان نمود زمین را شخم کرد علف های بیبوده را بیرون ریخت خارهاییکه بمقتضای طبیعت روئیده بود جمیع را قلع و قمع نمود بعد از آنکه خارستان بود مزرعه و گلستان شد اگر بر حالت طبیعی میماند شبهه نمی نیست جنگل یا خارستان بود لکن دهقان جنگل را بوستان کند خارستانرا مزرعه نماید این درخت های بسی ثمر را با ثمر سازد و علفزار را کشتزار کند مقصود این است که انسان هر قدر ترقیات طبیعی نماید کسب کمالات مادیه کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفات روح است محتاج تربیت الهی است تا حقیقت انسانی در نهایت جمال و کمال جلوه نماید تامصدق آیه تورات شود صورت و مثال الهی گردد استفاضه از حقائق ملکوتی کند بعد از آنکه زمینی است آسمانی شود ناسوتی است لاهوتی گردد جسمانی است روحانی شود ظلمانی است نورانی گردد و این جز بنفثات روح القدس ممکن نیست که حیات ابدیه یابد و الا از حیات حیوانی بهیچوجه امتیازی ندارد مظاهر مقدسه روح جدیدی در اجساد میدهند عقل جدیدی بنفوس میدهند ترقیات عظیمه میبخشند عالم را روشن میکنند لکن همدتی نمی گذرد که باز تاریک میشود نورانیت آسمانی نمی ماند احساسات طبیعی غلبه میکند مثل اینکه دهقان زمینی را معمور میکند بعد از آنکه علفزار بود زراعت پاکیزه می نماید خرمن حاصل میشود اما اگر متروک گذارده شود باز خارستان گردد علفزار شود عالم وقتی بقوت مظاهر مقدسه مزرعه با برکتی بود باغ و بوستان بود ظلمت نادانی نبود نورانیت الهی آشکار بود لکن بعد از همدتی عالم بکلی تاریک شد ابداً نورانیت الهیه نماند فیض الهی نماند تربیت روحانی نبود در همچو وقتی حضرت بهاءالله ظاهر شد در آنزمان ملل شرق در نهایت نزاع وجدال بودند ادیان خون یکدیگر میریختند مذاهب بجنک و جدال مشغول بودند ابداً آثار محبت نبود نورانیت آسمانی نبود در همچو وقتی حضرت بهاءالله ظاهر شد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که بشر همه بندگان خداوندند و جمیع ادیان در ظالرحمت پروردگار نهایت این است که بعضی جاهل و ناقص و کور کند باید داننا.

و کامل و بالغ گردند در ظلمت طبیعت غرقند باید نورانی شوند خدا بهمه مهربان است الطاف الهی شامل کل است جمیع در بحر رحمت او مستغرقند و از فیوضات الهی مستفیض خلاصه نزع وجدال را زائل کرد عداوت را از میان برداشت جمیع ادیان را با یکدیگر التیام داد مذاهب را باهم الفت بخشید بعد از آنکه در نهایت بغض بودند نهایت محبت حاصل نمودند امروز در ایران کسانی که اطاعت امر بهاءالله نموده‌اند در نهایت الفت را التیامند جمیعاً با هم در نهایت التمس و محبت اند حضرت بهاءالله فرمود عالم بشر از یک شجر است و جمیع ملل و اجناس عبارت از اوراق و انغان آن و خدا باغبان هیچ فرقی نگذاشته همه را تربیت فرموده نهایت بعضی جاهلند باید آنها را عالم نمود بعضی ناقصند باید آنها را کامل کرد مریضند باید معالجه نمود اطفالند طفل را باید تربیت کرد تا ببلوغ رسد اما همه بندگان خداوندند خدا پدر جمیع است بجمیع مهربان است و همه در بحر رحمتش مستغرق مادام او بکل مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم او بجمیع صلح است چرا ما در جنگ باشیم و در خرابی یکدیگر بکوشیم ملت را بهانه نمائیم مذهب را بهانه نمائیم وطن را بهانه نمائیم سیاست را بهانه نمائیم نام را بهانه نمائیم و بنزاع و جدال مشغول شویم خون یکدیگر را بریزیم خانمان هم را خراب کنیم آیا این سزاوار است با آنکه در ظل همچو خدای مهربان هستیم که خطای ما را عفو کند و رحمت نماید عنایاتش را تغییر ندهد ولو هر چه عصیان و طغیان کنیم آیا سزاوار است چنین خدائی را مخالفت نمائیم او بهمه مهربان است ما نا مهربان باشیم خلاصه حضرت بهاءالله چنین تأسیسی نمود و صلح عمومی را تعلیم فرمود پنجاه سال پیش بجمیع ملوک نامه نوشت و کل را برآستی و آشتی و حقیقت پرستی دعوت فرمود زیرا آفتی از حرب بدتر نه که منبث از تعصبات است و مخالف رضای الهی ملاحظه نمائید که از بدایت تاریخ الی الان بین بشر حرب و جدال است و این حرب یا منبث از تعصب سیاسی است یا منبث از تعصب جنسی است یا منبث از تعصب وطنی است یا تعصب مذهبی جمیع این تعصبات

هادم بنیان انسانی است خدا تعصب ندارد ما چرا تعصب داشته باشیم خدا بجمیع یکسان معامله میکند ما چرا مختلف معامله نماییم همه زمین يك وطن است و كره ارض واحد جمیع بشر از يك وطن اند و از سلاله آدم لهذا يك عاقله اند و يك جنسند نه مختلف ما چرا باید مختلف باشیم چرا این حرب و نزاع در میان باشد چرا این جدال و قتال باشد باید متابعت رضای الهی نماییم شبهه نیست که رضای الهی در محبت و الفت است زیرا حرب هادم بنیان انسانی تا حرب زائل نشود عالم انسانی راحت نیابد.

دیگر آنکه تقالیدی که در دست ادیان است مانع اتحاد و اتفاق است زیرا تقالید مختلف است اختلاف تقالید سبب نزاع و نزاع سبب قتال لهذا باید تقالید را ترك نمود و تحری حقیقت کرد چون حقیقت یکی است اگر كل تحری حقیقت نمایند شبهه نمیست که كل یکی شوند متحد و متفق گردند زیرا این همه نزاع از تقالید است والا اساس ادیان الهی یکی است و آن فضائل انسانی است هیچکس در فضائل اختلاف ندارد همه متفقند که فضائل نور است و رذائل ظلمت پس ما باید رجوع با اساس ادیان الهی نماییم تقالید را ترك کنیم یقین است متحد می شویم و بهیچوجه اختلافی نمی ماند و دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد مطابق با علم باشد زیرا اگر مطابق با عقل و عام نباشد اوهام است خدا قوه عاقله داده تا بحقیقت اشیا بی بریم و حقیقت هر شیئی ادراک کنیم اگر مخالف علم و عقل باشد شبهه نمیست که اوهام است و اگر دین مانع الفت باشد بی دینی بهتر است زیرا دین بجهت محبت و الفت است. اگر دین سبب نزاع و جدال شود البته عدم دین بهتر است چه که بمنزله علاج است و علاج اگر سبب مرض شود البته عدم او بهتر است. دیگر آنکه خدا جمیع را یکسان خالق کرده حضرت بهاءالله اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد وزن هر دو بندگان خدا هستند و كل بشر و در حقوق متساوی نزد خدا مردی وزنی نیست هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب تر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست در عالم ملکوت ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند لهذا رجال

و نساء کل باید متحد باشند مساوی باشند خلاصه اهالی عالم چون اکثر جاهل بودند حضرت بهاء الله اعلان فرمود که کل باید تحصیل علوم و فنون نمایند جمیع اطفال را داخل مکتب نمایند چه در شهرها چه در قریه‌ها و این فرض است اگر پدر طفلی هر آینه عاجز باشد جمعیت بشریه باید او را مدد نماید تا نفسی بی تربیت نماند و در مدارس هم تربیت جسمانی باید و هم تربیت روحانی زیرا علوم ماده به منزله جسد است و علوم الهیه مانند روح روح باید در جسد دمیده شود تا جسد حیات یابد اما اگر روح نباشد جسد مرده است ولو در نهایت جمال باشد چون از فیض روح محروم باشد نمری ندارد و بی نتیجه است بلکه نبودنش بهتر زیرا فاسد و متعفن میشود البته معدوم باشد بهتر است اینست که در انجیل میفرماید المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو الروح یعنی مادیات بمنزله جسد است اما نفثات روح القدس روح است این جسد باید باین روح زنده شود از این جهت حضرت مسیح فرمود ولادت ثانویه لازم است و آن اینست که وقتی انسان در رحم بود از جمیع این فیوضات محروم بود چون باین عالم آمد چشمش باز شد گوشش شنوا گشت دارای هوش و قوای جسمانی شد قوای روحانی حاصل کرد این مواهب را خدا در عالم رحم داده بود لکن در عالم رحم ظاهر نبود چون متولد شد این مواهب ظاهر و هویدا گشت دید چشمی دارد گوشه باو عنایت شده جمیع کائنات را مشاهده مینماید دریائی مبینند صحرائی ملاحظه میکند باغ و بوستانی مینیند از جمیع این ها در عالم رحم بیخبر بود هیچ خبر نداشت همینطور انسان باید از عالم طبیعت متولد شود تا در عالم ماوراء طبیعت داخل شود یعنی از نقائص جهان طبیعی نجات یابد تا از فضائل عالم الهی بهره و نصیب گیرد زیرا طبیعت ناقص است جز این نمی تواند کشف روحانیات کند کشف ماکوت نماید و از عالم الهی خبر گیرد مثل اینکه در عالم رحم طفل محال بود از این عالم خبر گیرد بلکه منکر این عالم بود اگر کسی باو میگفت غیر از این عالم رحم عالمی وسیع تر هست آفتابی است ماهی است باغ و گلستانی است انکار میکرد میگفت

عالمی جز عالم رحم نیست اما چون متولد شد دید این همه مواهب است ولی در عالم رحم هیچ خیر نداشت همینطور تا ازعالم طبیعت انسان تولد نیابد ازعالم ملکوت خیر نگیرد از خدا باخبر نشود ازروحانیت خیرحاصل ننماید از فیوضات الهی باخبر نگردد اما چون از طبیعت متولد شد انوار مواهب را مشاهده نماید پس می داند که ملکوت الهی منوط به تولد ثانی است مظاهر مقدسه برای تربیت بشر آمدند تا تولد ثانی یابند از خدا خیر گیرند از ملکوت الهی باخبر شوند از حقائق الهیه خیر گیرند مثلا جزیره العرب در نهایت ظلمات بود و قبائل و عشائر نظیر حشرات نفوس انسانی مظاهر شیطانی و آفاق بکلی محروم از اشراق نوررحمانی قوانین و آداب مغل سعادت عالم انسانی فضائل منسوخ ردائل مقبول و مشروع از عالم الهی خبری نبود و از فیوضات نامتناهی انری نه ناگاه از مطلع حجاز نور محمدی تابید و آفتاب حقیقت از افق بطحا درخشید جزیره العرب روشن شد معلم الهی بتعلیم پرداخت و مربی حقیقی تربیت فرمود خفتگان بیدار شدند و بیپوشان بهوش آمدند نوع انسانی ترقی نمود و آداب قدیم تدنی یافت تازیان آهنگ حجازی بلند نمودند و شهنازی در جهان مدنیت زدند که زمزمه اش الی الابد در آذان نوع انسانی باقی است پروردگارا آمرزگارا این جمع پریشان تواند و عاشقان جمال تو در این معبد مجتمع شده اند رضای تو طالبند الطاف تو جویند عفو و مغفرت تو خواهند خداوند ما اطفالیم تو پدر مهربان ما ذلیلانیم تو عزیز بی مثل و بی همتا خدایا ما در نهایت عجزیم و تو قدرت محض ما فقیریم و تو غنی ما ناتوانیم تو توانا خدایا عفو گناه فرما و درپناه خود منزل ده از ضللمات ناسوت نجات بخش بنورانیت لاهوت روشن فرما از عالم طبیعت نجات ده بعالم حقیقت رسان خدا یا تشنگانیم عذب فرات بخش گرسنگانیم مائده آسمانی کرم کن مریضیم شفای ابدی عنایت فرما فقیریم کنز ملکوت ببخشا در ظل عنایت خود ماوی بخش تا چشم بمشاهده انوار تو روشن کنیم و بگوش شنوا نداه تو را اصفا نمائیم خدایا مشام ما را باز کن تا رائحه گلشن عنایت استشمام

کنیم خدا یا ما را قوت بخش تا در سیل تو ساوگ نمائیم در عالم ناسوتیم بعالم لاهوت
هدایت کن ابواب ملکوت بگشا الطاف خود را شامل کن و فیض خود را کامل فرما
توئی غفور توئی رحمن توئی رحیم و توئی بخشنده و مهربان

نطق مبارک ۳۹ ذی‌عده ۱۳۳۹ در پاریس مطابق ۲۰ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

دردنگی سزاوار حیوانات و وحشیه است سزاوار انسان الفت و محبت است خدا
جمع انبیاء را فرستاده که الفت و محبت در بین قلوب اندازند کتب سماویه بجهت الفت
بین قابو نازل شده انبیاء و اولیای الهی جان خود را فدا کردند تا در قلوب بشر اتحاد
و اتفاق حاصل شود و لکن و اسفا که هنوز بشر بخونخواری مشغولند چون نظر بتاریخ
نمائیم می‌بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه در قرون اخیر همیشه
این خاک سیاه بخون بشر رنگین شده بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره
کرده اند با اینکه حالا باین عصر نورانی رسیده عصر مدنیت است عصر ترقیات مادیه
است عقول ترقی کرده است احساسات انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی
است ملاحظه کنید که در طرابلس چه میشود این بیچارگان در چه بلائی افتاده اند
ایطالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته پابی اعراب بیچاره در صحرای بی آب و علف
شده است چقدر جوانان از دو طرف کشته میشود چقدر خانمانها خراب میشود چقدر
مادرها بی پسر میشوند چقدر اطفال بی پدر میگردند فوج یتیمان موج میزند چه
بسیار نهال ها که در بدایت نشو و نماریش کن شدند چه بسیار مرغان خوش آواز به
آهنک نیامده خاموش گشتند و نتیجه نیست جز حرص و طمع پس از این واضح
میشود که ترقی مادی سبب تحسین اخلاق نمیشود ترقیات مادی تعدیل اخلاق نمی
کند در ازمنه سابقه که چنین ترقیات مادیه نبود باین شدت هم خونریزی نبود توپ
کروپ نبود تفنگ موزر نبود مترالیوز دینامیت نبود مواد جهنمیه نبود کشتی های

زره پوش کشتی های توریبت نبود حالا که مدنیت مادیه ترقی کرده این آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی کرده حال از این مواد جهنمیه در زیر عموم اروپا مهیای التهاب است زیرا از مواد التهابیه پر است خدا نکند آتش بگیرد اگر آتش بگیرد کرة ارض زیر و زبر میشود خلاصه مقصد اینکه واضح و مشهود است که ترقیات مادیه سبب آسایش عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست بلکه اگر منضم با احساسات روحانیه شود آنوقت ترقی حاصل میشود اگر تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیاء تأثیر کند و نصایح الهی قلوب را روشن نماید نفوس را احساسات روحانیه حاصل گردد چون این ترقی مادی منضم بترقی روحانی شود نتیجه حاصل میشود زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادیه مانند جسد جسد بروح زنده شود والا مرده است امیدواریم بعون و عنایت الهیه که روحانیت انبیا در خالق تأثیر کند تا عالم اخلاق باین نورانیت روشن شود در قلوب احساسات روحانیه حاصل گردد تا بدانند که خداوند عادل است لابد جزای هر عملی را میدهد خداوند از ظلم نمیگذرد البته عادل است هر چند اقوام مادیه میکوشند زحمت میکشند باز در تعب و مشقت و دائماً در غموم و هموم زیر اسرور قلب انسان بمحبت الله است بشارت روح انسان بمعرفت الله است اگر قلب انسان بخدا تعلق نیابد بچه چیز خوش گردد اگر امید بخدا نداشته باشد بچه چیز این حیات دوروزه دنیا دل بندد و حال آنکه میدانند چند روز است محدود است و منتهی می شود پس باید امید انسان بخدا باشد زیرا فضل او بی منتهی است الطاف او قدیم است مواهب او عظیم است خورشید او همیشه میدرخشد ابر رحمت او همیشه میبارد نسیم عنایت او همیشه میوزد آیا سزاوار است از چنین خدائی غافل باشیم و اسیر طبیعت شویم بنده طبیعت شویم و حال آنکه مواهبی بماداده که حاکم بر طبیعت هستیم جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان مثلاً آفتاب باین بزرگی محکوم طبیعت است ابداً اراده ندارد از مدارش سر موئی تجاوز نمی تواند بلکه اسیر قانون طبیعت است این دریای باین عظمت اسیر طبیعت است این کوه

ارض اسیر طبیعت است ابدأ از قانون طبیعت تجاوز نمی تواند اما خدا بما اراده داده که باین خرق قانون طبیعت می کنیم حکم بر طبیعت میکنیم قوانین طبیعت را می شکنیم بجهت اینکه بمقتضای طبیعت انسان ذیروح خاکی است اما در هوا پرواز میکند در دریا میتازد مانند ابر در این فضای وسیع سیر میکند قوه برقیه عاصیه را حبس مینماید صوت آزاد را مقید می کند جمیع اینها مخالف قانون طبیعت است شمشیر از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت میزند خرق طبیعت مینماید خدا چنین قوه می بانسان داده با وجود این جائز است اسیر طبیعت باشد بنده طبیعت شود طبیعت پرسند و بگوید طبیعت خداست و حال آنکه شمشیر بر فرقش می زند قواعد عمومی طبیعت را بهم می زند پس بدانید خدا چه مواهبی بانسان داده که طبیعت از آن محروم است بما شعور و اراده داده طبیعت از آن محروم است عقل و اراده داده طبیعت از آن محروم است ما حاکم بر طبیعت هستیم خدا چنین خواسته

نطق مبارک در شب ۲۷ جون ۱۹۱۴ در پورت سعید

هو الله

فی الحقیقه خوب مجلسی است بهتر از این نمیشود حاضرین از احبای آلهی در کمال توجه الی الله با یکدیگر نشسته اند و قلوب در نهایت محبت و الفت و صدور منشرح و جناب آقا میرزا جعفر هم میزبان مهربان اینجا را جمع البحرین میگویند و در قرآن ذکر مرج البحرین است یعنی جائیکه حضرت موسی و یوشع باشخصی بزرگوار «علمنا من لدنا علماً» ملاقات نمودند موقعی که ماهی مرده زنده شده و این معنی بدیع دارد باری امیدواریم انشاء الله تأییدات غیبیه بیایی رسد و اینگونه مجالس مکرر فراهم آید در عالم وجود این مجالس تأثیرات عظیمه دارد نفوسی که آگاهند بی میبرند که چه آثار و نتایج خواهد داشت در کور حضرت مسیح خوار یون محفلی در بالای کوه داشتند که اگر خوب تدقیق شود جمیع آنچه بعد واقع شد از نتایج آن اجتماع است پس از آنکه

حواریون بعد از حضرت مسیح متفرق شدند و مضطرب بودند مریم مجدلیه سبب شد که حضرات را دوباره جمع نمود و در امر حضرت مسیح ثابت و راسخ کرد و بآنها گفت که چرا مضطرب و سرگردانید امری واقع نشده زیرا مکرر حضرت میفرمودند که این امر واقع خواهد گردید ولی جسم از انظار مستور شد اما حقیقت ساطع و لامع است و مصیبتی بر آن وارد نه بلکه این توهین بر جسد مسیح است نه بروح حقیقی چرا مضطربید و از این گذشته حضرت مصائبی داشتند که يك روز آنرا کسی تحمل نتواند سه سال متعاقباً در صحرا بودند گاهی بگیاه گذران میکردند گاهی خاك زمین را بالین خویش می نمودند شبها چراغی جز ستاره های آسمان نداشت با وجود این زحمت و مشقت بی پایان شماها را بجهت امروز تربیت کرد اگر بوی وفائی در مشام دارید اورا فراموش ننمائید براحت نبرد ازید آسایش خویش نخواهید اگر اهل وفائید نیاد و ذکر او مشغول باشید آیا سزاوار است آن روی تابان را فراموش کنیم آیا سزاوار است آن عنایات را از یاد محو نمائیم آیا سزاوار است از آن جانفشانی حضرت چشم پوشیم مثل سائربین در فکر خوردن و خوابیدن باشیم در فکر نعمت و آسایش افتیم چگونه این را وفامیتوان گفت که این هیکل مکرم مستور شود و ما بهوای خود مشغول گردیم باری حضرات را جمع کرد نهایت بالای جبل مهمانی شد بعد از آنکه چند نفر ذکر الطاف بی پایان حضرت نمودند گفتند باید دید وفا چگونه اقتضا میکند چنان کنیم شبهه نیست که بعد از حضرت وفا قبول نمیکند ما راحت باشیم بلذائم دنیوی مشغول گردیم و بحیال خویش پردازیم بلکه باید آنچه داریم و نداریم جمیع را فدا کنیم اولاً از هر چه هست بگذریم نفوسی که تعلق دارند عذر بخواهند نفوسی که ندارند تعلق ننمایند هیچکس جز فکر او فکری نداشته باشد جمیع افکار را حصر در عبودیت نمائیم مشغول نشر نفعات او باشیم و در انتشار کلمه او بکوشیم هم عهد شدند و قرار واقعی دادند و از جبل پائین آمده هر يك فریادکنان بطرفی رفتند و بخدمت مالکوت پرداختند آنچه در کور حضرت مسیح واقع

همه از نتایج آن مجلس بود والی الا آن آنازش موجود است حال ما هم که در این موقع نشسته ایم با کمال روحانیت و الفتیم امیدوارم نتایج عظیمه از این الفت حاصل شود
نطق مبارک در خانه مسس فیلدپ در نیویورک امریکا ۱۴ آوریل ۱۹۱۴

هو الله

امروز روز خوبی بود. در این عالم ناسوت سروری برای من نماینده، جز ملاقات احبا دیگر در این عالم هیچ چیز مرا سرور نمینماید. چه از جهت جسمانی چه روحانی سرور من بملاقات احبا و نشر نفعات الله است. لهدا امروز بسیار سرور گذشت چرا تأییدات ملکوت ابهی پیایی میرسد و ملاقات احبا پی در پی میشود اما کمال سرور من در این است که بینیم شماها بموجب تعالیم بهاء الله قیام دارید و عمل مینمائید و باقلبی منجذب بمحبت الله و روحی مَهْتَزْ بِنَفَجَاتِ اللهِ و جانی زنده بروح القدس و صابای جمال مبارک را عاملید. اول تعلیم حضرت بهاء الله محبت است که باید بین بشر نهایت محبت حاصل شود زیرا محبت بندگان الہی محبت الله است و خدمت بعالم انسانی است لهدا تضرع بملکوت ابهی کردم که شما مانند ستاره از افق محبت الله بدرخشید قدر این ایام را بدانید این قرن جمال مبارک است این عصر نورانی است این دور دوری است که جمیع انبیا خبر دادند. ایام تخم افشانی است ایام غرس است. فیوضات الہی پی در پی است هر کسی تخمی بیفشاند شقایق حقایق برآید و آن محبت الله است. معرفت الله است. فیوضات آسمانی است. عدل عمومی است. صالح اکبر است. و وحدت عالم انسانی است. اگر چنین تخمی را نفسی در این عالم بیفشاند در جمیع عوالم الہی برکت یابد. الیوم جمیع اهل عالم مِنْهُمْكَ در شَهْوَانَتْ مشغول اغراض نفسانیه اند مبتلای بفض و عداوتند در فکر محو واضع. حلال یکدیگرند میخواهند بکلی یکدیگر را محو نمایند لکن شما جمعی هستید که جز محبت بعموم مقصدی ندارید و غیر از خدمت بنوع بشر آرزویی نخواهید پس باید جمیع قوی بکوشید و بموجب تعالیم بهاء الله عدل کنید. باجمیع بشر بمحبت و یگانگی

معامله کنید تا این تخم پاك برویدم برکت آسمانی یابد. انوار ملکوت بتابد، و فیوضات الهی کامل گردد قدر این فیض را بدانید بجان و دل بکشید تا انوار و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتار تان ظاهر شود، بقسمی که کل شهادت دهند که شما بهائی حقیقی هستید اگر چنین نمائید سعادت ابدیه برای شما است و فیوضات الهیه متواتراً بر شما نازل تا هر يك شجره مبارکه می گردید و اثمار باقیه ببار آرید، زیرا این عصر جمال مبارك است بهار الهی است موسم گل و رب جان است و هنگام سبزی و خرمی است قدر آن را بدانید شب و روز سعی نمائید تا بین قلوب کمال محبت حاصل شود و در نهایت اتحاد باشید چه که هر قدر اتحاد زیاد گردد تأیید بیشتر شود، ملاحظه نمائید من با این سن و این ضعف محیط اعظم را طی کردم تا در وجوه شما ها انوار محبت الله مشاهده کنم و روح محبت الله در قلوبتان نافذ بینم و شما ها را در نهایت اتحاد یابم زیرا شما گلپای يك گلستانید اوراق يك شجرید و انوار يك آفتاب، لهذا نهایت تضرع مینمایم و از برای شما عزت ابدیه میخواهم و موهبت سرمدی میجویم و در حق شما دعا میکنم امروز روزی است که هیچ فراموش نمیشود امروز روزی است که ذکرش بقلم الماس نوشته خواهند شد

مدیر وقارئین مجله شرقی لندن

هو الله دوست محترم من نامه شما رسید از آن رو باطروحانی که منبعث از جان و وجدان بود نهایت سرور حاصل شد در این سفر هر چند واضح و مشهود گردید که عالم غرب در مدنیت ماده ترقیات فوق العاده نموده ولی مدنیت الهیه نزدیک است که بکلی فراموش شود زیرا جمیع افکار در عالم طبیعت غرق گردیده هر چه هست جلوه جهان طبیعت است نه جلوه الهی و چون در عالم طبیعت تقاض بسیار لهذا انوار مدنیت الهیه پنهان و طبیعت حکمران شده است در عالم طبیعت قوه اعظم تنازع در بقا است و این منازعه در بقا مبدء و منشاء جمیع مشکلیها و سبب جنک و جدال و عداوت و بغضاء بین جمیع بشر است زیرا در عالم طبیعت ظلم و خود پسندی و آرزوی غلبه و تعدی بر حقوق

سایرین صفات غیر ممدوحه که از ذائل عالم حیوانی است موجود پس تا مقتضای طبیعت بین بشر حکمران است فلاح و نجاج محال زیرا فلاح و نجاج عالم انسانی بفضائل و خصائل است که زینت حقیقت انسان است و آن مخالف مقتضای طبیعت است طبیعت جنگجو است طبیعت خوینخوار است طبیعت ستمکار است طبیعت غافل از حضرت پروردگار است این است که ملاحظه میفرمائید که این صفات درندگی در عالم حیوانی طبیعی است لهذا حضرت پروردگار محض لطف و عنایت بعث رسل و انزال کتب فرمود تا بتربیت الهی عالم انسانی از فساد طبیعت و ظلمت ننانانی نجات یافته بکمالات معنوی و اجسامات وجدانی و فضائل روحانی موفق گردد و مصدر سئوحت رحمانی شود این است مدنیت الهی امروز در عالم انسانی مدنیت مادی مانند زجاج در نهایت لطافت است ولی هزار افسوس که این زجاج محروم از سراج است و سراج مدنیت الهیه است که مظاهر مقدسه الهیه مؤسس آند باری چون این قرن آوار است قرن ظهور حقیقت است قرن ترقیات است هزار افسوس که هنوز در بین بشر تعصبات جاهلیه و منازعات طبیعی و خصومت و عداوت در نهایت متانت است و جمیع این ضررها از آن است که مدنیت الهیه بکلی از میان رفته و تعالیم انبیا فراموش گردیده مثلاً نص تورات است که جمیع بشر خلق رحمانند و در ظل الطاف پروردگار نه خلق شیطان نص انجیل است که آفتاب الهی بر مطیع و عاصی پرتو انداخته و در قرآن می فرماید لا تری فی الخلق الرحمن من تفاوت این است اساس مظاهر مقدسه الهیه ولی هزار افسوس که سوء تفاهم بکلی بنیان انبیا را بر انداخته لهذا دین که باید سبب محبت و الفت باشد و مؤسس وحدت عالم انسانی گردد سبب بغض و عداوت گردیده شش هزار سال است که در بین بشر خون ریزی و درندگی است که از خصائص عالم حیوانی است ولی بظاهر نام تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی نهاده اند و تیشه بر ریشه عالم انسانی میزنند صد هزار افسوس باری من در جمیع ممالک غرب سیاحت نمودم و در

جميع مجامع و كنائس عظمى بموجب تعاليم حضرت بهاءالله اعلان وحدت عالم انساني نمودم و ترويج صلح عمومي كردم نعره زنان جميع را بملكوت الهى دعوت نمودم. كه الحمدالله شمس حقيقت از افق شرق در نهايت لمعان اشراق نموده و بر جميع آفاق پرتو انداخته پرتو او تعاليم آسمانى است و آن اعلام وحدت عالم انساني است و ترويج صلح عمومي و تحرى حقيقت و تاسيس الفت و محبت بقوه ديانت و تطبيق علم و عقل و دين و ترك تعصب دينى و جنسى و وطنى و سياسى و تعميم معارف عمومي و تحكيم محكمه كبراي عمومي كه خل مشكلات مسائل مختلفه بين دولى و بين الملى نمايند و تربيت عموم اناث نظير رجال در جميع فضائل انساني و حل مسائل اقتصادى و تاسيس لسان عمومي و امثال ذلك تا عالم انساني از ظلمات ضلالت نجات يابد و بمطلع انوار هدايت رسد و بكلى اين نزاع و جدال و خصومت و عداوت در بين بشر از بنيان برافتد و سوء تفاهميكه بين اديان است زائل گردد زيرا اساس اديان الهى يكنى است و آن وحدت عالم انساني است الحمدالله در امريكا گوشه‌اى باز يافتيم و نفوسى همدم و همراز ديدم كه مقاصد آن نفوس القاء الفت بين جميع بشر است و نهايت آرزو ترقيات فوق العاده عالم انساني و همچنين در لندن نفوس مباركى را ملاقات كردم كه بجان و دل در القاء محبت و الفت در بين بشر ميكوشند اميدم چنانست كه روز بروز اين افكار عاليه انتشار يابد و اين مقاصد خيره جلوه نمايد تا جميع ملل عالم مظاهر سنوحات رحمانيه گردند و در بين اديان و اقوام نزاع وجدالى نماند اين است عزت ابديه اين است سعادت سرفنديه اين است جنت عالم انساني ع ع

هو الله

در اين جمع قسيس عبارتى از پولس قدس ذكر نمود كه شما نور را از شيشه هاى رنگين مى بينيد روزى خواهد آمد كه روبرو خواهيد ديد فى الحقيقه نور حقيقت از شيشه هاى رنگين ديده ميشد حال اميدواريم تجليات الهييه بواسطه مرآت صافيه قلب و

روح پاک دیده شود آن نور حقیقت تعلیم الهی است تعالیم آسمانی است اخلاق رحمانی است مدنیت روحانی است من چون باین بلاد آمدم دیدم مدنیت جسمانیه در نهایت ترقی است تجارت در نهایت درجه توسعه است صناعت و زراعت و مدنیت مادیه در منتهی درجه کمال است و لکن مدنیت روحانیه تاخیر افتاده حال آنکه مدنیت جسمانیه بمنزله زجاج است و مدنیت روحانیه بمنزله سراج اگر این مدنیت جسمانیه با آن مدنیت روحانیه توأم شود آنوقت کامل است زیرا مدنیت جسمانیه مثل جسم لطیف است و مدنیت روحانیه مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح عظیم ظهور نماید آن وقت دارای کمال است حضرت مسیح آمد که باهل عالم مدنیت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیت جسمانیه در جسم امکان روح الهی دمید و مدنیت نورانی تاسیس کرد از جمله اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است از جمله اساس مدنیت روحانیه وحدت عالم انسانی است از جمله مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله مدنیت الهیه تحسین اخلاق است امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء مادیه ترویج نشود بواسطه قوه سیاسی تاسیس نگردد چه که فوائد سیاسیه ملل مختلف است و منافع ذول متفاوت و متعارض و بواسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این قواء بشریه است وضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمی تواند ترویج نماید از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه مادیه و مدنیت جسمانیه است یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است یک بال پرواز نمکن نیست دو بال لازم است هر قدر مدنیت جسمانیه ترقی کند بدون مدنیت روحانیه بکمال نرسد جمیع انبیاء بجهت این آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند مدنیت روحانیه تاسیس کنند اخلاق رحمانی

تعلیم نمایند پس ما باید بجمیع قوی بکوشیم تا قوای روحانیه غلبه نماید زیرا قوه مادیه غلبه کرده عالم بشر غرق مادیات شده انوار شمس حقیقت بواسطه شیشه های رنگین دیده می شود الطاف الهیه چندان ظهور و بروزی ندارد در ایران بین احزاب و ادیان اختلافات شدید بوده حضرت بهاءالله در ایران تأسیس مدنیت روحانیه فرمود مابین اہم مختلفه الفت داد وحدت عالم بشر ترویج کرد اعلان علم صلح اکبر نمود و در این خصوص بجمیع ملوک نامه های مخصوص نوشت و در شصت سال پیش برؤسای عالم سیاسی و رؤسای روحانی ابلاغ فرمود لهذا در شرق مدنیت روحانیه در ترقی است و وحدت انسانی و صلح اہم بتدریج در ترویج امیدوارم که این تاسیس وحدت عالم انسانی در نهایت قوت ظاهر شود تا شرق و غرب با یکدیگر در نهایت التیام آیند ارتباط تام پیدا کنند قلوب شرق و غرب به یکدیگر متحد و منجذب شود وحدت حتمی جلوه نماید نور هدایت بتابد تجلیات الهیه روز بروز دیده شود تا عالم انسانی آسایش کامل یابد و سعادت ابدیه بشر مشہود شود قلوب بشر مانند آینه گردد انوار شمس حقیقت در او تابیده شود لهذا خواهش من این است که شماها بکوشید تا آن نور حقیقت بتابد سعادت ابدیه عالم انسانی نثار شود من درباره شما دعا می کنم که این سعادت ابدیه را حاصل کنید من چون باین شهر آمدم بسیار مسرور شدم که اہالی فی الحقیقة استعداد مواہب الهیه دارد و قابلیت مدنیت آسمانی لهذا دعا میکنم کہ بجمیع فیوض رحمانیہ فائز شوید پروردگارا یزدانا مهربانا این بنده تو از اقصی بلاد شرق بغرب شنافت کہ شاید از نفعات عنایات مشاہدای این نفوس معطر شود نسیم گلشن هدایت بر این ممالک بوزد نفوس استعداد الطاف تو یابند قلوب مستبشر بشارات تو کردند دیده ها مشاہدہ نور حقیقت نماید گوشها از ندای ملکوت بهره و نصیب گیرد ای پروردگار دلها را روشن کن ای خداوند مهربان قلوب را رشک گلزار و گلشن فرما ای محبوب بی ہمتا نجات عنایت بوزان انوار احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود از تائیدات

تو بهره و نصیب گیرد این جمع راه تو بویند راز تو جویند زوی تو بینند خوی تو گیرند
ای پروردگار الطاف بی پایان ارزان فرما گنج هدایت رایگان کن تا این بیچارگان
چاره یابند توئی مهربان توئی بخشنده توئی دانا و توانا

خطابه در کلیسای باپتست در کوچه ۱۲۵ و خیابان پنجم

نیویورک امریکا ۲۶ می ۱۹۱۲

هو الله

امشب در این سرود ذکری از قربیت الهی بود اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت
الهی است هر عزتی هر شرفی هر فضیلتی هر موهبتی که از برای انسان میسر میگردد
به قربیت الهی میسر می گردد جمیع انبیا و رسل قربیت الهی را می خواستند چه شبها
که گریه و زاری کردند چه روزها که تضرع و ابتهاج نمودند و قربیت الهی را طلبیدند
ولی قربیت الهیه حصوات آسان نیست در یوهی که حضرت مسیح ظاهر شد جمیع بشر
طالب قربیت الهیه بودند و باین مقام هیچکس فائز نشد مگر حواریون آن نفوس مبارکه
بقربیت الهیه فائز شدند زیرا قربیت الهیه مشروط بمحبت الله است قربیت الهیه مشروط
بمحصول معرفت الله است بانقطاع از ماسوی الله است قربیت الهیه بجانفشانی است قربیت
الهیة بفدای نفس و جان و مال بجمیع شئون است قربیت الهیه به تعمید روح و نار و ماء
است زیرا در انجیل می فرماید که هر نفسی باید تعمید بآب و روح یابد و در جای دیگر
میفرماید باید بآتش و روح تعمید یافت و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات
است و مقصود از روح روح القدس است و مقصود از آتش نار محبت الله مقصود این است
که انسان باید بماء حیات و روح القدس و نار محبت الله تعمید یابد تا بحصول این مقامات
نلانه قربیت الهیه حاصل گردد قربیت الهی باسانی حاصل نگردد قربیت الهیه بمثل
بیست هزار بهائیان بجانفشانی حاصل شود زیرا بهائیان اموال خود را فدا کردند عزت
خود را فدا کردند، راحت خود را فدا کردند جان خود را فدا کردند و در نهایت سرور

بقربانگاه شهادت کبری شتافتند جسدشان را پاره پاره کردند خانه هایشان را خراب نمودند اموالشان بیغما رفت اطفالشان اسیر شدند و جمیع این بلیات را در نهایت سرورو شادمانی قبول کردند بچنین جانفشانی قربیت الهی حاصل شود و این معلوم است که قربیت الهیه زمانی و مکانی نیست قربیت الهیه بصفای قلب است قربیت الهیه به بشارات روح است ملاحظه نمائید که آئینه چون صاف و ازرنك آرایش آزاد است به آفتاب نزدیک است ولو صد هزار میلیون مسافت در میان است بمجرد صفا و لطافت آفتاب در آن مرآت بتابد همینطور قلوب چون صاف و لطیف شود بخدا نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و ناز محبت الله در او شعله زند و ابواب قدوحات معنوی بر او گشوده گردد انسان بزموز و اسرار الهی پی برد اکتشافات روحانیه نماید و عالم ملکوت مشهود شود جمیع انبیا باین وسائط قربیت الهیه را حاصل نمودند پس ما ها نیز باید متابعت آن نفوس مقدسه بکنیم از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرماید که خداوند بواسطه انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آنرا پاک و منزه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آنرا پاک و مقدس کن تا من در آن جا گیرم پس فهمیدیم که قربیت الهیه بتوجه الی الله است قربیت الهیه بدخول در ملکوت الله است قربیت الهیه بخدمت عالم انسانی است قربیت الهیه بمحبت بشر است قربیت الهیه بانفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است قربیت الهیه بمهربانی بجمیع انسان است قربیت الهیه بتجری حقیقت است قربیت الهیه بتحصیل علوم و فضائل است قربیت الهیه بخدمت صلح عمومی است قربیت الهیه بتزیه و تقدیس است قربیت الهیه بانفاق جان و مال و عزت و منصب است ملاحظه کنید که آفتاب بر جمیع کائنات میتابد لکن در صفحه پاک و مقدس بتمام قوت است انوار شمس ساطع است اما سنك سیاه بهره و نصیبی ندارد و خاک شوره زار از اشراق آن پرتوی نگیرد و درخت خشك از حرارت

آن پرورش نیابد و چشم کور مشاهده انوار نکند بلکه نفوسی که چشم پاک دارند مشاهده آفتاب کنند و درختانی که سبزند از فیض او بهره گیرند پس انسان باید استعداد حاصل کند و قابلیت پیدا نماید تا انسان استعداد و قابلیت نداشته باشد فیوضات الهیه در او ظهور و بروز ندارد بر رحمت پروردگار اگر هزار سال بر شوره زار بیارد گل و ریاحین نروید پس مزرعه قلب را باید طیب و طاهر کنیم تا باران رحمت پروردگار بر او بیارد و گلها و ریاحین از او بروید و چشم بینا پیدا کنیم تا انوار آفتاب مشاهده گردد و مشامها پاک کنیم تا رائحه گلستان استشمام شود و گوش را مستعد کنیم تا ندای ملکوت الله استماع گردد اما گوش که کر است هر آهنگی که از ملاء اعلی آید نشنود و ندای ملکوت الله بسمع نرسد مشام که مزکوم است رائحه معطره استشمام نکند پس باید قابلیت و استعداد پیدا کرد تا قابلیت و استعداد حاصل نشود فیوضات الهیه تأثیر نکند حضرت مسیح در انجیل میفرماید که این بیاناتی که من می کنم نظیر تخمی است که دهقان می افشاند آن دانه ها بعضی بر سنک افتد و بعضی در خاک شوره افتد و بعضی در میان علف ها افتد و بعضی در ارض طیبه مبارکه افتد آن تخمی که در شوره زار افتد فاسد گردد و بهیچ وجه انبات نشود آن تخمی که بر سنک افتد اندکی انبات شود ولیکن چون ریشه ندارد می خشکد و آن دانه که در میان علف ها افتد خفه گردد و انبات نشود اما آن دانه که در زمین پاک افتد انبات شود و سبز گردد و خوشه شود و خرمن تشکیل گردد همینطور بیاناتی که من می کنم به بعضی قلوب ابدأ تأثیر نمی کند به بعضی اندکی تأثیر می کند بعد فراموش می شود و بعضی چون اوهام زیاد دارند این نصایح و وصایای من در آن غرق می شود و اما نفوس مبارکه و وقتی که وصیت و نصایح من می شنوند در قلوبشان آن تخم پاک نابت می گردد و سبز و خرم می شود روز بروز ترقیات مالا نهاییه می نمایند و چون ستاره ها از افق هدایت می درخشند ملاحظه فرمائید که تالیقات و استعداد حاصل نگردد ندای ملکوت بسمع نرسد پس باید ما بکوشیم تا استعداد و لیاقت پیدا کنیم تا ندای

ملکوت ابی بشویم بشارات الهی را استماع نمائیم بنفثات روح القدس زنده شویم و سبب
اتحاد جمیع ملل و امم گردیم و علم وحدت عالم انسانی بلند کنیم و اخوت روحانیه
بین بشر نشر دهیم و برضای الهیه و حیات ابدیه فائز گردیم ای پروردگار ای آمرزگار
این بندگان توجه بملکوت تو دارند و طلب فیض و عنایت تو می نمایند خداوند اقلوب
را طیب و طاهر کن تالیقت محبت تو باین روح ها را طاهر و مقدس نما تا پرتو شمس
حقیقت بتابد چشم ها را پاک و مقدس کن تا مشاهده انوار تو نمایند گوشها را پاک و
مقدس کن تا ندای ملکوت تو شنوند خدا و ندا ما ضعیفیم و تو مقتدری و ما فقیریم و تو
غنی و ما طالبیم و تو مظلومی خدایا رحم کن عفو فرما استعداد و قابلیت عنایت کن که
مستحق الطاف تو شویم و منجنب بملکوت تو گردیم و از ماء حیات سیراب گردیم و بنابر
محبت تو مشتعل شویم بنفثات روح القدس در این قرن نورانی زنده شویم الهی الهی
باین جمع نظر عنایت فرما و جمیع را در حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون
فرما برکت آسمانی برای این نفوس نازل کن در بحر رحمت خود مستغرق کن و به
نفثات روح القدس زنده نما خداوند این حکومت عادله را تایید و توفیق بخش این اقلیم
در ظل حمایت تو است و این ملت بنده تو خدایا عنایت خویش مبنول دار و فضل و
موهبت خود ارزان فرما این ملت محترمه را عزیز کن و در ملکوت خویش قبول فرما
توئی مقتدر توئی توانا توئی رحمن توئی بخشنده و مهربان و توئی کثیر الاحسان

خطابه در دارالفنون کلارک در ۴۴ ماه می ۱۹۱۴

ای انجمن مبارک

بی نهایت مسرورم از اینکه در این جمعیت دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل
داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم الحمدلله این تحقق یافت زیرا این
دارالفنون منشاء فواید عظیمه است و اعظم منتبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل
و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است انسان بعلم مطلع بر
اسرار قرون ماضیه گردد انسان بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف

اسرار مکنون کمون ارض نماید انسان بعلم کاشف حرکات اجسام عظیمه آسمان گردد علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت آشکار نماید علم خدمت بعالم حقیقت کند علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد علم کشف حقیقت ادیان الهی کند علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم انسان را از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت را درهم شکند زیر اجمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه اسیر طبیعت است کره ارض باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک ابد از قانون طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم خرق قانون طبیعت کند و بقوه علم نظام طبیعت را در شکند و حال آنکه ذیروح خاکی است در هوا پرواز نماید بر روی دریا تازد در زبر دریا جولان نماید شمشیر از دست گیرد و بر جگر گاه طبیعت زند و جمیع این ها را بقوه علم کند مثلا ملاحظه می کنیم که انسان این قوه برقیته عصبی سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و محیط هوا را بموج آرد و مخابره کند کشتی بر صحرا راند خشکی را دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همدم غرب کند جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنونه طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است جمیع این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیز غیب بعالم شهود آرد و جمیع این وقایع خارج از قانون طبیعت است ولی بقوه علم تحقق و وجود یابد خلاصه جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت درهم شکند و این را بقوه علم کند پس معلوم شد که علم اعظم مناقب عالم انسانی است علم عزت ابدی است علم حیات سرمدی است ملاحظه کنید حیات مشاهیر علمارا که هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است ولی سلطنت شخص عالم ابدی است وصیت و شهرتش سرمدی انسان

دانا بقوت علم شپیر آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد شخص ذلیل بعلم عزیز شود
شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع روشن مابین ملل درخشنده شود زیرا علم
انوار است و شخص عالم مثل قندیل درخشنده و تابان جمیع خلق میرت اند و علماء زنده
جمیع خلق گمنامند و علماء نامدارند مشاهیر علماء سلف را ملاحظه کنید که ستاره
عزیشان از افق ابدی درخشنده است و تاابدالابد باقی و برقرار لهذا من نهایت سرور را
دارم که در این دارالفنون حاضرم امیدم چنان است که این مرکز عظیم شود و بانوار
علوم جمیع آفاق را روشن کند کورها را بینا کند کران را شنوا نماید مردگان را
زنده کند ظلمت زمین را بنور مبدل نماید زیرا علم نور است و جهل ظلمت چنانچه
در انجیل ذکر شده که حضرت اشعیا فرمود که این خلق چشم دارند ولی نمی بینند
گوش دارند ولی نمی شنوند عقل دارند ولی نمی فهمند و حضرت مسیح در کتاب مقدس
میفرماید که من آن ها را شفا میدهم پس ثابت شد که نادان میت و دانا زنده نادان
کور و دانا بینا نادان کر و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است الحمد لله در
این اقلیم علم روز بروز رو بترقی است و مدارس و دارالفنون ها بسیار تأسیس شده
است و در این مدارس تلامذه بنهایت جهد می کوشند و کشف حقائق عالم انسانی می
کنند امیدم چنان است که ممالک سائره اقتداء باین مملکت نمایند و مدارس عدیده برای
تربیت اولادهای خود برپا دارند و علم و علم را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و
حقائق و اسرار کائنات ظاهر شود این تعصبات جاهلیه نماند این تقلید موهومه که
سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف بدل به امتلاف شود تام وحدت عالم
انسانی بلند گردد و خیمه صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایه افکند زیرا علم جمیع
بشر را متحد کند علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید جمیع اوطانرا یک وطن کند
علم جمیع ادیان را دین واحد نماید زیرا علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کل
حقیقت ولی حال عالم بشر در بحر تقلید غرق شده اند و این تقالید اوهام محض است علم

این تفالید را از ریشه برافکنند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و متفق گردند اختلافی در میان نماند نزاع و جدال از پایه برافتد و وحدت عالم انسانی آشکار گردد علم است که از ازل اوهام کند علم است که نورانیت ملکوت را هویدا نماید لهذا از خدا خواهم که روز بروز علم علم بلند تر گردد و کوکب علم درخشان تر شود تا جمیع بشر از نور علم مستنیر گردند عقول ترقی کند احساسات زیاد شود اکتشافات تزايد نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقیق نیابد من از ممالک بعیده آمده ام تا در این مجامع محترمه علمیه حاضر شوم و این نظامات و ترتیبات را مشاهده کنم و نهایت سرور را پیدا نمایم و شاید این نظامات علمیه و فنیه در ممالک شرق جاری گردد و در شرق ترویج علوم شود چون من مراجعت بشرق نمایم جمیع را بتحصیل علوم و فنون نافع و تشویق و تحریص کنم امیدم چنان است که شما ها هم همت کنید و در ممالک شرق مدارس میده بنا کنید و همچنین ابنه شرق که از هندی و چینی و ژاپونی و عرب و ارمنی در اینجا تحصیل علوم و فنون می نمایند چون باوطن خود مراجعت کنند ترویج علوم و صنایع و بدایع نمایند تا ممالک شرقیه نیز مطابق غرب شود زیرا اهالی شرق استعداد زیاد دارند ولی تا بحال اسباب تربیت عمومی مهیا نبوده مدارس نظیر این بلاد نیست لهذا امیدم چنان است که شرق عنقریب از انوار علوم و حکمت الهیه و فنون عصریه بهره وافر برد تا نور علم بجمیع آفاق بتابد و جمیع ممالک منور گردد و ارتباط تام بین بشر حاصل شود و سعادت عالم انسانی جلوه نماید تجلیات علوم الهیه در آفاق شرق و غرب انتشار کلی یابد حقوق عموم محفوظ ماند و افراد انسانی روز بروز سبب ترقی فضاائل گردند و نهایت اتحاد و اتفاق درین امر حاصل شود این است منتهای آرزوی من و این است مقصد من از سفر خود بیرون

بواسطه منشی محفل امة اله میس ۱ . ج . دایزرنك اعضای محفل اجرانیه

کنگرس صالح عمومی درهلاند

هو الله

ای انجمن محترم عالم انسانی از این نیت خیریه و علویت مقاصد که دارید باید موردشکرانیت جمیع بشر گردید کل از شما ممنون و خوشنود باشند که ببند چنین همتی پرداختید که سبب آسایش عموم بشر است زیرا راحت و آسایش عالم آفرینش در تحسین اخلاق عمومی عالم انسانی است و اعظم وسیله جهت تربیت اخلاق علوهمت و توسیع افکار است باید عالم انسانی را باین منقبت عظیمه دعوت نمود ملاحظه فرمائید که مبادی مرعیه اصلیه هر فردی از افراد بشر جلب منفعت خویش و دفع مضرت است در فکر آسایش و شادمانی خود است و آرزوی تفرد در زندگانی مینماید و میکوشد که از جمیع افراد دیگر در راحت و ثروت و عزت ممتاز گردد این است آرزوی هر فردی از افراد بشر و این نهایت ذنات و بدبختی و پستی فکر است انسان چون اندکی ترقی فکر یابد و همتش بلند گردد در فکر آن افتد که عموم عائله را جلب منفعت و دفع مضرت نماید زیرا راحت و نعمت عموم خاندان خویش را سعادت خود داند و چون فکرش توسع بیشتر یابد و همتش بلند تر گردد در فکر آن افتد که ابناء ملت و ابناء وطن خویش را جلب منفعت و دفع مضرت شود هر چند این همت و فکر از برای خود او و خاندان او بلکه عموم ابناء ملت و وطن او مفید است و لکن از برای ملل سائره مورث ضرر است زیرا بجان بکوشد که جمیع منافع عالم انسانی را راجع به ملت خویش و فوائد روی ارض را بعائله خود و سعادت کلیه عالم انسانی را تخصیص بخود دهد و همچو داند که ملل سائره و دول مجاوره هر چه تدنی نمایند ملت خویش و وطن خود ترقی نماید تا در قوت و ثروت و اقتدار باین وسیله بر سائرین تفوق یابد و غلبه کند اما انسان الهی و شخص آسمانی از این قیود مبراست و وسعت افکار و علویت همت او در نهایت درجه

است و دائره افكار او چنان اتساع يابد كه منفعت عموم بشر را اساس سعادت هر فردی از بشر داند و مضرت كل ملل و دول را عين مضرت دولت و ملت خویش، بلکه خاندان خود بلکه عين مضرت نفس خود شمرد لهذا بجان و دل بقدر امکان بکوشد كه جلب سعادت و منفعت از برای عموم بشر و دفع مضرت از عموم ملل نماید و در علویت و نورانیت و سعادت عموم انسان بکوشد فرقی در میان نگذارد زیرا عالم انسانی را يك خاندان داند و عموم ملل را افراد آن خاندان شمرد بلکه هیئت اجتماعیه بشر را شخص واحد انگارد و هر يك از ملل را عضوی از اعضاءه شمرد انسان باید علویت همتش باین درجه باشد تا خدمت باخلاق عمومی کند و سبب عزت عالم انسانی گردد حال قضیه برعکس است جمیع ملل عالم در فکر ترقی خویش و تدنی سایرینند، بلکه در فکر جلب منفعت خود و مضرت دیگرانند و این را تنازع بقا شمرند و گویند اساس فطری عالم انسانی است ولی این بسیار خبیث است بلکه خطائی از این اعظم نه سبحانه الله در بعضی از حیوانات تعاون و تعاضد بقا است ملاحظه میشود كه در مورد خطر بر یکدیگر سبقت میگیرند روزی در کنار نهری صغیر بودم ملخ های صغیر كه هنوز پیر بر نیاروده بجهت تحصیل رزق از این طرف نهر بطرف دیگر عبور میخواستند لهذا آن ملخ های بی بال و پر هجوم نمودند و هر يك بر دیگری سبقت گرفتند و خود را آب ریختند تا مانند پلی از این طرف نهر تا آن طرف نهر تشکیل نمودند و ملخ های دیگر از روی آنها عبور کردند و از آن سمت نهر بسمت دیگر گذشتند ولی آن ملخ هائیکه در روی آب پلی تشکیل نموده بودند هلاک شدند ملاحظه کنید كه این تعاون بقا است نه تنازع بقا مادام حیوانات را چنین احساسات شریفهئی دیگر انسان كه اشرف کائنات است چگونه باید باشد و چگونه سزاوار است تالی الخصوص كه تعالیم الهیه و شرایع سماویه انسان را مجبور بر این فضیلت مینماید و در نزد خدا امتیازات ملیه و تقاسیم وطنیه و خصوصیت عائله و قیود شخصیه مذموم و مردود است جمیع انبیای الهی مبعوث و جمیع کتب سماوی بجهت این مزیت و فضیلت نازل شد و جمیع تعالیم الهی محصور در این است كه این افكار خصوصیت منافع از میان زائل گردد

و اخلاق عالم انسانی تحسین شود و مساوات و مواسات بین عموم بشر تأسیس گردد تا هر فردی از افراد جان خویش را بجهت دیگران فدا نماید این است اساس الهی این است شریعت سماوی و چنین اساسی متین جز بیک قوت کلیه قاهره بر احساسات بشریه تأسیس نیابد زیرا هر قوتی عاجز است مگر قوت روح القدس و نفثات روح القدس چنان انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق مبدل گردد و ولادت ثانویه یابد و بنابر محبت الله که محبت عموم خلق است و ملاء حیات ابدیه و روح القدس تعمیم یابد فلاسفه اولی که نهایت همت در تحسین اخلاق داشتند و بجان و دل کوشیدند ولی نهایت تربیت اخلاق خویش توانستند نه اخلاق عمومی بتاریخ مراجعت نمایند واضح و مشهود گردد ولی قوه روح القدس تحسین اخلاق عمومی نماید عالم انسانی را روشن کند علویت حقیقی مبدول دارد و عموم بشر را تربیت کند پس خیر خواهان عالم باید بکوشند تا بقوت جاذبه تأییدات روح القدس را جذب کنند امیدم چنان است که آن جمع محترم انجمن خیری عالم انسانی مانند آئینه اقتباس انوار از شمس حقیقت نمایند و سبب تربیت اخلاق عموم بشر گردند و خواهش آن دارم که نهایت احترام من در حق آن هیئت عالیقدر مقبول شود ع ع

نطق مبارك در خصوص جنگ دنیا

عجیب است جمیع مردم مضطربند ده پانزده روز قبل با قنسول آلمان در مسئله جنگ صحبت شد او اصرار در ازدیاد و اکمال قوه حربیه داشت میگفت هر قدر قوه حربیه مکمل تر باشد سبب ترقیات است بعضی از آلمانی ها وسائر نفوس حاضر بودند آنها هم تصدیق میکردند و در این مسئله متفق بودند ذکر شد اگر قوه محبت غالب شود تأثیرات این اعظم از قوه حربیه است در عالم وجود هیچ قوه مثل قوه محبت نافذ نیست بقوه حربیه مردم از روی کبر ساکن و ساکت می شوند اما بقوه محبت از روی میل تمکین می نمایند در این وقت دول متصل در تدارک حربیه میکوشند و اگر چه

بظاهر حرب نیست ولی فی الحقیقه حرب دائمی مالی است زیرا این بیچاره های فقرا بکدیمین و عرق جبین چند دانه جمع می کنند آن وقت جمیع صرف جنگ میشود لهذا حرب مستمر است حالا این اصرار و حرصی که در تجهیزات جنگی دارند و این افکاری که در توسیع علوم حرب بکار میبرند این سعی و کوشش و این همت و فکر را اگر در محبت بین بشر و ارتباط دول و ملل و الفت اقوام صرف کنند آیا بهتر نیست عوض اینکه شمشیر بکشند خون یکدیگر بریزند در فکر آسایش و راحت و ترقی یکدیگر باشند آیا خوشتر نیست حضرات این صحبت را قبول نمی کردند مجادله مینمودند گفتیم آخر چه نمری از این خونریزی چه نتیجه از این ظلم چه فائده از این عدوان و از این هجوم از اول عالم تا بحال که تاریخ بشر خبر میدهد چه ثمره و نتیجه و چه فائده از جنگ گرفته شده برعکس ملاحظه کنید که بقوه محبت چه اثمار لذیذانه ظاهر شده چه فتوحات معنویه جلوه نموده چه آثار روحانیه هویدا گشته لهذا چقدر نیکو و سزاوار است اگر افکار عقلای ارض صرف نشر قوه محبت شود سبب الفت و التیام است سبب عزت ابدیه است سبب آسایش عالم انسانی است حضرات زیر این بار نمی رفتند ولی سکوت نمودند اعتراف نکردند سکوت اختیار نمودند امروز می بینیم همه آلمانی های این جا بواسطه خبر اعلان جنگ باندازه مغموم و محزون هستند که وصف ندارد زیرا می بینند که در خطرند خطراتی که مبدا آلمان شکست بخورد پس چه لزوم مردم را در این خطر بیندازند و حال آنکه اینها فی الحقیقه جمیع از یک دینند دین حضرت مسیح و از یک جنس و آن جنس آریان که از آسیا در ازمنه قدیم با اروپا آمدند و در قطعات مختلفه منزل گرفتند بعد از مدتی جمعی خود را فرانسه جمعی آلمان دسته انگلیس و فرقه ایتالیا نامیدند و بعد کم کم از برای خود اسباب اختلاف وضع کردند اما در اصل یک جنس بودند بعد او هامانی در میان آمد و اختلاف روز بروز زیادتر شد و همچنین چون درست فکر نماییم ملاحظه میکنیم که اینها در یک قطعه زمین ساکنند در اروپا لهذا

اگر بگویند که بجهت اختلاف دینند دین واحد دارند اگر بگویند بجهت اختلاف جنس است کل از جنس واحدند اگر بگویند بجهت اختلاف وطن است کل در قطعاً واحد منزل دارند و از اینها گذشته جمیع اینها از نوع بشرند از یک دوحه و از یک شجره روئیده شده اند در وقتی که من در اروپا بودم هر ملتی میگفت وطن وطن و وطن من میگفتم چانم این چه خیر است این همه هیاهو از کجاست این وطنی که شما برای آن داد و فریاد میکنید روی زمین است وطن انسان است هر کس در هر جا ساکن شود وطن او است خدا این زمین را تقسیم نکرده است جمیع یک کره است این حدود که شما تعیین کرده اید این حدود وهمی است حقیقت ندارد مثل آن است که در این اطاق یک خطوط حدود وهمی بکشیم و نصف آنرا آلمان و نصف دیگری انگلیس و فرانسه بگوئیم خطوط وهمی که ابدأ وجود ندارد این حدود وهمیه مانند تقسیمات و حدود کلیه است زیرا سکنانی چند در یک میدان ولی میدان را بخطوط و حدود وهمیه میان خود تقسیم کنند و اگر یکی بخواهد از حدود خود تجاوز کند دیگران بر او حمله نمایند و حال آنکه این خطوط هیچ وجود حقیقی ندارد و از این هم گذشته می بینیم این وطنی که شما می گویند وای وطن چه چیز است اگر زمین است این واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند و بعد از آن الی الابد زیر آن میرود قبر ابدی او است آیا سزاوار است که بجهت این گورستان ابدی انسان جنک کند خون برادران بریزد بنیان الهی ویران کند زیرا انسان بنیان الهی است آیا این سزاوار است باری مقصد این است که بر حضرات آلمانی ها آن روز این صحبت ها خیلی گران آمد ولی امروز دیدم خیلی مکدرند و مضطرب و پریشان اما از طرف دیگر چه غیرتی دارند جوانان کارها را ترك کرده اند و عازم هستند و پنجاه نفر بدخواه خود حاضر سفر شده اند و از این ده کوچک بقدر صد نفر جوان می رود و بکمال سرور و ابدأ شکایتی هم ندارند ولی از این خبر های امروز که روس و فرانسه و انگلیس بر ضد آلمان متحد شده اند بسیار دلناتک شده اند

چه قدر بی انصافی است که انسان یکدیگر را پاره پاره کنند مجرد برای اینکه تو آلمانی من فرانسه ام او انگلیسی است و حال آن که همه بشرند و در ظل یک خداوند زندگی میکنند و فیوضات و الطاف و عنایات الهی شامل کل است کل اغنام الهی هستند و این شبان حقیقی به جمیع مهربان است دیگر آنکه این هیجان هیجان طبیعت است این بیچاره ها مثل حیوانات اسیر طبیعتند مغلوب و محکوم طبیعتند حیوان باقتضای طبیعت تجاوز می نماید هر یک در هلاک دیگری میکوشد این مطابق حکم و مقتضای طبیعت است در عالم طبیعت در زندگی است ظلم است منازعه بقا است و جمیع اینها مقتضای طبیعت است همان نوعی که جمیع این حیوانات اسیر طبیعتند همان نوع انسان هم دلیل و مقهور و اسیر طبیعت است مثلاً غضب بر انسان غلبه می کند در زندگی بر او مستولی می شود اسیر شهوات نفسانی می گردد اینها چه چیز است جمیع اینها از مقتضیات عالم طبیعت است مگر نفوسی که فی الحقیقه مؤمن بالله و مؤمن بآیات الله و منجذب بملکوت الله باشند و فی الحقیقه متوجه الی الله این نفوس از اسیری چنگال طبیعت خلاص شده اند بعد از این که محکوم طبیعت بودند حاکم بر طبیعت می شوند بعد از اینکه مغلوب طبیعت بودند غالب بر طبیعت می گردند طبیعت انسان را دعوت بر هوی و هوس مینماید و محبت الله انسان را بعوالم تنزیه و تقدیس می کشاند

نطق مبارك در خصوص جنگ دنیا

معرکه شده است دنیا بهم خورده است در کارند که همه بجان همدیگر بریزند در امریکا و اروپا در مجامع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضره بسیار بد است اروپا مانند یک جبهه خانه می ماند و نآره اش موقوف به یک شراره است بیامید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید که این جنگ نشود گوش ندادند حالا این نتیجه است و حال آنکه میبینید که جنگ هادم بنیان انسانی است سبب خرابی عالم است و ابدأ نتیجه ندارد و غالب و مغلوب هر دو متضرر میشوند مانند آن است که دو کشتی

بهم بخورد اگر یکی دیگری را غرق کند کشتی دیگری که غرق نشده باز صدمه می خورد و معیوب میگردد نهایت این است که يك دولتی موقتاً بر دولت دیگر غلبه میکند این غلبه موقت است ایامی نمیگذرد که دوباره مغلوب غالب می شود چقدر واقع شده که فرانسه بر آلمان غلبه یافته بعد آلمان بر فرانسه غلبه نموده عجب است که اوهام چقدر در قلوب تأثیر دارد و حقیقت تأثیر ندارد خیلی غریب است مثلاً اختلاف جنسی امر و همی است چقدر تأثیر در آن است با وجود این که جمیع بشرند جمعی نامشان سقلاب جمعی جنس آلمان جمعی جنس فرانسه جمعی جنس انگلیس ملاحظه نمائید این اختلاف جنس امر موهوم است ولی چقدر تأثیر و نفوذ دارد و حال آنکه جمیع بشرند این حقیقت است که جمیع بشر نوع واحدند ولی این حقیقت تأثیر ندارد اما این اختلاف جنسی که امر موهوم است و مجاز است تأثیر دارد این همه جنک شده است و خون ریخته شده است این همه خانمانها خراب شده این همه شهرها ویران شده هنوز از جنک سیر نشده اند هنوز قلوب و دلها سخت است هنوز تنبه برای ناس حاصل نشده است هنوز بیدار نشده اند که این بغض و عداوت هادم بنیان انسانی و حب و الفت سبب راحت و آسایش نوع بشر چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها امشب ناله و فغان می کنند و آرام ندارند چقدر مادرها گریه مینمایند بدرجه پریشانند که وصف ندارد چه مجبور کرده است اینها را بر این کار محرکین حرب در نهایت آسایش در خانه خود جالس و این بیچاره قترا را بهم اندازند که در میدان يك دیگری را پاره پاره کنند چقدر بی انصافی است در حالتی که راضی نمیشوند که يك موئی از سر خود کم شود هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند چه لزوم دارد حال مشکلاتی میان نمسه و صرب حاصل شده است حل این مشکلات را اگر حواله يك محکمه عمومی نمایند آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصور از نمسه است حکم کنداگر قصور از دیگری است حکم نماید این جنک چه لزوم محکمه کبری حل این مسئله را می کرد میان افراد اگر

مشکلات حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت حل می نماید همینطور يك محکمه كبرى تشكيل شود مشکلات بين المللی و بين دولی را فيصل نماید چه بهتر از این است چه ضرری دارد خود دولت ها و ملوك راحت میشوند و نهایت آسایش یابند واقعا از بدایت عالم که تاریخ نوشته شده الی الان از حسن الفت و محبت و صلح ابدأ هیچ ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور كل و راحت كل بوده و از جنك از برای كل مضرت حاصل شده با وجود این بشر مصر در جنك است و همیشه در جنگجویی میکوشد و عجب در آنجاست که این ملل اساس دین الهی را بر جنك پنداشته اند چقدر غفلت است و چقدر بی عقلی است مثل اینکه در قلوب ذره نمی محبت نیست ملاحظه نمایند درندگی انسان دارد اما تهمت بچیانو میزند حیوان درنده يك شكار نماید از غیر نوع خود و بجهت طعمه مجبور بر آنست مثلاً گرگ را درنده میگویند بیچاره گرگ يك گوسفند میدرد آنهم بجهت خوراك خود زیرا اگر ندرد از گرسنگی میمیرد چه که گوشت خوار است ولی يك انسان سبب می شود يك ملیون نفوس پاره پاره میگردد آنوقت بیچاره حیوان را تهمت میزند ای مرد تو يك ملیون نفوس را بکشتن دادی آنوقت میگوئی من فاتحم مظفرم دلیرم شجاعم باین کشتن افتخار میکنی با وجود این خیلی عجب است که گرگ و خرس را درنده میگوئی

خطابه در کلیسای سگوٹ مودث در شب ۱۳ می ۱۹۱۴

هو الله

چون نظر بتاریخ میکنیم ملاحظه می نمائیم که از اول عالم الی زماننا هذا بین بشر جنك و جدال بوده یا جنك بین ادین بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دول بوده یا بین دو اقلیم بوده و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعت زیرا اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبانان بودند نه گرگان و شبان بجهت جمع گوسفندان

آمده نه برای تفریق آنها هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد از جمله حضرت موسی بوده اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و بایکدیگر الفت داد بارض مقدس برد بعد از تفریق جمع کرد و بایکدیگر التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید لهذا دشمنان بعزت تبدیل شد و فقرشان بغنا و ردائیل اخلاقشان بفضائل مبدل گشت بدرجه ئی که سلطنت سلیمانی تأسیس یافت وصیت عزتشان بشرق و غرب رسید پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه اسرائیل را جمع نمود و باهم التیام داد چون حضرت مسیح ظاهر شد سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه گشت اغنام متفرقه اسرائیل را با اغنام یونان و رومان و کلدانیان و سوریان و مصریان جمع فرمود این اقوام باهم در نهایت جدال و قتال بودند خون یکدیگر را می ریختند و مانند حیوانات درنده یکدیگر را می دریدند لکن حضرت مسیح این مال را جمع و متحد و متفق نمود و ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان برانداخت پس معلوم شد ادیان الهی سبب الفت و محبت بوده دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال و قتال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب ممات شود البته معدوم خوشتر و بی دینی بهتر زیرا تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است و همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را می ریختند اموال تاراج می نمودند و اهل و اطفال اسیر می کردند و در صحراء جزیره العرب مقاتله دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ قبیله آرام نداشت در چنان وقتی حضرت مجدم ظاهر شد و این ها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد با یکدیگر متحد و متفق نمود ابدأ قتال و جدال در میان نماد عرب بدرجه ترقی کرد که سلطنت اندلس و خلافت کبری تأسیس کرد از این فهمیدیم که اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط استولی این نزاع ها منبعت از تقلیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی است و آن حقیقت

است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد اختلاف در تقلید است و چون تقلید مختلف است لهذا سبب اختلاف وجدال گردد اگر جمیع ادیان عالم ترك تقلید کنند و اصل اساس دین را اتباع نمایند جمیع متفق شوند نزاع و جدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید اما امتیازات جنسی و اختلاف قومی وهم محض است زیرا نوع بشر یکی است کل يك جنسند و جمیع سلالة يك شخص همه ساکن يك کره ارزند و اختلاف جنس در آفرینش و خلقت الهی نیست خدا جمیع را بشر خاق کرده یکی را انگریزی و دیگری را فرانسوی و ایرانی و امریکائی خلق نموده لهذا اختلافی در جنس بشر نه جمیع برك يك درختند و امواج يك بحر اثماریك شجرند و گل‌های يك گلستان در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب باهم میچرند هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرد و قوم دیگر نداند بلکه باهم در نهایت التیام و الفت در چراگاه بچرند نزاع نوع و ملی درین آنها نیست و همچنین طیور شرق و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابدأ امتیازات ملیه در میانشان نیست این امور در بین حیوان که عاری از دانشند سبب اوهام نمیشود آیا سزاوار است انسان اتباع اینگونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است و مظهر و دبعه الهیه است قوه مدر که دارد قوه متفکره دارد باوجود این مواهب چگونه اتباع اینگونه اوهام کند یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگریزی هستم یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام باهم نزاع و جدال کنند و حرب و قتال نمایند آیا این سزاوار است لا والله زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود چگونه انسان راضی میشود با آنکه وهم است و محض تصور آیا محاربات و اختلافات اوطان یعنی این شرق است و غرب است این جنوب است و این شمال است این جائز است لا والله محض اوهام است و صرف تصور و خیال جمیع ارض قطعاً واحده است و وطن واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شود حال الحمد لله من از شرق باین جا آمده ام

می بینم این مملکت بی نهایت معمور است هوا در نهایت لطافت است اهالی در نهایت درجه آداب و حکومت عادل و منصف آیا جائز است بگویم اینجا وطن من نیست و سزاوار رعایت نه این نهایت تعصب است انسان نباید متعصب باشد بلکه باید تحری حقیقت نماید یقین است که بشر کل نوع واحدند و ارض وطن واحد پس ثابت شد که باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است ابدأ اساسی ندارد ملاحظه در طرابلس نماید به بینید که از هجوم غیر مشروع ابطالی چه می شود چقدر بیچاره ها در خون خویش می غلطند روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می شود چقدر اطفال بی پدر و چقدر پدران بی پسر میشوند و چقدر مادران که در مرگ فرزندان ناله و فغان مینمایند آخر چه ثمری حاصل خواهد شد نه ثمری و نه نتیجه انصاف نیست که انسان آقدر غافل باشد ملاحظه در حیوانات مبارکه نماید که هیچ حرب ندارند و جدالی ندارند هزاران گوسفندان باهم میچرند و هزاران جوق کبوتران می پرند و ابدأ نزاع نکنند و لکن گرگان و سگان درنده همیشه باهم در نزاع و جدالند ولی برای طعمه مجبور بشکار لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض طمع و شهوت و نامجوئی این خونها می ریزد اما بزرگان بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده اند ولی بیچارگان را بمیدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان بشر است ایجاد کنند ابدأ بحال بیچارگان رحم نمایند و ترحم بمادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده اند چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته اند چه روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده اند تا آنها را بلوغ رسانیده اند آیا سزاوار است مادران و پدران در یک روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره پاره بینند این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و این چه بغض و عداوت حیوانات درنده محض قوت ضروری میدرند ولی گریه زوزی يك گوسفند میدرد اما انسان بی انصاف در يك روز صد هزار نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کند که من بهادری کردم و چنین شجاعتی ابراز

نمودم که روزی صد هزار نفس هلاک کردم و مملکتی را بیاد فنا دادم ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه است که اگر شخص یکنفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامید اگر شخصی از مال دیگری يك ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند این چقدر جهالت است چقدر غفلت است باری در ایران در میان مذاهب و ادیان مختلفیه نهایت عداوت و بغض بود و همچنین در سایر ممالک آسیا ادیان دشمن یکدیگر بودند مذاهب خون یکدیگر میریختند اجناس و قبائل در جنگ و جدال و همیشه در نزاع و قتال بودند همچو میدانستند که نهایت فخر در این است که نوع خود را بکشند اگر دینی بر دینی غلبه مینمود قتل و غارت میکرد و بی نهایت فخر مینمود و همچو وقتی حضرت بهاءالله در ایران ظاهر شد و تأسیس وحدت عالم انسانی نمود و اساس صلح اکبر نهاد و جمیع را بندگان خداوند فرمود که خالق کل خداست و رازق کل خدا او بجمیع مهربان است ما چرا باید نامهربان باشیم او به بندگان رؤف و رحیم است ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم مادام خدا کل را دوست دارد ما چرا باید بغض و عداوت داشته باشیم مادام کل را رزق میدهد تربیت میفرماید به جمیع مهربان است ما نیز باید کل را دوست مهربان باشیم این است سیاست الهیه ما باید اتباع سیاست الهیه نمائیم آیا ممکن است بشر سیامتی بهتر از سیاست الهیه تأسیس کند این ممکن نیست پس باید متابعت سیاست او کنیم همینطور که خدا با جمیع بمحبت و مهربانی معامله می فرماید ما نیز محب و مهربان بعموم باشیم خلاصه حضرت بهاءالله اساس صلح عمومی نهاد و ندای وحدت عالم انسانی بلند فرمود تعالیم صلح و سلام را در شرق منتشر ساخت و در این خصوص الواح به جمیع ملوک نوشت و کل را تشویق کرد و بکل اعلان فرمود که عزت عالم انسانی در صلح و سلام است و این قضیه بدایتش شصت سال پیش

واقع و بسبب اینکه امر بتعالیم صلح فرمود ملوک شرق مخالفت او نمودند زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند هر نوع اذیتی بر او وارد نمودند ضرب و حبس شدید وارد ساختند و سرگون بیلابعد بهیده کردند آخر در قلعه او را حبس نمودند و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترك تملید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون بیست هزار نفر را ریختند چه خاندان ها را که پریشان نمودند چه نفوس را که قتل و غارت کردند لکن دوستان بهاءالله ابتدا فتور نیاوردند و الی الان بدل و جان در نهایت سعی میکوشند که ترویج صلح و اتفاق نمایند و بالفعل بر این امر خطیر قائمند جمیع طوایف که تعالیم بهاءالله را قبول نمودند همه حامی صلح عمومی هستند و مروج وحدت عالم انسانی نهایت محبت را بنوع بشر دارند زیرا میدانند که جمیع بندگان يك خداوندند و كل از جنس واحد و سلاله واحده نهایت بعضی جاهلند باید تربیت شوند مریضند باید معالجه گردند اطفالند باید تعلیم و آداب آموخت طفل را نباید دشمن گرفت مریض را نباید مبعوض داشت باید معالجه کرد و نادان را باید تعلیم و تربیت نمود لهذا اس" اساس ادیان الهی الفت و محبت بشر است اگر دین الهی سبب بغض و عداوت بود آن دین الهی نیست زیرا دین باید سبب ارتباط باشد سبب ترویج الفت و یگانگی شود اما هر چیزی مجرد دانستن کفایت نکند جمیع میدانیم عدالت خوب است لکن قوه اجراییه لازم مثلا اگر بدانیم معبد ساختن خوب است باین دانستن بوجود نمی آید باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت لازم مجرد دانستن کفایت نکند ما جمیع می دانیم صلح خوب است سبب حیات است لکن محتاج ترویج و عملیم اما چون این عصر عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل لابد بر این است این افکار منتشر شود و بدرجه اجرا و عمل آید یقین است زمان حامیان صلح می پرورد در جمیع اقالیم عالم حامی صلح موجود و چون من بامریکا آمدم دیدم جمعی همه حامی صلح اند و اهالی در نهایت استعداد و حکومت امریکا در نهایت عدالت و مساوات بین بشر جاری است لهذا من آرزویم

چنان است که اول پرتو صلح از امریکا بسایر جهات برافتد اهالی امریک بهتر از عهده
برایند زیرا مثل سایرین نیستند اگر انگریز بر این امر بر خیزد گویند بجهت منافع خویش
مبادرت باین امر نموده اگر فرانسه قیام نماید گویند به جهت محافظت مستعمرات خود
برخاسته اگر روس اعلان کند گویند برای مصالح سلطنت خود تکلم کرده امادولت و ملت
امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند
و نه در صدد حمله بسائر ملل و ممالک پس اگر اقدام کنند مسلم است که منبعث از
همت محض و حمیت و غیرت صرف است هیچ مقصدی ندارند باری مقصد من این
است که شما این علم را بلند نمایند زیرا شما سزاوار ترید در جمیع بلاد استعداد
موجود است و فریاد صلح عمومی بلند زیرا مردم به تنگ آمده اند دول هر سالی مبلغی
بر مصارف جیش می افزایند لهذا مردم خسته اند الان زیر زمین اروپا پر از آلات و
ادوات شز است نزدیک است مواد جهنمیه بنیان عالم انسانی را براندازد باری اعظم سبب
صلح اساس ادیان الهی است اگر سنو تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه مینمایید
که جمیع حامی صلحند و مروج وحدت عالم انسانی زیرا اساس کل یکی است و آن
حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول نکند مثلا حضرت موسی ترویج حقیقت نمود
حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد خامی حقیقت بود جمیع انبیاء نور
حقیقت بودند حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود ترویج صلح عمومی و وحدت عالم
انسانی فرمود در خیس و زندان آنی آرام نیافت تا در شرق علم صلح را بلغند فرمود
نفوسی که تعالیم او را قبول نمودند جمیع حامی صلح اند جان و مال خود را انفاق
می نمایند همینطور که امریکا در ترقیات ماده شهره آفاق است و در ترویج صنایع و بذل
همت مشهور و معروف باید در نشر صلح عمومی نیز نهایت غیرت نمایند تا مؤبد شوند
و این امر خطیر از اینجا بسایر جهات سرایت نماید من در حق شما دعای کنم که موفق
و مؤید شوید

صوت سلام عام

هو الله

این مسجون چهل ساله بعد از آزادی مدت سه سال یعنی از سنه هزار و نهصد و ده تا نهایت سنه هزار و نهصد و سیزده در اقلیم اروپا و قاره وسیع امریکا سیر و سفر نمود و باوجود ضعف و ناتوانی شدید در جمیع شهرها در محافل عظمی و کنائس کبری نعره زنان نطق های مفصل کرد و آنچه که در الواح و تعالیم بهاءالله در مسئله جنک و صلح بود انتشار داد حضرت بهاءالله تقریباً پنجاه سال پیش تعالیمی انتشار فرمود و آهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیه خبر داد که عالم انسانی در خطری عظیم است و در استقبال حرب عمومی محتوم الوقوع زیر امواد ملتبه در خزائن جهنمیه اروپا بشرا ره نمی منفجر خواهد گشت از جمله بالکان و ملکات خواهد گردید و خریطه اروپا تغییر خواهد یافت لهذا عالم انسانی را دعوت به صلح عمومی فرمود و الواحی بملوک و سلاطین نگاشت و در آن الواح مضرات شدیدة جنک بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی آشکار کرد که حرب هادم بنیان انسانی است و انسان بنیان الهی صلح حیات مجسم است و حرب ممات مصور صلح روح الهی است جنک نفقات شیطانی صلح نور آفاق است و جنک ظلمت علی الاطلاق جمیع انبیاء عظام و فلاسفه قدما و کتب الهیه بشیر صلح و وفا بودند و نذیر جنک و جفا این است اساس الهی این است فیض آسمانی این است اساس شرایع الهی بازی من در جمیع مجامع فریاد زد که ای عقلای عالم و ای فلاسفه غرب و ای دانایان روی زمین ابر تاریکی در پی که افق انسانی را احاطه نماید و طوفان شدیدی در عقب که کشتی های حیات بشر را در هم شکند و سیل شدیدی عنقریب مدن و دیار اروپا را احاطه کند پس بیدار شوید بیدار شوید هشیار گردید هشیار گردید تا جمیع بنهات همت بر خیزیم و بعون و عنایت الهیه علم و وحدت عالم انسانی برافرازیم و صلح عمومی ترویج کنیم تا عالم

انسانی را از این خطر عظیم نجات دهیم در امریک و اروپ نفوس مقدسی ملاقات شد که در قضیه صلح عمومی همدم و همراز بودند و در عقیده وحدت عالم انسانی متفق و هم آواز ولی افسوس که قلیل بودند و اعظم رجال را گمان چنان بود که تجهیز جیوش و تزئید قوای حریه سبب حفظ صلح و سلام است و صراحتاً بیان شد که نه چنین است این جیوش جزاره لابد روزی بمیدان آید و این مواد ملتبه لابد منفجر گردد و انفجار منوط بشرازه ایست که بغتة شعله به آفاق زند ولی از عدم اتساع افکار و کوری ابصار این بیان اذعان نمیشد تا آنکه بغتة شراره بالکان را ولکان نمود در بدایت حرب بالکان نفوس مهمه سؤال نمودند که آیا این حرب بالکان حرب عمومی است در جواب ذکر شد که منتهی بحرب عمومی گردد باری مقصود این است تقریباً پنجاه سال پیش حضرت بهاء الله تحذیر از این خطر عظیم فرمود هر چند مضرات جنگ پیش دانایان واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم واضح و معین گشت که حرب آفت عالم انسانی است و هادم بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب مدائن معموره و آتش جهانگیر و مصیبت کبری لهذا نعره و فریاد است که از هر طرف باوج اعلی میرسد و آه و فغان است که زلزله بارکان عالم انداخته است اقالیم معموره است که مضموره میگردد از ضحیح اطفال بی پدر است که چشم ها گریان است و از فریاد و واویلائی زنان بیچاره است که دلها در سوز و گداز است و نعره و اسفا و واویلا است که از دل های مادر ها بلند است و آه و فغان است که از پدراهای سالخورده باوج آسمان میرسد عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای توپ و تفنگ است که مانند رعد میرسد و مواد ملتبه است که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده مینماید آنچه گویم بدتر از آن است ای دول عالم رحمی بر عالم انسانی ای ملل عالم عطف نظری بر میادین حرب ای دانایان بشر از حال مظلومان تغدیی ای فلاسفه غرب در این بلیه عظمی تعمقی ای سروران جهان در دفع ایسن آفت تفکری ای نوع انسان در منع این درندگی تدبیری حال وقت آن است که علم صلح

عمومی برافرازد و این سیل عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمائید هر چند این مسجون چهل سال در حبس استبداد بود ولی هیچوقت مثل این ایام متأثر و متحسر نبوده روح در سوز و گداز است و قلب در نهایت اسف و التهاب چشم گریان است و جگر سوزان بگریزد و بذلاید و بشتابید تا آبی بر این آتش برشعله یزید بلکه بهمت شما این نازه جهانسور خاموش گردد ای خداوند بفریاد بیچارگان برس ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما ای خداوند بی نیاز این سیل شدید را قطع کن ای خلاق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن ای دایرس بفریاد یتیمان برس ای داور حقیقی مادران جگر خون را تسلی ده ای رحمن رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما این طوفان را ساکن کن و این جنگ جهانگیر را بصلح و آشتی مبدل فرما توئی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا عبدالبهاء عباس

نطق مبارک در تونون (بسویسرا) دوشنبه ۳ رمضان ۱۳۲۹ مطابق

۲۷ اگست ۱۹۱۱

هو الله

ایها الحاضرون الی متی هذا الجوع و السبات و الی متی هذا الرجوع القهقری و الی متی هذا الجهل و العمی و الی متی هذه الغفلة و الشقاء و الی متی هذا الظلم و الاعتساف و الی متی هذا البغض و الاختلاف و الی متی الحمیة الجاهلیة و الی متی التمسك بالاوہام - الواہیة و الی متی النزاع و الجدل و الی متی الكفاح و النزال و الی متی التعصب الجنسی و الی متی التعصب الوطنی و الی متی التعصب السیاسی و الی متی التعصب المذهبی الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله هل ختم الله علی القلوب ام غشت الابصار غشاوة الاعتساف اولم تنتبه النفوس الی أن الله قد فاضت فیوضاته علی العموم خلق الخلق بقدرته و رزق الكل برحمته و ربی الكل بریوبیته لا تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور فلنتبع الرب الجلیل فی حسن السیاسة و حسن المعاملة و الفضل و الجود

و لترك الجور و الطغيان و لنلتئم التئام ذوى القربى بالعدل و الاحسان و لمنتزج امتزاج الماء و الراح و لتتحد اتحاد الارواح و لانكادان نوسس سياسة اعظم من سياسة الله و لا تقدران نجد شيئاً يوافق عالم الانسان اعظم من فيوضات الله و لكم اسوة حسنة فى الرب الجليل فلا تبدلوا نعمة الله و هى الالفة التامة فى هذا السبيل عليكم يا عباد الله بترك الاختلاف و تأسيس الائتلاف و الحب و الانصاف و العدل و عدم الاعتساف

ايها الحاضرون قد مضت القرون الاولى و طوى بساط البغضاء و الشحنة حيث اشرق هذا القرن بانوار ساطعة و فيوضات لامعة و آثار ظاهرة و آيات باهرة و الانوار كاشفة للظلام دافعة للالام داعية للائتلاف قامعة للاختلاف الا ان الابصار قد قرت و ان الاذان قد دعت و ان العقول قد ادركت ان الاديان الالهية مبنية على الفضائل الانسانية و منها الالفة و الوداد بين العموم و الوحدة و الاتفاق بين الجمهور يا قوم الستم من سلالة واحدة الستم افناناً و اوراقاً من دوحة واحدة الستم مشمولين بلحظات عين الرحمانية الستم مستغرقين فى بحار الرحمة من الحضرة الوحداية الستم عبيداً للمعبدة الربانية هل اتم فى ريب ان الانبياء كلهم من عند الله و ان الشرايع قد تحمقت بكلمة الله و ما بعثهم الله الا للتعليم و تربية الانسان و تنقيف عقول البشر و التدرج الى المعارج العالية من الفلاح و النجاح و قد ثبت بالبرهان الساطع ان الانبياء اختارهم الله رحمة للعالمين و ليسوا تقمة للساعرين و كلهم دعوا الى الهدى و تمسكوا بالعروة الوثقى حتى اتقنوا الامم السافلة من حضيض الجهل و العمى الى اوج الفضل و انبهي فمن امعن النظر فى حقيقة التاريخ المنبئة الكاشفة لحقائق الاسرار من القرون الاولى يتحقق عنده بان موسى عليه السلام اتقن بنى اسرائيل من الذل و الهوان و الاسر و الخذلان و رباهم بتأييد من شديد القوى حتى اوصلهم الى اوج العزة و العلى و مهد لهم السعادة الكبرى و من الله عليهم بعد ما استضعفوا فى الارض و جعلهم ائمة من ورنة الكتاب و حملة لفضل الخطاب حتى كان منهم عظماء الرجال و انبياء اسوا لهم السعادة و الاقبال و هذا برهان ساطع واضح على نبوته عليه السلام و اما المسيح الجليل كلمة الله و روح الله المؤيد

بالانجيل فقد بعثه الله بين قوم ذلت رقابهم و خضعت اعناقهم و خضعت اصواتهم لسلطة الرومان فنفتح فيهم روح الحياة و احياهم بعد الممات و جعلهم ائمة في الارض خضعت لهم الرومان و خضعت لهم اليونان و طبق الارض صيتهم الى هذا الاوان و اما الرسول الكريم محمد المصطفى عليه الصلوة و التسليم فقد بعثه الله في واد غير ذي زرع لانبات به بين قبائل متنافرة و شعوب متحاربة و اقوام ساقطة في حضيض الجهل و العمى لا يعلمون من دحاها ولا يعرفون حرفاً من الكتاب ولا يدركون فصلا من الخطاب اقوام متشتة في بادية العرب يعيشون في صحراء من الرمال بلبن النياق و قليل من النخيل و الاعناب فما كانت بعثته عليه السلام الا كنفخ الروح في الاجساد او كايقاد سراج منير في حالك من الظلام فتتورت تلك البادية الشاسعة القاحلة الخاوية بتلك الانوار الساطعة على الارضاء فانتهض القوم من رقد الضلال و تنورت ابصارهم بنور الهدى في تلك الايام فاستعت عقولهم و انتعشت نفوسهم و انشروحت صدورهم بآيات التوحيد فرتلت عليهم بابدع الالحن و بهذا الفيض الجليل قيد نجحوا و وصلوا الى الارجح العظيم حتى شاعت و ذاعت فضائلهم في الافاق فاصبحوا نجوماً ساطعة الاشرار فانظروا الى الآثار الكاشفة للاسرار حتى تنصفوا بان ذلك الرجل الجليل كان مبدأ الفيض لذلك القوم الضئيل و سراج الهدى لقبائل خاضت في ظلام الهوى و اوصلهم الى اوج العزة و الاقبال و مكنهم من حياة طيبة في الآخرة و الاولى اما كانت هذه القوة الباهرة الخارقة للعادة برهاناً كافياً على تلك النبوة الساطعة لعمر الله ان كل منصف من البشر يشهد بملء اليقين ان هؤلاء الرجال كانوا اعلام الهدى بين الورى و رايات الآيات الخافقة على صروح المجد في كل الجهات و تلك العصبة الجليلة استشرقت فاشرقت و استضاءت فضاءت و استفاضت فافاضت و اقتبست الانوار من حيز ملكوت الاسرار و سطعت بانوار الوحي على عالم الافكار ثم ان هذه النجوم الساطعة من افق الحقيقة ائبلت و اتحدت و اتفقت و بشر كل سلف عن كل خالف و صدق كل خالف نبوة كل سلف فما بالكم انتم يا قوم تختلفون و تتجادلون و تتنازعون و لكم اسوة حسنة في هذه المظاهر النورانية و المطالع

الرحمانية و مهابط الوجدی العصبية الربانية وهل بعد هذا البرهان يجوز الارتياح والتمسك باوهام أو هن من بيت العنكبوت وما انزل الله بها من سلطان يا قوم البدار البدار الى الالفه عليكم بترك البغضاء والشحناء عليكم بترك الجدال عليكم بدفع الضلال عليكم بكشف الظلام عليكم بتجرى الحقيقة في ما مضى من الايام فاذا اتفقتم اغتنيتم و اذا اختلفتم اعتسفتم عن سبيل الهدى و غصتم النظر عن الحقيقة و النهى و خصتم في بحور الوهم و الهوى ان هذا ضلالة مهلكة للورى و اما اذا اتحدتم و امتزجتم و اتفقتم فيؤيدكم شديداته و يصلح و صلاح و حب و سلام و حياة طيبة و عزة ابدية و سعادة سرمدية و السلام على من اتبع الهدى

خطابه در انجمن آزاد امریک ۲۵ ماه می ۱۹۹۲

هو الله

اديان الهیه بجهت محبت بين بشر نازل شده بجهت آفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر يك هر یغمبری را ضد دیگری می شمارند مثلاً یهودیان مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند بوداییان حضرت زردشت را ضد بودا میدانند و کل حضرت محمد را ضد جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله و حال آنکه این بزرگواران مبدأشان یکی است مقصدشان یکی است و جمیع متحد و متفقند اساس تعالیشان یکی است حقیقت شریعتشان یکی است جمیع بیک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند مثلاً حضرت زردشت یغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابدأ مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیا این نفوس مبارکه مبدأشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود و لکن یا اسفا که بعد از آن تقلیدی در میان آمد و آن تقلید سبب اختلاف شد زیرا

این تقالید حقیقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و برضد تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتیکه ادیان باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند عوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند به مجازبه بایکدیگر پرداختند این است که عالم انسانی از بدایتش تا الآن راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده اگر نظر بحقیقت آنها کنید شب و روز گریه نماید زیرا امرالله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است و لکن یا اسفا که این علاج ها در دست طیب غیر حاذق بود علاجی که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد سبب ممات شد عوض آنکه سبب نورانیت شود سبب ظلمانیت شد زیرا این علاج ها در دست طیب غیر حاذق افتاد و طیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش نمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود حضرت بهاءالله شصت سال پیش در ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس نهایت بغض و عداوت حاصل بود بدرجه که رؤسای یکدیگر را سب و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند حضرت بهاءالله اعلان وحدت عالم انسان کرد و اعلان نمود که دین باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین سبب عداوت باشد عداوت باشد عداوت بهتر از وجود آنست زیرا مقصد محبت بین بشر است چون از دین عداوت بین بشر حاصل شود البته معدوم باشد بهتر است همچنین حضرت بهاءالله اعلان نمود که دین باید مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود و اگر مسئله از مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد آن وهم محض است ابداً اساس ندارد زیرا ضد علم جهل است مخالف عقل نادانی است و این مثل آفتاب روشن است عالم بشر در ظل خاوند اکبر است جمیع بندگانش خدا هستند جمیع در

سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا کل را خالق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را تربیت می فرماید جمیع را حفظ مینماید مادامیکه او بجمیع مهربان است ما چرا نامهربان باشیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما چرا بغض و دشمنی نماییم خدا باکل صلح است ما چرا بجنگ و جدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت خلق کرده نه برای دشمنی خدا ما را برای صالح و سلام خلق نموده نه جنگ و جدال این چنین صفات رحمانی را چرا بصفات شیطانی تبدیل نماییم چنین نورانیت را چرا بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهی را چرا با عداوت مقابله کنیم شش هزار سال است که باهم منازعه و مخاصمه مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی بهمدیگر نماییم امروز عداوت و بغضاء عظیمی در بین ادیان است آیا از این هاچه نمری حاصل شده چه فایده از برای بشر مرتب گردیده آیا این کفایت نیست این عصر عصر نورانی است این عصری است که از این اوهام باید آزاد گردیم این عصری است که باید خصومت و بغضاء محو شود این عصری است که باید ادیان يك دین گردند مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی با همدیگر الفت جویند زیرا جمیع بنده يك خداوندیم از يك رحمت عظمی بوجود آمده ایم از يك شمس نورانی شده ایم از يك روح حیات یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید بنهایت مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی طفل است باید تربیت نمود تاشمس اخوت آسمانی این ابرهای تاریک را پراکنده نماید نباید کسی را مبعوض دانست نباید با کسی تعرض نمود جمیع پدرانند جمیع مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را که خداوند موجود نموده نباید ما ها سبب انفصال آن گردیم بنیانی را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنید مقاومت اراده الهی نمائید پیروی سیاست الهی نمائید بموجب آن حرکت کنید البته سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا هر قدر سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی

که خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار نمائیم اقتدا بخدا کنیم مامشاهده میکنیم آثار باهره او را مامشاهده میکنیم حکمت او را مشاهده میکنیم رحمت او را مشاهده میکنیم قوت و قدرت او را باید دست از او هجمات و تقالید بر داریم و تمسک بحق نمائیم و از اختلاف و افتراق اجتناب کنیم معاذ الله هرگز انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است پس ما باید متابعت انبیای الهی کنیم

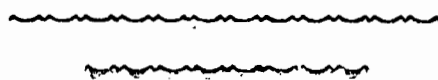
نطق مبارک دره نزل مسیحی پارسنز در دویلین امریکا ۱۹۱۴

هو الله

سه هفته است که من در دویلین هستم در حقیقت دویلین جای بسیار خوشی است جای بسیار باصفائی است جای بسیار خوش هوائی است علی الخصوص نفوسی که در دویلین هستند نفوس محترمه هستند اخلاقشان بسیار خوش است همچنان نوازند غریب پرستند نهایت رعایت را از آنها دیدم و این محبت و رعایتشان فراموش ننمایم همیشه در خاطر است لهذا دعا میکنم که خدا تأیید کلی بفرماید و این نفوس محترمه را مبارک کند الطافش را بکل شامل نماید تا روز بروز بهتر شوند باری چون باین اقلیم امریکا آمدم آثار رحمت پروردگار را از هر جهت مشاهده کردم مملکتی دیدم در نهایت اتساع جمیع کمالات طبیعت را شامل است ملتی است در نهایت نجابت زن و مرد در ترقی هستند لهذا بسیار از این جهت ممنون و مسرور هستم لکن چون من از شرق آمدم پیام الهی را آوردم زیرا در این ممالک روحانیات ترقی نکرده است لهذا من پیام الهی آوردم بشارت آسمانی آوردم جمیع را بسطوع انوار ملکوت بشارت دادم تعالیم بپناه الله را بیان کردم دلائل و براهین عقلیه بر وجود الوهیت آوردم دلائل عقلیه بر وجود وحی آوردم حجج عقلیه اقامه کردم که رحمت پروردگار مستمر است ابواب ملکوت مفتوح است فیض الهی

ابدی است انوار شمس حقیقت ساطع است آن را انقطعی نیست و چون سلطنت الهی دائمی است لهذا فیض الهی دائمی است هر کس فیوضات الهیه را محدود بحدودی نماید خدا را محدود بحدی کرده مادام خداوند محدود بحدودی نیست فیوضات الهی را انتهای نه خلاصه هر برهانی را بیان و هر دلیلی را واضح نمودم که در عالم انسانی يك قوة روحانیه است يك روح فعال است و انسان بآن ممتاز از مادون انسان است انسان با جمیع کائنات در جمیع مراتب مشترك است اما بموهبت روح ممتاز از جمیع کائنات است این روح نفعه‌ئی از نفعات الهی است و شعاعی از شمس حقیقت و براهین قاطعه بر بقاء روح اقامه کردم و واضح و آشکار نمودم که روح انسان بدون هدایت الله ظلمت است لهذا قلوب باید توجه بملکوت الهی نماید تا انوار فیوضات نامتناهی جلوه کند تا این ملت نجیبه امریکا که در مادیات نهایت ترقی نموده اند همچنین ترقیات روحانی نمایند و از عالم ما وراء الطبیعه خیر گیرند و سلطنت الهی را به بصیرت خود مشاهده کنند تا بروح القدس تعمید یابند و بماء الحیات تعمید جویند و بنار محبت الله تعمید جویند چنانچه حضرت مسیح میفرماید تا حیات ابدیه یابند تا انوار ملکوت الهی مشاهده کنند تا در ملکوت الهی داخل شوند باری حالا روز آخر است من فردا عازم رفتن هستم و شماها را نصیحت میکنم همتان را بلند کنید و مقصدتان را عالی فرمائید این عالم جسمانی حیات موقت است لابد منتهی میشود حیات و لذات این عالم فانی است راحتش منتهی بزرجمت عزتش منتهی بسذلت حیاتش منتهی بممات بقایش منتهی بفنا میشود هر چیزی که بقا ندارد در نزد عاقل جلوه ندارد زیرا انسان عاقل توجه بعالم فانی نمیکند توجه بعالم باقی میکند بحیات موقت قناعت نمیکند حیات ابدی میطلبد در ظلمت طبیعت نیماند آرزوی ملکوت انوار میکند لهذا قناعت باین حیات فانیه نکند يك حیاتی طلبد که نهایت ندارد عزتی طلبد که ابدی و سرمدی است يك راحتی طلبد که آسمانی است روحانیی طلبد که ربانی است کمالات معنویه طلبد و فضائل ملکوتیه

جوئید قربت خدار آرزو نمائید توجه بملکوت الله کنید پس آنچه نهایت کمالات عالم انسانی است بآن فائز گردید و منتهی فیوضات آسمانی را طلید ملاحظه کنید عقلانی که از پیش گذشته اند دانایانی که از پیش گذشته اند انیائی که از پیش گذشته اند آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند اعتنائی بحیات موقتی این دنیا نمودند حیات ابدی میطلبیدند هر چند در زمین بودند لکن در ملکوت ابی سیر مینمودند هر چند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا میجستند تا آنکه ارواح مقدسه آنها بملکوت ابی صعود نمود و حیات ابدی یافتند ملاحظه کنید که جمیع اعظم دنیا کل معدوم شدند اثری از آنها باقی نیست و لکن آن نفوس مقدسه الی الابد آذرشان باقی است شمع جمیع ملوک خاموش شد و لکن شمع آنان روز بروز روشن تر گشت چه قدر در این عالم ملکه ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند جمیع آنها معدوم شدند اثری از آنها نمانده است مگر آن که در بعضی کتب تاریخ اسمی از آنان مذکور و لکن مریم مجدلیه يك زن دهاتی بود چون بانوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت والی الابد از افق عزت ابدیه میدرخشد از اینجا قیاس کنید که نفوسی که در ملکوت ابی داخل میشوند چه عزت ابدی مییابند صیت آنان الی الابد باقی است و از افق ملکوت مانند ستاره میدرخشد حیات آنها ابدی است نام آنها ابدی است ذکر آنها ابدی است آثار آنها ابدی است پس بکوشید تا انوار ملکوت ابی بیاید تا بفضل الهی زنده شوید تا بنفثات روح القدس حیات یابید این است وصیت من من در حق شما دعا میکنم که خدا الطاف بی پایان خود را بر شما نازل کند من محبت شما را ابداً فراموش نمیکنم آنچه در حق من مجری داشتید در مراسلات ذکر نمود و خواهم نمود



خطابه در واشنگتون در منزل علی قلی خان ۳۳ اپریل ۱۹۱۳
هو الله

الحمد لله قرون تاریک گذشت قرن نورانی آمد عقول و نفوس در ترقی است ادراکات در تزايد است هر کس تبحری حقیقت میکند هر انسانی می خواهد بآنچه صحیح است و سبب ترقی است پی برد در عالم نساء هیجان عظیم است نهایت آمال و آرزو ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبهه نیست جمعیت نساء در این عصر ترقی مینمایند و میکوشند تا با رجال همعنان گردند این نیت بزرگی است اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از اموری را که حال از عهده بر نمی آیند جاری و مجری خواهند داشت امروز اعظم مصائب عالم حرب است عالم انسانی راحت نیست و حرب دائمی است زیرا جمیع دول مستمراً در تیه حربند جمیع اموال صرف حرب میشود این بیچاره زارع بکدیمین و عرق جبین شب و روز میکوشد تا چند دانه بدست آید و خرمنی اندوخته گردد ولی چه فایده زیرا حاصلات تجهیز حرب میشود و خرج توپ و تفنگ و قورخانه و کشتیهای جنگ میگردد و این حرب مالی دائمی است دیگر ملاحظه اتلاف نفوس نماید که در میدان حرب چگونه پایمال میشوند هر چند حرب جانی یعنی اتلاف نفوس محدود و مخصوص است اما حرب مالی دائمی است و عمومی و ضرر آن راجع بعموم بلکه عالم انسانی از آن متضرر حال چون زنان در این قرن بحرکت آمده اند باید این را مد نظر داشته باشند تا امر صالح عمومی ترویج شود و خدمت عالم انسانی ظاهر گردد فضائل بشر جلوه نماید قلوب ملل بهم ارتباط جوید تعصب دینی و مذهبی بر طرف شود تعصب جنسی زائل گردد تعصب سیاسی نماند و تعصب وطنی از میدان بر خیزد زیرا جمعیت بشر يك عائله اند و جمیع اولاد آدم همه فرزندان خدا هستند جمیع ممالك يك كره و يك وطن است و جمیع امم بندگان يك خداوند جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا حفظ میکند روزی میدهد میپروراند الطافش شامل کل است و رحمتش بر همه نازل مادام او عادل و

مهربان است ما چرا ظلم و ظغیان نمائیم آیا ما بهتر میدانیم و داناتر از خدا هستیم استغفرالله خدا عادل و مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم شما که جمعیت نساء هستید بکوشید تا قلوب ارتباط دیگر حاصل نماید جمیع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید تا شرف عالم انسانی جلوه نماید ملاحظه کنید اگر اهل يك خانه باهم الفت نمایند چه قدر چقدر فایده دارد و اگر اهل شهری با یکدیگر متحد و متفق باشند چه قدر سبب تعاضد و تعاون است و سبب نتایج کلیه و حصول عزت و ثروت عمومی و همچنین اهل اقلیمی اگر اتحاد نمایند چه قدر ترقیات بیشتر و عزت و سعادتشان زیاد تر گردد ملت امریک چون متفق شدند چه قدر سبب سعادت و ترقی و مدنیت ایشان گردید اگر این اتحاد و اتفاق در میان ولایات متحده نبود این ترقی و علوم و صنایع و علویت حاصل نمیشد دیگر از این میزان بگیری که اگر جمیع ملل اتحاد و اتفاق نمایند چگونه خواهد شد یقین است این عالم جنت ابدی شود کمال آسایش دست دهد فلاح عظیم حاصل گردد جمیع مذاهب وحدت و یگانگی و اخوت بابتد شرق و غرب دست در آغوش شود جنوب و شمال مصافحه و معانقه نماید علم وحدت عالم انسانی موج زند خیمه صلح عمومی بلند گردد آهنگت تحسین و تمجید از ملاء اعلی بگوش رسد لهذا شما که خانمهای محترمه اید و دانا و خیر خواه باید شب و روز بکوشید تا این علم وحدت و اتحاد در امریکا بلند شود و سرایت بسایر جیات نماید تا جهان جهان دیگر شود و کمال دیگر جلوه نماید

خطابه در انجمن تئوزوفیهای شهر نیویورک امریکا

۴ می (۱۹۱۳)

هو الله

از احساسات جناب رئیس نهایت خوشنودی را دارم و همچنین از احساسات

و کيله ایشان نهایت سرور را دارم بجهت اینکه مقاصد مان یکی است و آرزوی مان یکی است آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم و در عالم وجود مساواتی از این دو مسئله مهمتر نمیشود زیرا وحدت عالم انسانی سبب عزت نوع بشر است و صلح عمومی سبب آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم از این مقاصد نه لهذا امیدوارم که بین بهائیان و تنوزوفیها نهایت الفت و محبت حاصل شود بجهت اینکه مقاصد هر دو یکی است و آرزوی هر دو یکی است در احساسات روحانیه مشترکند و در توحید ملکوت الهی متفقند ایوم يك قوة عظيمة می لازم تا این مقاصد جلیله مجری گردد شما ها میدانید که امر صلح اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضد استقرار این امر این مائل چنان گمان میکنند که حرب سبب سرور است و چنان گمان میکنند که تفرقه سبب عزت است بگمان اینکه اگر ملتی بر ملتی هجوم آورد و فتح و فتوحی نماید و مملکت و دولتی را مغلوب کند این سبب ترقی آن ملت و دولت است و حال آنکه این خطاه محض است ملل را میتوان قیاس بر افراد عائله کنیم عائله متشکل از افراد است و هر ملتی نیز متشکل از افراد و اشخاص و اگر جمیع ملل را جمع کنید يك عائله عظيمة گردد و این واضح است که نزاع و جدال بین افراد يك عائله سبب خرابی است همین نوع جنگ و حرب مابین ملل مورث انهدام عظیم است خلاصه کلام جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمعاً متحد و متفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی کل متفقند که جنگ بنیان انسانی بر اندازد ولی يك قوتی عظيمة لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند و وحدت عالم انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم بشیء کفایت نمیکند انسان اگر بداند غنا خوب است غنی نمیشود انسان اگر بداند که علم ممدوح است عالم نمیشود انسان اگر بداند عزت مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس دانستن سبب حصول نیست کراراً بگوئیم از هاستن خوبی صحت انسان صحت نمییابد

بلکه معالجه لازم دارد استعمال ادویه لازم دارد حکیم حلیق لازم دارد که مطلع بر
جمیع اسرار امراض باشد و مطلع بر جمیع معالجات باشد و حکمت تام دستور العمل دهد
تا صحت کامل حاصل گردد مجرد بدانیم که صحت خوب است صحت حاصل نمیشود قوت
و عمل لازم است دیگر آنکه حصول هر شیء مشروط بسه چیز است اول دانستن دوم اراده
سوم عمل در تحقق هر مسئله جمیع این سه چیز لازم اول تصورخانه است بعد اراده ساختن
بعد عمل و عمل موکول بقوه ثروت آنوقت امید حاصل گردد لهذا ما محتاج يك قوه عظیمه
هستیم که سبب اجرای امیدها شود و این واضح است که بقوای مادیه این مقصد و آمال
حاصل نمیشود اگر بگوئیم بقوه جنسیت حاصل میشود اجناس مختلفند اگر بگوئیم
بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف است و اگر بگوئیم اتحاد وحدت عالم انسان و ملج
عمومی بقوه سیاسی میشود سیاسیات ملوک مختلف است زیرا منافع دول و ملل مختلف است
و اگر بگوئیم بقوه تعالید دینیه این وحدت عالم انسانی تأسیس گردد این تعالید مختلف است
پس واضح شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز بقوه معنویه
و قوه روحانیه و فتوحات الهیه و نفثات روح القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز
باین ممکن نیست و الا این مقصد در حیز قوه میماند بحیز فعل نخواهد آمد ملاحظه
کنید در تاریخ چه چیز سبب اتحاد امم شد چه چیز سبب تعدیل اخلاق عمومی شد
چه چیز سبب ترقی جمیع بشر شد اگر بتدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه
کنیم می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب بجهت وحدت
بشر بوده است یعنی اساس ادیان الهی نه تعالیدی که الان در دست ناس است زیرا این
تعالیدی که الآن در دست است بکلی مباین یکدیگر است لهذا سبب نزاع است سبب
جرب است سبب بغض است سبب عداوت است ولی مقصد ما اساس ادیان الهی است
حال بینیم اساس ادیان الهی چه چیز است اول اساس وحدت ایجاد است دوم وحدت
اجناس است سوم وحدت اوطان است چهارم وحدت سیاست است یعنی امتیازات

شخصی و امتیاز جنسی امتیاز وطنی امتیاز سیاسی نماند مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت مسیح ظاهر شد امم مختلفه را جمع کرد ملل متحاربه را صلح داد ترویج وحدت عالم انسانی کرد ملت رومان که ملت قاهره بود ملت یونان که ملت فلسفه بود ملت مصر که ملت تمدن بود و سایر ملل مثل سریلان و آشوریان و کلدانیان و غیره را جمع نموده اینها در نهایت اختلاف و نزاع وجدال بودند حضرت مسیح این اقوام مختلفه را جمع کرد و تباین و نزاع وجدال را از میان برداشت این کار را بقوه جنسیه نکرد بقوه وطنیه نکرد بقوه سیاسیه نکرد بلکه بقوه الهیه کرد بقوه روح القدس مجری داشت لهذا جز باین وسائط امکان ندارد والا همین تخالف و تنازع الی الابد باقی خواهد ماند ولی بخاطر خطور نماید که چون تحقق این امور عظیمه منوط بقوه الهیه و مشروط بنفثات روح القدس و فیوضات ربانیه است این را از کجا بیاوریم فی الحقیقه این سؤال بخاطر میآید لهذا ما همین قدر میگوئیم که این خدا خدای قدیم است خدای تازه نیست سلطنت خدا سلطنت قدیم است سلطنت جدید نیست این سلطنت سلطنت شش هزار ساله نیست این کون نامتناهی را نگاه کنید این دستگاه باین عظمت و این سلطنت باین شوکت کار چند قرون نیست اسماء و صفات الهی قدیم است و نفس اسماء و صفات الهی مستدعی وجود کائنات است مستدعی خلقت است مستدعی جمیع حقایق کونیه است خدا را خالق گوئیم بسیار خوب خالقیت بوجود مخلوق منوط اگر مخلوق نباشد خالقیت خدا چگونه تحقق یابد میگوئیم رازق است اگر رزق ندهد چگونه رازق است میگوئیم رب است اگر مرهوب نباشد چگونه رب است پس خدا خالق از قدیم است رازق از قدیم است رب از قدیم است و از قدیم مخلوق داشته و از قدیم مرزوق داشته و از قدیم مرهوب داشته پس هیچ شبهه نماند که سلطنت الهی قدیم است سلطنت رعیت میخواهد لشکر میخواهد خزائن و دفائن میخواهد وزراء و وکلاء میخواهد میشود پادشاهی تصور نمود بدون مملکت بدون رعیت بدون لشکر بدون وزراء آنان که

میگویند وقتی بوده که خدا نه خلقی داشته نه لشکری داشته نه رعیتی داشته فی الحقیقه خدا را عزل میکنند یعنی تازه منصوب شده تازه - ربر سلطنت تأسیس نموده طفل شیرخوار چنین چیز نمیگوید لهذا خداوند باری تعالی همیشه خالق بوده رازق بوده محیی بوده سمیع و بصیر بوده همچنین که ذات الهی قدیم است فیض الهی نیز قدیم است و فیوضات او من علی الارض را احاطه نموده خداوند چون من حیث الذات نامحدود است من حیث الاسماء والصفات نیز غیر محدود حقیقت الوهیت چون نامحدود است فیض او نیز نامحدود الوهیت او قدیم است نهایی ندارد کمالات او قدیم است نهایی ندارد ربوبیت او قدیم است نهایی ندارد پس همان قسم که نفثات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض بخشید همین قسم فیض روح القدس او مستمر است انتهایی ندارد نمیتوانیم بگوئیم که فیض او با آخر رسیده است اگر بگوئیم فیض او منتهی میشود الوهیت او منتهی میشود فیض آفتاب و حرارت آفتاب ابدی است و سرمدی است و اگر روزی بیاید که فیض و حرارت آفتاب منقطع گردد آفتاب در ظلمت ماند زیرا شمس بنور حرارت و ضیاء شمس نیست تاریکی است پس اگر بخواهیم فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم باری معظمین بفضل و عنایت حق باشید مستبشر بمشارات الهی باشید آن خدائیکه بر اعم سابقه بفضل و رحمانیتش معامله کرد آن خدائی که در ازمنه قدیمه روح الهی بخشید آن خدائی که فیض ابدی عطا فرمود همان خدا در هر زمان در هر وقت مقتدر است که عالم انسانی را مهبط انوار ملکوت نماید لهذا امیدوار باشید آن خدائی که از پیش داده حالاهم میتواند بدهد و در هیكل انسان صورت و مثال خویش ظاهر نماید آن خدائی که نفعه روح القدس دمید حال هم قادر است بدمد و خواهد دمید فضل او انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود ملاحظه کنید که آیا هیچ ذرات جزئی را توان محدود کرد زیرا در هیچ نوعی از انواع کائنات فی الحقیقه محدودیت جایز نه آیا میتوانید بگوئید که این طبقه

منتهی شد و طبقه دیگر نیست دریا منتهی باین دریا شد بعد دریائی نیست باران منتهی باین باران شد بعد از این بارانی نیست اشراق شمس منتهی شد و بعد از این اشراق شمس نیست ممکن است این استغفرالله وقتی که می بینیم در کائنات جمادیه فیض الهی مستمر است پس چگونه توان گفت که آن فیض ربانی و آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع شد این واضح است که حقایق فیوضات الهیه اعظم از جهاد است بعد از آنکه جسد نوع انسان مستمر البته روح حقیقت نیز مستمر زیرا ممکن نیست که جسد نوع مستمر باشد و حقیقت و روح مستمر نباشد من خدا را شکر میکنم که در میان همچنین جمع محترمی خود را می بینم که احساسات روحانیه دارند تحری حقیقت مینمایند نهایت آرزویشان صلح عمومی است مقصدشان خدمت بعالم انسانی است چون نظر در کائنات میکنیم ملاحظه میشود که هر شیء از اشیاء در جمیع مراتب سیر دارد مثلاً ماده انبیه در جمیع کائنات سریان دارد در هر جا تموجی حاصل شود نظر از تموج آب متأثر میشود روشنایی میبیند همینطور فیوضات الهیه در جمیع کائنات سریان دارد و اولی نداشته و آخری نخواهد داشت در هر مقامی استعدادی حاصل شود آن فیض نامتناهی جلوه نماید پس امیدوار باشیم که بعون و عنایت الهی بتوانیم که این روح حیات را در جمیع کائنات جاری نماییم جمیع بشر را باین فیض زنده کنیم تا عالم انسانی عالم الهی گردد و عالم ناسوت مرآت عالم لاهوت شود و فضائل و خصائل عالم انسانی جلوه نمایند صورت و مثال الهی در این هیکل پرده برافکند و من نهایت تشکر و رضایت را از حضرت رئیس دارم و شما از قبل من احترامات فائقه ابلاغ نمائید امیدوارم که کل برضای الهی موفق شوید و همین از احساسات شما و از احساسات نفوس حاضره بینهایت مسرورم و از خدا همیشه از برای کل تأیید و توفیق می طلبم.



خطابه در معبد بزرگ یهودیان ساقرانسیسکو (کالیفورنیا)

۱۴ ماه اکتبر ۱۹۱۴

هو الله

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائق است دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت بعالم اخلاق کند دین دلالت بسعادت ابدیه نماید دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقی جمیع ملل است برهان بر آن اینکه چون در ادیان بنظر حقیقت نظر و تحری نمایند می بینم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده حال ما باید تحری نمایم که دین سبب نورانیت عالم است یا نه دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است یا نه ولی باید بنظر حقیقت به بینیم نه بتفانید چه اگر بتقالید باشد هر يك عقاید خود را مرجح داند بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست مایه ذلت است پس اول باید تحری آن کنیم که دین سبب ترقی است یا تدنی سبب عزت است یا ذلت تا برای ما شبهه باقی نماند لهذا ذکر انبیاء و وقایع ایام آنها را میکنیم نه بروایاتی که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عموم است ننکری ندارد و آن این است که از جمله انبیاء حضرت ابراهیم بود که بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت بوجدانیت الهیه نمود او را اذیت نمودند و از بلد اخراج کردند لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آن حضرت عائله نئی تشکیل فرمود خدا آن را برکت داد مبارک نمود بسبب دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیداشد اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شد یوسفی مبعوث گردید موسائی ظهور نمود هارون داود سلیمان و انبیای الهی از آن عائله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف آنها آمد مدنیت کبری تأسیس گشت بسبب دین الهی که تأسیس شده بود پس دین سبب عزت است دین سبب ترقی و مدنیت است دین سبب سعادت عالم انسانی است این است که حضرت ابراهیم الی الآن خاندانش در جمیع عالم منتشر است

اعظم از آن اینکه حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدی قبطیان در نهایت ذلت بودند قوم قبطی چنان بر ضد سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی که میخواستند سبطی را میگذاشتند بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت توحش و جهالت بودند که حضرت موسی مبعوث شد با آنکه بظاهر چوپانی بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری نجات داد بارض مقدسه برد تأسیس مدنیت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که بمعنای درجه عزت رسیدند از حسیض اسارت باوج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مدنیت ترقی نمودند در علوم و فنون ترقی کردند در صنایع و حکم ترقی نمودند بالاخص در علوم و ترقی آنها بدرجه می رسید که فلاسفه یونان به ارض مقدسه آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این بحسب تاریخ مسلم است که حتی سقراط حکیم بارض مقدسه آمده تحصیل حکمت از علماء بنی اسرائیل کرد چون مراجعت بیونان نمود تأسیس وحدانیت الهی فرمود ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع این حقایق از بنی اسرائیل تحصیل نمود همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نموده چون بوطن مراجعت مینمودند انتشار میدادند حال از امری که چنین ملت ضعیف دلیل را چنان قوی نمود و از اسارت بسطنت رسانید و از جهالت بمقام علم و حکمت گشاید و فلاح و نجاح داد تا در جمیع مراتب ترقی کردند معلوم میشود که دین امری است سبب ترقی و عزت عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدی است اما تقالیدی که بعد پیدا شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع ترقیات است چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت اینکه اساس را ترك کردند خدا بخت النصر را مبعوث کرد رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدس را خراب کرد هفتاد هزار نفر را باسیری بعراق برد و

تورات را آتش زد پس دانستیم که اساس دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت است باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدی انداخت طیطوس سردار رومان ارض مقدسه را محاصره کرد یهود را آواره نمود جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود بیت المقدس را خراب کرد تفرقه بی در بنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهود است پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی سبب عزت ابدی و ترقی و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید سبب ذلت و پریشانی آنها گردید که بکلی از ارض مقدسه خارج و در جمیع عالم متفرق گشتند باری مقصد از بعثت انبیا سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیا معلم عمومی هستند اگر بخواهیم بینیم معلم بوده اند یا نه باید تحری حقیقت نمائیم اگر نفوس را تربیت کرده اند از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش رسانیده اند یقین است پیغمبر بر حق هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان کافی است احتیاج بذکر دیگر نیست اگر انسانی بیغرض باشد و منصف و تحری حقیقت نماید بی شبهه شهادت میدهد که حضرت موسی مری عظیم بود باری بر سر اصل مطلب رویم اما منصفانه گوش دهید تعصبی در میان نباشد همه باید حقیقت جو باشیم مقصد از ادیان الفت بین بشر است لهذا اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم بدو قسم است قسمی بعالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداتغییر نمیکند این اساس جمیع ادیان است لهذا اساس ادیان الهی یکی است قسم ثانی تعلق بمعاملات دارد و آن فرع است باقتضای زمان تغییر میکند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنانکه هابیل و قابیل نمودند لکن در

تورات حرام است حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود باقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشم کسیرا کور کند او را کور نمایند اگر دندانی بشکند دندانش را بشکنند آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود که هیچیک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است لکن باقتضای زمان آنوقت برای یک دالر دست دزد بریده میشد آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود پس اینگونه احکام در هر دوری تغییر میکند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق باخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تأسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود جمیع انبیای الهی بحقیقت دعوت نمودند مقصود کل یکی است و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانیست باری گفتیم دلیل بر نبوت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی است اگر اسباب ترقی عالم انسانی است شبهه نی نیست حق است حال بانصاف شهادت دهید و قتیکه ملت یهود اسیر بود و آن را دولت رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت از میان رفته بود در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوت موسی را در عالم انتشار داد نام آن حضرت را در اقالیم دنیا منتشر کرد قبل از مسیح در ایران هندوستان اروپا ذکر می نمود حضرت موسی نبود یک کتاب تورات در آنصفحات یافت نمیشد حضرت مسیح سبب شد که تورات را به شصت زبان ترجمه نمودند مسیح عالم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود که اکثر ملل عالم مؤمن شدند باینکه بنی اسرائیل شب الهی و مقنس و برکت یافته بودند جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق وحی و الهام بودند و از افق ابدی مانند انجم درخشان پس مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوت موسی را انکار نکرد بلکه ترویج فرمود تورات را محو نکرد بلکه منتشر ساخت نهایت این است آن قسم او امری که متعلق بمعاملات بود بعضی را نظر باقتضای زمان تغییر داد این اهمیتی ندارد اما اساسی

موسی را ترویج کرد و همچنین بقدرتی فائق و نفوذ کامة الله اکثر ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجسیان کل اتحاد و اتفاق نمودند و تأسیس مدنیت آسمانی گشت حال این نفوذ و قوت آسمانی که خارق العاده است البته برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است ملاحظه نمائید که سلطنت آسمانیش هنوز باقی و برقرار است این است برهان قاطع و دلیل واضح باز گوش دهید حضرت محمد اول خطابی که بقوم خود کرد گفت موسی پیغمبر خدا تورات کتاب خداست شما باید مؤمن تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن بحضرت مسیح و انجیل جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع ستایش آن حضرت است مکرر میفرماید که حضرت موسی از انبیای اولو العزم صاحب شریعت بود در صحرای طور خطاب الهی را شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل شد جمیع اقوام و قبایل عرب ضد او برخاستند عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد یافت و زندگانی فرمود بظواهری و بیخبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهالت و همجی قسمی که دختران خود را زنده زنده زیر خاک مینمودند و این را نهایت فخر و حیث و علو فطرت میشمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت ذلت و اسارت زندگانی مینمودند و در بادیه عرب پراکنده بودند و با یکدیگر حرب و قتال میکردند چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه در اندک زمانی بمتنهی درجه مدنیت رسیدند چنانکه از مدنیت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی اروپا استفاده کردند حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف ببوشد و بنهایت اعتساف برخیزد مختصر حضرات مسیحیان مؤمن بموسی هستند که پیغمبر بود مسلمانها نیز مؤمن بآن حضرت اند نهایت ستایش میکنند آیا این ستایش

مسیحیان و مسلمانان ضرری برای آنها دارد نه بلکه بالعکس از اینکه تقدیس موسی و تثبیت تورات مینمایند انصاف آنها ثابت میشود چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از میسح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان بر خیزد این فسادها زائل شود آنها میگویند موسی کلیم الله بود چه ضرر دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح الله بود و محمد رسول الله تا دیگر نه نزاعی ماند و نه جدالی نه حربی نه قتالی حال من میگویم حضرت موسی کلیم الله بود و نبی الله و صاحب شریعت الهیه و مؤسس اساس سعادت عالم انسانی چه ضرر دارد آیا این ضرری بهائی بودن من دارد نه والله بلکه نهایت فائده دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی میشود و مرآتآید میکند که خوب انصاف دادی بی غرضانه تعری حقیقت کردی که مؤمن پیغمبر خدا و کتاب او شدی مادام ممکن است باین جزئی انصاف این حرب و نزاع و قتال برداریم تا باین جمیع ادیان الفت حاصل شود چه عیب دارد چنانچه سائرین ستایش حضرت موسی مینمایند بنی اسرائیل هم ستایش انبیای ایشان نمایند کل ستایش رؤسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزت ابدیه بشر و بیگانگی و الفت عموم گردد مادام خدا یکی است جمیع را او خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را حفظ مینماید و چنین مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم نزاع و جدال نمائیم این قرن قرن علم است این قرن قرن اکتشاف اسرار طبیعت است این قرن قرن خدمت بعالم انسانی است آیا سزاوار است باین تعصبات و تقالید تمسک نمائیم آیا سزاوار است خرافات قدیمه افکار پوسیده را سبب منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جویم و بی یکدیگر لعن نمائیم آیا بهتر نیست در نهایت الفت باشیم آیا بهتر نیست يك دیگر را دوست داشته باشیم آیا سزاوار نیست ~~که~~ به آهنگ ملاء اعلی سرود عالم انسانی را بعنوان آصفان رسانیم و وحدانیت خدا و تمجید انبیا را در مجامع کبری و محافل عمومی ترتیل نمائیم تا جهان جنت ابدی شود و روز موعودی محقق که گرزک و همیشه از يك چشمه نوشند

وباز و کبک در يك آشیانه لانه نمایند و شیر و آهو در يك چراگاه بچرند آیا معنی اینها چیست این است که اقوام مختلفه ادیان متعدده که با یکدیگر مانند گروک و میش مخاصمه و منازعه داشتند در نهایت الفت و محبت با یکدیگر معاشرت نمایند و در نهایت محبت و یگانگی باشند این است مقصد از بیان حضرت اشعیا و الا هرگز گروک و میش شیر و آهو با یکدیگر انس و الفت نیابند زیرا آهو طعمه شیراست و گوسفند طعمه گروک دندانهای شیر کج است و گوشت خوار زیرا دندانهای آسیا ندارد و علف و دانه را بریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت بخورد پس مقصد از این بشارات الفت ملل و اقوامی است که مانند گروک و میشند و میان آن ها الفت مشکل است ولی در یوم موعود متحد شوند و متفق گردند باری آن قرن آمده که جمیع ملل با یکدیگر در نهایت الفت باشند آن قرن آمده که جمیع ادیان عالم صلح عمومی نمایند جمیع اقالیم عالم اقامیم واحد شود تا نوع بشر بتمامه در ظل خیمه وحدت عالم انسانی زندگانی نمایند

نتفقی مبارک در کنیسه یهودیان منیا پولس امریکا شب نوزدهم سپتمبر (۱۹۱۴)

(هدی الله)

بسیار مسرورم که خود را بین این جمع می بینم الحمد لله وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحریق حقیقت است لهذا میخواهم چند کلمه می از حقیقت بیان نمایم لکن این صحبت مرا تئلیق بعلم و عقل نمائید اگر مطابق است قبول کنید اگر نه انکار نمائید زیرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست عقل کاشف حقایق اشیاء است عقل میزان ادراک است لهذا هر مسئله می را بمیزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است فهو المطلوب اگر مخالف است شبهه می نیست که وهم است خداوند عقل داده که پی بجقائق بریم اگر مسئله می مخالف عقل است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است لهذا این صحبت مرا درست بمیزان عقل موازنه نمائید از بدایت تاریخ عالم تا یومنا هذا درین بشر نزاع بوده بغض و عداوت بوده و حرب و قتال چرا بسبب سوء

تفاهم بین ادیان که این سوء تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت نوع بشر خون یکدیگر را ریختند اطفال و اولاد یکدیگر را اسیر کردند اموال یکدیگر را غارت نمودند هر ملت ضعیفی در تحت ظلم ملل و ادیان قوی بود ادیان عظیمه همواره تعدی بر ادیان ضعیفه کردند چنانکه هزار و پانصد سال بنی اسرائیل در جمیع اطراف عالم علی الخصوص آسیا و افریقا و بعض بلاد اروپا در تحت اضطهاد شدید بودند این نزاع برای چه بوده و از چیست از سوء تفاهم بین ادیان است این سوء تفاهم سبب این همه جدال و نزاع و خونریزی بوده الحمد لله این قرن نورانی است قرن علم و تمدن است قرن ترقیات عالم انسانی است قرن ادراکات عظیمه و اکتشافات فضائل انسانیه است پس در این قرن سوء تفاهم باید ازاله شود با جمیع ادیان در نهایت الفت و محبت سلوک گردد از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است از جمله دین عیسوی است از جمله دین محمدی است ملاحظه کنید چقدر سوء تفاهم در میان است جمیع ادیان حضرت موسی را نهایت تقدیس میکنند نبوت حضرت موسی مثل آفتاب است و ما بیان براهین قاطعه مینمائیم نه برهانی که قابل انکار باشد میگوئیم حضرت موسی شخصی واحد بود بظاهر در نظر خلق چوپان این شخص فرید و حید بین اسرائیل مبعوث شد در وقتی که اسرائیل در نهایت ذلت بودند در مصر اسیر فرعونیان بودند در نهایت جهل و نادانی بودند حضرت موسی آن قوم را از ذلت نجات داده بارض مقدس برد اسرائیل را چنان تربیت کرد که از حسیض ذلت باوج عزت رسیدند بدرجه که در میان ملل عالم مشهور آفاق شدند در علوم ترقی کردند در مدنیت ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفه ترقی کردند سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند حتی فلاسفه یونان بفلستین آمده از سلاله حضرت سلیمان تحصیل فلسفه نمودند از جمله سقراط که اعظم فلاسفه یونان بود در تاریخ یونان مذکور که سقراط به سوریه رفت و تحصیل فنون نمود چون به یونان مراجعت نمود تأسیس وحدانیت الهیه کرد و ترویج بقاء روح بعد از صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را اذیت کردند

عاقبت در مجلس پادشاه او را زهر دادند مختصر این است که از هجوم ملك بابل و دولت یونان و رومان بنی اسرائیل باز اسیر شدند فلسطین زیر و زبر گشت همه دلیل گشتند تا آنکه باز حضرت مسیح که یگ نفر از بنی اسرائیل بود نه جندی داشت و نه ثروتی فرید و وحید دوباره تاسیس مجدد عزت قدیمه نمود رومان را خاضع فرمود یونان را خاشع کرد با آن که یگ نفر فرید و وحید از اسرائیلیان بود تاسیس عزت ابدیه نمود ترویج حقیقت حضرت موسی و تورات فرمود ملاحظه کنید که صیت موسی را در شرق و غرب بلند کرد ذکر اسرائیل را در عالم منتشر نمود انبیای بنی اسرائیل را مشهور آفاق نمود اگر حضرت مسیح نبود صیت حضرت موسی الی الآن در فلسطین مانده بود البتہ تورات از فلسطین بسائر ممالک عالم نمیرسید لکن بنصائح مسیح نام موسی و تورات در عالم منتشر شد وصیت بزرگواری حضرت موسی باقطار و جهات عالم رسید اگر حضرت مسیح نبود آیا در امریکا هیچ خبری از حضرت موسی بود حضرت مسیح بود که تورات را در جهان منتشر کرد حضرت مسیح بود که کتاب تورات را در اروپا منتشر ساخت هزار و پانصد سال ملوک و رؤسای بنی اسرائیل نتوانستند نبوت حضرت موسی را باروفا رسانند حضرت مسیح صیت آن حضرت را در جمیع آفاق بلند نمود تورات را ترویج فرمود منصفانه ملاحظه نمائید که تا یوم مسیح صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود تورات فقط در لسان عبرانی و یونانی بود اما حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند حتی در السن قبائل افریقا و حبشستان تورات نشر و ترجمه گردید لکن اسرائیلیان ندانستند گمان کردند که حضرت مسیح دشمن موسی است حال آنکه اعظم دوست حضرت موسی مسیح بود زیرا قوانین او را در جمیع عالم ترویج فرمود و همچنین در قرآن وصف و نعت حضرت موسی و تاریخ ظهور آن حضرت مکرر است و ذکر نبوت و جلالت و عظمت آن حضرت و حقیقت تورات موکد است همچنین ذکر انبیای بنی اسرائیل داود سلیمان یوشع ذی الکفل یوسف اسحق یعقوب هارون

جميع انبياء مرقوم و مذکور است خلاصه ستایش زیاد از انبياء مکرر در قرآن مذکور پس مادام رؤسای ادیان باهم در نهایت اتحاد و محبت بودند چرا اهل ادیان باهم در اختلاف و نزاع باشند با آنکه حضرت مسیح موسی را دوست داشت و حضرت محمد مسیح و موسی هر دو را دوست داشت چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد بلکه باید بین آن ها نهایت محبت و وداد باشد باید تحری حقیقت نمایند این قرن قرن حقیقت است نه قعص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مایه اختلاف بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند و مسلمانان روایاتی که هیچیک تصدیق دیگری ننماید و مخالف یکدیگر پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحری حقیقت نمود حقیقت مستور نمی ماند شما تحقیق نماید انجیل را بخوانید به بینید چقدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی پس چرا باید بین اهل این ادیان نزاع و جدال باشد چرا دشمن یکدیگر باشند چرا ماتی ملت دیگر را قتل و غارت کند این بی انصافی است این جهالت است این نادانی است واضح است که خدا جمیع را خالق کرده خدا رازق کل است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه میفرماید خدا جمیع را بصورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسان را بصورت و مثال خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغ هائی که بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بکوشیم تا همه روشن شوند نباید بدگونی و نزاع نمود باید دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت اختلاف و ضدیت بمیان آمده ملاحظه نمائید انسان چقدر نادان است که اسیر این تعصبات است مثلاً یک تعصب تعصب جنسی است که این چه قومی است المان این چه قومی است انگلیس این چه جنسی است فرنسا و قس علی هذا با آنکه جمیع سلاله آدمند و از یک غائله در اینصورت شبهه

نیست که يك جنسند و اولاد يك آدم پس این تصور اختلاف اجناس اوهام است امامسئله وطن که این اروپائی است این امریکائی این افریقائی است حتی دريك قطعه واحده خطوط وهمی کشیده و تقسیم کرده اند با آنکه جمیع ارض قطعه واحده است آیا میشود گفت که چون من در این خانه منزل دارم باید همسایه را غیر دانم بگویم چون این خانه من است لذا تو بیگانه هستی و خانه همسایه وطن من نیست او را باید کشت و خانه او را باید خراب کرد پس تعصب وطن نیز اوهام است و اساس نزاع وجدال بعضی از اصحاب اغراض میخواهند امتیاز و ریاستی حاصل کنند این عنوان را سبب قرار میدهند که بشر بهم ریزند و رعایای بیچاره در میدان حرب پاره پاره شوند ملوک در قصرهای خود در نهایت راحت و آسایش مشغول ولی عنوان حب وطن را نموده فقرای بیچاره را در میدان پاره پاره میاندازند با وجود آنکه خود در نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوهام است و اساس نزاع و جدال روی زمین قطعه واحده است عالی الخصوص چون بحقیقت نظر کنیم کره ارض قبور ماست یعنی قبور ابدی ماست اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی انسان میشود اگر ایامی روی زمین راه میرودالی الابد زیر زمین میخواهد آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر نزاع وجدال کند این زمین قبرستان ماست چرا برای آن دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این چه نادانی است ملاحظه نمایند که انسان چقدر جاهل است تجری حقیقت نمینماید باری چون حضرت بهاء الله از شرق ظاهر شدند جمیع این توهمات رازائل فرمودند حیات تازه بنفوس بخشیدند نورانی آسمانی در قلوب انداختند افکار را توسیع دادند تعلیمات عظیمه ظاهر فرمودند بدرجه که الان بهائیان اسرائیلی مسیحی زردشتی مسلمان بودائی جمیع در نهایت الفت باهم آمیزش نمایند چنانکه اگر در مجمع آنها وارد شوی نمیدانی کدام مسیحی کدام اسرائیلی کدام فارسی کدام مسلمان بوده جمیع بایکدیگر در نهایت الفت و محبت معاشرت مینمایند زیرا اول تعالیم

حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا بجمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق میدهد چون کل را روزی میدهد معلوم است که بکل مهربان است مادام او مهربان است چرا ما نامهربان باشیم البته سیاست ما اعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم همینطور که او بکل مهربان است ما هم مهربان باشیم چنانکه او بعموم معامله مینماید ما هم معامله نمائیم نزاع وجدال نکنیم این قرن نورانی است این قرن روحانی است این قرن ترقیات است این تعصبات سزاوار نیست اینها منبعث از جهل است الحمد لله جمیع ما بندگان يك خداوندیم و در بحر رحمت يك خداوند مستغرقیم دیگر تعصب موسوی یا مسیحی یا مسلمان بیمعنی است باید تضرع بملکوت الهی نمائیم که ما را موفق نماید بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمائیم علم وحدت عالم انسانی را بلند کنیم تا تعصب جنسی و تعصب مذهبی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی که هادم بنیان انسانی است از میان بشر زائل شود عالم انسانی نورانی گردد رحمانی شود عالم ارض انعکاسات عالم بالا یابد جمیع اقوام در نهایت الفت با یکدیگر معاشر شوند حیات آسمانی جویند نزاع وجدال ننمایند صلح اکبر ظاهر شود روپها منور گردد مشامها معطر شود خداوند مهربان این جمع در ظل رحمت تواند و این نفوس متوجه بملکوت تو خدا یابند گانیم کرم عنایت کن فقرائیم از کنز آسمانی بخش نادانیم بحقائق اشیا، دلالت کن ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم بعالم بقا در آرم محتاجیم و منتظر تأیید تو اگر عنایتت رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیز بسی بهره و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند توئی کریم توئی معطی توئی مهربان

خطابه در کلیسای موحدین شهر (پالو آلتو)

کالیفورنیای امریکا

شب ۸ ماه اکتبر سنه ۱۹۱۲

هو الله

امشب الحمد لله در کلیسای موحدینیم کلیسایی که منسوب بتوحید است لهذا خواستم ذکر از توحید کنم که اعظم اساس ادیان الهی است در جمیع ادیان الهی بیان توحید هست و اساس این مسئله چیست این معلوم است که حقیقت الوهیت در تصور انسان نیاید انسان ادراک حقیقت الوهیت نماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم انسان محدود است حقیقت الوهیت غیر محدود محدود نمی تواند حقیقت نامحدود را ادراک کند حادث نمیتواند احاطه بقدیم نماید چون در عالم کائنات سیر نمائیم بینیم عالم جمادی هست عالم نباتی هست عالم حیوانی هست و عالم انسانی عالم جماد هر قدر ترقی کند نمی تواند عالم نبات را درک کند عالم نبات هر قدر ترقی کند نمیتواند از عالم حیوان خبر گیرد مثلاً این گل لطیف هر قدر ترقی کند نمی تواند خبر از سمع و بصر گیرد که سمع چه چیز است و بصر چه روح انسانی چیست و عقل انسانی چه چونکه مافوق حوصله اوست نمی تواند ادراک کند با وجود اینکه ما و این نبات هر دو حادیم و ممکن ولکن تفاوت مراتب مانع از ادراک است زیرا آن عالم نبات و عالم ما عالم انسان لهذا نمی تواند حقیقت انسان را درک کند بعد از آنکه تفاوت مراتب مانع ادراک است و هر مادون ادراک رتبه مافوق نتواند پس ما نمی توانیم خدا را ادراک کنیم ما حادیم او قدیم ما عاجزیم او قادر ما فقیریم او غنی ما محتاجیم او مستغنی ما محدودیم او نامحدود ما فانی و او باقی چگونه می توانیم حقیقت الوهیت را ادراک کنیم یا بیانی نمائیم یا نعت و ستایشی کنیم زیرا آنچه ستایش نمائیم بقدر عقل و ادراک ماست آنچه در تصور آید مخلوق انسان است و محاط و انسان محیط بر آن و حال

آنکه حقیقت الوهیت محیط است و انسان محاط پس آنچه بتصور آید حقتعالی منزله از آن و تصور ذهنی انسان است حقیقتی ندارد لکن خود انسان وجود حقیقی دارد آن الوهیتی که در ذهن ما در آید و عقل ما بآن احاطه کند آن الوهیت نیست زیرا وجود ذهنی دارد وجود خارجی ندارد و ما که وجود ذهنی و عینی داریم خود اعظم از آن زیرا ما محیطیم آن محاط پس واضح و آشکار است که قوای عقلیه بشر ادراک حقیقت الوهیت ننماید و لکن فیض الوهیت محیط است انوار الوهیت ساطع و صفات الوهیت ظاهر و باهر و حقائق مقدسه انبیای رحمانیه بمنزله آئینه در نهایت لطافت و صفا در مقابل شمس حقیقت اند لهذا شمس حقیقت بانوار و حرارتش در آن آئینه ظاهر و باهر و کمالاتش در آن جلوه نماید اگر ما بگوئیم آفتاب در این آئینه جلوه نموده و اشراق کرده مقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس تنزل کرده و آمده در این آئینه منزل نموده زیرا این مستحیل است آفتاب را تنزلی نیست همیشه در مرکز تنزیه بوده است و لکن انوار و حرارتش در این آئینه صافی جلوه نموده و جمیع کمالاتش ظهور کرده این مرا یا حقایق انبیا است پس معلوم شد که حقیقت الوهیت مقدس از نزول و صعود است مثل اینکه آفتاب منزله از صعود و نزول است و لکن فیض ابدی آفتاب در این آینه صافی لطیف ظاهر و عیان است و آئینه میگوید که آفتاب در من است اگر تو انکار میکنی در من نظر کن یقین است که صدق است زیرا آفتاب را در آئینه می بینیم با وجود این مقصد این نیست که تنزل کرده و در این آئینه منزل نموده زیرا برای آفتاب صعود و نزولی نیست لکن بجمیع فیوضاتش در این آئینه ظاهر است این است که حضرت مسیح میفرماید که پدر در پدر است یعنی آن آفتاب در این آئینه ظاهر و آشکار است نه اینکه آن آفتاب تنزل کرده در این آئینه جای گرفته این است معنی توحید این است حقیقت این مسئله به بینید مثل آفتاب در من است و مطابق عقل و فن این است که می گوئیم باید دین مطابق عقل و علم باشد به بینید

چقدر واضح و مطابق علم و عقل است و در آن ابدأ شبهه و شکی نه مادام که شمس حقیقت در این مرآت صافی اشراق کرده و از این آئینه بجمیع آفاق اشراق نموده نور آفتاب یکی است و حرارت آفتاب یکی و بر جمیع کائنات جلوه گر هیچ کائنی نیست که از فیوض شمس محروم ماند البته جمیع خلق از فیض الهی نصیب دارند جمیع ناس مظهر مهربانی الهی هستند جمیع کائنات آیات قدرت او هستند هیچک صانع شیطان نیست همه را خدا خلق کرده جمیع صنع الهی هستند پس ما باید آیات قدرت الهی را تکریم نمائیم ما باید آیات قدرت الهی را تعظیم کنیم ما باید آیات قدرت الهی را مهربانی کنیم و آن جمیع عالم انسانی است زیرا جمیع آیات قدرت او هستند کی آنها را خلق کرده خدا خلق نموده نهایتش این است که بعضی عالم بعضی جاهلند نادانانرا باید تعلیم کرد تا دانا شوند مریضند باید معالجه کرد تا شفا یابند طفلند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند خوابند باید آن ها را بیدار کرد ولی باید همه را دوست داشت این طفل را نباید مبعوض داشت که نادان است ببلوغ نرسیده باید او را تربیت کرد تا ببلوغ رسد عقل و درایت پیدا کند علم و معرفت حاصل نماید تا مقبول در گناه خدا شود خداوند بسیار مهربان است حضرت مسیح میفرماید که آفتاب خدا بر جمیع می تابد حتی بر گنه کار این چقدر بیان شیرینی است ملاحظه کنید هر چند این کره ارض ظلمانی است لکن آفتاب نورانی چگونه همه را تربیت می نماید جمیع را روشن میکند همه را گرم میکند آیا میتوانیم آثار شمس را انکار کنیم همین طور می بینیم خدا مهربان است جمیع را تربیت میکند بجمیع فیض می بخشد مادام که هه چنین خدای مهربانی داریم چرا ما نا مهربان باشیم او خالق ماست او محیی ماست او مری ماست او رازق ماست او بهمه مهربان است پس چرا ما نا مهربان باشیم چرا بگوئیم این موسوی است او عیسوی است این محمدی است او بودایی است این ها دخلی بما ندارد خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ماست که بکل مهربان باشیم اما مسائل عقائد راجع بخداست او در

روز قیامت مکافات و منجزات دهد خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده ما بایدشکر نعمه الهی کنیم ممنون عنایات او باشیم که ما را بصورت و مثال خود خلق فرموده بجمیع ما سمع و بصر عنایت نموده این چه موهبتی است این چه عنایتی است این چه تاج درخشانی است چرا این عنایات را همدردیم چرا بخود مشغول شویم چرا یکدیگر پردازیم چرا انکار فیوضات الهی کنیم ما باید بشکرانه این موهبت پردازیم و چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم جمیع در یک وطن زندگی نماییم جمیع یک ملت شویم تا این عالم انسانی عالم ملکوتی گردد این جهان ظلمانی نورانی شود تا این نزاع و جدال بر افتد و نهایت محبت و الفت حاصل شود این است مقصود از بعثت انبیای الهی این است مقصود از انزال کتب آسمانی این است مقصود از تجلی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد وحدت وطن حاصل شود وحدت ملت استقرار یابد وحدت سیاست حاصل گردد و انواری ملکوتی درعالم انسانی ظاهر و عیان شود کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد یعنی نفس بشر ملائکه شود ملائکه عبارت از چه چیز است مقصود نفوس مقدسه است نفوس روشن و نفوس کامل است نفوس الهی است که آن نفوس مقدسه مظهر محبتند مظهر عقل و دانشند اسیر این تقالید پوسیده نیستند این تقالید پوسیده ادیان سبب عداوت است سبب خرابی است سبب تاریکی است سبب خونریزی است سبب ظلمت است سبب استبداد است این تقالید را بیندازید و باساس حقیقت تشبث ننمائید اساسی حضرت مسیح گذاشت اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس وحدت عالم انسانی است آن اساس محبت عمومی است آن اساس صلح عمومی بین دول است آن اساس صلح عمومی بین ملل است آن اساس صلح عمومی بین اجناس است آن اساس صلح عمومی بین اوطان است آن اساس صلح عمومی بین ادیان است آن اساس صلح عمومی بین مراتب حیات است در وقتیکه شرق را ظلمت

عداوت و بمضاحاطه کرده بود و ابرهای کثیف افق حقیقت را پوشانده بود در میان اهالی شرق تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب سیاسی تعصب جنسی و تعصب وطنی بود و ملل شرق با یکدیگر در نهایت قتال و جدال ادیان یکدیگر تنجیس مینمودند و از یکدیگر احتراز میکردند و نهایت دشمنی باهم داشتند ظلمت قسمی احاطه کرده بود که ابدأ از نور اثری نبود در چنین وقتی حضرت بهاءالله از افق حقیقت اشراق نمود و تعالیم و بیاناتی فرمود که جمیع ملل را با یکدیگر ارتباط داد الفت بین ادیان انداخت تعصب مذهبی نگذاشت تعصب سیاسی نگذاشت تعصب وطنی نگذاشت تعصب جنسی نگذاشت جمیع ملل را در ظل خیمه وحدت انسانی داخل نمود و نفوسی که از ادیان و مذاهب نداء بهاءالله را شنیدند و از تعالیم او خبر گرفتند الان در ایران در نهایت محبت و الفتند و معاشر با یکدیگر در نهایت مهربانی باهم معامله کنند مثل اینکه يك خانداوند این است که حضرت بهاءالله خطاب بعالم انسانی میفرماید که ای اهل عالم همه باریک دارید و برك يك شاخسار یعنی عالم انسانی از جمیع ملل و ادیان و اقوام بمنزله يك شجره است و هر يك از ادیان و ملل بمنزله شاخه و برك و شکوفه و ثمر و آن شجر شجر مبارک است شجر حیات است لهذا نباید بین افراد بشر ابدأ نزاعی بماند بغض و عداوتی باشد باید جمیع در نهایت مهربانی و الفت با یکدیگر زندگانی نمایند و ایام را بخوشی بگذرانند تافیوضات الهی عالم انسانی را احاطه کند و ملکوت الهی در عالم انسانی مجسم گردد این است نهایت آرزوی جمیع ماها

نطق مبارك در کلیسای موحدین

در این جمع محترم میخواهم ذکرى از وحدانیت الهیه کنم این واضح است که حقیقت حادثه نمیتواند ادراك حقیقت قدیمه نماید چون ملاحظه در کائنات میکنیم می بینیم تفاوت مراتب مانع از ادراك مقامات است مثلاً عالم جماد هر چند ترقی کند

خبری از عالم نبات ندارد عالم نبات هر قدر نشو و نما نماید از عالم حیوان خبر نگیرد حیوان هر چه ترقی کند تصور ادراک سمع و بصر نتواند زیرا از حوصله او خارج است هر چند وجود دارد ولی از عالم انسان بی خبر چه که عالم انسانی مافوق اوست لهذا هر چه ترقی کند ادراک حقیقت انسانیه نتواند تفاوت مراتب مانع از ادراک است پس هر رتبه ما دونی رتبه مافوق را ادراک نکند حال آنکه جمیع درحیز خلقت چه جماد و چه نبات و چه حیوان و چه انسان لکن تفاوت مراتب مانع از ادراک مثلا وجود این نبات موجود و ما از او مطلع چرا که مافوق او هستیم لکن این نبات از ما خبر ندارد و هر قدر ترقی کند ممکن نیست از سمع و بصر اطلاعی حاصل نماید مادام در عالم خلق که عالم حدوث است تفاوت مراتب مانع از ادراک است پس چگونه حقیقت انسانیه که مخلوق و حادث است میتواند ادراک حقیقت الهیه کند این ممکن نیست چرا که حقیقت الهیه مقدس از ادراک است از این گذشته آنچه بتصور آید محاط است و حقیقت الهیه محیط آیا ممکن است محاط ادراک محیط نماید این ممکن نیست که حقیقت انسانیه محیط و حقیقت الهیه محاط باشد حال آنکه انسان محاط و حقیقت الهیه محیط است پس آنچه بتصور انسان در آید آن الوهیت نیست زیرا حقیقت الوهیت بتصور نمی آید لهذا رحمت کلیه الهیه مظاهر مقدسه را مبعوث می فرماید و تجلیات نا متناهی بر آن مظاهر الهیه اشراق مینماید و آن ها را واسطه فیض می نماید این مظاهر مقدسه که انبیا هستند مانند مرآتند و حقیقت الوهیت مانند آفتاب که در اشد اشراق بر آن ها می تابد و مرایا استفاضه از آن شمس حقیقت می نمایند لکن آفتاب از علو خود نزول نموده و در مرایا دخول نکرده نهایت مرایا در نهایت صفا و قابلیت و استعداد است مرایا از عالم ارض است و حقیقت الوهیت از روی تقدیس است هر چند حرارت آفتاب میتابد و مرایا از آن استفاضه مینماید و کل از او حاکی لکن شمس از علو تقدیس خود نزول ننماید و حلول نکند و شمس حقیقت بر مرایای متعدده

اشراق نماید هر چند مرایا متعددند ولی شمس یکی است فیوضات الهیه یکی است حقیقت یکی است نور واحد است که بر مرایا اشراق نمود حال بعضی عاشق آفتابند تجلیات او را در هر آینه می بینند تقیدی برمایا ندارند تقید بآفتاب دارند در هر آینه که باشد آفتاب را میسرستند اما آنهایی که آینه را می بینند از مشاهده آفتاب در آینه دیگر محرومند مثلاً آنهایی که مرآت موسوی را دیدند و مؤمن بودند چون آفتاب در مرآت مسیحی اشراق نمود مقید برآت موسوی شدند عاشق آفتاب نبودند انوار حقیقت را در مرآت عیسوی ندیدند لهذا محروم ماندند و حال آنکه شمس حقیقت در مرآت عیسوی در اشد اشراق بود و انوارش ظاهر تر با وجود این هنوز یهود متمسک برآت موسویند و محروم از مشاهده آفتاب حقیقت خلاصه شمس و نور است و نور نور واحد و بر جمیع ممکنات یکسان اشراق مینماید و هر کائنی را از او نصیبی پس ما باید انوار را بیرستیم از هر آینه می که باشد تعصبی نداشته باشیم زیرا تعصب مانع حقیقت است چون اشراق واحد است لهذا باید حقایق انسانیه مستفیض از نور واحد گردند و آن اشراق واحد قوه جامعه ایست که جمیع را جمع نماید این قرب چون انوار است شمس حقیقت جمیع بشر را روشن نموده چشم ها را بینا کرده گوشها را شنوا نموده نفوس را زنده فرموده ما هم باید در نهایت الفت باشیم چه که کل مستفیض از يك شمس هستیم و انوار يك شمس بر کل تاییده بلکه این نزاع شش هزار ساله زائل شود این خونریزی ها تمام گردد این تعدیات بر طرف شود این عداوت ها از میان برداشته شود نور محبت الله بتابد کل با هم مرتبط گردیم تا جمیع در ظل خیمه وحدت عالم انسانی راحت باشیم و در سایه علم صلح اکبر ماوی جوئیم و بجمیع بشر مهربان شویم خداوند مهرباناکریم رحیم مابندگان آستان توئیم و جمیع در ظل وحدانیت تو آفتاب رحمت بر کل مشرق و ابر عنایتت بر کل می بارد الطافت شامل کل است و فضلت رازق کل جمیع را محافظه فرمائی و کل را بنظر مکرمت منظور داری ای پروردگار الطاف بی پایان

شامل کن نور هدایت بر افروز چشم هارا روشن کن دلها را سرور ابدی بخش نفوس را روح تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نورایمان تابان نما در ظل عنایت کل را متحد کن و جمیع را متفق فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریا گردند انمار یک شجره شوند از یک چشمه نوشند از یک نسیم باهتر از آبنواز یک انوار اقتباس نمایند توئی دهنده و بخشنده و توانا

نطق مبارک ۹ ذیحجه ۱۳۴۹ در پاریس ۴ نوامبر ۱۹۱۳

هو الله

امروز با یکی از خانمها در این مذاکره بودیم که اساس دین الهی یکی است میخواهم این مسئله را برای شما شرح دهم هر یک از ادیان مقدسه الهیه که تا حال نازل شده منقسم بدو قسم است یک قسم روحانیات است معرفت الله است موهبت الله است فضائل عالم انسانی است کمالات آسمانی است که تعلق بعالم اخلاق دارد این حقیقت است و این اصل است و جمیع انبیای الهی بحقیقت دعوت کردند حقیقت محبت الله است حقیقت معرفت الله است حقیقت ولادت ثانویه است حقیقت استفاضه از نشئات روح القدس است حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت الفت بین بشر است حقیقت دوستی است حقیقت عدل است حقیقت مساوات بین بشر است جمیع انبیای الهی این تأسیس و ترویج کردند پس ادیان الهی یکی است و قسم دیگر که تعلق بجسمانیات دارد و فرع است در آن بحسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل حاصل میشود مثل اینکه در شریعت تورات طلاق جائز در شریعت مسیح جائز نه در شریعت موسی سبت بود در شریعت مسیح نسخ شد این تعلق بجسمانیات دارد اهمیتی ندارد بحسب اقتضاء زمان تغییر و تبدیل میشود عالم امکان مثل هیكل انسان میماند گاهی صحت دارد گاهی علیل و مریض است لهذا معالجات نظریا اختلاف امراض متفاوت است یک روز علت از حرارت است باید تبرید شود یک روز مرض از رطوبت است باید علاج دیگر گردد مراد این است

که آن قسم از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل میکند و این نظریه اقتضای زمان است در زمان موسی يك نوع اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار بود شیر لازم داشت در زمان مسیح غذا خوار شد ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار يك شخص است همینطور دین الله در جمیع ادوار يك دین است انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیر خوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن بلوغ میرسد بعد از آن جوان میشود بعد بکمال میرسد بعد پیر میشود هر چند احوال و اطوار مختلف پیدا میکند لکن باز یکی است همینطور دین الهی يك دین است زیرا حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند این اختلافی که ملاحظه میکنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات مثلا آنکه الان پیر است همان انسان جنین است هر قدر که متفاوت و مختلف است و بحسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است همینطور دین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیا مختلف است لکن حقیقت واحد است پس باید بآن حقیقت متوسل شویم تا کل ملل عالم متفق شوند تا این نزاع وجدال بکلی زائل شود جمیع بشر متحد و متفق شوند از خدا میخواهم که شماها سبب وحدت عالم انسانی شوید تا جمیع بشر دست در آغوش یکدیگر نمایند و عزت ابدیه عالم انسانی جلوه نماید مرحبا

لوح مبارك بافتخار جناب سلام در چین

هو الله

ای مفتون و تشنه حقیقت نامه شمارسید دلیل بر آن بود که از افق وجدان صبحی تابان طلوع نموده امید چنان است که پس از طلوع صبح آفتاب درخشنده چنان اشراق نماید که پرتو بر آفاق زند معلوم آن جناب بوده که عالم وجود محتاج بمری

و معلم است و مربی بر دو قسم است مریبان عالم طبیعت و مریبان عالم حقیقت اگر زمین را بحال طبیعت بگذاری جنگل و خارستان گردد ولی چون دست باغبان مهربان بمیان آید جنگل بوستان شود و خارستان گلستان گردد پس معلوم شد که در عالم طبیعت تربیت لازم است و همچنین ملاحظه فرما که نوع بشر اگر از تربیت و تعلیم محروم ماند جسم مسموم گردد چه که اقوام متوحشه بیپوجه از حیوان امتیازی ندارند مثلاً چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان آمریک این ها خلق الله البقر علی صورة البشرند آنان متمدن و باهوش و فرهنگ حتی در این سفر در مجامع و مدارس و کنائس سیاهان در واشنگتن صحبت های مفصل شد مانند هوشمندان اروپا به تمام نکته ها پی میبرند پس چه فرق است میان این دو نوع سیاه یکی در اسفل جهل و دیگری در اوج مدنیت جز تربیت یقین است تعلیم و تربیت سبب عزت آنان و عدم تربیت سبب ذلت اینان میشود پس از این معلوم شد که تربیت از لوازم عالم مدنیت است و مدنیت بر دو قسم است مدنیت عالم طبیعت و مدنیت عالم حقیقت که تعلق بعالم اخلاق دارد و تا هر دو در هیئت اجتماعیه جمع نشود فلاح و نجاح حاصل نشود ملاحظه نمائید که در جهان اروپا مدنیت طبیعییه خیمه بر افراخته و لکن چقدر تاریک است جمیع افکار متوجه منازعه در بقا است هر روز تجدید سلاح است و تزئید مواد التهاب آرام بکلی منقطع و نفوس در زیر بار ذلت و حیران زیر آمدنیت اخلاق و روحانیت و انجذاب بنفحات الله بکلی مقنود باری همچنان که در عالم طبیعت مربی و معلم لازم همچنین در عالم حقیقت یعنی عالم جان و وجدان و شیم و اخلاق و فضائل بی پایان و کمالات حقیقی عالم انسانی و سعادت دو جهان معلم و مربی واجب مؤسس مدنیت طبیعی فلسفه ارضند و معلم مدنیت حقیقت مظاهر مقدسه الهیه اند لهذا اگر عالم انسانی از مربی طبیعی و مربی حقیقی محروم ماند یقین است باسفل درکات عالم حیوانی مبتلا گردد مدنیت طبیعی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت جسمانی مانند جسم است و مدنیت الهی

مانند روح این زجاج را سراج لازم و این جسد را روح واجب صد رساله جالینوس حکیم را مطالعه نما که در ترقیات مدنیت عالم انسانی تألیف نموده میگوید عقاید دینیه از اعظم وسائط عالم مدنیت و انسانیت است چنانکه در این زمان ملاحظه میکنیم گروهی را که مسیحیانند چون در عقائد دینیه ثابت و مستقیمند عوام این فرقه فیلسوف حقیقی هستند زیرا باخلاق و اطواری مزینند که اعظم فیلسوف بعد از زحمت وسلوک و ریاضت سنین کثیره تحصیل مینماید عوام این فرقه در نهایت کمال بفضائل متحلی هستند پس معلوم شد از برای عالم انسانی مربی حقیقی عمومی لازم تا احزاب متفرقه را در ظل کلمه واحده جمع کنند و ملل متخاصمه را از چشمه واحد بنوشانند و عداوت و بغضا را مبدل بمحبت و ولانمایند و جنگ و جدال را بصاح و سلام انجام دهد چنانچه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام قبائل متحاربه متخاصمه متوحشه عربان بادیه را بیکدیگر التیام داد و در ظل خیمه وحدت در آورد این بود که آن عربان بادیه ترقی عظیم نمودند و در عالم کمالات معنویه و صوریه علم برافراختند و عزت ابدیه یافتند و همچنین حضرت مسیح علیه السلام ملل متنافره متباغضه متخاصمه یونان رومان سریان کلدان آشوریان اجسیان را که در نهایت بغض و عداوت بودند بر معین واحد جمع کرد و ارتباط تام بخشید پس واضح و معین شد که از برای عالم انسانی مربی و معلم عمومی لازم و آنان مظاهر مقدسه الهیه اند و اگر نفوسی گویند که ما از خواصیم و احتیاج بتعلیم نداریم مثل آن است که خواص امرای لشگری بگویند ما در فنون حرب ماهریم محتاج بسردار نیستیم این واضح است که این قول بی اساس است جمیع لشگر چه از خواص چه از عوام کل محتاج سردارند که مربی عمومی است و هذا کاف واف لمن القی السمع وهو شهید و عليك البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

نطق مبارك ۷ ذيقعدہ سنہ ۱۳۳۹ در منزل ہمشيرہ مسیودریفوس

در پاریس ۲۹ اکتبر سنہ ۱۹۱۹

هو الله

حقیقت الوهیت در نہایت تنزیه و تقدیس است از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست تنزل حق در عالم خلق مستحیل است چرا کہ مناسبتی میان غنای مطلق و فقر محض نیست حقیقت الوهیت غنای محض است قدیم است اما انسان حادث است و فقر صرف حقیقت الوهیت قدرت محض است و انسان عجز صرف لہذا مناسبتی بین غنای مطلق و فقر بحت و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز صرف نیست پس مابین حقیقت الوهیت و عالم خلق يك واسطہ فیض لازم آن واسطہ بمنزلہ شعاعی است کہ از آفتاب ساطع یعنی حقیقت مانند آفتاب است و عالم خلق مثل ارض میان آفتاب و میان زمین واسطہ فیض لازم است آفتاب تنزل نمیکند زمین با آسمان نمیرود پس واسطہ چہ چیز است نور آفتاب و حرارت آفتاب کہ واسطہ میان زمین و آفتاب است روح القدس بمنزلہ شعاع آفتاب است تجلی آفتاب است حرارت آفتاب است کمالات آفتاب است حقیقت انسان بواسطہ روح القدس فیض از حقیقت الوهیت یابد و بدون واسطہ ممکن نیست جمیع فیوضاتی کہ از عالم حق بعالم خلق میرسد بواسطہ روح القدس است زیرا روح القدس سبب حیات ابدیہ انسان است سبب قوہ کاشفہ نفوذ روحانیہ و حکمت بالغہ و حرکت علویہ انسان است جمیع اینها از فیوضات روح القدس است آن واسطہ فیض است بین حق و خلق ملاحظہ کنید کہ برهان واضح است ولی بعضی از اہم چون پی بحقیقت نبردند گمان میکنند کہ آفتاب حقیقت نزول و حلول نمودہ این مستحیل است و ممکن نیست و واسطہ روح القدس است او بمنزلہ شعاع و حرارت آفتاب است کہ کائنات را تربیت میکند شعاع آفتاب است کہ سبب حیات جماد و نبات و انسان است شعاع آفتاب است کہ سبب تربیت زمین است شعاع آفتاب است کہ سبب حرکت و حیات است و این روح القدس است یعنی

بمنزله روح است ملاحظه کنید حواریین حضرت مسیح اول نفوس عادیه بودند یکی ماهی گیر بود یکی نجار و یکی صباغ تأییدات روح القدس بطرس را بطرس اکبر کرد و یوحنا را یوحنا انجیلی هر کدام از این ها که از پرتو روح القدس اقتباس کرد روشن شد و سبب هدایت جم غفیری گردید در این مقام قوت و تأیید که فیض روح القدس است واضح و آشکار گردد

نطق مبارك ۲۸ شوال سنه ۱۳۴۹ در منزل مستر در نفوس پاریس

شب پنجشنبه ۳۰ اکتبر سنه ۱۹۱۱

هوالله

الحمد لله که مجمع نورانی است در پاریس خیلی جمعیت ها تشکیل میگردند و محفل ها ترتیب میشود یا محفل نشر معارف است یا شور برای توسیع تجارت است یا جمعیت ازدیاد صنایع است یا مشورت امور سیاست است این مجامع و محافل جمیع مفید و مقبول و سبب ترقیات مادیه در عالم وجود ولی انجمن ما انجمن رحمانی است و بجهت توجه بملکوت ربانی و حصول احساسات روحانی و ترویج وحدت عالم انسانی تا بکوشیم که تعصب از بین ملل و مذاهب زائل گردد و محبت در جمیع قلوب حلول نماید لهذا امیدواریم که این انجمن در درگاه احدیت از سایر انجمن ها ممتاز باشد در تورات میفرماید که خدا فرمود انسان را بصورت و مثال خود خلق نمودیم و در انجیل جلیل میفرماید الاب فی الابن و الابن فی الاب حضرت محمد میفرماید خدا فرمود انسان سر من است و من سر انسانم حضرت بهاء الله میفرماید خدا فرموده است فؤادك منزلی طهره لنزولی و قلبك منظری قدسه لظهوری این کلمات جمیعاً دلیل بر این است که انسان صورت و مثال الهی است حقیقت الوهیت بذاته لذاته از ادراك بشر خارج است زیرا که ادراك فرع احاطه است یعنی انسان باید بچیزی احاطه بکند تا ادراك آن نماید چون خدا محیط است محاط نمیشود لهذا ادراك مستحیل است ادراك محال است ادراك

ممتنع است زیرا محیط اعظم از محیط است پس ادراکات انسان که محیط انسان است و انسان محیط بآن نیست حقیقت الوهیت نیست حوصله بشر کنجایش ادراک حقیقت الهی را ندارد لهذا آنچه بتصور انسان بیاید آن مخلوق است خالق نیست صور فکریه انسان است زیرا ملاحظه میکنیم در کائنات می بینیم تفاوت مراتب مانع از ادراک است و حال اینکه جمیع خلق اند این جماد مخلوقی از دخیلوقات است نبات هم مخلوقی از مخلوقات است ممکن نیست که جماد بتواند ادراک قوه ناهیه نبات را بنماید و همچنین نبات هر چه ترقی کند ممکن نیست که بتواند عالم حیوان را ادراک کند نبات نمیتواند تصویر قوه سابعه و باصره نماید و حال این که جماد و نبات هر دو مخلوقند و همچنین حیوان بتواند تصویر قوه فکریه انسان نماید در انسان قوه عاقله می هست و این قوه عاقله قوه کاشفه است حقائق اشیا را کشف میکند مثلا حیوانات هم شیئی محسوس ادراک کنند لکن شیئی غیر محسوس را ادراک نمایند حیوان نتواند تصور مرکزیت آفتاب و حرکت ارض کند حیوان نتواند تصور صور مرئی در آینه نماید حیوان نتواند قوه برقیه کشف کند و همچنین فتوغراف و تلغراف و فذوغراف و تلفن و سینماتوگراف این کشفیات مختص انسان است و حال اینکه حیوان و انسان هر دو مخلوقند و حادثه ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است پس ثابت شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک است هر رتبه مادون نمیتواند رتبه هافوق را ادراک نماید بعد از اینکه تفاوت مراتب در عالم مخلوق مانع از ادراک است چگونه حادث میتواند قدیم را ادراک کند یقین است ادراک نمینماید پس در اینصورت آنچه بتصور انسان میآید خدا نیست حقیقت الوهیت مقدس از آن است و لکن چونکه جمیع کائنات و جمیع موجودات محتاج بفیض وجودند لابد باید از حضرت الوهیت فیضی صادر شود که سبب حیات کائنات باشد لهذا حقیقت الوهیت و فیوضات اسماء و صفاتش اشراق بر کائنات نموده آن فیض الهی شاملی جمیع ممکنات است مثل اینکه شعاع آفتاب نازل بر جمیع اشیاست جمیع اشیا بفیض آفتاب نمودار میشوند جمیع کائنات ارضیه به

حرارت آفتاب تربیت میشوند ولی کائنات سائره بمنزله حجر و شجر و مدرند جمادهستند جان ندارند میانه کائنات انسان است که جان دارد روح دارد عقل دارد شبهه نیست که نصیب انسان از فیض الهی بیشتر است زیرا ممتاز از جمیع کائنات است جماد وجود جمادی دارد جسم است و لکن کمال نباتی ندارد نبات وجود نباتی دارد لکن قوای حساسه ندارد یعنی نمیبند میشود حیوان قوه حساسه دارد لکن قوه عاقله ندارد لکن انسان جامع جمیع کمالات است جامع وجود جسمانی و جامع قوه نباتیه است و جامع قوه حیوانیه است و جامع حواس است و از این گذشته يك قوه عاقله دارد لهذا انسان ممتاز از جمیع کائنات است چون ممتاز از جمیع کائنات است از فیض شمس حقیقت بهره و نصیبش بیشتر است علی الخصوص فرد کامل عالم انسانی که سایر افراد نسبت باو در ادنی درجه ادراکند آن فرد کامل مظهر الهی است بمنزله مرآت صافیه است که آن نور حقیقت در آن در نهایت تلاء و لمعان است بلکه شمس حقیقت بصورت و مثال حرارت و ضیاء بتمامها در آن جلوه گر است مشاهده میکنیم آفتاب را در این آینه لهذا حضرت مسیح فرموده الأب فی الابن یعنی آفتاب در این آینه ظاهر است لکن مقصود این نیست که آفتاب از سائر تقدیس تنزل کرده داخل در آینه شده زیرا دخول و حلول از خصائص اجسام است حقیقت الوهیت مقدس از ادراک است لکن انوار شمس حقیقت که بمظاهر ظهور اطلاق میشود در مظاهر الهیه در نهایت جلوه و ظهور است این است حقیقت مسئله الوهیت هر عقلی قبول میکند هر ادراکی ادعان مینماید خداوند مهربان بندگان خودش را تکلیف باعتماد بااموری که خارج از دائره عقل است نمیفرماید ما که بنده ایم نفسی را تکلیف باامری غیر معقول مینمائیم چگونه خداوند که رحمن و رحیم است ما را تکلیف باعتماد بااموری غیر معقول مینماید وقتی که این مسئله را بموجب تفالید مسیحیین بگیریم غیر معقول است اما اگر حقیقت را تحریر کنیم محقق و معقول است شما ملاحظه در آنچه بیان شد بنمائید این مسئله مشروح است و کسی انکار آن

تواند باری امشب در مجمع شما هستم و بسیار از ملاقات شما مسرورم ولی از شما میخواهم که انشاءالله هریک از شما شمع نورانی گردد و مرکز محبت حضرت رحمانی و قلوب ملهم بالهامات الهی دیده ها بمشاهده آثار روشن شود این شهر پاریس در نهایت زیبایی ولی مدتی است که انوار روحانی نتایج نهد از جهت روحانی عقب مانده يك قوه عظیمه خواهد که روحی او نغمات روح القدس بدمد مرض خفیف بمعالجات عادیه ممکن العلاج است ولی مرض مزمن را معالجه از دریاق فاروق لازم و باید بادویه قویه او را مناوا نمود مثلاً این فواکهی که الآن پیش نظر است بعضی بحرارتی قلیله یعنی ده درجه بکمال میرسد بعضی بیست درجه و بعضی پنجاه درجه اما پاریس هزار درجه حرارت لازم دارد تا بحرکت آید مثلاً ملاحظه نمائید قلیله بمجرد تماس بآتش بر افروزد ولی هیزم باین سرعت مشتعل نگردد اما پاریس يك قوه روحانیه عظیمه میخواهد که دراو تأیر نماید لهذا اگر بموجب تعالیم الهی که بر جمیع انیسانازل شده عمل نمائیم تأیری شدید کند و آن این است که بکلی تعصبات مذهبی جنسیه و طنبیه سیاسیه کل را رها کنیم و تقالید را ترك کنیم و بجمیع بشر و بجمیع طوائف عالم محبت و مهربانی نمائیم خدمت بوحدت عالم انسانی کنیم و جمیع خلق را بندگان خدا بدانیم و مظاهر الطاف پروردگار نهایتش این است بعضی نفوس شیر خوارند باید بکوشیم تا ببالوغ برسند جاهلند سعی نمائیم دانا گردند مریضند علاج و درمان نمائیم کوراند بینا کنیم شبهه نیست که عالم انسانی روشن و اتحاد و اتفاق حاصل شود من در حق شما دعا میکنم و من امشب از ملاقات شما بسیار مسرور شدم بجهت اینکه میبینم از اقوام مختلفه در این جا جمع شده اند و در نهایت محبت و الفتند حقیقه چنین مجلسها سبب سرور میشود و ممکن نیست انسان مسرور نشود بینید اقوام مختلفه باین محبت باین دوستی باین اتفاق در يك جا جمع شده اند این سبب سرور هر انسانی میشود مگر انسان بی انصافی باشد ملاحظه نمائید چون چند حیوان را جمع و الیف بینید مسرور میشود پس چون ملاحظه شود که این نفوس

• مختلف الجنس مختلف الاوطان مختلف العادات باهم الفت ومحبت دارند چقدر انسان را خوش میآید و مسرور میشود من بدرگاه احدیت عجز و نیاز هینمایم که مانند الفت شما جمیع بشر با یکدیگر الفت کنند تا نوع انسانی عبارت از یک خاندان شود و جمیع خلق در یک محفل حاضر و در کمال محبت و در کمال الفت و در کمال صفا و در کمال صدق باهم بشکرانه خداوند یگانه بپردازند لهذا جهت شهادت میکنم

الهی الهی تری هؤلاء العباد و هؤلاء الاماء قد انجذبوا بنفحات القدس فی هذا الاوان و لبوا لندائمک بین الانام رب هؤلاء اودعت فی قلوبهم آية الهدی و هدیتهم الی ملکوتک الاعلی و نزلت علیهم من سحاب رحمتک الفیض الشامل و الغیث الهائل رب قد غشت الابصار حجبات الاعتساف و غفلوا عن ذکرک یا خفی الالطاف اما هؤلاء قرت اعینهم بمشاهدة آیات توحیدک و طابت نفوسهم بالاستفادة من غمام تقدیسک و صفت ضمائرهم بتجلیات جمالك و طابت سرائرهم لظهور الطافک رب قدر لهم کل خیر فی ملکوتک و صورهم بصور الملائ الاعلی بین الوری حتی یكون آیات توحیدک الباهرة علی الاشیاء و رایات تقدیسک الخافقة فی کل البلاد رب اجعلهم کلمات کتابک و ارزقهم من نعماتک و اسبغ علیهم نعمتک و اجعلهم ینادوا بالملکوت فی صقع الامکان و سرجاً منیرة فی زجاج الناسوت بنور الایمان و الایقان انک انت المقدر العزیز الغفور العطوف الرحمن

خطابه در رمله اسکندریه ۱۴ ربیع الاولی سنه ۱۳۳۰

در هتل ویکتوریا

هو الله

از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلیلش لائح و حجتش قاطع، حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت خذلان مدتی محاربات

دائمی در میان ایران و ترکستان بود در ایام لهراسب جزئی آرامی یافت زیرا لهراسب بنده حق بود و تجوی حقیقت می نمود بعد گشتاسب بر سریر سلطنت نشست باری ایران را ظلمات ذل و هوان احاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود بعد از آن که قوای ایران به تحلیل رفته بود و از هر جهت تَدَنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادانی مستولی، دوباره بتعالیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و روبرقی گذاشت تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محجور و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فیوضات ربانیه بکلی محجوب ولی آن کوكب نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود و ایرانیان را بتربیت الهی تربیت کرد باری نبوت حضرت زردشت مثل آفتاب واضح و آشکار است عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زردشت را انکار میکنند باری چون حضرت زردشت در قرآن صریحاً مذکور نیست لهذا اهل فرقان انکار او کردند و اعتراض بر او داشتند و حال آنکه در قرآن بعضی انبیاء باسم مذکورند و اکثری از انبیاء بصفه مذکور جمیع انبیاء که در قرآن اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است ماعداً آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکور در خصوص حضرت زردشت میفرماید پیغمبری که در سواحل رود ارس مبعوث شد باین عنوان حضرت زردشت را به پیغمبر اصحاب ارس در قرآن ذکر میفرماید حضرات مفسرین چون نفهمیدند رس را بمعنی چاه تفسیر کردند و چون حضرت شعیب در مدیانه بودند و اهل مدیانه آبشان از چاه بود لهذا گمان کردند پیغمبری که در رس مبعوث شد حضرت شعیب بوده و بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مقصود از رس ارس است پیغمبرهای متعدد در آنجا مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر

نشده چنین گفتند خلاصه کلام این است که حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است تا یوم ظهور جمال مبارك بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارك اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود چون ابر بیارد و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کمون زمین است ظاهر و آشکار گردد به همین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارك ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتاید جمیع حقائق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت زردشت بود فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند بی سر و سامان بودند الحمدلله جمال مبارك فارسیان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و از این مشقت نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قضیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است جمال مبارك جمع امم را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و دل را دلجوئی فرمود و بیجمیع مهربانی کرد لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف را برداشت بجای سیف محبت حقیقه گذاشت نفرت و اجتناب را محو فرمود الفت و اجتناب در میان عموم تأسیس فرمود الحمدلله ما را از هر قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صاحب و آشتی داد محب عالمیان کرد و از بهائیان شمرد لهذا باید هر دم صد هزار شکرانه بنمائیم و به عبودیتش قیام کنیم این است نهایت آمال و آرزوی ما ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده الان این جمع هریک از جایی و هر نفسی از اقلیمی و کشوری چه قدر ما بین ما اختلاف بود چه قدر نزاع بود چه قدر اجتناب بود بصفه رحمانیت بر ما تجلی کرد همه ما را جمع کرد الفت داد متحد فرمود و بر سر يك سفره در همچو جایی بلاد غربتی جمع کرد و کل در نهایت محبت و الفت و اتحاد و یگانگی بر سر این سفره جمعیم و مقصدی جز عبودیت آستان مبارك نداریم و مرادی جز محبت و الفت نخواهیم قلوب با یکدیگر

مرتبط است و جانها کل بعنایت جمال مبارک مستبشر از این جمعیت واضح و مشهود است که بعد چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه متحاربه متنازعه الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت این عنوان است دیگر معلوم است که متن و شرح این نامه چگونه است این مجلس دنیاچه کتاب است لهذا معلوم است خفایق و معانی این کتاب چگونه است امیدم چنان است که تماماً هر يك چون بموطن خود یا مینکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه باشید موهبتی از مواهب ربانی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بوحده انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محب جمیع من علی الارض آشنا و بیگانه ندانید یازو اغیار نشمرید با جمیع بنهایت محبت و مهربانی سلوک و حرکت نمائید این است نهایت آمال و آرزوی ما یقین است که معمول خواهید داشت

نطق مبارک در شهر بستن

مسئله بقای روح را بقلا در کتب مقدسه خوانده اید دیگر لازم نیست که من مجدداً بگویم شنیده و خوانده اید حال من از برای شما دلائل عقلی میگویم تا مطابق کتاب مقدس شود زیرا کتاب مقدس ناطق است که روح انسان باقی است و حال ما دلائل برهانی برای شما اقامه می کنیم

دلیل اول - این واضح است که کافه کائنات جسمانی مرکب از عناصر است و از هر ترکیبی یک کائنی موجود شده است مثلاً از ترکیب عناصر این گل موجود شده است و این شکل را پیدا کرده است چون این ترکیب تحلیل شود آن فنا است و هر ترکیب لابد بتحلیل منتهی میشود اما اگر کائنی ترکیب عناصر جسمانی نباشد این تحلیل نپذیرد موت ندارد بلکه حیات اندر حیات است و چون روح بالاصل از ترکیب عناصر نیست لهذا تحلیل ندارد زیرا هر ترکیبی زات تحلیلی و چون روح را ترکیب نه تحلیل ندارد

دلیل ثانی - هر يك از كائنات را در تحقق صورتی مثلا یا صورت مثلث یا

صورت مربع یا صورت مخمس یا صورت مسدس و جمیع این صور متعدده در يك كائن خارج در زمان واحد تحقق نیابد و ممكن نیست که آن كائن بصور نامتناهی تحقق یابد صورت مثلث در كائنی در آن واحد صورت مربع نیابد صورت مربع صورت مخمس تجوید صورت مخمس صورت مسدس حاصل نکند آن كائن واحد یا مثلث است یا مربع یا مخمس لهذا در انتقال از صورتی بصورت دیگر تغییر و تبدیل حاصل گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد و چون ملاحظه کنیم درك مینمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقق به صور نامتناهی است صورت مثلث صورت مربع صورت مخمس صورت مسدس و صورت مثنی روح بکل محقق و در چیز عقل موجود و انتقال از صورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل و روح متلاشی نشود زیرا اگر در كائنات خارجه بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث بسازیم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب نمائیم اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است لهذا ممکن نیست که منقلب بصور دیگر گردد این است که تغییر و تبدیلی در آن پیدا نمیشود و الی الابد باقی و بر قرار است این دلیل عقلی است

دلیل ثالث - در جمیع كائنات اول وجود است بعد اثر، معدوم اثر حقیقی

ندارد اما ملاحظه میکنید نموسی که دو هزار سال پیش بودند هنوز آثارشان پی در پی پیدا گردد و مانند آفتاب بتابد حضرت مسیح هزار و نصد سال قبل بود الآن سلطنتش باقی است این اثر است و اثر برشیء معدوم مترتب نشود اثر را لابد وجود مؤثر باید

دلیل رابع - مردن چه چیز است مردن این است که قوای جسمانی

انسان مختل شود چشمش نبیند گوشش نشنود قوای دراکه نماند وجودش حرکت ننماید با وجود این مشاهده مینمائی که در وقت خواب با وجود آنکه قوای جسمانی انسان مختل میشود باز میشنود ادراك میکند می بیند احساس مینماید این معلوم است

که روح است که می بیند و جمیع قوا را دارد و حال آنکه قوای جسمی مفقود است پس بقای قوای روح منوط بجمد نیست

دلیل خامس - جسم انسان ضعیف میشود فربه میشود مریض میگردد و صحت پیدا میکند ولی روح بر حالت واحد خود برقرار است چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمیشود و چون فربه گردد روح ترقی نماید جسم مریض شود روح مریض نمیشود چون جسم صحت یابد روح صحت نیابد پس معلوم شد که غیر از این جسم يك حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابدأ تغییر نیابد

دلیل ششم - در هر امری فکر میکنید و اغلب اوقات با خود مشورت مینمائید آن کیست که بشما رأی میدهد مثل آنست که انسانی مجسم مقابل شما نشسته است و با شما صحبت میکند وقتی که فکر میکنید باکی صحبت میکنید یقین است که روح است آمدیم بر اینکه بعضی میگویند ما روح را نمی بینیم صحیح است زیرا روح مجرد است جسم نیست پس چگونه مشاهده شود مشهودات باید جسد باشد اگر جسم است روح نیست الان ملاحظه میکنید این کائنات انسانی را نمی بیند صدا را نمیشنود ذاتمه ندارد احساس نمیکند بکلی از عالم انسانی خبر ندارد و از این عوالم مافوق بی خبر است و در عالم خود میگوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست مافوق نبات جسمی دیگر نیست و بحسب عالم محدود خودش میگوید که عالم حیوان و انسان وجودی ندارد حالا آیا عدم احساس این نبات دلیل بر آن است که عالم حیوانی و انسانی وجود ندارد پس عدم احساسات بشر دلیل بر عدم عالم روح نیست دلیل بر موت روح نیست زیرا هر مادون مافوق خود را نمی فهمد عالم جماد عالم نبات را نمی فهمد عالم نبات عالم حیوان را درك نتواند عالم حیوان بعالم انسان بی نبرد و چون مادر عالم انسان نظر کنیم بهمان دلایل انسان ناقص از عالم روح که از مجردات است خبر ندارد مگر بدلائل عقلیه و چون در عالم روح داخل گردیم می بینیم که وجودی دارد محقق و روشن حقیقتی دارد ابدی مثل

این که این جماد چون بعالم نبات رسد می بیند که قوه ناهیه دارد و چون نبات بعالم حیوان رسد به تحقق می یابد که قوه حساسه دارد و چون حیوانی بعالم انسان رسد می فهمد که قوای عقلیه دارد و چون انسان در عالم روحانی داخل گردد درك میکند که روح مانند شمس بر قرار است ابدی است باقی است موجود و برقرار است

خطابه در ریت مبارک در کوچه ۷۸ در شهر نیویورک آمریکا

۶ جولای ۱۹۱۴

هو الله

انسان در عالم وجود طی مراتب کرده است تا بعالم انسانی رسیده است در هر رتبه استعداد صعود بر تبه مافوق پیدا کرده است در عالم جماد بوده استعداد ترقی بر تبه نبات پیدا کرده لهذا بعالم نبات آمده در عالم نبات استعداد و ترقی بعالم حیوان حاصل نموده لهذا بعالم حیوان آمده و از عالم حیوان بعالم انسان آمده در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل کرد و قوایی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود چشم لازم داشت در این عالم در عالم رحم حاصل نمود گوش لازم داشت در این عالم در عالم رحم پیدا کرد جمیع قوایی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد در عالم رحم مهبای این عالم شد و باین عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهباست جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده پس در این عالم نیز باید تهیه و تدارك عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارك آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوایی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه که در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکنند در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم محتاج به چه چیز است و محتاج بچه قوایی است چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس

و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آید. روحانیت را باید در این عالم تحصیل نماییم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و هجرت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم بآن عالم باقی انسان به بیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم عالم کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم عالم نفاثات روح القدس است در این عالم باید درك نفاثات روح القدس نمود آن عالم عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود انسان بتمام همت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را باعلی درجه کمال باید بدست آورد و این است.

اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از حیات ابدیه محروم است اما اگر بمعرفت الله موفق گردد و بتبار محبت الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و سبب محبت بین بشر شود، در کمال طهارت و تقدیس باشد البته تولد ثانی یابد و بروح القدس تعمید گردد و حیات ابدیه مشاهده کند سبحان الله تعجب اینجا است که خدا جمیع بشر را بجهت معرفت خود خلق نمود بجهت محبت خود خلق نمود بجهت کمالات عالم انسانی خلق نمود بجهت حیات ابدیه خلق نمود بجهت روحانیت الهی خلق نمود و بجهت نورانیت آسمانی خلق نمود با وجود این بشر از جمیع غافل معرفت هر چیزی را تحری مینماید جز معرفت الله می خواهد بفهمد که در اسفل درجات زمین چه چیز است نهایت آرزو را داؤد و شب و روز میکوشد که بفهمد در زیر زمین چه چیز است توی این سنگ چه چیز است فیبر این خاك چه چیز است بجمیع قوی میکوشد و بنهایت مشقت سعی

میکند. تا کشف سرتی از اسرار خلك کند اما ابدأ در فکر آن نیست که از اسرار ملکوت مطلع شود در عالم ملکوت سیر کند بر حقائق ملکوت اطلاع یابد. کشف اسرار الهی کند و بمعرفت الله برسد و مشاهده انوار حقیقت کند و بحقائق ملکوتیه پی برد ابدأ در این فکر نیست ولی با اسرار ناسوت چقدر منجذب است اما از اسرار ملکوت بکلی بی خبر است بلکه از اسرار ملکوت بیزار است چقدر این جهل است چقدر ناهانی است چقدر سبب ذلت است مثل آن است که انسان يك پدر مهربانج داشته باشد که از برای او کتب نفیسه مهیا نموده تا به اسرار عالم کون مطلع گردد زینت راحت و آسایش و نعمت مهیا نموده لکن پسر از مقتضای طفولیت و بی ادراکی باز جمیع این ها چشم پوشیده و در کنار دریا تعلق بریگه یابد و بملاعب اوقات بخود را بگذراند و از جمیع این مواهب که پدر برای او مهیا نموده دوری جوید چقدر این طفل نادان است چقدر این طفل جاهل است پدر از برای او عزت ابدیه خواسته و او بذلت کبری راضی پدر از برای او قصر ملکوتی مهیا نموده ولیکن او بخل بازی مشغول پدر از برای او خلعتی از حریر دوخته ولیکن او برهنه راه میرود پدر از برای او اعظم موافق و لذیذ ترین نعمت ها حاضر نموده ولیکن او عقب گیاه تباہ می دود باری سبب الحمد لله ندای ملکوت شنیدید و چشمهای خود را گشودید توجه بخدا نمودید مرادتان رضای الهی نهایت آمالتان معرفت الهی مقصودتان اطلاع با اسرار ملکوت و افکارتان حضر در کشف حقائق حکمت الهیه شب و روز فکر کنید و بکوشید و تحری نمایند تا با اسرار خلقت الهی موفق گردید و بدلائل الوهیت مطلع شوید و به یقین معرفت پیدا کنید که این عالم را موجدی هست خالق هستی محیی هست رازقی هست هست مدبری هست لکن بدلائل و براین نه بمجرد احساسات بلکه براین قاطعه و دلائل واضحه و کشف حقیقی یعنی مشاهده موفق گردید آفتاب را چگونه مشاهده می کنید آیات الهی را چنین مشاهده عینی لازم و همچنین بمعرفت مظاهر مقدسه الهیه پی بریم باید مظاهر مقدسه الهیه را بدلائل و

براهین عارف شوید و همچنین تعالیم مظاهر مقدسه الهیه را باید اطلاع یابید اسرار ملکوت الهی را باید مطلع شوید باید حقائق اشیاء را کشف کنید تا مظهر الطاف الهی شوید و مؤمن حقیقی گردید و ثابت و راسخ در امر الله

الحمد لله ابواب معرفت الله را حضرت بهاء الله گشوده و از برای کل تأسیسی فرموده تا بجمیع اسرار ملك و ملکوت مطلع شوید و نهایت تأیید را نموده او است معلم ما او است ناصح ما او است رهبر ما او است شبان ما جمیع الطاف خویش را مهیا نموده عنایتش را مبذول داشته هر نصیحتی را از برای ما نموده هر تعلیمی از برای ما بیان کرده اسباب عزت ابدیه برای ما مهیا کرده نفثات روح القدس از برای ما حاضر نموده ابواب محبت الهی را بروی ما باز کرده انوار شمس حقیقت بر ما تابیده ابر رحمت بر ما باریده بحر الطاف بر ما موج زده بهار روحانی آمده فیوضات نامتناهی الهی جلوه نموده دیگر چه موهبتی است اعظم از این چه الطافی است اکبر از این باید قدر این را بدانیم و بموجب تعالیم حضرتش عمل نماییم تا کل خیر از برای ما حاصل گردد در دو جهان عزیز شویم و نعمت ابدیه را بیابیم و لذت محبت الله را بچشم و اسرار معرفت الله را درک کنیم و موهبت آسمانی را بینیم و قوه روح القدس را مشاهده کنیم این است نصیحت من این است نصیحت من

خطابه در اسکاتلند ۹ ژانویه در انجمن تیا سوفیها

(هو الله)

امشب چون در مجلس شما هستم بسیار مسرورم زیرا شما الحمد لله تحری حقیقت می نمایند از تقلید آباء و اجداد نجات یافته اید مقصدتان عرفان حقیقت است در هر جا که آشکار شود ادیان موجوده اسیر تقلیدند حقیقت ادیان از میان رفته و تقلیدی بمیان آمده که هیچ تعلقی با ادیان الهی ندارد اساس ادیان الهی برای نورانیت بشر است بجهت نوع انسان است بجهت الفت بین قلوب است بجهت ظهور وحدت عالم

انسانی است لکن هزار افسوس که ادیان را سبب نزاع کرده اند و با یکدیگر جدال و قتال کنند خون یکدیگر ریزند و خانمان یکدیگر را خراب کنند بجهت اینکه اسیر تقالیدند مثلاً شخصی یهودی است عیسی چرایی بودی می گویند چون پدر من یهود بود من هم یهود هستم دیگری مسیحی است چون پدرش مسیحی بود دیگری مسلمان زیرا پدرش مسلمان بوده از هر ماتی می‌رسی همین را جواب می‌دهد پس چون فحش کنید جمیع اسیر تقالیدند و توحری حقیقت در میان نه اگر توحری حقیقت می‌شد همه متحد می‌گشتند زیرا حقیقت یکی است تعدد ندارد و آن اساس جمیع ادیان است و چون این نفوس از تقالید منقطع و از این قیود آزادند و توحری حقیقت مینمایند لهذا من بسیار مسرورم

چون نظر در کائنات نمائیم می‌بینیم هر کائنی مرکب از اجزاء نامتناهی است که از اجتماع این اجزاء فردیه این کائن پیدا شده و این فتاً بدیهی است و قابل انکار نه لهذا هر جزئی از اجزاء فردیه در صور نامتناهی سیر دارد و در هر صورتی کمالی مثلاً این گل شبیه نیست که مرکب از اجزاء فردیه است یک وقتی هر جزئی از آن در عالم جماد بوده و در صور نامتناهی عالم جماد سیر داشت و در هر صورتی کمالی حال بعالم نبات آمده در صور نباتیه سیر دارد یک روز بصورت این گل روزی بصورت گل و درختی دیگر خلاصه در صور نامتناهی عالم نبات سیر نماید و این فنا ثابت است بموجب حکمت طبیعی بعد بعالم حیوان سیر کند و در صور نامتناهی آن عالم در آید تا بعالم انسان انتقال کند و در صور نامتناهی عالم انسانی سیر نماید خلاصه این فرد در صور جمیع کائنات سیر کند و در هر صورتی کمالی دارد لهذا هر چیزی در هر چیزی هست پس برای هر فردی انتقالات نامتناهی است و در هر انتقالی کمالی تا جامع کمالات گردد این بقاعده فلسفه الهی است که انسان فنا ندارد همیشه باقی است زیرا بقای روح مسام است روح ابدی است فنا و نهایتی ندارد و برهان عقلی آن این است که انسان دو حقیقت دارد حقیقت جسمانی و حقیقت معنویه حقیقت جسمانی فانی است اما حقیقت معنویه باقی زیرا فنا عبارت است از انتقالات از صورتی بصورت دیگر مثلاً این گل انعدام دارد چرا از این

صورت بصورت جمادی انتقال نماید اما معدوم نمیشود باز ماده آن باقی است نهایتاً از صورت نباتی بصورت جمادی انتقال نهوده مثلاً این علف را حیوان میخورد معدوم نمیشود بلکه فنای او عبارت از انتقال او است از صورت نباتی بصورت حیوانی اما معدوم صرف نمیشود انعدام او همان انتقال از صورتی بصورت دیگر است اما عنصر باقی است این است معنی فنا و انعدام مثلاً جسم انسان خاک میشود بعالم جماد انتقال نماید آن خاک وجود دارد پس معنی انعدام و فنا انتقال از صورتی بصورت دیگر است و در عالم صور هیچ کائنی دارای دو صورت نه بل صورت واحد دارد جسمی مادام مثلث است مربع یا مخمس نمیشود اگر مخمس یا مربع است مثلث نمیشود و لکن روح انسان در آن واحد دارنده جمیع صور است حال در عقل شمام مسدس است هم مخمس است هم مربع است و هم مثلث جمیع صور در آن واحد در روح موجود فاقد صورتی نیست تا انتقال از صورتی بصورت دیگر نماید لهذا ابدی است انتقال ندارد جمیع صور را همیشه داراست این برهان واضح است برهان دیگر جسم انسان گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی ضعیف گاهی نمین حالات مختلفه دارد اما روح در حالت واحد است چون جسم ضعیف شد روح ضعیف نشود پس حقیقت معنوی انسان تغییر ندارد اگر دستی قطع شود یا پا بریده گردد در روح تغییری حاصل نگردد پس انعدام عبارت از تغییر جسم است و روح تغییر ندارد لهذا حی و باقی است ثالث موت عبارت از فقدان احساس است در نوم جسد احساس ندارد چشم نمی بیند گوش نمی شنود شام است شام نمیکند ذائقه و لامسه معطل میماند و جمیع قوی معوق جسد مرده است هیچ احساسی ندارد اما روح سائر است در خواب می بیند می شنود میگوید جمیع قوای او در حرکت است و اگر انسان جسد تنها بود بایستی هیچ حرکت نداشته باشد و مرده باشد پس در این جسد يك حقیقت ثانویه می هست که محیط بحقائق اشیاء است و کاشف اسرار کائنات است که بدون چشم مبیند بدون گوش میشنود بدون دست میگیرد بدون قلب ادراک میکند حقیقتی است غیر محدود

و حال آنکه جسم محدود است پس ثابت شد که حقیقت ثانویه می هست در انسان که از هر آفتی آزاد است و بدون تغییر باقی و برقرار و دیگر اینکه در حین صحبت میگوئی من گفتم من رفتم آنکه میگوید من چنین گفتم آن کیست يك حقیقت ثانویه ایست که با او مشورت میشود که این کار نافع است یا مضر این کار را بکنم یا نکنم چه نتیجه خواهد داشت آن روح که با او مشورت میکنی اگر بگوید این کار بکن میکنی و الا نه واضح است حقیقت ثانویه ایست که راکب است و حقیقت جسمانیه مرکوب آن سراج است و این زجاج اگر زجاج بشکند بر سراج ضرری نرسد بلکه باقی است انسان سیر مراتب و درجات میکند تا بر تبه برسد که فوق رتبه این عالم جسمانی است تا بعالم کمال رسد پس جمیع زجاج ها را ترك کند بعالم انوار شتابد وقتی این سراج در زجاج نباتی بود وقتی در زجاج حیوانی و حال در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج بشکند سراج فانی نگردد این براهین عقلی است نه نقلی که انکار نتوانند نمود باری آمادیم بر سر مطلب که عالم وجود بذاته لذاته وجود ندارد یعنی استفاضه وجود از يك حقیقت مرکزیه می بینماید که این وجود صادر از او است چنانچه کره ارض تاریک است لکن اشعه می از آفتاب صادر و آن را روشن نماید زیرا آفتاب مرکز انوار است اشعه آن کائنات را روشن کند کائنات تاریک است اما شعاع صادر از مرکز انوار فائض بر جمیع کائنات است آن شعاع فیوضات الهی است و اعظم فیوضات مظاهر مقدسه الهیه اند و آن حقائق حقیقت واحده لکن مطالع مختلف نور واحد است اما زجاجات متعدد هر وقتی آن نور واحد در زجاجی است نور غیر منقسم است ولی زجاجها مختلف و متنوع پس هر چند از حیث جسم متعددند اما از حیث حقیقت واحد و آن حقیقت تجلی شمس واحد است که در مرایای متعدده لامع و باهر مرایا متعدد اما شمس واحد این دوازده برج متعدد ولی شعاع از مرکز واحد صادر چون بمرکز نگری کل یکی است ولی دوازده برج منقسم در این دوازده برج يك شمس است لکن وقتی از برج حمل طالع

و وقتی از برج اسد و وقتی از جدی و وقتی از نقطه اعتدال ربیعی و وقتی از نقطه اعتدال صیفی و وقتی از نقطه انقلاب شتوی طلوع نماید ولی شمس واحداست هر چند بروج متعدد اما وقتی که آفتاب از برج سرطان طالع البته شدید است و چون از جدی طالع آنقدر حرارتش شدید نه از این جهت است فرق بین مظاهر الهیه اما فی الحقیقه حقیقت واحده اند پس انسان نباید نظر بروج داشته باشد بلکه آفتاب را بپرستد از هر نقطه می طالع شود نور را پرستش کند از هر زجاجی لامع گردد زیرا زجاج محدود است اما نور غیر محدود نظر انسان باید نامحدود باشد چه اگر بزجاج ناظر باشد شاید نور از این زجاج بزجاج دیگر انتقال نماید آنوقت محجوب ماند اما چون نور را بپرستد توجه بان دارد از هر زجاجی باشد

خطابه در مجلس تیسو فیها در پارسی شب ۱۴ فوریه ۱۹۱۴

هو الله

چون بنظر حقیقت در جمیع کائنات نظر میکنیم می بینیم هر کائناتی فی الحقیقه حیات دارد سابق در فلسفه میگفتند جماد حیات ندارد اما مؤخرأ بتحقیقات عمیقہ معلوم شد که جماد نیز حیات دارد و دلائل فنیہ در فلسفه جدیدہ بر آن اقامہ شدہ ما مختصر می گوئیم که کائنات حیات دارند لکن حیات هر کائناتی بحسب استعداد او است مثلاً در عالم جماد حیات است لکن بسیار ضعیف است مثل نطفه در رحم مادر روح دارد اما ضعیف است چون بعالم نبات نظر کنی می بینی آن نیز روح دارد اما از عالم جماد قوی تر است و همچنین در عالم حیوان نسبت بعالم نبات حیات بیشتر جلوه دارد و چون بعالم انسان نظر می کنیم می بینیم حیات انسانی در نهایت قوت است لهذا آنچه انسان بکوشد قوه روح بیشتر ظاهر شود و ولود جدید هر چند ضعیف الروح است ضعیف الادراک است ولی چون بدرجه بلوغ رسد در نهایت قوت ظاهر شود و قوای معنویہ انسان در نهایت کمال جلوه نماید و چنین حیات و قوه ئی در عالم حیوانی نیست زیرا روح انسانی کاشف حقائق اشیاء

است که این صنایع را اختراع میکند این همه علوم را اکتشاف مینماید این اسرار طبیعت را کشف میکند در شرق امور غرب را تمشیت میدهد در زمین اکتشاف آسمانی میکند لهذا در نهایت درجه قوت است علی الخصوص اگر ارتباطی بنخدا حاصل نماید و استفاضه از نور ابدی کنم يك تجلی از تجلیات شمس حقیقت شود و باعظم مقامات عالم انسانی رسد در این مقام بزرگ انسانی مثل آینه ایست که شمس حقیقت در او تجلی کند لذا چنین روحی البته بدن و باقی و ثابت است فنا ندارد و جامع جمیع کمالات است بلکه فیضی از فیوضات الهی است و جلوه ئی از انوار نامتناهی این مقام مقام نفوسی است که استفاضه از فیاض حقیقی مینماید کمالات نامتناهی در آن ها ظاهر میشود این نهایت رتبه وجود است و بنظر دیگر چون در کائنات نظر میکنیم میبینیم که اجزاء فردیه می ترکیب شده و از آن ترکیب هر کائنی وجود یافته و چون آن ترکیب تحلیل یابد آن کائن انعدام و فنا جوید پس وجود و عدم کائنات عبارت از ترکیب و تحلیل است و چون عناصر فردیه جسمی تحلیل گردد هر فردی با عناصر دیگر ترکیب شود و کائنی دیگر موجود گردد لهذا هر فردی از جواهر فردیه در جمیع مراتب سیر دارد و این بدیهی و محسوس است نه اعتقادی از این ثابت میشود که هر جزئی از اجزاء فردیه سیر در جمیع کائنات دارد مثلاً اجزائی که حال در انسان است وقتی در جماد بوده در مراتب جماد بصورت نامتناهی سیر کرده و در هر صورتی کمالی داشته و همچنین در صورت نامتناهی حیوان و عالم انسان و چون صور کائنات نامتناهی است لهذا هر جزئی از اجزاء فردیه انتقال در صورت نامتناهی کند و در هر صورتی کمالی حاصل نماید پس جمیع کائنات در جمیع کائنات است ملاحظه فرمائید چه وحدتی است که هر جزئی از کائنات عبارت از جمیع است و این فنا ثابت است این چه وحدتی است در عالم وجود و چه انتقالی و چه کمالاتی دیگر اعظم از این نمیشود که هر کائنی فیضی از فیوضات الهی است پس واضح است که فیوضات الهی نامتناهی است حد و حصر ندارد در این فضای نامتناهی ملاحظه

نمائید چقدر اجسام عظیمه نورانیه است و این اجسام نیز نامتناهی است زیرا از پس این نجوم دیگر است و از پس آن نجوم باز نجوم دیگر خلاصه فناً ثابت است که عوالم نامتناهی است بینید فیض الهی نامحدود است با آنکه این فیض جسمانی است دیگر بینید فیض روحانی چگونه است با وجود آنکه فیض جسمانی نامحدود است دیگر فیض روحانی چگونه محدود میشود با آنکه اصل آن فیض اعظم از فیض جسمانی است و این فیض جسمانی نسبت به فیض روحانی حکمی ندارد جسم انسان آثارش بدرجه می است اما روح انسانی آثارش غیر متناهی حتی در زمین اکتشافات فلکیه نماید و احساسات سماییه کند ملاحظه کنید چقدر قوه روحانی انسان اعظم است از جسد او با وجود آنکه فیض جسمانی و روحانی الهی نامحدود است بعضی بی فکران گمان کنند که محدود است گویند که این عالم عالم ده هزار ساله است و بدایت فیض الهی معلوم و محدود است و حال آنکه فیض الهی نامحدود است و قدیم همیشه بوده و خواهد بود بدایتی نداشته و نهایتی نخواهد داشت زیرا عالم وجود محل کمالات الهی است آیه میتوانیم خدا را محدود نماییم همینطور که حقیقت الهی نامحدود است همینطور فیوضات الهی غیر محدود و نامتناهی و از جمله فیض الهی مظاهر مقدسه اند چگونه میشود محدود شود و حال آنکه اعظم فیوضات الهیه اند بعد از آنکه فیض جسمانی غیر محدود است فیض روحانی چگونه محدود شود بعد از آنکه قطره محدود نشد دریا چگونه محدود گردد بعد از آنکه ذره غیر محدود باشد خورشید چگونه محدود شود چون عالم جسمانی غیر متناهی است عالم روحانی چگونه محدود و متناهی شود لهذا مظاهر مقدسه که اعظم فیوضات الهیه اند لم یزل بوده و لا یزال خواهند بود چگونه میتوانیم فیض الهی را محدود کنیم اگر خدا را میتوانیم محدود کنیم فیض او را هم میتوانیم محدود کنیم باری با آنکه همیشه هر ملتی موعودی داشت و هر امتی منتظر ذات مقدسی بود افسوس که چون آن موعود ظاهر شد محتجب ماندند و منتظر طلوع شمس حقیقت بودند چون طالع شد بظلمت قناعت کردند مثلاً

ملت موسوی منتظر ظهور مسیح بودند شب و روز تضرع مینمودند که خدایا مسیح را
ظاهر کن ولی چون آن حضرت ظاهر شد محتجب ماندند او را نشناختند زیرا پرده تقلید
دیده های آن ها را بسته بود ندیدند و ندای الهی را نشنیدند غریب دو هزار سال است
هنوز منتظرند پس باید چشم ما باز باشد و عقل ما فارغ و آزاد که هنگام ظهور محتجب
نشویم چون ندای الهی بلند شود بشنویم چون نفحات جنت الهی منتشر شود مشام ما
مزکوم نباشد تا آن نفعه قدس را استشمام کنیم آن انوار الهی را مشاهده نمایم آن
لحن را بشناسیم آن روح را بیاییم تجدید حیات کنیم از نفحات روح القدس زنده شویم
تا باسرار کائنات پی بریم و علم وحدت عالم انسانی را بلند نمایم جمیع از فیض الهی
بهره و نصیب گیریم و هر فردی مانند موجی گردیم چون به بحر وجود نظر کنیم صنع
بحر الهی بینیم چون با موج بنگریم کل را از بحر دانیم هر چند امواج مختلف است لکن
بحر واحد است يك شمس بر جمیع کائنات ساطع است و نور نور واحد و لکن کائنات
مختلف باری این قرن و حدت است قرن محبت است قرن صلح عمومی است قرن
طلوع شمس حقیقت است قرن ظهور ملکوت الله است لهذا باید بجمیع وسائل تشبث
نمائیم تا از این فیوضات نماند بهره وافر بریم زیرا امروز ملاحظه میکنیم اسباب
وحدت عالم انسانی از هر جهت مهیا است این دلیل بر تأییدات است از جمله تأییدات
در این قرن لسان عمومی است که می بینیم در انتشار است شبهه نیست که لسان عمومی
سبب زوال سوء تفاهم است زیرا هر فردی مطلع بر افکار جمیع بشر شود و این از جمله
اسباب وحدت عالم انسانی است لهذا باید بکوشیم تا آنرا ترویج نمایم با آنکه من
احوال خوب نبود باز امشب آمدم و بقدر امکان صحبت داشتم



خطابه در پاریس در مجمع عظیم تیا سوفیها شب ۵ شنبه ۱۵

ذیحجه ۱۳۴۹ مطابق ۸ دسامبر ۱۹۱۱

هو الله

اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است و حکمت عبارت از اطلاع بحقائق
اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه بحقائق اشیاء ممکن نیست جز بحکمت الهیه
زیرا علم بر دو قسم است یکی **تصوری** و دیگری **تحقیقی** است بعبارة **اخری** حصولی و
حضوری مثلاً ما میدانیم که آبی هست اما این صرف تصور است اما وقتی نوشیدیم تحقیقی
گردد لهذا گفته اند علم تام تحقیق بشنی است نه تصور شیئی مثلاً انسان اگر بداند که
مائده و نعمتی موجود است از این تصور تلذذ نیابد اما چون از مائده تناول کند تلذذ
و تغذی نماید پس تحقق تام علمی حاصل شود مثلاً انسان میداند در دنیا علمی هست لکن
این تصور کفایت نکند و مذاق شیرین ننماید بلکه باید بچشد تا علم ذوقی حصول یابد
پس حکمت عبارت از اطلاع بحقایق اشیاء است عالی ما هی علیها ذوقاً و تحقیقاً لهذا خداوند
انسان را جامع جمیع حقائق خلق کرده است مثلاً مراتب وجود یا جماد است یا نبات
است یا حیوان است و انسان نوع ممتاز است که جامع کمالات جمادی و کمالات نباتی
و کمالات حیوانی است مثلاً کمالات جمادی جسمانی است ترکیب **عناصر** است تحقق
صورت و مثال است این کمال در انسان موجود اما کمالات نباتی قوه نامیه است آن
نیز در انسان موجود و کمالات حیوانی قوه حساسه است این قوه نیز در انسان موجود
پس در انسان يك جامعیتی موجود یعنی جامع جمیع کمالات جمادی و نباتی و حیوانی
است و فضلاً عن ذلك این جامعیت مؤید بقوه روح است و بان روح انسان ممتاز از سایر
کائنات و اشرف موجودات است و جامع جمیع کمالات کونیه است و مظهر فیوضات
رحمانیه و مستفیض از کمالات ربانیه است زیرا هر اسم وصفی که خدا را بان بستائی
آیتی از آن در انسان موجود است مثلاً حق را ستایش نمائی که بصیر است آیت بصیر

چشم انسان است اگر چشم نداشتی تصور بصیری حق نتوانستی از جمله کمالات الهی
سمع است از جمله کمالات الهی جود است از جمله کمالات الهی اراده است از جمله
کمالات الهی قدرت است اینها کمالات الهیه است این کمالاتی است که حضرت احدیت
را به آن ستایش میکنی از هر يك از این کمالات آیتی در انسان موجود است پس این
کمالات فیض الهی است لهذا انسان جامع کمالات کونیه و مستفیض از کمالات الهیه
است از این جهت است که انسان بر جمیع کائنات غالب و قاهر است زیرا جمیع کائنات علویه
و سفلیه اسیر طبیعت است مثلاً آفتاب باین بزرگی اسیر طبیعت است دریای باین وسیعی اسیر
طبیعت است جمیع اجسام عظیمه آسمانی اسیر طبیعت است و ابداً سرموئی از قانون طبیعت
تجاوز نتواند آفتاب از مرکز مدار خودش انحراف نکند زمین از مدار خودش تجاوز نتواند
جمیع اینها محکوم طبیعتند اما انسان بالعکس حاکم بر طبیعت است مثلاً بمقتضای طبیعت و احکام
آن انسان ذیروح خاکی است نه هوایی و مائی با وجود این قانون طبیعت را میشکند
در هوا پرواز نماید و بر روی دریا مانند میدان جولان میدهد در زیر آب کشتی میراند
و این مخالف قانون عمومی طبیعت است مانند قوه برقیه قوه سرکشی است که کوه را
میشکافد آنرا در شیشه حبس میکند و حمل قرارداد جمیع بارها را بردوش آن میکشد
و حال آنکه بحسب قانون طبیعت این قوه برقیه آزاد است و بر جمیع اشیاء قاهر است
اما مقهور انسان است پس معلوم شد که انسان قانون طبیعت را خرق میکند لهذا اشرف
جمیع کائنات است چونکه جامعیت دارد و عجب است مادیون از این نکته غافل شده‌اند
متصل در تعالیم خودشان میگویند که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و شبنی از اشیاء
نمی‌تواند از قانون طبیعت تجاوز کند و حال آنکه انسان خرق قانون طبیعت کند مثلاً
در روی زمین است اما کشفیات فلکیه مینماید اموری که بقانون طبیعت در حیز غیب
است و سر مکنون است کشف نموده بحیز شهود میکشد مثلاً این قوه که بر بافتوغراف
فتوغراف در قرون سابقه سر مکنون و رمز مخزون بودند بمقتضای طبیعت پنهانی آنان

محقق اما عقل انسان که موهبت الهی است این سر مکنون را از حیز غیب بحیز شهود آورده پس هر چند جمیع کائنات اسیر طبیعت است لکن حقیقت انسانیه غالب بر طبیعت است سبحان الله مادیون در حالتی که طبیعت مقهور آنها است مع ذلك طبیعت را فاعل مطلق می‌شمارند و پرستش مینمایند و همچنین استدلال بر طبیعت مینمایند که وجود اشیاء عبارت از ترکیب عناصر است و عدم عبثت از تحلیل عناصر مثلا عنصری ترکیب شده و از آن انسان موجود گشته چون این ترکیب تحلیل گردد و تفریق شود موت است مادام که وجود اشیاء عبارت از ترکیب است و موت اشیاء عبارت از تحلیل چه احتیاج بصانع قدیر فرید ولی آقدر ملاحظه مینمایند که ترکیب منحل بسه قسم میشود یا ترکیب عناصر تصادفی است یا ترکیب لزوم ذاتی یا ترکیب بإرادة حی قدیر اگر بگوئیم ترکیب عناصر ترکیب تصادفی است باید قائل بمعلول بی علت شویم و این واضح البطلان است و با ترکیب لزوم ذاتی است لزوم ذاتی انفکاک نتواند مثلا حرارت برای آتش لزوم ذاتی است رطوبت از برای آب لزوم ذاتی است لهذا حرارت از آتش و رطوبت از آب انفکاک نمیکند پس مادام که این ترکیب لزوم ذاتی است تحلیل و تفریق ممکن نیست چه که لزوم ذاتی انفکاک نمی‌یابد آن قسم ثانی نیز نیست پس چه ماند قسم ثالث ترکیب عناصر بتقدیر حی قدیر ترکیب عناصر حصر در این شد پس ثابت شد که کائنات را موجودی است باری بدلائل عقلیه مثل آفتاب واضح و مشهود است که عقل و روح انسان مدرك حقائق اشیاء است چرا زیرا عقل انسان محیط بر اشیاء است روح انسان محیط بر اشیاء است اما حامل این قوه که عبارت از نفس ناطقه و روح انسانی است هر چند در نهایت نفوذ است لکن نفوذش محدود است مثلا نفوذ اعظام فلاسفه و حکمای سلف و خلف محدود بود تربیت نفوس معدوده نمودند و یا آنکه تربیت نفس خویش نمودند و لکن نفوذ روح القدس غیر محدود و فیوضاتش غیر محصور انسان هر قدر از حکمت و فلسفه اطلاع یابد و مهارت حاصل نماید باز محتاج نفعات روح القدس است مثلا افلاطون

که اول فیلسوف یونان بود و همچنین ارسطو فیثاغورث اقلیدس اینها دایره نفوذشان محدود بود با جمیع این قوت حکمیه و فلسفیه که داشتند نتوانستند نفسی را بدرجه بیابورند که جانش را فدای عموم نماید ولیکن نفوسی که مؤید بروح القدس بودند چنان نفوذی حاصل کردند که جم غفیری از تأثیر انفاس آنان بمیدان فدا شتافتند نفوسی که بظاهر هیچ عالم نداشتند نظیر بطرس این شخص ماهی گیر بود علم و فضل نداشت سواد نداشت حتی بدرجه می که حساب ایام سبت را نمی توانست نگاهداشت با وجود این چون مؤید بنفقات روح القدس شد چه اثر و نفوذی در عالم وجود حاصل نمود مقصد این است انسان درعالم حکمت و فلسفه هر قدر ترقی کند باز محتاج بنفقات روح القدس است و هر قدر انسان اکتساب کمال نماید دایره نفوذش محدود است و اگر بخواهد حرکتی در افکار بشر اندازد حرکتی محدود است عمومیت پیدا نمیکند اما اولیای الهی درعالم افکار حرکتی عمومی انداختند و آثار غریبی ظاهر شد مثلا حضرت ابراهیم با وجود آنکه پسر سنک تراش بود در عالم افکار بشر حرکتی جدید انداخت حضرت موسی در افکار بشر حرکت عمومی انداخت حضرت مسیح با آنکه از خاندان فقیر بود درعالم افکار حرکتی عمومی فوق العاده القاء نمود نفوذش ارکان عالم را گرفت حضرت محمد با وجود اینکه امی بود در افکار عمومی نفوذی عجیب داشت ملت عرب را باعلی درجه کمال رسانید حضرت باب درعالم افکار حرکت عمومی انداخت پس معلوم شد نفوسی که مؤید بروح القدس هستند نفوذشان کامل بدرجه می که عالم را تجدید میکنند حیات ابدیه میبخشند شرق و غرب را روشن مینمایند قدرت و تأثیرشان غیر محدود است بلکه دو هزار سال میگذرد و باقی است اما انسان اگر مؤید بروح القدس نباشد هر قدر دانا باشد و مؤسس فلسفه باشد حرکتش محدود است و چون حرکت افکار لاهوتیه بکلی منقطع و حکمت الهیه منسوخ و مادیات غالب و ظلمت اوهام احاطه نمود و حقیقت پنهان گشت حضرت بهاءالله از افق ایران ظاهر شد و در عالم افکار حرکتی

شدید انداخت ایرانیان احساسات ربانیه یافتند و بحکمت الهی پی بردند بکلی افکار و اطوارشان و افعالشان تغییر یافت خلق جمیع اسیر تقالید بودند خلقی جدید شدند و روحی تازه یافتند نور حقیقت درخشید و جمیع ملل و ادیان غریق دریای اوهام از حقیقت ادیان الهی خبری نماند آنچه از آباء و اجداد شنیدند پذیرفتند و متابعت نموده و می نمایند مثلاً طفل یهودی یهودی میشود پسر نصرانی نصرانی میشود اگر بوزی بوزی میشود اگر زردشتی زردشتی میشود پس جمیع اسیر تقالیدند متابعت تقالید آباء و اجداد خود را میکنند اما بهاء الله فرمود تقالید جائز نیست تحری حقیقت باید بشود و دیگر آنکه بهاء الله فرمود علم و دین توأم است از یکدیگر جدا نمیشود دینی که مصدق عقل و علم و فنون نباشد آن تقالید آباء و اجداد است و اوهام است زیرا علم عبارت از حقیقت است پس باید دین مطابق علم باشد و اگر مطابق نباشد اوهام و باطل است دین باید سبب الفت و محبت بین بشر شود و قلوب و ارواح را با هم الفت دهد اگر دین سبب عداوت شود عدمش بهتر از وجود است و دیگر دین باید سبب وحدت عالم انسانی باشد نه سبب اختلاف هر دینی که حق است لابد قبائل مختلفه را متحد میکند دین اگر سبب وحدت عالم انسانی نشود البته نباشد بهتر است دین باید از ازاله تعصب کند اگر چنانچه تعصب از ازل نکند دین نیست زیرا دین متابعت حق است پروردگار جمیع خلق را دوست میدارد با جمیع خلق در صلح است بجمیع خلق مهربان است ما باید متابعت خدا بکنیم جمیع خلق را دوست داشته باشیم بکل مهربان باشیم پس باید از تعصب جنسی و تعصب وطنی و سیاسی و مذهبی بگذریم و تحری حقیقت کنیم زیرا این تعصبات سبب اختلاف بین بشر است این تعصب سبب است که خونها ریخته میشود این تعصب سبب است که مادران بیچاره در قتل فرزندان فریاد و ناله و گریه و فغان میکنند این تعصب سبب است که پدرها بی پرمی شوند این تعصب ممالک عالم را سبب خرابی میگرداند این تعصب سبب اضطراب عالم شده و میشود اما اگر این تعصبات نماند جمیع بشر با یکدیگر بنهایت محبت الفت میکنند مقصد این است

که ما باید متابعت خدا کنیم. سیاست الهی را جاری نمایم خدا خواسته که ما نور باشیم چرا ظلمت باشیم خدا خواسته مظهر رحمت باشیم چرا مظهر غضب گردیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما چرا نباید دوست داشته باشیم جمیع را رزق و حیات میدهد حفظ میکند آن قدر مهربان است چرا ما نامهربان باشیم اگر متابعت نفثات روح القدس بکنیم یقین است که رحمت پروردگار و موهبت آمرزگار شامل شود اگر استفاضه از شمس حقیقت کنیم از برای کل نوریم اگر آفتاب فیض از مرکز بکنیم یقین است از برای کل رحمتیم اعشوب من بسیار مسرورم در مجلسی که این ذوات محترمه حاضرند آدمم و بملاقات ایشان مشرف گشتم الحمد لله روی ها روشن است قلب ها پاک است جان ها سستبشر بشارات الهی است و مقصد تحری حقیقت است از خدا میخواهم شما را مؤید و موفق فرماید بلکه روحانیت و حکمت الهی بیشتر و اسرار کائنات ظاهر و فیوضات الهیه احاطه نماید تا خطه فرساجنت لاهوت شود .

بیانات مبارک در منزل اسقوف مینه با حضور جمعی

از اساقفه و پرفسور های مشهور پاریس

شب ۲۷ فوریه ۱۹۲۳

فرمودند احوال حضرات را پیرس اسقوف عرض کرد الحمد لله سلامتیم و مسرور از تشریف فرمائی مبارک فرمودند من هم بسیار مسرور و خوشنودم از ملاقات شما ها عرض کردند ما مسروریم از این که شخصی که از قبل خدا است و از خدا پیام آورده در این منزل تشریف فرما شده فرمودند هر انسان که قوه سامعه دارد از جمیع اشیاء اسرار الهی میشوند و جمیع کائنات پیام الهی را بناو می رسانند عرض کردند اگر اذن میدهید سئوالی عرض کنیم فرمودند بسیار خوب عرض کردند چون ما در مدرسه و زمره کشیشانییم می خواهیم بدانیم مسیح که بوده و چه بوده فرمودند همانطور که در انجیل مذکور است لکن ما شرح میدهیم نه آنکه بظاهر

عبارات و اعتقادات صحبت میداریم مثلاً در انجیل یوحنا است که ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود مسیحیان محض شنیدن معتقد میشوند لکن ما شرح میدهیم تفسیری میکنیم که عقل قبول کند و برای نفسی مجال اعتراض نماند این مسئله را مسیحیان اساس تثلیث قرار داده اند اما فلاسفه بر آنها اعتراض میکنند که تثلیث ممکن نیست و حضرات مسیحیان بیان و تفسیری نمیکنند که هر فیلسوفی قبول کند چون محض انظ و اعتقاد است فلاسفه قبول نمیکنند و میگویند چطور میشود که سه یکی شود و یکی سه ما میگوئیم این بدویت زمانی نیست زیرا اگر این بدویت زمانی باشد پس کلمه حادث است نه قدیم اما مراد از کلمه این است که عالم کائنات بمنزله حروف است و جمیع بشر بمنزله حروف است منفرداً معنی ندارد معنی مستقل ندارد لکن تمام مسیح مقام کلمه است که معنی تام و مستقل دارد لهذا کلمه گفته میشود و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات الهیه است چه که کمالات سائر نوس جزئی است و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است لکن حقیقت مسیحیه دارای کمالات تامه و دستاقل است مثلاً این چراغ روشن است ماه روشن است اما نورشان بدانکه لذاته نیست مستفاد از غیر است ولی حضرت مسیح مانند آفتاب است نورش از خود او است نه مقتبس از شخص دیگر لهذا او را بکلمه تعبیر میکنیم یعنی حقیقت جامعه دارای کمالات تامه و این کلمه بدایت شرفی دارد نه زمانی چنانچه میگوئیم این شخص مقدم از کل است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان نه آنست که کلمه اولی داشته باشد نه بلکه کلمه نه‌اولی دارد نه آخری یعنی آن کمالاتی که در مسیح ظاهر بود نه جسد مسیح آن کمالات از خدا بود مثل انوار آفتاب که در آینه است و نور و شعاع و حرارت آفتاب کمالات آفتاب است که در آینه جلوه نموده است پس کمالات مسیح تجلی و فیض الهی بود و معلوم است نزد خدا بود الآن هم آن کمالات نزد خدا است جدا نیست چه که الوهیت انقسام ندارد زیرا انقسام نقص است و تعدد قدما لازم آید و این باطل است یقین است در حضرت الوهیت کمالات

منقسم نبود بل مقام وحدت است خلاصه ما اینطور شرح میدهم نه آنکه اقنوم ثلاثه میگوئیم که مسیح کلمه بود و نزد خدا بود و کلمه خدا بود نه بلکه شرح میدهم عرض کردند بین امر حضرت مسیح و حضرت بهاء الله چه ارتباط و مشابهت است فرمودند اساس دین الهی یکی است همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد حضرت بهاء الله آن را تجدید کرد زیرا اساس ادیان الهی یکی است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم است قسمی اصل است و تعلق باخلاق دارد و تعلق بحقائق و معانی دارد و تعلق بمعرفت الله دارد و آن یکی است ابدأ تغییر ندارد زیرا حقیقت است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد و قسمی دیگر فرع است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی به اقتضای آن زمان تغییر یابد مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان موسی برای مباح جزئی سرقت دست بریده میشد بحکم تورات هر کس چشمی را کور میکرد چشمش را کور میکردند دندانانی می شکست دندانش را میشکستند این باقتضای زمان موسی بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همچنین طلاق از کثرت وقوع بدرجهئی رسید که حضرت مسیح منع فرمود باقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات بود و در آن وقت جز بآن محافظه امنیت نمی شد زیرا بنی اسرائیل در صحرائی تیه بودند در آنجا جز باین احکامات سخت ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر کرد اختلاف در این قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق بمعاملات است اما اساس دین الهی یکی است لهذا حضرت بهاء الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح همه روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبت تغییر نکرد جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفت الله و وحدت عالم انسانی و روابط بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله تأسیس سنوحات رحمانیه باکمل و جوه فرمود دین ابدأ تغییر ندارد زیرا حقیقت است و حقیقت تغییر و تبدیل ندارد آیا میشود گفت

توحید الهی تغییر مینماید یا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر میشود لا والله تغییر ندارد چرا که حقیقت است عرض کردند ارتباط مسیح و بهاء الله با خدا چگونه است فرمودند مسیح فرمود پدر در من است لکن این را بقوانین علمیه و عقلیه باید مطابق نمود چه که اگر مطابق نباشد اطمینان و یقین تام حاصل نشود یوحنا فم الذهب غیر از یوحنا معمدانی است. روزی در کنار دریا راه میرفت در اقامتیم ثلاثه فکر مینمود که چطور سه يك میشود و يك سه میخواست بعقل مطابق نماید دید طفلی در کنار دریا آب دریا را در کاسه میریزد باو گفت چه میکنی جواب داد میخواهم دریا را در کاسه آب کنجایش دهم گفت چقدر تو جاهل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت کار تو از من غریب تر است که میخواهی اقامتیم ثلاثه را در عقل بکنجانی پس یوحنا فهمید که ممکن نیست این مسئله را تطبیق بعقل نمود و حال آنکه هر چیز را باید تطبیق بعقل و علم نمود والا چگونه قابل قبول میشود اگر من مطلبی بگویم و عقل شما قبول نکند چگونه قبول میکنید پس باید هر مسئله ای را تطبیق بعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر در پسر است این ابوت و بنوت تفسیری است حقیقت مسیحی مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نموده اگر این آینه بگوید این چراغ در من است یقین صادق است پس مسیح نیز صادق بود و از این تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه یکی است تعدد ندارد اینطور بیان میکنیم باید تحری حقیقت نمود نه تقلید زیرا یهود منتظر مسیح بودند شبها گریه وزاری میکردند که خدایا مسیح را بفرست ولی چون اهل تقلید بودند وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند اگر تحری حقیقت میکردند او را بصلیب نمیزدند بلکه میرستیدند عرض کردند آیا اتحاد ادیان ممکن است اگر ممکن است چگونه و کی حاصل میشود فرمودند وقتی اتحاد حاصل میشود که تقلید را کنار گذارند حقائق کتب مقدسه بمیان آید الان سوء تفاهم در میان است چون این سوء تفاهم و تقلید از میان برود اتحاد

حاصل شود من در کنیسه یهودیان سانفرانسیسکو در مقابل دو هزار یهود صحبت داشتم که میخواهم مطلبی بگویم ولی خواهش دارم گوش دهید تا تمام بیان کنم بعد اگر اعتراضی دارید بگوئید دو هزار سال است در میان شما و مسیحیان معارضه و اختلاف عظیم است و حال آنکه اگر تحری حقیقت شود چنین نیمه‌انداز سوء تفاهمی که در میان است شما گمان میکنید حضرت مسیح دشمن حضرت موسی بود هادم شریعت تورات بود تورات را محو کرد ولی حال باید تحری کنیم که این گمان مطابق حقیقت است یا نه چون ما تحری حقیقت کنیم می‌بینیم وقتی مسیح ظاهر شد که بحسب عقیده خود شما بحکم تورات عمل نمیشد، اساس شریعت و دین از میان رفته بود بخت النصر آمد و جمیع تورات را سوخت یهود را اسیر کرد و مرتبه ثانی اسکندر یونانی و ثالث طیطوس سردار رومان یهود را کشت اموال را غارت و اطفال را اسیر نمود در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول فرمود تورات کتاب الهی است و موسی رسول الله هارون پیامبران داوود اشعیا زکریا جمیع انبیای بنی اسرائیل برحق بودند تورات را در آفاق منتشر نمود هزار و پانصد سال تورات از فلسطین تجاوز نکرد اما مسیح آن را در آفاق منتشر ساخت اگر مسیح نبود اسم موسی و تورات البته با آمریکا نمیرسید یهود هزار و پانصد سال يك مرتبه تورات را ترجمه نمودند اما مسیح ششم مرتبه حال انصاف دهید مسیح دوست موسی بود یا دشمن شما میگوئید تورات را منسوخ کرد من میگویم تورات و وصایای عشره و مسائلی که تعلق بعالم اخلاق داشت ترویج فرمود لکن این را تغییر داد که برای يك دینار سرقت نباید دست بریده شود اگر کسی چشمی را کور کند نباید او را کور کرد دندانانی را بشکند نباید دندانش را شکست حال آیا برای يك مایون میشود دست کسی را برید یا بجای چشمی چشمی را کور نمود یا بجای دندانانی دندانانی را شکست گفتند نه گفتم پس آنچه مقتضی نبود حضرت مسیح برداشت نه آنکه خواست تورات را بزم بزند چنانچه خود شما میگوئید امروز این امور مقتضی نیست حال مسیحیان میگویند موسی

پیغمبر خدا بود هارون و یمبران بنی اسرائیل انیاء الله بودن و تورات کتاب الهی آیا این هیچ ضرری برای دین آنها دارد گفتند نه گفتیم پس شما هم همینقدر بگوئید مسیح کلمه الله بود تا هیچ اختلافی نماند برای این کلمه دو هزار سال دلت کشیدید با آنکه موسی دوستی مثل حضرت مسیح نداشت باری سو تفاهم بین ادیان سبب اختلاف است چون این سو تفاهم و تقلید رفع شود اتحاد حاصل گردد امروز منازعه ادیان در سر لفظ است جمیع ادیان معتقد بیک حقیقت فائزه می هستند که واسطه بین خلق و خداست یهود او را موسی و مسیحیان او را مسیح و مسلمانان محمد مینامند و بودائیان بودا و زردشتیان زردشت هیچیک نبی خود را ندیده اسمی شنیده اند اما در معنی کل معتقد که حقیقت کامله می واسطه بین خلق و خالق باید باشد نزاعشان سر الفاظ است ورنه حقیقت یکی است چنانچه اگر بدون اسم آن واسطه و حقیقت را برای یهود وصف کنیم میگویند صحیح است اما اسمش موسی است برای هر یک وصف کنیم با اسم نبی خود میچسبند و بر سر اسم نزاع میکنند با آنکه بمعنی و حقیقت همه مؤمن و متحدند یهود مؤمن بمسیح است اما خبر ندارد و بر سر اسمی نزاع میکند خلاصه چند هزار سال است میان بشر نزاع و جدال است خونخواری و خونریزی است حال دیگر بس است دین باید سبب الفت و محبت باشد سبب یگانگی و وثاق باشد و اگر دین سبب عداوت شود بیدینی بهتر است چرا که نتیجه ندارد بلکه بالعکس نتیجه بخشد خدا ادیان را فرستاد تا سبب الفت و محبت خلق باشد حضرت مسیح جان خود را برای این فدا نکرد که مردم بگویند او کلمه الله است بلکه برای این فدا شد تا عالم حیات ابدی یابد آن بود که فرمود ابن انسان آمده حیات بعالم بدهد لکن این اساس فراموش شد تقلیدی بمیان آمد و الفاظ ابن و اب و روح القدس ترویج و شهرت یافت و اساس اصلی فراموش گردید مسیح فرمود اگر سبیلی بصورت شما زنند طرف دیگر بگردانید این چه مناسبت دارد با وقوعات بالکان این چه مناسبت دارد با نزاع بین کاتولیک و پروتستان که نهصد

هزار نفر کشته شد بتاريخ مراجعت کنید به بینید چه واقع شد این چه مناسبت دارد باقول حضرت مسیح پطرس فرمود شمیرا غلاف کن پس ما باید متمسک باساس دین الهی شویم تا هیچ اختلافی نماند عرض کردند آیا میخواهید دین تازه ترویج کنید فرمودند مقصد ما این است که اساس ادیان الهی را از تقالید نجات دهیم زیرا آفتاب حقیقت را ابرهای بسیار غلیظ احاطه کرده میخواهیم از این ابرها بیرون آید و آفاق عالم را روشن و منور نماید و این ابرهای کثیف متلاشی گردد و نور آفتاب حقیقت بر کل بتابد زیرا این آفتاب را نه اولی است و نه آخری و برخاستند عرض کردند امید ما هم اینگونه اتفاق و صلح و اتحاد است و امیدواریم باشما متحد و متفق باشیم فرمودند امید من همچنان است که میان ما نهایت اتحاد حاصل شود اتحادی که او را انفصال در پی نباشد در اطاق دیگر چند نفر از اساقفه و پروفیسور ها قبل از حرکت مبارک يك يك مشرف و همدیگر را در حضور مبارک معرفی نموده عرض کردند از فرمایشات مبارک خیلی اظهار شکر مینمائیم فی الحقیقه مؤثر بود و سبب سرور کل گردید و امید ما هم صلح و اتحاد عمومی است فرمودند الحمد لله مقصد و امیدمان یکی است ولی باید بکوشیم تا این مقاصد تحقق یابد عرض کردند کنگره ادیان در پاریس ماه جولای تأسیس خواهد شد خواهش ما این است که دعوت آنها را قبول فرموده تشریف بیاورند فرمودند دو سال است از حیفا حرکت کرده ام باید مراجعت کنم بعد از چهل سال حبس دو سال مستمر در سفر و حرکت بوده ام دیگر قوی بکلی تحلیل رفته نمیتوانم حرف بزنم. عرض کردند از کنگره ادیان ورقه می بحضور مبارک تقدیم میشود که برای آن کنگره نطقی تحریر فرمائید که در آنجا خوانده شود فرمودند بسیار خوب

نطق مبارك برای مستر و مسس موز در پاریس در

۱۴ مارچ ۱۹۱۴

هو الله

خوش آمدید من وقتی کتاب شما را دیدم خیلی مسرور شدم میخواستم شما را ملاقات
و اظهار تشکر نمایم که آثار عتیقه را جمع و ضبط نمودید شما از شرق خبر دارید که
چقدر افق شرق را ظلمت نادانی احاطه کرده بود ادیان و مذاهب شرق در نهایت عداوت
و جدال بودند بدرجه که اسرائیلیان روز باران نمیتوانستند از خانه بیرون بروند چه که
سائرین با رطوبت آنها را لمس نمی نمودند و ایشان را پاك نمی دانستند. ملل شرق خون
همدیگر را ریختن مباح میدانستند در همچو زمانی حضرت بهاءالله چون شمس از افق
شرق طالع شد اول اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع اغنام الهی هستند و خدا
شبان حقیقی و بکل مهربان جمیع را رزق میدهد جمیع را می پروراند اگر دوست نداشت
مهربان نبود آنها را خلق نمیکرد روزی نسیء ثانی تعلیم حضرت بهاءالله تحری حقیقت
است که بیرون ادیان تحری حقیقت نمایند متحد شوند زیرا حقیقت یکی است تعدد قبول
نماید بالعکس چون تقالید مختلف است مادام پیروی تقالید میکنند در اختلاف و نزاعند
ثالث دین باید سبب محبت و الفت بین بشر باشد. اگر دین سبب نزاع و جدال شود بی دینی
بتر است زیرا دین بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض گردد ترك علاج بهتر است
خدا ادیان را برای ارتباط بین قلوب و محبت و الفت فرستاده نه اختلاف و عداوت رابع باید
دین مطابق عقل و علم باشد اگر مسئلهئی از مسائل دینیه مطابق علم و عقل نباشد
و هم است از این قبیل تعالیم بسیار فرمود ولی او را تکفیر نمودند و اموال را نهب و
غارت کردند حبس و زجر نمودند آخر از ایران سرگون بیفداد شد و از بغداد باسلامبول
و رومیلی با وجود این دیدند این سراج روشن تر شد و قوت این امر شدید تر گشت
عاقبت حضرت بهاءالله را بسجن عکا فرستادند ولی بهاءالله در زیر زنجیر امرالله را بلند نمود

و تعالیمش را در جمیع ممالک منتشر ساخت با وجود آنکه در حبس بود احکام صلح و سلام را ترویج فرمود پنجاه سال پیش مسئله صلح عمومی را اعلان نمود بسلطان و شاه ایران نوشت که هرچند من در زندانم و مبتلای ظلم و طغیان لکن این سلطنت و عزت نیز پایدارنماند مبنی بزحمت میگردد آن الواح در هند مطبوع شد و الان موجود است. خلاصه از نفوذ این تعالیم در شرق اهم مختلفه متحد شدند نفوس کثیره از یهود و زردشتی و مسیحی و مسلمان الفت تامه جستند و در نهایت یگانگی و اخوت بایکدیگر محشورند چنانچه اگر کسی در جمع آنها وارد شود نمیداند کدام یهود کدام زردشتی کدام مسیحی کدام مسلمان است گویا کل برادران و خواهرانند و یک عائله و خاندان مستر و مس مورز اظهار نمودند که از این امر ما خوب اطلاع داریم این امر نوری است که از شرق دمیده و سبب صلح خواهد شد فرمودند بلی بلکه انشاء الله عالم آسوده شود چقدر بلایا بر نفوس وارد شد چقدر مادران بی سر چقدر پسران بی پدر گشتند همه این جنگ و جدال ها از تعصبات است یکی از دوستان من در اینجا ذکر میکرد که در شرق شش قریه در نهایت عمران و آبادی داشته حال خبر آمد که تمام زیر و زبر شده هیچ اثری از آبادی نمانده عرض کردند چیزیکه در این امر خیلی جلب قلوب و انظار مینماید آن قوه ایست روحانی که سبب صلح و اتحاد میشود والا ما مجالس بسیاری داشتیم که برای صلح بوده ولیکن جمیع بیفایده و اثر مانده فرمودند بلی در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که بواسطه هموطنی جمعی بهم مربوط میشوند یا از ارتباط جنسی است یا از ارتباط سیاسی ولی هیچیک کفایت ننماید چه بسیار هموطنان که با یکدیگر در جنگ وجدالند و علاوه هر کس وطن خود را دوست دارد دوستی وطن خود سبب دشمنی بآدیگران میشود همین طور ارتباط جنسی و سیاسی بسبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح و اتحاد عمومی گردد پس چه باقی ماند قوه الهی لازم است تا سبب چنین صلح و اتحادی گردد در باره نفوس بد اخلاق سؤال نمودند که با آنها

چگونه سلوك شود فرمودند قوة الهیه اخلاق را تعدیل میکند شخصی از اهل قفقازیه از قطاع طریق بود نفوس بسیاری را کشته بود چون بهائی شد بدرجه ئی مظلوم گردید که ششلول باو انداختند ولی او دست باز نکرد چنان شخص درنده ئی چنین انسان مظلومی شد پس باید اخلاق را تعدیل نمود تا نفوس متنبه شوند و این جز بقوة الهیه ممکن نیست سؤال نمودند در چه مملکتی بهائی بیشترند فرمودند در ایران اهل بها بیشترند و این امر در آن جا تمکن یافته در امریکا هم از هر قبیل نفوس هستند.

عرض نمودند الحمد لله در این عصر از هر ملتی نفوس با استعداد یافت میشوند که آرزوی صلح عمومی دارند نمیگویند ما نصاری یا مسلمان بلکه طالب الفتند اما از مسائل دینیه در کنار فرمودند بلی این قرن قرن حقیقت است از هر جهت در عالم ترقی فوق العاده حاصل و مشهود اما کناره جوئی نفوس از ادیان سبب این است که ادیان سابقه از نفوذ و تأثیر باز مانده مانند اشجار بی نمر یا مثل قشر بدون لب ملاحظه نمایند که حضرت مسیح فرمود اگر کسی بشما تعدی کند شما در عوض خوبی کنید و حال امت مسیح شب و روز مشغول حربند و نام آن را حرب مقدس نهاده اند این چه مناسبت بتعالیم الهیه دارد با آنکه حضرت مسیح برای خود قبول صلیب فرمود شفاعت قاتلان نمود عرض کردند شما مسیح را چه میدانید فرمودند چنانچه در انجیل است ما مسیح را کلمه الله میدانیم نهایت آن را شرح میدهیم و بیان میکنیم ما جمیع انبیا را قبول داریم حضرت موسی حضرت ابراهیم و حضرت رسول و سایر انبیا را تمام برحق میدانیم میخواهیم جمیع امم را بهم صلح دهیم هزار و سیصد سال است بین مسیحی و مسلمان جنگ و جدال است بجهت سوء تفاهم اگر این سوء تفاهم از میان بر خیزد با یکدیگر برادر شوند عرض کردند تعالیم مسیح صرف روحانی بود اما در اسلام جنگ بود فرمودند تفصیل آن این است که حضرت رسول سیزده سال در مکه بود و همیشه مبتلای زجر و زحمت او را اذیت میکردند اصحابش فرار کردند بعضی اسیر شدند میخواستند خودش

را نیز بکشند لهذا هجرت فرمود ولی مخالفین لشکر کشیدند بر سر حضرت محمد آمدند تا رجال را بکشند و نساء را اسیر کنند حضرت محمد امر بدفاع فرمودند این بود اساس حرب اسلام که هر چه مدافعه میکردند آنها را شکست میدادند باز برمیگشتند با حضرت محاربه مینمودند زیرا خونخوار بودند همیشه حرب دائمی در میان داشتند و بحرب و قتل نفوس و نهب اموال و اسارت عیال و اطفال افتخار میکردند و دیگر آنکه حکم مدافعه و مقاتله در اسلام با مشرکین عرب خونخوار بود نه اهل کتاب اما در باره اهل کتاب و مسیح مذکور است آنچه که ابدأ در انجیل آن گونه ستایش نیست میفرماید مریم خطیب نداشت بلکه همیشه در قدس الاقداس بود از آسمان برای او مانده نازل میشد و حضرت مسیح بمجرد تولد تکلم فرمود این نص قرآن است که نصاری دوست شما دستند باری شما گوش بحرفهای رؤسای روحانی متعصب ندهید زیرا تقلید آنها سبب فساد شده و الا در قرآن نهایت ستایش مذکور و موجود باری مقصد این است که حضرت موسی درختی غرس فرمود که ثمر اخلاق مرضیه و کمالات و ترقیات عظیمه داد و آن درخت امرالله و شرفه الله بود ولی چون کهن شد از ثمر بازماند حضرت مسیح آمد و باز از همان اصل نهالی غرس فرمود که فواکه و ثمرات طیبه داد و همچنین سایر انبیا ولی اساس ادیان الهیه ترک شده و حال همه بی ثمر مانده جز تقلید در دست امم نیست لهذا حضرت بپاءالله باز شجری غرس فرمود که ثمر صلح دهد و میوه وحدت عالم انسانی بار آورد عرض کردند این سبب اطمینان است و یکی از آثار اطمینان راحت بودن هنگام مرگ است بسیاری از مسیحیان را دیده ایم که در حال موت نهایت اضطراب داشته اند فرمودند بلی انسان روحانی نمیترسد میدانند که در عالم وجود فنائی نیست بهائیان زیر شمشیر خندان بودند بلکه بقاتل خود شیرینی میدادند و میگفتند شما سبب سعادت و تقرب ما شدید و از برای شما مغفرت الهی می طلبیم باری امیدوارم که کتابی ملکوتی تألیف نمائید که آثارش ابدی باشد عرض کردند کوشش میکنیم

و روحی تأیید و مدد داریم فرمودند البته چون لسان بکشاید مؤید میشوید حضرت مسیح میفرماید چون لسان میکشاید فکر نکنید که چه بگوئیم روح القدس بشما القاء مینماید لهذا امیدوارم خدا شما را تأیید کند ابتدا شما را فراموش نمینمایم انشاء الله خادم صادق ملکوت الهی شوید و کتابی هر دو بالاتفاق بنویسید که در جهان الهی الی الابد پاینده بماند و عده خواهی از حضور مبارک نمودند که بسویس تشریف ببرند فرمودند ممکن نیست دو سال ونیم است در سفرم باید زود مراجعت نمایم

نطق مبارک در حيفا ۲۴ محرم ۱۳۴۲

هو الله

خوش آمدید صفا آوردید گفتم احبا را دو قسمت کنیم ولكن باز جا کم است اللهم زدهم وبارک بعضی وقتها در اروپا و آمریکا شوخی میکردم چون می دیدم يك قدری سرگردان بودند و میگفتند این امر چطور ترقی خواهد کرد این ریش سفید های ایرانی این خیالات را میکردند میدانستم که اینها میگویند دنیا دنیای دیگر شده است آن زمانی که دین نفوذ داشته باشد گذشته است لهذا در بین صحبت بیاناتی میکردم وقتی که مسیح را بر صلیب زدند دوازده نفر شاگرد داشت یکی او را سه دفعه انکار کرد و دیگری بجهت در اهم معنوده او را فروخت با وجود این حالا ببینید که چه اهمیتی پیدا کرده است اما جمال مبارک در وقت صعود اقلایك کرور نفوس بودند که جان خود را فدای او میکردند این فکر ها که شما دارید در همان اوقات بود حتی بدرجه حضرت مسیح اهمیت نمیدادند که معلوم نیست و کجا او ترا دفن کرده اند اینقدر بی اعتنائی بوده بعد از سیصد سال (سنت هلنا) رفت بارض مقدس و بعضی نفوس بجهت منافع شخصی آمدند پیش او که ما اینجا را کندیم و صلیبی که حضرت مسیح را بنا بر زدند پیدا کردیم این بود اساس قبر مسیح حتی قبر مریم و حواریون هیچ معلوم نیست حضرات کاتولیک ها میگویند که قبر بولس و پطرس در روم است و ار تود کسها میگویند که در اناکیه است بدرجه

بی اهمیت بود که یکی از فلاسفه آن زمان که کتابی بر ضد مسیح نوشته است میگوید که این شخص مسیح ابدأ وجود نداشته و همچنین آدمی نبوده است این را پطرس و بولس درست کرده اند يك شخصی از مجرمین را در اورشلیم بدار زدند بعد اینها بجهت منافع خود او را مسیح کردند الحمد لله در ایام جمال مبارك امرش در آفاق شهرت یافت و جمیع آثار حتی اجزای او ظاهر و هویداست ایرانیان میگفتند که ایران چه خواهد شد من گفتم این تفصیلی که الان در میان است اسباب دمار است این اختلافات این احزاب مختلفه یکی دموکرات و یکی معتدل اینها روز بروز ایران را ویران میکنند شما قیاس کنید حالت حالیه ایران باده سال قبل این اختلافات ایران را ویران کرده است و روز بروز بیشتر میشود میگفتند مستقبل چه نوع است گفتم مستقبل ایران را بیک مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است این مکه يك قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع است ابدأ گیاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شنزار است و در نهایت گرما قابل این که آباد شود نیست از سنگستان و شنزار بی آب چه خواهد روئید لیکن جهة این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ قبله آفاق شد جمیع آفاق روبه او سجده میکنند دیگر از این بفهمید که مستقبل ایران چه خواهد شد این نمونه ایست این سنگلاخ بجهت اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ایران که سبز است خرم است گلهای خوب دارد هوایش لطیف است مائش عذب است از این قیاس کنید که چه خواهد شد این میزان کافی است

نطق مبارك پنج شنبه یازدهم ذیقعدہ هزار و سیصد و بیست و نه (۱۳۳۹)

مطابق دوم نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس

هو الله

من باروینا و پاریس آمدم ملاحظه کردم اروپا در مادیات نهایت ترقی را کرده ولكن روحانیات تأثیر و نفوذش چنانکه باید و شاید موجود نیست ابدأ لازم شمردم امشب

بعثی در روح بکنم روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده و جمیع کائنات را از آن بهره و نصیبی باشد مانند آفتاب که اشراق بر جمیع کائنات ارض نموده زیرا جمیع اشیاء موجوده در کره ارض بفیض آفتاب پرورش یابد و پرتو وضیاء گیرد و لکن این فیض در هر رتبه باقتضای آن رتبه ظاهر است شعاع آفتاب را در اجسام حجریه تأثیر و پرتوی و لکن در اجسام شفافه ظهور و جلوه دیگر دارد هر چند يك آفتاب است و لکن ظهورش در اجسام متنوع است همینطور روح در مراتب وجود ظهورش باقتضای آن مراتب است در عالم جماد يك قوه جاذبه است که سبب اجتماع اجزاء فردیه است و آن حیات جماد است زیرا جماد نیز زنده است مرده نیست اما در رتبه خودش و در عالم نبات قوه نامیه روح نباتی است و اما در عالم حیوان قوه حساسه روح حیوانی است که از ترکیب و امتزاج عناصر يك قوه حساسه حاصل میشود و این از مقتضای امتزاج و ترکیب عناصر است و اما در عالم انسان نیز کیفیتی است که از ترکیب عناصر منبث میشود ولی منضم بنفس ناطقه و قوه عاقله است این روح انسانی که نفس ناطقه و قوه عاقله است محیط بر اشیاء است و کاشف اشیاء و مدرك اشیاء این است که اسرار کائنات را از حیز غیب بحیز شهود میآورد این آن قوه ایست که جمیع صنایع و علوم و فنون مادی را از حیز غیب بحیز شهود میآورد این قوه هر چند غیر محسوس است و بحواس ظاهره دیده نمیشود لکن بحواس باطنه احساس میشود ولی در عرف روحانین روحی که گفته میشود مقصد این روح نیست مقصود آن روح ابدی است آن حیات ایمانی است آن روحی است که حضرت مسیح میفرماید که باید بآن روح انسان تعمیر شود و تا بآن روح تعمیر نشود در ملکوت الهی داخل نمیشود و همچنین در انجیل میفرماید آن کسی که متولد از جسد شده جسد است و آن مولودی که از روح تولید شده روح است و همچنین میفرماید بگذار مرده ها را مرده ها دفن کنند زیرا آن نفوس که مؤمن بالله نیستند هر چند روح انسانی دارند اما از روح حقیقی ایمانی محرومند لهذا حکم اموات را دارند

هرچند حیات ناسوتی دارند ولی از حیات ملکوتی محرومند انبیا مبعوث شده اند تا این روح انسانی را بروح ملکوتی زنده کنند این روحی است که سبب وحدت عالم انسانی است این روحی است که سبب حیات ابدی است این روحی است که سبب سعادت سرمدی است این روحی است که سبب دخول در ملکوت الله است این روحی است که انسان ناسوتی را لاهوتی میکند این روحی است که انسان زمینی را آسمانی میکند این روحی است که ظلمانی را نورانی میکند این روح چون مؤید بنفحات روح القدس شود نفوذ پیدا کند و عالم را زنده کند نادانان را دانا کند ظلمات را مبدل بنور کند عالم انسانی را عالم آسمانی کند تعالیم الهی را مجری دارد شریعت الله را منتشر کند اورشلیم الهی را که از آسمان نازل میشود ترویج کند جمیع مظاهر الهی چون مؤید باین روح بودند یکی هستند حقیقت تعالیه شان باین روح یکی است زیرا روح القدس یکی است حال انسان هر قدر در مادیات ترقی کند و از فیض ابدی یعنی روح ایمانی محروم باشد نهایت در رتبه حیوانی ترقی کرده ولی انسان گفته نمیشود زیرا انسان مثال الهی است چنانچه در تورات میفرماید که ما انسانی خلق کنیم بصورت و مثال خودمان پس ثابت و محقق شد که انسان حقیقی صورت و مثال الهی است یعنی استفاضه از جمیع کمالات الهی میکند و این انسان مانند آینه است و فیوضات الهی نظیر اشعه آفتاب کمالات الهی یعنی جمیع اسماء و صفات کمالیه در این آینه جلوه کرده است چنین شخصی مرکز روحانیه است مثل اینکه آفتاب مرکز نور عالم مادی است این نفس مبارك نفعه حیات را در قلوب میدهد یعنی نفوس را روحانی میکند و فیوضات روح در قلوب جلوه مینماید چنین نفس مبارکی معلم اول انسانی است و اول مجلی بر ممکنات است ملاحظه میفرمائید دوهزار سال پیش ظاهر شده است امروز آثارش موجود است سه هزار سال پیش بوده است آثارش هنوز باهر است هر چند در عالم اجسام غیر مشهود ولی در حیز ملکوت موجود لهذا آثارش ظاهر و انوارش سیاطع زیرا شیء معدوم اثر ندارد محقق است که اثر از

تسایح وجود است شیء معدوم را چه تأثیری این آثار باهره که در وجودات کامله باقی است دلیل بر وجود آنها است حیات ملکوتی دارند کمالات الهی دارند پس باید جمیع ماها روحانی شویم نورانی شویم آسمانی شویم ربانی شویم در عالم مادیات هر چه ترقی کنیم ناقصیم مگر آنکه منضم بترقیات روحانی گردد جسد هر چند در نهایت جمال باشد ولی از روح محروم چه ثمر دارد و انسان هر قدر ترقیات مادیه داشته باشد چون از روح ملکوتی محروم چه نتیجه دارد این بلور هر قدر لطیف و شفاف باشد اگر بی نور ماند چه فائده دارد این درخت ولو طراوت و لطافت داشته باشد چون ثمر نداشته باشد سزاوار آتش است بشر ولو انسان است ولی اگر از نفس رحمن محروم صدق انسان بر او نشود نهایت این است که حیوان کامل است مثل اینکه داروین فیلسوف انگلیسی گفته است که انسان از سلاله بوزینه است من از شما خیلی مسرورم چرا که میبینم در شما احساسات روحانی است زنده هستید حرکت دارید منجمد نیستید متوجه بخدا هستید از خدا نوید نیستید و منتظر فیوضات الهیه هستید امیدوارم انشاءالله هریک از شما بنور ملکوتی مثل این لامپ روشن شوید تا آفاق را روشن کنید

نطق مبارک پنجشنبه ۹ نوامبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۸ ذیقعده ۱۳۲۹ در مجلس ایانس اسپریتوالیست (روحانیون) در تالار آتانه سن جرمن ۴۱ کوچه

دیو کلمید پاریس

هو الله

از فرمایشات رئیس و احساسات قلبیه ایشان نهایت ممنونیت را دارم و شکر میکنم خدا را که در پاریس در همچو مجمع روحانی حاضر شدم الان فضای این مجلس اگر بنظر حقیقت نظر کنیم معلو از روح است فیوضات آسمانی شامل است تأیید روح القدس مشهود است الحمدلله این قلوب با احساسات روحانیه فائضند در آنها اهتزازات روح موجود روح بمنزله دریا است این جمع بمنزله امواج هر چند متعددند اما منبعث از

يك درياست هر چند بظاهر مختلف الصور و الاشكالند لكن وحدت روح جلوه دارد جميع انبياء جميع مظاهر مقدسه الهيه بجهت تربيت بشر آمدند تا وحدت عالم انساني ظاهر و آشكار جلوه نمايد امواج را حكمی نماند حكم حكيم دريا باشد زيرا روح مانند دريا است و اجسام مانند امواج در انجيل مي فرمايد كه اورشليم از آسمان نازل ميشود چنانچه رئيس گفتند اين اورشليم آسماني يقين است سنگ و آهك و گل نيست آن تعاليم الهی است كه بقوه روح در بين بشر جلوه نمايد چون مدتی تعاليم الهی فراموش شده بود نورانيت اورشليم آسمانی را اثری نمانده بود لهذا بهاء الله از شرق ظاهر شد اورشليم آسمانی كه عبارت از تعاليم الهيه است در ايران و سائر اقطار جلوه نموده و اين معلوم است كه اورشليم آسمانی تعاليم الهی است كه از آسمان نازل ميشود هر چند اين اورشليم از بنياد افتاده بود دوباره تأسيس شد قوای جسمانيه و قوای ماديه غلبه يافته حال در شرق قوای روحانيه غالب است والحمد لله در پاریس جمع محترمی مي بينم كه آنها بنفثات روح زنده اند انسان بجم انسان نيست انسان بروح انسان است زيرا در جسمانيات انسان با حيوان شريك است اما بروح ممتاز از حيوان ملاحظه كنيد چنانچه شعاع آفتاب زمين را روشن ميكند همينطور روح اجسام را روشن ميكند روح است كه انسان را آسمانی ميكند روح است كه انسان را از نفثات روح القدس مستفيض نمايد روح است كه حقائق اشياء را كشف كند روح است كه اين همه آثار ظاهر نموده روح است كه همه علوم را تأسيس کرده روح است كه حیات ابدی بخشيده روح است كه ملل مختلفه را متحد نمايد روح است كه شرق و غرب را جمع كند روح است كه عالم انسانی را عالم ربانی نمايد لهذا نفوسى كه مستفيض از قوه روح هستند سبب حیات عالمند حال الحمد لله شما كه از عالم روح مستفيض هستيد البته از تعاليم بهاء الله كه مؤسس روحانيات است مسرور و مشعوفيد زيرا تعاليم بهاء الله صرف روحانی است اول تحری حقیقت است تحری حقیقت سبب ظهور روح است زيرا روح بقوای محسوسه احساس نشود ولی بقوای باطنیه ظاهر و آشكار گردد

هر چند جسم انسان محسوس است ولی روحش پنهان و حاکم بر جسد است از برای روح دو تصرف است یکی بواسطه آلات و ادوات یعنی بچشم می بیند بگوش می شنود بزبان میگوید هر چند این آلات در کارند ولی محرك روح است هر چند این قوی از جسد ظاهر و لکن بقوه روح است و اما تصرف دیگر که بدون آلات است در عالم رؤیا بدون چشم می بیند بدون گوش می شنود بدون زبان میگوید بدون حرکت پا سیر میکند جمیع قوای روحانی بدون واسطه چشم در عالم رؤیا ظاهر و آشکار است پس معلوم شد که از برای روح دو تصرف است يك تصرف بواسطه آلات اجسام مانند چشم و گوش و غیره و يك تصرف بدون آلات و همچنین جسم در غرب است ولی روح حالات شرق را کشف میکند و در آنجا تدبیر و تمشیت امور مینماید پس ثابت و محقق میشود که روح عظیم است و جسم نسبت بروح حقیر جسم مانند بلور است و روح مانند نور هر چند بلور در نهایت صفاست اما ظهور و جلوه بلور بضیاء نور است نور محتاج بلور نیست روشنی است لکن بلور محتاج بنور است تا روشن شود همینطور روح محتاج بچشم نیست جسم محتاج بروح است روح بجسم زنده نیست جسم بروح زنده است ملاحظه کنید جسم هر قدر تنقیص پیدا کند روح بر عظمت و قوت خود باقی است مثلاً دست انسان اگر قطع شود روح بقدرت و سلطنت خود باقی است چشم اگر کور شود روح ببصیرت برقرار اما اگر فیوضات روح از جسد منقطع شود فوراً جسد معدوم است پس ثابت شد که انسان بروح انسان است نه بجسد این روح فیضی از فیوضات الهی است اشراقی از اشراقات شمس حقیقت است ولی این روح انسانی اگر مؤید بنفثات روح القدس شود آنوقت روح حقیقی گردد نفثات روح القدس تعالیم الهی است آنوقت حیات ابدی یابد نورانیت آسمانی جوید عالم انسانی را بفضائل رحمانی منور نماید پس ما باید بکوشیم بموجب تعالیم بپناه الله عمل کنیم روز بروز سعی نمائیم که روحانی تر شویم نورانی تر شویم و بوجدت عالم انسانی خدمت کنیم مبادات بشریه را مجری داریم رحمت الهیه را

منتشر نمائیم محبت الله را بر جمیع من علی الارض عرضه داریم تا قوه روحانیه در نهایت جلوه ظهور نماید اجسام را حکمی نماید ارواح حکمران گردد آنوقت عالم بشر عبارت از يك نفس شمرده شود و وحدت عالم انسانی جلوه نماید اختلاف و نزاع را حکمی نماید اورشلیم الهی تاسیس تام یابد جمیع بشر از اهل ملکوت شوند و از فیوضات الهی بهره و نصیب برند حال من شکر میکنم خدا را که در جمع شما حاضر و از احساسات روحانی شما ممنونم و دعا میکنم که روز بروز این احساسات زیاد تر گردد و این اتحاد و اتفاق بیشتر شود تا آنچه در کتب انبیاء اخبار داده شده ظاهر و آشکار گردد زیرا این عصر عظیم است و این قرن ربابی جمیع آنچه در کتب مذکور است آثارش ظاهر شده آنچه حضرت مسیح فرموده علاماتش مکشوف گشته یوم یوم رب جلیل است عدل الهی عاقبت جلوه نماید این عصر عصر صلح و صلاح است این عصر عصر اتحاد و نجاح است در این عصر امید است که عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود امید ما چنین است و الحمد لله در این آرزو متفق هستیم از خدا خواهیم که جمیع بنفثات روح القدس زنده باشید متفق باشید قلوبمان از محبت الله ممتلی باشد لسانمان بذكر خدا مشغول گردد اعمالمان اعمال روحانیان باشد احساساتمان احساسات ملکوتیان باشد تا نور انسانی که مثال الهی است لایح و ساطع گردد خداوند مهربان تا گریه ما را جمع را بشمع محبت روشن نما و این نفوس را بنفثات روح القدس زنده کن انوار آسمانی ببخش و موهبت کبری مبنول ذات تأییدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما دیده ما را بنور هدی روشن کن و دلها را بفیوضات نامتناهی غبطه گلشن نما ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بموهبت عظمی مفتخر نما ای پروردگار فقرائیم گنج ملکوت ارزان فرما دلایلمان در ملکوت عزیز فرمایی سر و سامانیم در پناهت ملجأ و مأوی ده طالبانیم بالظلف بی پایان رهبری کن ساکنانیم نطق فصیح بخش بی قوتیم قدرت ملکوتی احسان فرما پروردگار آرزو گار اخطا ببخش عطا بده گناه بیامرز ما را آداب رحمانی بیاهوز توئی دهنده توئی بخشنده توئی مهربان

نطق مبارك شب شنبه ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۹ ذيقعدہ ۱۳۳۹
در منزل مستر دريفوس

هوائله

امشب بايد ذكرى از ترقى و بقاى روح بشود هرشىء موجودى لابد بر اين است
يا در ترقى است يا در تدنى در كائنات توقف نيست زيرا جميع كائنات حركت جوهرى
دارند يا از عدم بوجود آيند يا از وجود بعدم روند انسان از بدائت وجود رو بترقى است
تا بدرجۀ توقف رسد بعد از توقف تدنى است اين شجر از بدائت وجود روبه نشء و نماست
تا بنهايت ترقى رسد لابد بعد از ترقى تدنى است مثلا اين مرغ پرواز دارد تا رواج ميرود
در ترقى است چون توقف نمايد رو بتدنى است پس معلوم شد كه حركت جوهرى از
براى جميع كائنات است لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از براى روح ترقى نباشد توقف
است زيرا حركت از براى وجود لزوم ذاتى است انفكك ندارد يا حركت ذاتيه است
يا حركت كيفيه يا حركت كميه يا حركت روحيه يا حركت جوهريه اين واضح است
كه از براى روح توقف نيست تدنى نيست چون تدنى نيست لابد رو بترقى است و
هر چند مراتب محدود است ولى فيوضات ربانى غير محدود و كمالات الهى نامتناهى لهذا
از براى روح ترقى دائمى است زيرا اكتساب فيض مستمر است ملاحظه فرمائيد روح
و عقل انسان را از بدائت حيات رو بترقى است علم رو بتزايد است لهذا معلومات تناقص
نماید بلکه در تزايد است همچنين روح انساني بعد از انقطاع از اين جسد همواره رو
بترقى است چه كه كمالات نامتناهى است اين است كه در اديان الهى از براى نفوس
متصاعده امر بر خيرات و مبرات است زيرا سبب علو درجات است و طلب عفو و مغفرت
است اگر ترقى روح بعد از وفات مستحيل اينگونه امور عبث است ديگر چر اذعا ميكنى چرا
خيرات و مبرات مينمائي چرا علو درجات ميطلبى در جميع كتب الهى مذكور است كه بجهت
اموات خيرات و مبرات كنيد دعا و نماز و نياز نمايد طلب مغفرت كنيد اين بر همان تافى است

که روح را ترقی بعد از صعود ممکن زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهی است در عالم ناسوت تزیاید و تناقص است نه ملکوت در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست مثل اینکه عقل و علم انسان دائماً رویتزیاید است باری امیدوار از فضل حق چنانم که شماها چه در عالم ناسوت چه در عالم لاهوت همیشه در ترقی باشید روحتان انبساط یابد چه در این عالم چه در آن عالم عقل و فکر و ادراکات رویتزیاید باشد در جمیع مراتب وجود ترقی کنید توقف از برای شماها نباشد زیرا بعد از توقف تدنی است و از این گذشته چون بسائر کائنات نظر کنی واضح است که ترکیب عناصر مختلفه است لهذا این ترکیب مبدل بتحلیل میشود مثلاً جسم انسان از عناصر متعدده مرکب است ولی این ترکیب دائمی نیست لابد تحلیل میشود چون تحلیل یابد آنوقت انعدام جسم است زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است پس لابد این ترکیب عناصر متعدده مختلفه منقلب بتحلیل میشود اما روح انسانی ترکیب نیست از عناصر مختلفه نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع چون مرکب از عناصر نیست این است که حی و باقی است و در نشئه ابدی است حتی در عالم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل زیرا مرکب نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع چون مرکب از عناصر نیست تا تحویل شود اما کائناتی که از عناصر مرکب است از برای آنها انعدام است مثلاً میگویند از برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است مرکب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات ماده ولو فلافه زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکب است باری چون روح انسانی از عناصر متعدده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود و همچنین آثار مترتب بر وجود است شیء موجود آثار برشیء معدوم ابتدا اثر مترتب نمیشود ملاحظه کنید نفوس مقدسه آثارشان در جمیع عوالم باقی است حتی در عالم عقول و نفوس تأثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت امیر علیج در عالم عقول و اوره احضاره و باهر است

روح مسیح موجود است که این آنرا بر آن مترتب است بر معدوم انری مترتب نمیشود پس روح موجود است که این تأثیرات دارد جمیع کتب آسمانی ناطق باین است ملاحظه در کائنات موجوده نمائید که جماد منتهی به نبات میشود نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود این عالم عبث است تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید جمیع کائنات نامتناهی صادر از جماد است اخص از جماد نبات است و اخص از نبات حیوان و اخص از حیوان انسان پس کائنات منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائنات است و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب و مشقت کند و بعد معدوم شود عالم وجود او هام محض است و سراب بی پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و عبث باشد لا والله هر طفلی ادراک کند که این جهان نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سری و نمری و این کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه می و الا زبان اندر زبان است این است که بعد از این حیات ناسوتی حیات ملکوتی است روح انسان باقی است و فیوضات الهی نامتناهی امامادیون میگویند کجا است کو آن روح ما چیزی نمی بینیم روحی نمی بینیم صدائی نمیشنویم چیزی استشمام نمیکنیم پس روح وجود ندارد بلکه معدوم شده است مادیون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این جماد بعالم نبات آمد نشو و نما نمود قوه نامیه یافت ترقی کرد و بعالم دیگر آمد درخت شد اما عالم جماد هر چند از آن هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که عالم نباتی نیست بجهت اینکه جماد احساس نمیکند و استعداد ادراک عالم نباتی ندارد این نبات بعالم حیوانی آید و ترقی کند لکن درختان احساس آن نمیکند زیرا این نبات خبر از عالم حیوان ندارد بلسان حال میگوید عالم حیوان کو من احساس نمیکم و حال آنکه عالم حیوان موجود است همینطور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم خودش میگوید عقل کو روح انسانی کو این دلیل بر این نیست که روح انسانی وجود ندارد پس هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نمیکند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد

نمیداند که عالم انسانی هم هست در رتبه خود میگوید عالم انسانی کو من عالم انسانی نمی بینم این ندیدن او دلیل بر عدم وجود انسان نیست حال اگر مادیون خبر از وجود ملکوتی نداشته باشند دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست بلکه نفس وجود تلسوتی دلیل بر وجود ملکوتی است زیرا نفس فنا دلیل بر بقاست اگر بقائی نباشد بقائی نیست نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غنا است اگر فقر نباشد غنا نیست نفس جهل دلیل بر علم است اگر عام نباشد جهلی نیست زیرا جهل فقدان علم است فقر فقدان غناست ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرت است ضعف عدم توانائی است نفس فنا دلیل بر بقاست اگر چنانچه فنا نباشد ابدأ بقائی نبود اگر غنائی نبود فقری نبود اگر علمی نبود جهلی نبود اگر جمیع مردم فقیر بودند آنوقت فقری نبود فقر بغنا پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بر بقاست و اگر بقا از برای روح نبود مظاهر مقدسه انبیای الهی چرا اینقدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات بر خود قبول میفرمود حضرت محمد چرا این مصائب را بر خود تحمل مینمود حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش قبول میکرد جمال مبارک چرا اینهمه زجر و بلا و حبس و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه تحمل این زحمات را چه لزوم حضرت مسیح هم ایام خویش را بخوشی میگذرانید اما چون روح باقی است این است که حضرت مسیح اینهمه آلام و محن را برای خود قبول کرد انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد فکر کند میگوید عالم وجود است نه عدم کائنات متصل ترقی میکنند از رتبه برتبه مافوق چطور میشود آن ترقی منقطع شود و حال آنکه میگوید ترقی از لوازم وجود است باز این را میگوید زیرا از هر چیزی خبر است مانند جمادات میگوید کو عالم انسانی چشم ندارد گوش ندارد شامه ندارد که بوی این گل را بشنود این است که در عالم جماد جز وجود جمادی وجودی نیست این از نقص جماد است ولی دلیل بر این نیست که وجودی غیر وجود جمادی نیست این مادیون از جهلشان است که

میگویند که عالم ارواح که حیات ابدیه کو الطاف خفیه الهیه ما چیزی نمی بینیم مثل اینکه این جماد میگوید که کمالات انسانی که چشم کو گوش این از نقص جمادات امیدوارم انشاء الله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواس جسمانی استعداد آن ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید ولی قوه ادراک و عقل کلی ربانی میفهمد بصیرت انسانی مشاهده مینماید گوش روح استماع میکند این مادیون نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکند چنانچه حضرت اشعیامیفرماید (اصحاح ۳) شما میشنوید ولی نمیفهمید شما می بینید ولی ادراک نمیکند و در قرآن میفرماید (صم بکم عمی فهم لا یعقلون) چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آواز شهنواز نماید بقول حکیم سنائی

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان

پیش کر بربط سر او پیش کور آئینه دار

خطابه در خانه مسس پارسنز

۳۱ جولای سنه ۱۹۱۳

ساعت ۵ بعد از ظهر

من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده باشما با ملاقات و معاشرت میکنم من يك انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید ممکن بود اجتماع ما در يك جا لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام لهذا از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است من از شرق آمدم چون باین بلاد رسیدم ببلاد امریکا رسیدم دیدم ملت در مادیات خیلی ترقی کرد، است چه در تجارت چه در صنعت چه در علوم مادیه ترقی زیاد نموده است مملکت از هر جهت معمور است همچنین در بلاد اروپا ترقیات مادیه در نهایت درجه است و روز بروز هم تزیاید پیدا

میکنند و لکن دینم که ترقیات روحانی تدانی کرده است احساسات و وحلنیه ملکوتیه کم شده است توجه بخدا کم شده است جمیع قلوب متوجه باهور دنیا شده است هر کس آرزو مینماید که حیات جسمانی ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد و آسایش ناسوتی حاصل نماید مختصر این است احساسات مادی بسیار است و احساسات ملکوتی کم و در جمیع اطراف جهان چنین است ولی از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر راحت و اطمینان جز توجه بملکوت الله حاصل نشود جسد از مولهب ماده متلذذ گردد اما روح از فیوضات الهیه زنده شود سرور حقیقی و فرح روحانی جز با احساسات ملکوتی ممکن نیست زیرا عالم بشر محاط بلا و رزایا است انسان معرض هر بلای و مصیبتی است هر انسان لابد بر این است که غمی و غصه دارد هر يك از جهتی مثلاً شخصی است در نهایت ثروت اما مزاجش علیل است از اینجهت محزون است شخصی در نهایت صحت است اما يك مصیبتی بر او وارد میشود يك طفلی از اطفالش یا یکی از نزدیکترین اقربایش یا یکی از بهترین دوستانش میمیرد و از این جهات محزون است شخصی دیگر ملاحظه میشود دشمن دارد و دشمنان پابی او میشوند از این سبب مغموم است و اگر از جمیع جهات سرور او مکمل باشد محسود واقع میشود و از این جهت در غم و غصه است خلاصه راحتی از برای انسان در این جهان نیست نفسی نمیتوانید بیابید که غم و غصه نداشته باشد اما اگر احساسات روحانی داشته باشد توجه بملکوت الهی داشته باشد این از برای او مدار تسلی است وقتی که توجه بخدا میکند احساسات روحانی مییابد هر غم و غصه را فراموش میکند اگر از جمیع جهات بلا یا بر او هجوم کند تسلی قلب دارد وقتی توجه بخدا میکند جمیع این حزن و مغموم و غم زائل میشود نهایت فرح و سرور حاصل میکند بشارات الهی احاطه مینماید در نهایت ذلت عزت برای خود میدیند در نهایت فقر خود را غنی می بیند در زمان قدیم وقتی آمد که احساسات روحانی نمایند دادیات غلبه کرد و جمیع افکار بشر

حصر در ناسوت شد کسی را توجیهی بخدا نماند ابواب معرفت الله مسدود شد نارحمت الله بکلی خاموش گشت جمیع بشر در بحر ماده غرق شدند حضرت ابراهیم ظاهر شد بحر روحانیات بموج آمد انوار ملکوت طلوع کرد نفعه حیات در قلوب دمید روحانیات ظاهر شد قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادیات کرد نور هدایت بر افروخت تا آنکه عالم بشر بانوار ملکوت الهی احاطه گردید بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد ظلمات ماده جهان را در برگرفت خلق از خدا غافل شدند توجیهی بملکوت نماند حضرت موسی ظاهر شد علم دیانت را باند کرد بییان ملکوت مباشرت نمود شمع هدایت روشن شد انوار ملکوت از هر جهت تابید اسرائیلیان منجذب بملکوت الله شدند بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت عالم را ظلمات احاطه کرد مردم مشغول بامور جسمانی شدند احساسات جمیع بشر مادی شد جمیع قلوب تعلق بعالم ناسوت یافت و جمیع ناس مانند حشرات تنزل در اعماق زمین کردند و جمیع نوع انسان مانند حیوان شد ابداً احساسات روحانی نماند ابداً نور هدایت نماند جمیع ملل غرق مادیات شدند در چنین حالتی کوکب مسیح طالع شد صبح هدایت دمید انوار ملکوت روشن شد احساسات روحانیه نبیان کرد قلوب منجذب بخدا شد ارواح مستبشر ببشارات گردید روحانیات بر مادیات غلبه کرد بدرجهئی رسید که مادیات را هیچ حکمی نماند مدتی بر اینمنوال گذشت بعد جزیره العرب تاریک شد وحشیت بمیان آمد و خونخواری بمیان آمد اقوام عرب بایکدیگر بحرب پرداختند خون یکدیگر را ریختند اموال یکدیگر را غارت میکردند اولاد یکدیگر را اسیر مینمودند در همچو حالتی حضرت محمد در جزیره العرب ظاهر شد این قبائل و عشائر وحشیه را تربیت کرد این نفوس گمراه را هدایت نمود این نادانان را بنورانیت مدنیت منور ساخت نفوس تربیت شد احساسات روحانیه حاصل گردید توجه بخدا تحقق یافت بعد بنار بهم خورد کوکب نورانی هدایت غروب کرد ظلمت ضلالت احاطه نمود قوای ماده بروز و ظهور کرد احساسات دینیه نماند قلوب

تاریک شد عقول تدنی کرد در این وقت حضرت باب در ایران ظاهر شد و کب حضرت بهاء الله طلوع نمود انوار ملکوت باشد قوی بتابید قوای مادیه در شرق مضمحل گردید احساسات مادیه نماند نورانیت آسمانی طلوع کرد وحشیت مندفع شد تربیت الهیه ظاهر گردید قوای معنویه تأثیر نمود غفلت و ضلالت خلق کم شد و الان در ایران نورانیت بهاء الله چنان احاطه کرده است که نفوس تربیت میشوند خلقی پیدا شده اند که مثل ملائکه گشتند که بجان و دل متوجه ملکوت الله هستند و غرق در بحر روحانیات هستند رحمانی هستند نورانی هستند آسمانی هستند ابداً اعتنائی باین دنیا ندارند کار می کنند صنعت دارند مشغول بتحصیل معیشت هستند و نهایت همت را می نمایند لکن قلوبشان متوجه بخداست روحشان مستبشر ببشارات الله است اخلاقشان بسیار ترقی کرده است از اخلاق منعمومه در میانشان نمانده بجمع خلق عالم مهربانند جمع بشر را دوست میدارند کل را اقوام و خویشان خود میدانند عالم انسان را یک شجر می نامند و جمیع افراد بشر را بمنزله برگها و شکوفه ها و اثمار آن شجر میدانند نهایت آرزویشان صالح عمومی است و اعتمادشان وحدت عالم انسانی مشتاق ترقی علوم و فنونند و سعی در آنچه سبب علو عالم انسانی تعصباتی ندارند تعصب مذهبی ندارند تعصب جنسی ندارند تعصب وطنی ندارند تعصب سیاسی ندارند تعصب لسانی ندارند از جمیع این تعصبات آزادند روی زمین را یک وطن می دانند و جمیع بشر را یک ملت میدانند و جمیع نفوس را بندگان حق می شمردند و خدا را بجمیع بشر مهربان میدانند لهذا آنان با جمیع بشر مهربانند هیچ مقصودی ندارند جز رضای خدا آرزوئی ندارند جز محبت قلوب انسانی بجهت حصول این مقام بلاهای زیاد دیده اند احزاب سائره بر اینها هجوم آوردند و بنهایت تعصب بر خاستند اموال اینها را غارت کردند و بدرجه که بعضی نفوس را جسدشان را سوزانیدند و لکن اینها ابداً فتور نیاورند هر روز هدف تیری شدند و در هر وقت جانفشان بودند و بکمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند تا

اینکه ناصرالدین شاه مُرد تمزض باینها کم شد قدری امنیت پیدا کردند و حالا بیشتر از پیش میکوشند تا جمیع بشر با یکدیگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عائله واحده یابد و در این خصوص نهایت جانفشانی مینمایند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظالمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زایل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند نظر باین جهت است که من این سفر بعید را قبول کردم و تا اینجا آمدم که تا شرق و غرب بهم اتیام یابد نهایت ارتباط حاصل کنند معاونت یکدیگر نمایند و سبب راحت یکدیگر شوند اگر شرق و غرب بهم دیگر الفت پیدا کنند علم صلح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کل راحت و آسایش حاصل شود لهذا تضرع و زاری بملکوت الہی میکنم که خدا این وجوه را روشن و این قلوب را نورانی نماید جانها را بیشازات آسمانی مستبشر کند تا جمیع در پناه خدا محفوظ مانیم و در ظل عنایت او بنهایت سعادت برسیم راحت جسمانی بایم و سعادت روحانی جوئیم و از جمیع جهات بنهایت آرزو و آمال خویش برسیم این است آمال من این است مناجات من بخدا

نطق مبارک در شهر بستن در معبد نر مونت کنتفرانس موحدین

امریکا ۲۲ ماه می ۱۹۱۳

هو الله

امشب من تازه از رام رسیده ام خسته ام با وجود این مختصری صحبت میدارم زیرا جمع محترمی میبینم در این محضر حاضر و بر خود فرض میدانم که صحبت نمایم ملاحظه نمائید که جمیع کائنات متحرك است زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون دلیل موت هر کائنی که متحرك بیند آن زنده است و هر کائنی که غیر متحرك یابید مرده است جمیع کائنات در نشو و نما است ابداً سکون ندارد و از جمله کائنات معقوله دین است دین باید متحرك باشد و روز بروز نشو و نما نماید اگر غیر متحرك

مانند افسرده گردد مرده و پژمرده شود زیرا فیوضات الهیه مستمر است مادام فیوضات الهیه مستمر است دین باید در نشو و نما باشد دقت کنید که جمیع امور تجدد یافته است زیرا این قرن نورانی قرن تجدید جمیع اشیاء است علوم و فنون تجدد یافته صنایع و بدایع تجدد یافته قوانین و نظامات تجدد یافته آداب و رسوم تجدد یافته افکار تجدد یافته حتی علوم قرون ماضیه امروز ابدأ ثمری ندارد قوانین قرون ماضیه ثمری ندارد عادات قدیمه ثمری ندارد زیرا این قرن قرن معجزات است قرن ظهور حقیقت است و آفتاب درخشنده قرون ماضیه است قدری در علوم نظر کنید آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد یا قوانین طیبه قدیمه امروز ثمری دارد یا نظامات استبداد ادوار عتیقه امروز ثمری دارد واضح است که هیچیک ثمری ندارد با وجود این چگونه تقالید ادیان ماضیه امروز ثمری دارد تقالیدی که منبعث از اوهام بوده نه اساس انبیای الهی آیا ممکن است امروز فائده می بخشد علی الخصوص در نزد اهل عقل و علم زیرا نظر میکنند که این تقالید مطابق حقیقت و علم نیست بلکه وهم است لهذا مادیون را بهانه عظیمی بدست آمده و مقاومت ادیان میکنند ولی انبیای الهی تأسیس دین حقیقی کردند و از این تقالید بکلی بیزار بلکه معرفت الهی انتشار دادند و دلائل عقلیه اظهار کردند بنیان اخلاق انسانیه نمودند و فضائل عالم انسانی را ترویج کردند و دلائل عقلیه نیز اظهار فرمودند تأسیسات انبیا سبب حیات بشر بود سبب نورانیت عالم انسانی بود ولی نهایت اسف در این است که بکلی تغییر و تبدیل یافت آن حقیقتی که انبیه بصدقات و بلیات عظیمه نشر دادند بواسطه تقالید از میان رفت هر يك از انبیا فوق طاقت بشر صدمات کشید عذابها دید شهید شد و بعضی سرگون گشتند تا آن اساس الهی را تأسیس نمودند ولی مدتی نگذشت که آن اساس حقیقت از میان رفت تقالید بمیان آمد و چون تقالید مختلف بود لهذا سبب اختلاف و نزاع بین بشر شد جدال و قتال بمیان آمد و اما انبیا بکلی از آن تقالید بی خبر بلکه بیزار زیرا انبیا الهی مؤسس حقیقت بودند حال اگر ملل عالم ترك تقالید

کنند و تحری حقیقت نمایند متحد و متفق شوند و حقیقت یکی است تعدد قبول نکند و حقیقت نورانیت توحید است اساس وحدت عالم انسانی است اما تقالید سبب تفریق بشر و مورت محاربه و جدال است جمیع ادیان که ملاحظه می نمائید الیوم منبعث از تقالید آباء و اجداد است شخصی که پدرش یهودی بود او هم یهودی است اگر پدرش مسیحی بود او نیز مسیحی آنکه پدرش بودائی بود او نیز بودائی و اگر پدرش زوردشتی بود او نیز زوردشتی این پسران جمیعاً تقلید آباء میکنند ابدأ تحری حقیقت نمیکنند در تحت تقالید هانده اند این تقالید سبب شده که بکلی عالم انسانی مختل گردیده و تا این تقالید زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل نگردد و تا این تقالید محو نشود آسایش و راحت عالم انسانی جلوه نماید پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید گردد زیرا هر دین بمنزله دانه بود انبات شد اغصان و او را دیدند کرد شکوفه و ثمر بار آورد حال آن درخت کهنه گردیده بر گهار یخته شده آن شجر از ثمر باز مانده بلکه پوسیده شده دیگر تشبث به آن فائده ندارد پس باید دانه را دوباره بکاریم زیرا اساس ادیان الهی یکی است اگر بشر دست از تقالید بردارد جمیع ملل و ادیان متحد شوند و جمیع بایکدیگر مهربان گردند و ابدأ نزاع و جدال نماند زیرا جمیع بنده یک خداوندند خدا مهربان بکل است خدا رازق کل است خدا معی کل است خدا معطی کل است چنانچه حضرت مسیح میفرماید که آفتاب الهی بر گنه کار و نیکوکار هر دو میتابد یعنی رحمت پروردگار عام است جمیع بشر در ظل عنایت حق بوده جمیع خلق غرق در بیلی نعمت پروردگار فیض و موهبت الهی شامل کل است پس امروز از برای کل راه ترقی میا و ترقی بر دو قسم است ترقی جسمانی و ترقی روحانی ترقی جسمانی سبب راحتی معیشت است اما ترقی روحانی سبب عزت عالم انسانی زیرا خدمت بعالم انسانی و اخلاق مینماید مدنیت جسمانی سبب سعادت دنیوی اما مدنیت الهیه سبب عزت ابدیه بشر انبلی الهی تأسیس مدنیت روحانیه نمودند خدمت بعالم اخلاق کردند تأسیس اخوت روحانی نمودند و اخوت بر چند قسم است اخوت عائله است اخوت وطن است

اخوت جنس است اخوت آداب است اخوت لسان است و لکن این اخوتها سبب قلع و قمع نزاع و قتال بین بشر نمیشود و لکن اخوت روحانی که منبعث از روح القدس است ارتباط تام بین بشر حاصل مینمایند بکلی اساس جنگ قلع و قمع کند اهم مختلفه را يك ملت نماید اوطان متعدده را يك وطن کند زیرا تاسیس وحدت نماید خدمت بصلح عمومی کند لهذا باید بر اساس ادیان الهی پی بریم و این تقالید را فراموش کنیم آنچه حقیقت تعالیم الهی است آنرا انتشار دهیم و بموجب آن عمل کنیم تا بین بشر اخوت روحانی عمومی نشر گردد و این جز بقوت روح القدس نشود سعادت ناسوتی در این است عزت لاهوتی در این است در جمیع مراتب استفاضه از فیض ابدی در این است اعلان صلح عمومی در این است وحدت عالم انسانی در این است باین قوت روح القدسی قرن نورانی گردد نجاج و فلاح حاصل شود عموم بشر متحد گردند جمیع اوطان يك وطن شود جمیع ملل ملت واحده گردند از برای عالم انسانی منقبتی بالا تر از این نیست الحمد لله در این قرن علوم ترقی نموده فنون ترقی کرده حریت ترقی نموده عدالت ترقی نموده لهذا سزاوار عنایات ربانیه گردیده و قرن تاسیس صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شده

نطق مبارك در نیویورك امریکا ۱۹۹۴

هو الاله

امشب میخواهم از برای شما سبب احتجاب ناس را از مظاهر مقدسه الهی بیان کنم این مسلم است که در جمیع عهد ها مردم منتظر موعود بودند مثلاً در زمان مسیح یهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب و روز در معابد دعا مینمودند که خدا یا ظهور مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استفاضه کنیم و با آنچه سبب سعادت ابدی است برسیم بسا شبها در قدس الاعداس گریه میکردند و تا صبح جزع و فزع مینمودند که خدا یا مسیح را بفرست اما وقتی که مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انکار نمودند بلکه تکفیر کردند و عاقبت بصلیب زدند سبب چه بود اسباب بسیار بود اما سبب بسیار

قوی دو سبب بود که این دو سبب همیشه سبب احتجاج ناس بوده و سبب محرومی کل گردیده است

سبب اول آنکه شخص موعود را در کتاب مقدس شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است نه مفهوم لفظی و چون بحسب مفهوم لفظی گرفتند لهذا اعراض و استدبار میگردند میفقتند این موعود ان موعود نیست چنانچه یهود عبارات را درفته حین ظهور حضرت مسیح علماء یهود گفتند این مسیح آن مسیح نیست این آن موعود نیست بلکه نسبت های دیگر دادند که زبان حیا کند و تمسک بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند

شرط اول - اینکه در کتاب مقدس منصوص است که مسیح از مکان غیر معلوم میآید این شخص از ناصره آمده ما او را می شناسیم

شرط ثانی آنکه عصایش از آهن است یعنی بشمشیر شبانی میکند و این مسیح شمشیر که سهل است عصای چوب هم ندارد

شرط ثالث آنکه بموجب کتاب مقدس حضرت موعود باید بر سریر داود نشیند و تاسیس سلطنت بکند این مسیح نه سلطنتی نه لشکری نه مملکتی نه وزرائی نه و کلامی فرید و وحید است لهذا این مسیح آن مسیح موعود نیست

شرط رابع آنکه مسیح شریعت تورات را ترویج کند و این مسیح سبت را بهم شکست شریعت تورات را نسخ نمود چگونه این مسیح آن مسیح است

شرط خامس آنکه باید شرق و غرب را فتح کند این مسیح يك لانه و آشیانه ندارد چگونه این مسیح آن مسیح است

شرط ششم آنکه باید حیوانات نیز در زمان مسیح در نهایت راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجه می رسد که حیوانی نتواند به حیوان دیگر تعدی کند گرگ و میش باهم از يك چشمه آب بنوشند باز و ككبك دريك لانه آشیانه کنند شیر و آهو

در يك چراگاه بچرند حال در زمان اين مسيح ظلم و عدوان بدرجه می است که حکومت رومان در فلسطین غلبه کرده يهود را میکشد میزند نفی میکند حبس مینماید ظلم و عدوان بی پایان است حتی خود مسيح را بفتوای علمای يهود بصليب زدند چگونه اين مسيح آن مسيح است اين بود سبب احتجاج ملت يهود از ايمان بمسيح و حال آنکه جميع اين شرايط ظاهر شد جميع اين اثار باهر کشت و لکن کلامی رمزی بود علماء يهود نفهمیدند گمان کردند که اين شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظی است و حال آنکه جميع رموز بود

اولاً اينکه از مقامی غير معلوم میآيد روح مسيح از مقام غير معلوم آمد نه جسمش هر چند جسمش از ناصره بود اما روح مسيح نه از ناصره نه از حيفا آمد نه از شرق و نه از غرب بود روح مسيح از عالم الهی بود از مقامی غير معلوم بود اما علمای يهود نفهمیدند ثانياً اينکه عصای او از آهن بود عصا آلت شبانی است آلت شبانی حضرت مسيح لسان مبارك بود لسان مبارك سيف قاطع بود فصل بين حق و باطل میبرد ثالثاً اينکه بر سرير داود بنشینند و سلطنت نماید حضرت مسيح سلطنتش سلطنت ابدی بود نه سلطنت ناپلئون نه سلطنت چنگيز خان نه سلطنت انيبال سلطنت مسيح سلطنت روحانی بود سلطنت ابدی بود سلطنت وجدانی بود عمالك او قلوب بود در قلوب سلطنت میکرد نه در خاک والی الابد سلطنتش باقی است و نهایت ندارد

رابعاً اينکه ترویج تورات مینماید یعنی اساسی را که حضرت موسی گذاشته است آن را از تقاليد خلاص میکند آن حقیقت را ترویج میکند هيچ شبهه نیست که حضرت مسيح اساس موسی را ترویج کرد از جمله وصایای عشره را ترویج کرد حقیقت شریعت موسی را ترویج کرد اما بعضی امور که موافق عصر موسی بود و در زمان مسيح موافق نبود از زوائد بود یا از تقاليد تلموديه بود آنها را نسخ کرد اساس اصلی را جبری داشت و ترویج فرمود

خاصاً اینکه شرق و غرب را فتح میکند چون حضرت مسیح کلمه الله بود بقوه

الهی شرقی و غرب را فتح کرد و فتوحاتش الی الان باقی و برقرار نهایت ندارد

مسلماً اینکه در ایام ظهورش گرگ و میش از یک چشمه آب میخورند مقصد از این

آن است که نفوسی که مانند گرگ و میشند آنها با حضرت مسیح مؤمن میشوند و جمیع آنها

لذچشمه انجیل مینوشند مثلاً یک شرقی و یک غربی که مناسبتی مابین آنها نبوده معاشرتی

بناهم نداشته اند و از هر جهت مخالف بودند و بمنزله گرگ و میش بودند و اجتماع این ها

ممکن نبود چون مؤمن با حضرت مسیح شدند جمیع بر چشمه واحد جمع شدند اینها کلمات

رمزی بود چون علماء یهود فهمیدند و بحقیقت معانی پی نبردند و بصورت ظاهر نگاه

کردند و مطابق ندیدند این بود که انکار کردند و اعتراض نمودند

سبب ثانی مانع نانی این است که در مظاهر مقدسه الهیه دو مقام است یک مقام

بشر است و دیگری مقام رحمانی نورانی مقام ظهور و تجلی ربانی مستور است و مقام بشریت

ظاهر خلق آن حقیقت مقدسه را ظاهر در هیکل نمیبینند قوه روح القدس را نمیبینند نظر بشریت

میکند و چون می بینند در مقام بشریت مشترک با سایر بشرند نظیر سایرین میخورند میخوانند

مریض میشوند ناتوان میگرددند لهذا قیاس بنفسی خود نموده میگویند اینها مثل ماها هستند

امتیازی ندارند چرا اینها مظاهر مقدسه باشند و ما نباشیم چرا اینها ممتاز از ماها باشند چرا اینها

آسمانی باشند و ما زمینی چرا آنها نورانی باشند و ما ظلمانی و حال آنکه در جمیع شئون

بشری مثل آنها هستیم ابداً فرق و امتیازی در میان نیست و امتیازی خصوصی از ما ندارند

ما فرقی نمی بینیم اینها مثل ما هستند لهذا انکار و استکبار مینمودند مثل ابلیس که نظر

بجسم آدم کرد گفت من اشرف از آدم هستم ولی نظر بروح آدم نکرد روح آدم را

ندید و چون جسم آدم از تراب بود آن را دید روح او را ندید استکبار کرد و الا

سجده میکرد حال در یوم ظهور مظاهر الهی چون مردم نظر بشریت آنها مینمایند و مانند

خودشان می بینند لهذا استکبار میکنند اعتراض مینمایند تعدی میکنند ظلم و مخالفت

مینمایند و بر قتل آنها قیام میکنند پس شما باید نظر به بشریت مظاهر مقدسه الهیه نکنید باید نظر بحقیقت آنها بکنید آن حقیقت ساطعه که آفاق را روشن میکند آن حقیقت ساطعه که عالم بشر را نورانی می نماید آن حقیقت ساطعه که نفوس را از نقائص خلاص مینماید آن حقیقت ساطعه که هیئت جامعه را باعلی درجه کمال میرساند مافوق تصورات بشری است ما باید نظر بزجاج نکنیم زیرا چون نظر بزجاج کنیم چون بلور است از انوار محروم مانیم باید نظر را بسراج نمائیم یعنی آن سراجی که در این زجاج میتابد و آن فیض و تجلی حضرت الوهیت است که در زجاج بشریت ظاهر و هویدا است و چون چنین کنیم محتجب نمائیم

خطابه در شهر نیویورک آمریکا

پنجم ماه جولای ۱۹۱۲

بسیار بسیار خوش آمدید در جمیع کتب مقدسه الهیه بشاراتی است که بشارت میدهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد علم صلح و سلام بلند خواهد شد وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید در میان اقوام و اهم بغض و عداوت نماند جمیع قلوب ارتباط یکدیگر نماید در تورات مذکور است در انجیل مذکور است در قرآن مذکور است در زند اوستا مذکور است در کتاب بودا مذکور است خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود آن روشنائی طلوع نماید نظیر آن است که چون شب خیلی تاریک شود دلیل بر ظهور روز است و همچنین هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات بروحانیت غلبه نماید جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بیخبر و خدا را فراموش نمایند زیرا حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای روحانیه اعتماد ندارند و بکلی از خدا و انبیا بیخبر و بیزارند و طبیعی و فیلسوف مادی هستند ولی انسان

باید سال ها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفه مادیون است در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد ملاحظه نماید امروز بکلی مادیات بروحانیت غلبه نموده درین بشر ابد احساسات روحانیه نمائند مدینت الهیه نمائند هدایت الله نمائند معرفت الله نمائند جمیع غرق در بحر مله هستند اگر چنانچه جمعی بکنائس و یابمعباد میروند عبادت میکنند این بجهت تقالید آباء و اجداد است نه این است که تحری حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند و حقیقت را میپرستند از آباء و اجداد از برای آن ها تقالیدی میراث مانده و به آن تقالید متشبث و عادت کرده اند که بعضی اوقات بمعباد بروند و آن تقالید را مجری دارند و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است پسر هر مسیحی مسیحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی زردشتی پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای او آمده است و تقالید آباء و اجداد می نماید بجهت اینکه پدرش یهودی بوده او هم یهودی شده نه اینکه تحری حقیقت کرده و به تحقیق رسانیده که دین یهودی حق است و متابعت آن را کرده بلکه دیده که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده او هم این مسلک را پیش گرفته است مقصد این است که ظلمت تقالید عالم را احاطه کرده متابعت تقالید طریق الهی را گم نموده نور حقیقت مخفی مانده اگر این امم مختلفه تحری حقیقت کنند لابد بر این است که بر حقیقت بی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل یک ملت کردند اما مادام متمسک بتقالیدند و از حقیقت محروم و این تقالید مختلف است لهذا نزاع و جدال در میان است بغض و عداوت بین ملل شدید است اما اگر تحری حقیقت بکنند ابداً عداوتی نماند بغض نماند جنگ و جدالی نماند با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند در ایامیکه در شرق ظلمت ضلالت در نهایت قوت بود و غرق در تقالید بدرجه می که این ملل شرق تشنه خون یکدیگر بودند یکدیگر را نجس می شمردند و ابداً با یکدیگر ملاقات نمی کردند در همچو

وقتی حضرت بهاءالله در شرق ظاهر شد و بنیان تقالید را بر انداخت نور حقیقت سطوع کرد ملل مختلفه که متابعت نمودند متحد شدند چون تحری و پرستش حقیقت کردند متفق گشتند جمیع بشر بندگان الهی هستند و همه از سلاله آدمند و همه از بزرگ خاندان و جمیع اینها اساسشان یک اساس و چون تعالیم انبیاء حقیقت است لهذا یکی است و نزاع و جدال بین ملل از جهت تقالید است ولی امروز در ایران قلوب با همدیگر متحد گردیده جانها با یکدیگر التیام یافته بغض و عداوت شدید به محبت و مودت تغییر نموده کل بمحبت عظیم قیام کرده اند مسیحی یهودی زردشتی مسلمان بودائی همه اینها از تعالیم بهاءالله بحقیقت رسیدند در نهایت الفت و محبت با یکدیگر امتزاج یافته اند انبیاء الهی با یکدیگر در نهایت محبتند هر سلفی بشارت از خلف داده و هر خلفی تصدیق سلف نموده اینها در نهایت اتحادند ولی ملتشان در نهایت اختلاف مثلا موسی خبر از مسیح داد و بشارت از ظهور مسیح داد و مسیح تصدیق نبوت موسی را کرد پس در میان مسیح و موسی اختلافی نیست نهایت ارتباط است لکن میانه یهودی و مسیحی نزاع است ولی اگر تحری حقیقت نمایند چون حقیقت یکی است تعدد ندارد بکلی با یکدیگر مهربان می شوند و در نهایت محبت الفت می جویند و جمیع تصدیق جمیع انبیاء میکنند و جمیع تصدیق جمیع کتب مینمایند این نزاع و جدال نمی ماند همه ماها یکی می شویم با یکدیگر در نهایت محبت و الفت زندگی میکنیم همه پدر و پسر می شویم همه برادر و خواهر می شویم در نهایت محبت در نهایت الفت با یکدیگر معاشرت مینمائیم این قرن نورانی است نسبت بقرون سالفه ندارد ظلمت در آن قرون شدید بسود حالا عقول ترقی نموده ادراکات زیاد شده عالم بشر در حرکت است هر کسی تحری حقیقت میکند دیگر زمانی نیست که با یکدیگر نزاع کنیم وقت آن نیست که از یکدیگر کره داشته باشیم در زمانی هستیم که باید در نهایت محبت و الفت باهم باشیم حضرت بهاءالله بجمیع اقالیم عالم رسائل فرستاد و بجمیع ماوک الواح فرستاد حتی بریس

جمهور آمریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ ذکری از صلح عمومی نبود در آن رسائل
جمع را بصلح عمومی دعوت نمود و جمیع را بوحدت عالم انسانی خواند و جمیع را
باصول انبیای الهی دعوت نمود بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند از جمله ناپلیون ثالث
بعد رساله ثانی باو نوشتند مضمون این است و آن رساله در سنه شصت و نه صادر گشت
و طبع شده که ای ناپلیون تو بسیار مغرور شدی متکبر شدی خداوند را فراموش
کردی گمان میکنی که این عزت از برای تو باقی میماند این دولت از برای تو باقی
میماند من نامه ای که از برای تو فرستادم باید آن را در کمال محبت قبول کنی بلکه تو
استکبار کردی لهذا خدا انتقام شدید خواهد کشید سلطنت تو را بر میاندازد و مملکت
از دست تو بیرون میرود و در نهایت ذلت می افتری زیرا آنچه که بتو تکلیف شد بان
قیام نمودی و حال آنکه آنچه بتو تکلیف گردید آن سبب حیات عالم است منتظر باش
نقمت الهی را و این رساله در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد و بعد از یک سال
این بود که بنیان سلطنت او بکلی برداشته شد از جمله رساله ایست بسیار مفصل که به
پادشاه ایران نوشته شده و مطبوع است و در جمیع ممالک عالم منتشر و آن رساله نیز
در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد در این رساله پادشاه ایران را نصیحت میکند
بعدالت امر میکند باین که با جمیع ملل از رعایای خود مهربان باش امتیازی بین ادیان
نگذار با مسیحی با مسلمان با یهودی با زردشتی با جمیع یکسان معامله کن و این تعدیات
که در مملکت است از ازاله نما زیرا این خلق جمیع بندگان خدا هستند در نظر حکومت
باید جمیع یکسان باشند حکومت باید بجمیع مهربان باشد اگر چنانچه عدالت نمودی
و این ظلم ها را از ازاله نکردی و موافق رضای خداوند حرکت نکردی بنیان سلطنت
متزلزل شود و همچنین میفرماید که تو باید علما را جمع کنی و مرا بخواهی من حاضر
شوم من اقامه حجت و براهین میکنم و بر جمیع حجت را ظاهر مینمایم این بود که
اعتدائی نکرد جواب رساله جمال مبارک را نداد بعد خدا بنیان سلطنت او را بر انداخت

و خود او کشته شد از جمله به عبدالعزیز پادشاه عثمانیان رساله مرقوم شد در این رساله تهدید فرمودند که تو مرا بسجن فرستادی مسجون نمودی گمان میکنی که سجن از برای من ضرر دارد و یا آنکه سجن از برای من دلت است این سجن از برای من عزت است زیرا درسیل الهی است من جرمی نکردم که در حبس بمانم در راه خدا این بلا یا ورزایا وارد لهذا من نهایت سرور را دارم بی نهایت خوشنودم و لکن تو منتظر باش خدا از تو انتقام میکشد و عنقریب ملاحظه میکنی که بلا مثل باران بر تو میبارد و معدوم خواهی شد و همینطور شد باین عظمت حضرت بهاءالله بجمیع سلاطین عالم رسائل شتی فرستاد و جمیع را بمحبت و الفت دعوت نمود جمیع را بصلح عمومی دعوت کرد جمیع را بوحدهت عالم انسانی دعوت نمود جمیع را باتحاد و اتفاق دعوت کرد تا کل متحد و متفق گردند و این جنگ و جدال نماند این حرب و قتال نماند این عداوت و بغضا نماند کل متحد و متفق شویم و به عبودیت پروردگار قیام نمائیم و در طریق او جانفشانی کنیم باری دو پادشاه بمقاومت حضرت بهاءالله برخاستند یکی ناصر الدین شاه یکی عبدالحمید و حضرت بهاءالله را در قلعه عکا حبس کردند تا شمع او را خاموش کنند و امر او را معدوم نمایند لکن حضرت بهاءالله در حبس نامه های شدید مرقوم فرمود که این حبس سبب میشود که امر من بلند گردد این حبس سبب میشود که تعالیم من انتشار یابد و من ضرری حاصل نخواهم کرد زیرا من جانم را فدا کردم دولتتم را فدا کردم مالتم را فدا کردم آنچه داشتم فدا کردم از برای من این سجن ضرری ندارد و همینطور که فرمود در سجن علم خود را بلند فرمود و آوازه امرش بشرق و غرب رسید حتی بامریکا رسید حالا در جمیع قطعات عالم امر بهاءالله منتشر است اگر باسیا سفر کنید بهر جا بروید می بینید در انتشار است در افریقا در انتشار است در اروپا در انتشار است لکن در امریکا بنایت امر است و حال در جمیع آفاق منتشر این دو پادشاه ابداً نتوانستند که مقاومت او نمایند و لکن خدا این دو پادشاه را بکلی

بر انداخت ناصرالدین شاه کشته شد و عبدالحمید در حبس افتاد اما من عبدالیهاء چهل سال در حبس بودم خدا زنجیر را از گردن من برداشت و بر گردن عبدالحمید گذارد و این در یکدفعه چون کمیته اتحاد ترقی اعلان حریت کردند مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من برداشته و بر گردن عبدالحمید گذاردند همان کاری را که او با من کرد بسر او آوردند الان در نهایت منزلت در حبس است مثل آنکه من حبس بودم ولی من در حبس مسرور بودم نهایت انشراح قلب را داشتم زیرا من مجرم نبودم بجهت سیل الهی حبس را قبول نموده بودم هر وقت در خاطر میآمد که من برای خدا حبس شده‌ام نهایت سرور را پیدا میکردم ولی عبدالحمید به نکبت اعمال خود گرفتار بسبب گناه در حبس افتاد هر ساعت میمیرد و زنده میشود در نهایت حزن در نهایت یأس است اما من در نهایت امیدواری بودم و مسرور بودم که الحمدلله در سیل الهی محبوسم حیاتم هندر نمی‌رود هر کس مرا میدید ابدأ گمان نمیکرد که من محبوسم در نهایت سرور در نهایت تشکر در نهایت صحت بودم ابدأ اعتنائی باین حبس نداشتم

نطق مبارک در لندن در منزل لیدی بلاه نیلند ۲۱ دسامبر ۱۹۱۲

هو الله

دیشب تشخیص ولادت حضرت مسیح بود فی الحقیقه در نهایت اتمان بود و لکن محل عبرت بود که این جمع جمیعاً گمان میکردند که منتظر حضرت مسیح هستند و آشنایی آن حضرتند اما حضرت مسیح وقتی آمد غریب و وحید و فرید ماند زیرا حضرت مسیح آمد و هیچکس ملتفت نشد لهذا مردم جستجوی مسیح میکردند که یابند حضرت مسیح آمده بود لکن حضرات یهود منتظر ظهور مسیح بودند آرزوی ظهور مسیح میکردند لکن وقتی که حضرت آمد محروم شدند بلکه انکار مسیح کردند گفتند این مسیح مسیح حقیقی نیست بلکه اسناد هائی دادند که من از ذکرش حیا میکنم البته انجیل را خوانده اید و آن لقی را که بحضرت داده اند دیده اید مختصر این است که

لقب حضرت مسیح را بعل زبول گذاشته بودند معنی این لقب یعنی شیطان باین لقب حضرت مسیح را شهرت دادند صد هزار افسوس صد هزار افسوس که آن جمال رحمانی را بعل زبول خوانند صد هزار افسوس صد هزار افسوس که او را نشناختند صد هزار افسوس صد هزار افسوس که آن آفتاب حقیقت در ابرهای او هام مستور ماند و الی الآن یهود منتظرند که مسیح میآید حضرت مسیح دو هزار سال است آمده و هنوز یهود منتظرند ملاحظه کنید غفلت چه میکند بنص اشعیا منتظر بودند که مسیح از آسمان بیاید از مگانی غیر معلوم بیاید و وقتی که مسیح آید کوه ها از هم بپاشد و زلزله عظیم گردد و اینها فی الحقیقه واقع شد و لکن رمزش را نفهمیدند و باین رمز آگاه نشدند که مقصد از کوه ها کوه های سنگ نبود بلکه نفوسی بودند مثل کوه که آنها از هم متلاشی شدند و مقصد از زلزله در عالم افکار بود نه در عالم خاک جمیع آنچه انبیا خیر دادند واقع شد و لکن همه رمز بود و غرض معنی ظاهری نبود زیرا کلمات الهی رمز است اسرار است دینه است دینه مستور است معدن جواهر است معدن همیشه مستور است مثلاً حضرت مسیح میفرماید من نان آسمانی و این واضح است که حضرت مسیح نان نبود و بحسب ظاهر از آسمان نیامد بلکه از رحم مریم آمد اما مقصد از این نان نعمت آسمانی است کمالات رحمانی است شبهه نمی نیست که حقیقت مسیح از آسمان و آن کمالات از آسمان بود از عالم لاهوت بود باز می فرماید هر کس از این نان تناول فرماید حیات ابدی یابد یعنی هر کس از این کمالات الهی استفاضه نماید یقین است زنده گردد لکن نفوس نفهمیدند اعتراض کردند که این میگوید من نان آسمانی هستم آیا میتوانیم ما او را بخوریم مقصود این است که هر چند مسیح از رحم مریم بود ولی فی الحقیقه از آسمان آمد سبب چه شد که ملل منتظره انکار او کردند زیرا منتظر بودند که مسیح بحسب ظاهر از آسمان آید و چون دیدند چنین نشد انکار کردند و حال آنکه مقصود حقیقت مسیح بود نه جسم مسیح و هیچ شبهه نمی نیست که حقیقت مسیح از آسمان آمد و لکن

چون اقوام نفهمیدند انکار کردند والی الآن محروم ماندند پس باید اسرار کتاب مقدس را فهمید و معنی تورات و انجیل را دریافت زیرا جمیع رموز و اسرار است تا انسان پی باین اسرار نبرد محروم ماند و به حقیقت پی نبرد امیدوارم که شما ها با اسرار کتب پی برید و معنی آنها را درست بفهمید تا آنکه بحقیقت پی برید همیشه کشف اسرار حقیقت کنید و بهیچ حجتی محتجب مگردید ناظر الی الله باشید پیوسته از خدا طلب تأیید و توفیق کنید تا از جمال حقیقت محروم نگردید و استفاضه از انوار شمس حقیقت کنید و با اسرار الهی واقف شوید تا در ملکوت الهی داخل شوید و در درگاه کبریا مقبول گردید و بحیات ابدیه موفق شوید این است آرزوی من این است نهایت آمال روحانیان

نطق مبارك شب ۱۹ جون ۱۹۱۳ در خیمه مسافریں در پورت سعید
مصر بعد از مراجعت از ممالک اروپ و آمریکا

هو الله

خیلی امر عجیبی است در پورت سعید چنین مجلس عظیمی عقد شد خوب است ملوک سر از خاک برون آرند و ببینند که چگونه رایات آیات حق بلند گشته و اعلام ظالمان سرنگون شده در بغداد شیخ عبدالحسین مجتهد هر وقت فرصتی می یافت خفياً القائاتی می کرد ولی جمال مبارك جواب می فرمودند از جمله القائات او این بود شی بهمرازان خویش گفت که در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبه می نشسته بمن گفت جناب شیخ مطمئن باش که شمشیر من بهائیان را قلع و قمع نماید و بر آن قبه آیه الکرسی بخط انگریزی نوشته شده بود جمال مبارك بواسطه فخرین العابدین خان فخر الدوله پیغام فرمودند که این خواب رؤیای صادقه است زیرا آیه الکرسی همان آیه الکرسی بود ولو بخط انگریزی بود یعنی این امر بهائی همان امر الهی اسلام است و لکن خط تغییر کرده یعنی لفظ تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است و اما آن قبه این امر الله است و آن محیط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل او و البته او غالب است

حال شاه و شیخ کجاست که به بیند در پورت سعید اقلیم مصر چنین جمعیتی در زیر این خیمه تشکیل یافته است و تماشا کنند چه خیمه خوبی است خیلی مکمل است مخالفین خواستند امرالله را محو نمایند اما امر الهی بلند تر شد *یریدون ان یطفقوا نورالله* بافواهم ویابی الله الا ان یم نوره زیرا خدا امرش را ظاهر و نورش را باهر و فیض را کامل مینماید خلاصه چیزی نگذشت که بغداد بزلزله در آمد جمعی از علماء از جمله میرزا علی نقی سید محمد شیخ عبدالحسین و شیخ محمد حسین این مجتهدین شخصی شهیر از علما که مسمی بمیرزا حسن عمو بود انتخاب کردند بحضور مبارک فرستادند و بواسطه زین العابدین خان فخر الدوله مشرف شد اول سئولات علمیه نمود جوابهای کافی شنید عرض نمود که در مسئله علم مسلم و محقق است هیچ کسی حرفی ندارد جمیع علما معترف و قانعند لکن حضرات علما مرا فرستادند که امور خارق العاده ظاهر شود تا سبب اطمینان قلب آنان گردد فرمودند بسیار خوب ولی امر الهی ماعبئصیان نیست چنانچه در قرآن از لسان معترضین میفرماید *وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او نکون لك بیت من زخرف و بعضی گفتند او تاتی بالله والملائکة قبیلا و بعضی گفتند او ترقی الی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا در جواب همه اینها میفرماید قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولا اما من میگویم خیلی خوب ولی شما ها متفق شوید و یک مسئله معین کنید که اگر ظاهر شد برای ما شبهه نمیماند و بنویسید و مهر کنید و تسلیم نمائید آنوقت من یک شخصی را میفرستم تا آن معجزه را ظاهر نماید*

میرزا حسن عمو قانع شد و گفت دیگر حرف نماند دست مبارک را بزور بوسید و رفت و بعلمای گفت ولی علما قبول نکردند که شاید این شخص ساحر باشد هر چه گفت ای مجتهدین شما مرا فرستادید و خود چنین خواستید ما را رسوا نمودید فائده نبخشید جمیع از این قضیه خبر دارند بعد از چندی بکرمانشاه رفت و قضیه را بتمامه در

مجلس عماد الدوله که حاکم کرمانشاه بود نقل کرد چون میرزا غوغای درویش که سرأ مؤمن بود و عماد الدوله مرید او و در مجلس حاضر چون تفصیل را شنید بغداد و سایر اطراف مرقوم نمود و همچنین میرزا حسن مشارالیه در طهران در مجلس میرزا سعیدخان وزیر دول خارجه این قضیه را بتمامها نقل نمود و چون میرزا رضاقلی مرحوم حضور داشت تفصیل را مرقوم نمود مقصد این است با اینگونه القانات و مقاومت شاه ثمری نداشت امر الله غالب شد حال الحمد لله شرق منور است غرب معطر است وقتی از طهران ببغداد میرفتیم یک نفر از احباب در راه نبود اما در این سفر از هر شهری از بلاد غرب عبور کردیم احبائی یافتیم در جاهائی که از پیش شنیده نشده بود مثل دنور و دبلین و بغاله و بستن و بروکلین و منتکلو و ومنتربال و امثال ذلك ندای الهی بلند شد

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
نداء الله چنان بلند شد که جمیع گوشها ملتذ گردید و همه ارواح مهتر و عقول متعیر که این چه ندائی است که بلند است این چه کوی است که طالع است یکی حیران بود یکی تحقیق مینمود یکی بیان برهان میکرد جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد روح این عصر است و نور این قرن نهایت اعتراض این بود اگر نفسی میگفت در انجیل هم شبیه این تعالیم هست میگفتیم از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است این در کدام کتاب است نشان بدهید و صلح عمومی است این در کدام کتاب است و دین باید سبب محبت و الفت باشد اگر نباشد عدم دین بهتر است در کدام کتاب است و دین باید مطابق با عقل سلیم و علم صحیح باشد این در کدام کتاب است و مساوات بین رجال و نساء در کدام کتاب است و ترك تعصب مذهبی و دینی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی و تعصب جنسی است و این در کدام کتاب است و از این قبیل والسلام

نطق مبارک در منزل مسترومسس داج در نیویورک عصر ۱۶

آوریل ۱۹۱۲

خوب مجلسی است قوای مادیه نمیتواند اینگونه نفوس را الفت بخشد و باین درجه بسوی محبت و اتحاد کشاند تا بحال مثل این انجمن منعقد نشده که نفوس از شرق بیایند و اهل غرب اینگونه بانهایت محبت و یگانگی با آنها معامله و ملاقات نمایند این فقط بیک قوه الهیه حاصل شده است وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد در میان شعوب و فرق مختلفه الفت داد در میان یونان و رومان و سریان و اجیسیان التیام داد زیرا اختلاف و عداوت بین آن اقوام بدرجه می بود که محال بود الفت و التیام حاصل شود لکن حضرت مسیح بقوه الهیه کل را متحد و متفق فرمود پس این الفت و محبت که حضرت بهاء الله در میان ما انداخته نمیشود مگر بقوه الهیه عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چگونه شرق و غرب دست در آغوش شود و عام و وحدت عالم انسانی خیمه برافرازد جمیع ملل را این قوه در ظل خود جمع نماید اسم ایرانی و امریکائی نماید نفوس باسم انگلیزی و جرمنی افتخار نکنند فرسای و عربی نامیده نشود جمیع ملت واحده گردند چنانکه از هر یک سؤال نمائی که تو از چه ملتی گوید انسانم و در ظل عنایت بهاء الله خادم عالم انسانیم لشکر صلح اکبرم جمیع یک ملت و یک عائله و اهل یکوطن گردند و این نزاع و جدال نماید حضرت بهاء الله در نقطه که مرکز تعصب بود ظاهر شد و با وجودی که ملل و مذاهب مختلفه در نهایت بغض و عداوت بودند خون یکدیگر را میریختند چنان اتحاد و اتفاقی در میان آنها انداخت که باهم در نهایت التیام و الفتند نهایت اشتیاق و آرزویشان این است که روزی باشما ها ملاقات نمایند روز برو شوند به بینند قوه بهاء الله چه کرده امروز عالم انسانی علیل است و علاجش اتحاد عالم است حیاتش بصلح اکبر است و سرورش بوحدت عالم انسانی از فضل و عنایت الهی امیدوارم که شما بروح جدیدی مبعوث شوید بقوه می قیام نمائید که آثار وحدت عالم انسانی

و صلح اکبر و محبت الهی از این شهر بسایر بلاد تأثیر نماید بلکه از امریکا بقطعات دیگر سرایت کند زیرا این مملکت خیلی استعداد حاصل کرده امیدوارم چنانچه در مادیات ترقیات عظیمه نموده قوه روحانیه نیز حاصل نماید فیوضات الهیه یابند توجّهشان بخدا باشد همه خلایق عالم انسانی گردند و انتشار فضائل انسانیه دهند تا انوار مدنیت آسمانی از اینجا بجمیع جهات بتابد اورشلیم الهی نازل شود فیض ملکوت احاطه نماید امیدم چنان است که در این میدان قوت شدید بنمائید زیرا خدا معین شما است نفثات روح القدس مؤید شما است و ملائکه ملکوت حامی شما یقین است این فیوضات شما را احاطه خواهد نمود

نطق مبارک در خانه مستر و ماس مار جوری دورتن ۲۳ آوریل

سنه ۱۹۱۲ در شهر نیویورک امریکا

ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است اراضی قلوب را سبز و خرم نماید کلهای حقایق بشکفتد اشجار وجود انسانی پرثمر شود انهار اسرار جاری گردد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نisan الهی عالم وجود تازه و تجدید گردد اما چون مدتی گذرد کم کم حقایق الهی فراموش شود قلوب پژمرده ماند و نفوس مانند مرده گردند فیض الهی منقطع شود و اسرار ربانی درین نفوس کم شود لهذا باز بهار یزدانی جلوه نماید باران رحمت بیارد نجات عنایت مرور کند عالم وجود را زنده گرداند حدیقه عرفان پر شکوفه شود اشجار وجود انهار آبدار دهد باری چون مدتی بود باز نجات الهی منقطع شد آن کمالات نمانده روحانیات مغلوب گردیده مادیات غلبه کرده عالم امکان مانند جسم بی روح گشته اثری از بهار نماند پس حضرت بهاء الله ظاهر شد بهار الهی تجدید فرمود همان نجات بوزیدن آمد همان ابر بازیدن گرفت همان فیض احاطه نمود حال روز بروز عالم انسانی در ترقی است و نسیم جدید در هبوب اشجار وجود خرم است و انهار اسرار جاری است فیض ملکوت محیط است تأییدات جمال ایهی

مؤید است و نفثات روح القدس جان بخش است امیدوارم در این بهار الهی فیض ابدی جوئید حیات آسمانی یابید در گلشن امکان اشجار بارور گردید و از نسیم عنایت سبز و خرم مانید پر برگ و شکوفه شوید مانند درخت خشک نباشید که هر قدر باران بهاری بارد نسیم جان پرور وزد ابداً در آن اثری ظاهر نشود پس نهالهای جنت ابی بلشید و گلهای گلشن الهی گردید در نهایت خرمی و طراوت باشید و فیض ابدی زنده شوید و حیات پاینده یابید دوباره برای شما دعا میکنم

نطق مبارك در حيفا ۲۴ محرم الحرام ۱۳۳۲

خوش آمدید احوال شما چطور است از بس از صبح تا بحال من حرف زده ام دیگر قوت نمانده است بعضی وقت ها صحبت فرض میشود که اگر انسان نکند عندالله مسئول است امروز از آن روز ها بود با وجود آنکه هیچ حال نداشتم مفصلاً صحبت ها داشتم زیرا صحبت داشتن فرض بود در این صفحات از القائاتی که بر نفوس شده بود در قلوب این ها این القائات استقرار داشت بعد هم این روایات شهرت یافته بود يك قدری از صحبت هائیکه در اروپا و امریکا شده بود و در جراند نشر یافته بود برای آنها بیان نمودم که اینطور نیست که آنها فهمیده اند مثلاً گمان مینمودند که مادشمن حضرت رسول هستیم ولی این همه صحبتها که در کنائس و معابد یهود در اثبات حقانیت حضرت رسول گردید بعضی از این سوء تفاهم ها را رفع نمود امروز مفتی میگفت که فی الحقیقه این صحبت ها که در جراند بود خیلی اوهامات را زائل کرد آخر چقدر بی انصافی است در کیسه یهود بقول فیلسوف و امبری که در بوداپست بود و بهیچ يك از ادیبان معتقد نبود و سالیهای سال در اسلامبول و افغانستان و ترکستان و ایران سفر کرده بود و السن این ممالک را بخوبی می دانست بمن گفت که از يك چیز خیلی متعجب و حیران شدم بمن که و امبری هستم جرئت نمیکنم و نمیتوانم در کلیسای یهود اسم مسیح را با احترام ببرم ولی شما با این شجاعت و قوت در معبد یهود اثبات نمودید که مسیح کلمةالله و

روح الله بود در امریکا پاپاز ها بعضی اعلان ها کردند که این شخص دشمن مسیح است و در وقت ورود با امریکا در جراند چاپ نمودند که دشمن مسیح وارد شده حتی در واشنگتن در کلیسائی که جم غفیری حاضر بودند صحبت شد چون از کلیسا بیرون آمدیم رساله نبی نوشته بودند چند ورق که این بهائیان دشمن مسیح هستند بنیان او را خراب میکنند مسیحی که جانش را فدای ما میکرد آیا جائز است که ما او را برای این شخص رها کنیم حتی بسته نبی از این اوراق را در کالسکه من انداختند لیکن هیچکس گوش نمیداد و جمیع اظهار سرور و ممنونیت مینمودند بی انصافی است از مردمی که میگویند ما دشمن مسیح هستیم ما که جانمان را فدای او میکنیم دشمن هستیم و آنها دوست آنها که باسم مسیح در نهایت خوش در نهایت فرح و سرور زندگانی میکنند و در دیر هنی مانند قصور منزل دارند میگویند ما دوست هستیم در حالتی که مشغول خوردن شراب و کباب هستند يك شخص بود میان نصاری از اعظم علماء از کاتولیکها که او را کار دینال میگویند و در میان ارتودکسها پاتریک میگویند باری بعد از پاپا کار دینال است این کار دینال در امریکا خیلی معتبر و با نفوذ است چون کاتولیک ها در امریکا زیاد هستند و متعصب خیلی پاپی من شدند که این شخص دشمن مسیح است و در محافل و مجالس میگفتند که دشمن مسیح آمده است هادم بنیان مسیح است مخرب شریعت مسیح است من هیچ نمیگفتم هر چه میآمدند میگفتند که چنین و چنان میگویند ابدأ گوش ندادم تا اینکه در شهر دنور وارد شدم گفتند که دیروز پریروز يك مظاهره دینی شده است کار دینال آمده است تا کلیسای تازه نبی را که ساخته اند باز نماید در گشودن کلیسا خیلی باطنطنه و دبده آمده است و بعظمت و جلال داخل شده تاجی مرصع بر سر صولجان مرصع در دست لباسهای حریر و زربفت در تن و جمیع ککیشها که همراه بودند مجلل با کلاه ها و لباس های طلا کاری آمدند باری این حشمت کار دینال و این اقتدار او خیلی در انظار جلوه کرده بود زیرا در وقتی که وارد کلیسا شده پانزده هزار

نفر سجده نمودند بعضی این مطالب را ذکر میکردند که فی الحقیقه نمایش دینی بود من دیدم که از حد تجاوز کرده گذشت جمعیتی شد آنجا رفتم صحبت داشتم صحبت مفصل شد گفتم حضرات اینجا آمدم از قرار مسموع نمایش دینی عظیمی در اینجا واقع شده است يك نمايش که مثل و نظیری نداشته است این نمایش نظیر نمایشی است که حضرت مسیح در اورشلیم کرد و حضرت کاردینال در دنور اظهار نمود فقط يك فرق جزئی در میان در آن نمایش الهی آسمانی بر سر حضرت مسیح تاجی از خار بود لکن در این نمایش بر سر حضرت کاردینال تاجی مرصع در آن نمایش البسه حضرت مسیح پاره پاره بود در این نمایش البسه حضرت کاردینال حریر و زربفت در آن نمایش کسانی که همراه حضرت مسیح بودند همواره در مصیبت و بلا در این نمایش نفوسی که با کاردینال بودند در کمال عزت و افتخار بر آن نمایش جمیع مردم سب و لعن میکردند و در این نمایش جمیع نفوس صلوات و تعریف و توصیف در آن نمایش خضوع و خشوع و تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال بود در این نمایش عظمت و ثروت و اقتدار آن نمایش بر روی صلیب بود این نمایش بر روی محراب در نهایت تزیین فرق همین قدر بود واقعاً مردم چقدر نادان هستند تعریف میکردند که چقدر نمایش خوبی بود گفتم حضرت مسیح جمیع صدمات و رزایا و مصائب و بلا یارا میکشید و لیل و نهار در توی این بیابانها تنها و بینوا خوراکش گیاه بر سرش خار چراغش ستاره های آسمان هر روزی در يك صحرائی سرگردان حالا حضرات در نهایت حشمت و عزت در دیرهای بزرگ که بهترین قصور است کیف میکنند و میگویند ما شاگردان مسیح هستیم شاگرد باید متابعت معلم بکند تا جمیع اطوار و رفتار او مطابق تعالیم استاد باشد ولی اینها دستگاهی دارند اوقاف و واردات بسیار دارند و شب و روز منمک در جمیع شهوات کو آن نجات انقطاع حضرت مسیح کسانی که در امریکا با ما تعرضی نکردند بیهود بودند حقیقتاً محافل خوبی تشکیل کردند و مرا دعوت نمودند و من رفتم صحبت کردم بسیار مسرور شدند و بی نهایت اظهار

فرح نمودند در صفت فرانسینکو جمیعاً اظهار سرور و فرح نمودند هیچ این ایرادها نبود بعد از این صحبتها خاتام گفت ما گمان میکردیم که شرق خاموش شده بود معلوم است که شرق شرق است این صحبتها که شنیدیم مثل صحبتهای انبیاء و آباء جلیله پیش ما است و بدرجه تأثیر کرد که کاغذی آمده است که این صحبتها که در معبد یهود شد تأثیرش باندازه بود که چون کلیسای نصاری خراب شده خاتام آمده است پیش کشیش کلیسا و گفته است که کلیسای شما خراب شده است و چندی طول میکشد تا ساخته شود بیائید در معبد ما هر طوری که میل دارید نماز و دعا بخوانید شنبه مال ما و یکشنبه مال شما

نطق مبارك شب ۱۹ ماه محرم ۱۳۳۲ در عكا

هو الله

واقعا چقدر مردم بی انصافند از روزی که حضرت مسیح ظاهر شده تا یومنا هذا نفسی نتوانسته است که در کنیسه های یهود ذکر مسیح را بکند حالاً بپایان در معبد یهود اثبات میکنند که مسیح کلمه الله است مسیح روح الله است و در کلیسای نصاری اثبات میکنند که حضرت رسول پیغمبر الهی است با وجود این مردم از مراضی نیستند يك روزی در نیویورک میرفتیم در کلیسائی صحبت بداریم يك شخصی هندی از بزرگان آن بلاد ما را تصادفاً ملاقات کرد که رو به کلیسا میرویم تعجب نمود پیش خود گفت بروم بینم چه خبر است آمد در کلیسا دید در بالای صفا من ایستاده ام و اثبات حقایق نبوت حضرت رسول الله را میکنم واقعا خیر این شد وقتی آمدیم بیرون چنان صورتش بشاش بود که وصف ندارد گفت والله چه حکایتی است که در کلیسای مسیحی در حالیکه قسیسها و مسیحیان حاضر باشند کسی اثبات نبوت حضرت رسول را بنماید خیلی متعجب باهر شد فی الحقیقه کلیسا پر از نفوس بود بعد هم قسیس اظهار تشکر و ممنونیت و سرور کرد در این سفر هر چند ما در نهایت عجز و ضعف بودیم لکن تأییدت جمال

مبارك مثل دریا موج میزد در هر جا که وارد شدیم چون بنای صحبت گذارديم دیدیم جمیع ابواب مفتوح و انوار شمس حقیقت چنان تأیید مینماید که حد و وصف ندارد در هر جایی که وارد شدیم چه در کناس چه در معابد چه در مجامع اول توجه بملکوت ابهی مینمودم يك چند دقیقه و تأییدی طلیدم بعد ملاحظه می کردم که تأییدات جمال مبارك در اوج آن محفل موج میزند آنوقت بنای صحبت می کردم الحمدلله که در ایام جمال مبارك امرش در آفاق شهرت یافت و جمیع آثار حتی اجبای او ظاهر و هویداست ایرانی ها می گفتند که ایران چه خواهد شد من گفتم که این تفصیلی که الان در میان است اسباب دمار است این اختلافات این احزاب مختلفه یکی دو میکرات و یکی معتدل اینها روز بروز ایران را ویران میکنند شما قیاس کنید حالت حالیه ایران را با ده سال قبل این اختلافات ایران را ویران کرده است و روز بروز بیشتر میشود می گفتند مستقبل چه نوع است گفتم مستقبل ایران را يك مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است

این مکه يك قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع ابدأ گیاهی در او نمیرود آن صحرا صحرای شن زار است و در نهایت گرما قابل اینکه آباد شود نیست از سنگستان و شن زار بی آب چه خواهد روئید لکن بجهت اینکه وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ قبله آفاق شد جمیع آفاق رو با وسجده میکنند دیگر از این بفهمید که مستقبل ایران چه خواهد شد این نمونه است این سنگلاخ بجهت اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ایران که سبز و خرم است گل های خوب دارد هوایش لطیف است هائش عذب است از این قیاس کنید که چه خواهد شد این میزان کافی است



نطق مبارك در پاریس شب پنجشنبه ۲۷ اکتوبر ۱۹۱۱

مطابق ۳ ذیقعدہ ۱۳۲۹ در منزل مسقر در یفوس

هو الله

چونکہ تعلیم بہاء اللہ توحید جمیع بشر است و نہایت الفت و اتحاد و بقدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفہمی کہ بین ملل حاصل شدہ زائل شود لہذا باید یک قدری بحث در سوء تفہمی کہ بین ادیان است بنمائیم و اگر سوء تفہم زائل شود اتحاد کلی حاصل گردد جمیع ملل با ہم دیگر نہایت الفت حاصل نمایند سبب اصلی این اختلاف و این جدال از علمای ملل است زیرا آنہا بملت خود چنان تفہیم میکنند کہ سائر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار روزی در طبریہ بودم در جنب معبد یہود بودم و خانہ مشرف بمعبد یہود دیدم شاخام یہود و عظ میکنند میگوید ای قوم یہود شما امت خدا هستید و سائر ملل امت غیر او خدا شما را از سلالہ حضرت ابراہیم خلق کردہ و فیض و برکت بشما دادہ و شما را از جمیع ملل ممتاز نمودہ از شما اسحاقی برگزیدہ حضرت یعقوبی فرستادہ حضرت یوسفی برگزیدہ حضرت موسائی مبعوث نمودہ حضرت ہارونی فرستادہ حضرت سلیمانی و حضرت داودی و حضرت اشعیائی و حضرت ایلیائی فرستادہ جمیع این پیغمبران از شما ہستند از برای شما فرعونیان را غرق نمود دریا را شکافت از آسمان برای شما مائدہ فرستاد از سنگ آب جاری کرد شما امت مقبولہ نزد خدا هستید ای بنی اسرائیل شما ابتداء خدائید و از جمیع ملل ممتازید موعود شما مسیح میآید آنوقت شما عزیز میشوید و بر جمیع ملل عالم حاکم و امیر میگردید و اما سائر ملل خذلہ ہزلہ رذلہ کردند یہودی ہا آنقدر از حرف او مسرور بودند کہ وصف ندارد و ہمینطور سائرین سبب اختلاف و نزاع و جدال آنہا علمای ملت بودہ اند اما اگر اینہا تحری حقیقت میکردند البتہ اتحاد و اتفاق حاصل میشد زیرا حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید شما ای طالبان حقیقت آنچه در حق سرور کائنات حضرت

محمد علیه السلام تا بحال شنیده اید جمیع روایات از روی غرض و تعصب جاهلانه بوده
ابداً مقارن حقیقت نبوده حال من حقیقت واقع را از برای شما بیان مینمایم و روایات
نمیکنم بمیزان عقل صحبت میشود زیرا وقایع ازمنه سابقه را بمیزان عقل باید سنجید اگر
مطابق آید مقبول است والا سزاوار اعتماد نیست اولاً اینکه آنچه در حق حضرت
رسول علیه السلام در کتب قسیسها میخوانید مانند شرح حال مسیح است در کتب یهود
شما ملاحظه کنید مسیح باین بزرگواری را خلق در حش چه نسبت ها میدادند و
حال آنکه حضرت مسیح با آن وجه صییح و نطق فصیح مبعوث شده بود حال نصف
عالم بت پرست است و نصف دیگر دو قسم است قسم اعظم مسیحی است و قسم نانی
مسلمان ولی ملل دیگر قلیل اند این دو قسم مهم است هزار و سیصد سال است میان مسلمان
و مسیحی نزاع وجدال است و حال آنکه بسببی جزئی این عداوت این بغض این سوء
تفاهم زائل میشود و نهایت الفت حاصل میگردد نه جدال میماند نه نزاع و نه ضرب و
قتال و آن این است که میگویم حضرت محمد علیه السلام چون مبعوث شد اول اعتراض
باقر بای خویش کرد گفت چرا بمسیح و موسی مؤمن نشدید چرا بانجیل و تورات مؤمن
نشدید و این بموجب نص قرآن است حکایت تاریخی نیست چرا بجمیع انبیا مؤمن
نشدید چرا به بیست و هشت پیغمبران مذکور در قرآن مؤمن نشدید بنص قرآن میفرماید
تورات کتاب خدا است انجیل کتاب خداست حضرت موسی نبی عظیمی بود حضرت
مسیح از روح القدس تولد یافت و روح الله و کلمه الله بود حضرت مریم مقدس بود حتی در قرآن
میفرماید حضرت مریم نامزد کسی نبوده و حضرت مریم در اورشلیم در قدس الاقداس معتکف
و منزوی بود شب و روز مشغول عبادت بود مانده از آسمان برای او میآمد حضرت زکریا پدر
یحیی هر وقت میآمد میدید مانده پیش مریم است سؤال میکرد که مریم این مانده
از کجا است مریم میگفت از آسمان آمده حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد حضرت
مریم را خدا بر جمیع زنان عالم ترجیح و تفوق داد این نصوص قرآن در حق حضرت

مسیح است حضرت محمد علیه السلام قوم خود را توبیخ و ملامت کرد که چرا مؤمن بمسیح و موسی نشدید قوم گفتند ما مؤمن میشویم بمسیح و موسی و تورات و انجیل اما آباء و اجداد ما چه میشوند یعنی آباء و اجداد ما که بآنها افتخار مینمائیم حضرت محمد فرمود هر کس بحضرت مسیح و موسی مؤمن نبود از اهل نار است این نص قرآن است تاریخ نیست حتی فرمود چون بدران شما مؤمن بحضرت مسیح و انجیل نبودند در حق آنها طلب مغفرت ننمائید بخدا و اگذار کنید و این قسم قوم خود را ملامت کرد حضرت محمد میان قومی مبعوث شد که آنها بیچوجه انسانیت تربیت مدنیت نداشتند بدریه درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تر بودند وقتی میخواستند عطر بخودشان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند حضرت محمد میان آنها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر طوائف نمودند عالم شدند دانا شدند اهل معارف شدند اهل صنایع شدند نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید اصل حقیقت اسلام اینست اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکنید زیرا تعلق بحضرت محمد ندارد تورات را بخوانید به بینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند انجیل را بخوانید به بینید رحمت صرف است مسیح همه را منع از حرب کرد وقتی بطرس شمشیر کشید گفت بگذار درغلاف اما امراء مسیحی چقدر خونریزی نمودند و ظلم شدید کردند بعضی از قسیسها برخلاف مسیح معامله نمودند اینها دخلی بمسیح ندارد باری مقصد اینجاست مسلمانان معترف بر این هستند که حضرت مسیح روح الله است کلمة الله است مقدس است واجب التعظیم است حضرت موسی نبی ذی شأنی بود صاحب آیات باهرات بود تورات کتاب الله است خلاصه مسلمانان رئیس مسیحیان و رئیس موسویان را نهایت تمجید و تقدیس مینمایند اگر مسیحیان هم رئیس اسلام را مقابلہ بالنثل تمجید و تقدیس کنند این نزاع برداشته میشود آیا از

این قضیه ایمان آنها کاسته میشود استغفرالله آیا مسلمانان چه ضرر از ستایش رئیس مسیحیان دیدند و چه گناهی نمودند بلکه بالعکس مقبول درگاه الهی شدند که انصاف دادند و حضرت مسیح را روح الله و کلمة الله گفتند آیا نبوت حضرت محمد بدلائل باهره ثابت نیست از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخصی امی وحی شده منظوق قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اذعان که روح آن عصر بود تأسیس میفرماید و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود بعد ثابت شد که منظوق قرآن حق بود در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب محسبی اساس ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منظوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلم ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل مثلاً يك مسئله از مسائل ریاضی قرآن این است که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرك دانسته لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منظوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از ازم متمدنه باوجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخصی امی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بودند با وجود آنکه در صحرا دروادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاغل ریاضیه را حل فرماید پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی

حاصل گشته و برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه

نطق مبارك ۱۹ نوامبر ۱۹۱۱ مطابق ۲۸ ذی قعدة ۱۳۳۹ در پاریس

هوائله

از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت میخواهد مقاومت نور کند ظلم میخواهد مقاومت عدل نماید جهل میخواهد مقاومت علم نماید این عادت مستمره اهل این جهان است ملاحظه کنید در زمان موسی فرعونی بود مقاومت میکرد تا نورانیت حضرت موسی را از انتشار منع کند در زمان حضرت مسیح قیافا و حنا رؤسای مذهب یهود بودند اینها بنهایت قوت مقاومت حضرت مسیح می کردند و اقتراهائی چند بحضرت نوشتند و انتشار دادند حتی مجمع فریسیان حکم بر قتل مسیح داد که این شخص مسیح است و استغفرالله گمراه است و استغفرالله بی پدر مشروع است چیز هائیکه نمیخواهم بر زبان بیاورم و درین جمیع یهود شرق این مفتریات را انتشار می دادند و مقصودشان اینکه نورانیت مسیح را منع کنند و همچنین در زمان محمد علمای قریش خواستند نورانیت حضرت محمد را از انتشار منع کنند جمیع فتوی بر قتل او دادند و نهایت اذیت را بر او وارد آوردند بوقوه شمشیر خواستند آن بنیان عظیم را هدم نمایند آیا هیچیک توانستند متلومت نمایند عاقبت مغلوب شدند و نورانیت امر الهی آفاق را احاطه کرد جمیعشان مانند اردوی شکست خورده از میدان در رفتند کلمه الله نافذ شد شریعت الله منتشر گشت تعالیم الهیه آفاق را احاطه کرد نفوسی که در ظل حق بودند مثل ستاره از افق سعادت کبری درخشیدند حال هم باز همان دستگاه است جمعی نادانان که خود را بدین نسبت می دهند می خواهند نورانیت بهاء الله را منع کنند مقاومت امر الله نمایند تا آفاق را از این اشراق محروم نمایند چونکه برهانی ندارند بافترا دست زند زیرا عادت مردم نادانان چنین است وقتی که برهان ندارند شمشیرشان افتراست و الا اگر برهان داشته

باشند بآن محاججه نینمودند صحبت می کردند بدگوئی نمی نمودند کلام رذیل بر قلم و زبان نمی راندند مثل مرد میدان بیان برهان می کردند عا با آنها نزاع و جدالی نداریم بدگوئی از آنها نمیکنیم حقیقت حال آنها وسوء سیرت آنان را بیان نمیکنیم به برهان لب گشائیم می گوئیم برهان ما این است اگر شما در مقابل برهان ما برهانی دارید بنمائید اما آنها ابدأ نزدیک نمی آیند زبان باقترا گشایند و در جرائم مرقوم می دارند که این بهائیان چنین و چنانند چنانکه فرسیان در حق حواریین می گفتند هر چه از قلمشان جاری شود می نویسند وقتی که شما ملاحظه کنید چنین اوراقی منتشر شد ابدأ مکدر نشوید بکمال قوت بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمائید اعتنائی نکنید همین نفوس سبب می شوند که کلمه الله بین خلق منتشر می شود البته نفوسی که منصفند فحص می کنند تحقیق و تدقیق می کنند همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها می شود مثل این است که کسی بگوید در فلان اطاق شمعی هست خاموش بعد شخص سامع فحص کند به بیند روشن است می شنود در فلان باغ درختانی زردبرک شکسته شاخ تلخ ثمر گلهای بدبو هست زهار نزدیک نروید لابد نفوسی که منصفند قناعت با این نمیکنند بلکه می گویند میرویم می بینیم و تحری حقیقت می نمائیم چون فحص و تحقیق نمایند می بینند درخت های باغ در نهایت اعتدال است ساقها در نهایت راستی برگها در نهایت سبزی شکوفه ها در نهایت معطری میوه ها در نهایت خلوت گلهای در نهایت طراوت پس می گوید الحمد لله آن بدگو سبب شد که من باین باغ راه یافتم سبب هدایت من شد این بدگویان چنینند سبب می شوند که مردم تنصص می کنند در زمان مسیح کتبی که در مذمت مسیح تألیف کردند و افتراهایی که بمسیح زدند و کذب هایی که در حق حواریین گفتند آیا هیچ اثری داشت کتبی که فلاسفه آن زمان رد بمسیح نوشتند آیا هیچ ضرری رسانید بلکه جمیع آن کتب سبب ترویج شد زیرا ذکر مسیح را مردم شنیدند به تفحص و تجسس آمدند و هدایت یافتند ما نمی خواهیم در حق این نفوس حرفی بزنیم ما بد نیستیم گوئیم بلکه همین قدر می گوئیم

این مقتریات ابدأ عظمی ندارد این مقتریات بمنزله ابر است که حجاب آفتاب گردد ابر هر قدر کثیف باشد اشعه آفتاب عاقبت او را متلاشی می نماید و محومی کند انوار آفتاب حقیقت را هیچ ابری حجاب نشود نسیم گلستان الهی را هیچ سدی مانع نگردد باران آسمانی را هیچ حائل حاجز نشود از این کلام مرادم این است که وقتیکه کتابهای افترا منتشر شود در جرائم مقتریات نوشته گردد شما محزون نشوید بلکه بدانید که این سبب قوت امرالله است زیرا درخت بی بار را کسی سنگت نزنند چراغ خاموش را کسی تعرضی ننماید آنچه واقع شود همان سبب قوت امرالله است نظیر آنکه از پیش گذشت در زمان موسی نگاه کنید غرور فرعون بنی اسرائیل را مدد و عون برد هر چند آن ظالم اعلان کرد که موسی قاتل است لهذا باید قصاص گردد ولی این قول تأثیری نداشت فریاد کرد که این موسی و هارون هر دو مفسدند میخواستند دین مبین شما را بهمزنند و در مملکت اختلاف و فساد اندازند لهذا اهلك و اعدام آنها لازم است ان هذاب لساحران یبیدان ان یبدلا دینکم بسحرهما و یذهبا بطریقکم المثلی ابدأ تأثیر نکرد بلکه نور موسی درخشید شریعتش منتشر شد نورانیت تجلی سینا احاطه کرد و همچنین فریسیان وقتی فریاد بر آوردند که مسیح استغفرالله مسیح است زیرا سبت را شکسته شریعت الله را منسوخ کرده طلاق را حرام نموده تعدد نساء را منع کرده مقصدش هدم قدس الاقداس است خرابی بیت الله است و او ایلا و ادینا و امذها فریاد بر آوردند که بدار زیند بدار زیند این اعتراضات آن ها هیچ اثری نداشت سبح مسیح طلوع نمود نقشات روح القدس در جمیع عالم تأثیر کرد همه اقوام مختلفه را متحد نمود مقصد این است که از مقتریات قوم و کذب و مجادله آنها هیچ فتوری بامرالله نرسید بلکه سبب علو امرالله است و دلیل بر آن است که اگر امر عادی بود کسی تعرضی بر آن نمی نمود امر هر قدر عظیم تر است دشمنش بیشتر است لهذا ما باید در نهایت ثبوت و رسوخ بموجب تعالیم بهاءالله عمل نمایم مرحبا

نطق مبارك در پاریس ۲۶ اکتبر ۱۹۱۱ مطابق ۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۹
هو الله

در انجیل می فرماید عروقت حضرت مسیح می آید سوار بر ابر است جمال مبارك در تفسیر این آیه میفرماید حضرت مسیح دفعه اولی هم که آمد سوار بر ابر بود چرا که می فرماید من از آسمان آمده ام اما بحسب ظاهر از رحم حضرت مریم آمده بود در انجیل میفرماید با آسمان کسی صعود مینماید که از آسمان آمده کسیکه از آسمان نیامده با آسمان نمی رود و من از آسمان آمده ام و حال اینکه از رحم حضرت مریم آمده پس معلوم شد مقصد از آسمان این فضای ناعتناهی نیست سما ملکوت است مسیح از آنجا است اما وقتی آمد سوار بر ابر بود ابر یعنی جسم بشری زیرا همینطور که ابر مانع از مشاهده آفتاب است همینطور بشریت مسیح مانع از مشاهده آفتاب حقیقت مسیح بود نص انجیل موجود که میگفتند این شخص ناصری است و میگوید من از آسمان آمده ام ما این شخص را میشناسیم جمیع اقربایش را میشناسیم وطنش را میدانیم دیگر این چه معنی دارد که می گوید من از آسمان آمده ام پس مقصود این است که هر چند جسد حضرت از ناصره بود اما روح لاهوتی بود هر چند قوای جسمانی حضرت محدود بود اما قوای روحانی حضرت نامحدود لکن خلق نظر بشریت حضرت مسیح میکردند میگفتند این شخص از اهل ناصره است از بطن مریم آمده نه از آسمان زیرا نظر بشریت حضرت مینمودند اما اگر از حقیقت مسیح خبر داشتند میدانستند که از آسمان آمده باری حضرت بهاء الله میفرماید همینطور که این ابر مانع از مشاهده آفتاب است همینطور بشریت حضرت مسیح مانع بود که پی بحقیقت مسیح برند ما امیدواریم که نگاه بشریت نکنید نظر بحقیقت نمائید به ادیات محتجب نشوید از روحانیات نصیب برید زمینی نباشید آسمانی باشید جسمانی نباشید روحانی باشید ظالمانی نباشید نورانی باشید نظر بشمس حقیقت داشته باشید که انوارش از جمیع آفاق ساطع است

ابرحجاب ما نشود یعنی این تقالید مانع از مشاهده حقیقت نگردد آفتاب را بنگرید
ابرنینید سماء را در نهایت صافی به بینید و حرارت شمس حقیقت را که حال بی ابر است
در نهایت قوت مشاهده کنید تا جمیع روشن شوید و حیات ابدیه بیابید مظاهر فیض سرمدی
گردید از عالم مادیات بعالم معنویات انتقال نمائید زیرا که مادیات محدود است و معنویات
نامحدود محدود از غیر محدود مانع نشود عالم ناسوت ما را از عالم لاهوت محروم نکند جسدها را
از روح مایوس ننماید این است آرزوی ما و این است تمنای ما از خدا امیدوارم جمیع
شما بآن فائز شوید

نطق مبارک در دار الفنون کالیفرنیا استا نفر د بونپور سیتی ۸ اکتبر ۱۹۱۲

هو الله

اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیاء است و چون امروز
خود را در مرکز علم می بینم در این کلیه که شهرتش با آفاق رسیده لهذا نهایت سرور
را دارم زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علما است و اشرف
مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب روشنائی عالم است علم
سبب راحت و آسایش است علم سبب عزت عالم انسانی است چون دقت نمائید دولت
علم اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم میشود امپراطورها و قیصره
مخلوع گردند و بکلی سلطنتشان زیر و زبر میشود اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی
انقضای ندارد ملاحظه کنید فلاسفه که در قدیم بودند چگونه سلطنت آنها باقی است
سلطنت رومان بآن عظمت منقرض شد سلطنت یونان بآن عظمت منقرض شد سلطنت
شرق بآن عظمت منقرض شد و لکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی
است الان در جمیع کلیات و محافل علمیه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک
بکلی نسیمانیاشده پس سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را بخونریزی
تسخیر کنند لکن شخص عالم بعلم فتح کند ممالک قلوب را در زیر نگین اقتدار در آورد

از این جهت سلطنتش ابدی است چونکه اینجا مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم که در این مرکز حاضر شدم و از برای شما تأییدات و توفیقات الهیه میطلبم تا در علوم و فنون بنهایت درجه رسیده مانند چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید چون اعظم تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است لهذا میخواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این مسئله از مسائل فلسفه الهی است و واضح که جمیع موجودات یکی است و هر کائنی از کائنات عبارت از جمیع کائنات است یعنی کل شیء در کل شیء است مثلاً ملاحظه کنید که کائنات از اجزاء فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در جمیع مراتب وجود سیر دارند مثلاً هر جزئی از اجزاء فردیه که در هیکل انسان است وقتی در عالم نبات بوده وقتی در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از صورتی به صورتی انتقال دارد و از کائنی بکائنی دیگر در صور نامتناهی عرضاً و طولاً انتقال مینماید و در هر صورتی کمالی دارد این سیر کائنات مستمر است لهذا هر کائنی عبارت از جمیع کائنات است نهایت این است امتداد مدت لازم تا این جوهر فردی که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند یکوقت تراب بود انتقالی داشت در صور جمادی بعد انتقال کرد به عالم نبات انتقالی داشت در صور نباتی بعد انتقال پیدا کرد در صور حیوانی حالا به عالم انسانی آمده است در مراتب انسانی سیر میکند بعد بر میگردد به عالم جماد همینطور در جمیع مراتب سیر میکند در صور کائنات نامتناهی جلوه مینماید و در هر صورتی از صور کمالی دارد در عالم جماد کمالات جمادی داشت در عالم نبات کمالات نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم انسان کمالات انسانی دارد پس واضح شد که هر جوهر فردی از کائنات انتقال در صور نامتناهی دارد و در هر صورتی کمالی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد است پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است که وحدت اندر وحدت است مبدأ و منتهای وجود وحدت است با وجود این وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات آیا جائز است که در عالم انسانی

نزاع و جدال باشد با وجود آنکه اشرف کائنات است زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حساسه دارد و کمالات انسانی دارد که عقل سلیم است با وجود این وحدت عظیمه آیا جائز است که نزاع و جدال کند آیا جائز است که حرب و قتال نماید جمیع کائنات بایکدیگر صلح اند جمیع عناصر با یکدیگر در صلح اند انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که نزاع و جدال نماید استغفر الله ملاحظه کنید که این عناصر وقتی که باهم التیام دارند حیات است لطافت است نوزائیت است راحت و آسایش است الآن کائناتی را که ملاحظه کنید جمیع بایکدیگر در صلح اند آفتاب و زمین صلح اند آب با خاک صلح است عناصر بایکدیگر صلح اند چون ادنی مصادمه حاصل میشود زلزله مثل زلزله شهر سانه فرانسیسکو واقع ادنی مصادمه حریق عمومی شود این همه مضرات حاصل شود و حال آنکه در عالم جمادات است دیگر ملاحظه نمائید از مصادمه در عالم انسان چقدر بلایا حاصل میشود علی الخصوص که خداوند انسان را بعقل اختصاص داده و این عقل اشرف کائنات است فی الحقیقه قوه ایست از تجلیات الهی و این ظاهر و عیان است مثلاً ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و جمیع در تحت قانون طبیعت ابداً از قانون طبیعت سر مومنی تجاوز نکند مثلاً آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتواند و همچنین اجسام عظیمه در این فضای نامتناهی جمیع اسیر طبیعت اند از قانون طبیعت تجاوز نتوانند کره ارض اسیر طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر طبیعت اند جمیع حیوانات فیل باین عظمت با این قوه از قانون طبیعت تجاوز نتواند لکن انسان با این کوچکی با این جسم ضعیف چون مؤید بعقل است و عقل جلوه از جلوه های الهی است قانون طبیعت را میشکند و بهم میزند مثلاً بقانون طبیعت انسان ذی روح خاکی است لکن این قانون را شکسته مرغ میشود در هوا پرواز مینماید ماهی میشود در زیر دریا سیر میکند کشتی میسازد روی دریا میتازد این علوم و فنونی که شما ها دارید هر قدر دارالنفون تحصیل میکنید جمیع اسرار طبیعت

بوده بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان این قانون را شکسته حقایق اشیاء را کشف نمود و از حیز غیب بشهود آورد و این علوم پیدا شد و این مخالف قانون طبیعت است مثلاً قوه برقیه از اسرار مکنونه طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل انسان این را کشف کرد و قانون طبیعت شکست و از حیز غیب بحیز شهود آورد و این قوه عاصیه را در شیشه حبس نمود و این خارق العاده است و مخالف طبیعت است از غرب بشرق در یک دقیقه مخابره مینماید این معجزه است انسان صوت را میگیرد در فنوگراف حبس میکند و حال آنکه صوت باید آزاد باشد زیرا قانون طبیعت چنین اقتضا میکند همچنین سایر اکتشافات جمیع اسرار طبیعت است و بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی است این قانون طبیعت را میشکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت دائماً بیرون میریزد با چنین قوه الهیه چگونه جائز است که مامثل درنده ها باشیم مثل این گرگها یکدیگر را بدریم و فریاد بکش بکش بر آریم آیا این سزاوار عالم انسانی است اگر حیوانی درندگی نماید بجهت طعمه است عقل ندارد که فرق بگذارد میان ظلم و عدل قوه ممیزه ندارد لکن انسان چون درندگی نماید بجهت طعمه نیست بجهت طمع است بجهت حرص است حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از عقل سلیم مستفیض است با چنین افکار عالیه با وجود اینهمه علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار عقلیه با وجود این همه ادراکات با وجود این همه اکتشافات باز داخل میدان جنگ شده خوب یک دیگر را بریزند و حال آنکه انسان بنیان الهی است بنیان بشر نیست اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکندر شود پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند شبهه نیست که سبب غضب الهی است خداوند انسان را شریف خلق نموده و بر جمیع اشیاء امتیاز داده و بمواهب کلیه مختص نموده عقل داده ادراک داده قوه حافظه داده قوه متخیله داده حواس خمسۀ ظاهره داده این همه مواهب

دست عظیمه داده خداوند انسان را مصدر فضائل نموده تا آنکه مانند شمس روشن شود سبب حیات گردد سبب آبادی باشد حالا ما از جمیع این مواهب چشم می‌پوشیم و این بنیان الهی را خراب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خودمانرا اسیر میکنیم و باقتضای طبیعت حرکت مینمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است اگر انسان تربیت نشود از مقتضیات طبیعت نزاع وجدال است جمیع این مکاتب اینهمه مدارس بجهت چه تأسیس میشود بجهت اینکه انسان از مقتضای طبیعت نجات یابد از نقائص طبیعت خلاص شود کمالات معنویه پیدا کند ملاحظه کنید اگر این زمین را بحال طبیعت واگذارید خارستان شود علفهای بیبوده بروید لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت عظیمه حاصل شود این کوه‌ها را اگر بحالت طبیعت گذاری جنگل شود ابداً درخت میوه دار نروید ولی چون تربیت شود باغ گردد و نتیجه بخشد و نمر دهد انواع گل و ریاحین حاصل گردد پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد لهذا محتاج تربیت است علی‌الخصوص تربیت الهی مظاهر مقدسه الهیه مربی بودند باغبان الهی بودند تا این جنگل‌های طبیعی را باغستان پر نمر نمایند این خارستان را گلستان کنند پس تکلیف انسان چه چیز است این است که انسان باید در ظل مربی حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده بفضائل معنویه متصف گردد آیا جائز است که ما این مواهب الهیه را این فضائل معنویه را فدای طبیعت کنیم حال آنکه خداوند قوه می‌بماید که قوانین طبیعت را بشکنیم شمشیر را از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت زنیم آیا جائز است خود را اسیر طبیعت نمائیم بموجب انبعاثات طبیعی که نزاع بقا است مانند حیوانات درنده همدیگر را بدریم نوعی زندگانی کنیم که فرقی مابین انسان و حیوان نماند این است که فی‌الحقیقه بدتر از این زندگانی نمیشود از برای عالم انسانی حقارتی بدتر از این نیست از برای عالم انسانی وحشتی بدتر از جنگ نیست زیرا سبب غضب الهی است زیرا سبب هدم بنیان رحمانی است الحمد لله من خودم را

در مجموعی می بینم که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومی است و جمیع افکارشان وحدت عالم انسانی جمیع خدام حقیقی نوع بشرند از خدا می خواهم شماها را تأیید نماید و توفیق بخشد تا هر یک علامه عصر شوید و سبب نشر علوم گردید سبب اعلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردید زیرا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود و فرمود که اساس ادیان الهی یکی است و جمیع ادیان اساسشان ارتباط و التیام است لکن اختلاف در تقالید است و این تقالید دخلی بتعالیم الهی ندارد چون این تقالید مختلف است سبب نزاع و قتال شده اما اگر تحری حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متفق گردند دین باید سبب الفت و اتحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البته بی دینی بهتر است زیرا عدم شیء مضر بهتر از وجود آن است دین علاج الهی است در زمان هر درد نوع انسانی است مرهم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال شود و سبب جنگ و جدال گردد و علت خونریزی شود البته بی دینی به از دین است و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول و ملل را حضرت بهاء الله مصرح فرمود و مضرات جنگ را بیان کرد زیرا نوع انسانی يك قوم اند و جمیع سلاله آدم آدم یکی است و جمیع اطفال يك پدرند و اعضای يك عائله نهایتش این است که يك عائله بزرگی است و در يك عائله اجناس مختلفه تصور نتوان نمود اگر چنین تصور ممکن بود میتوانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجاست ولی مادامی که همه اعضای يك عائله هستند امم مختلفه نیستند لهذا این امتیازات که این ایتالیائی است و آن آلمانی است و این انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است و دیگری امریکائی اینها بی تمامها اوهام است همه انسانند همه خلق خداوندند همه يك سلاله اند همه اولاد يك آدم اند اینها تعیرات و همیه است اما تعصبات و وطنیه کره ارض موطن هر انسان است یکی است متعدد نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی حدود و همیه بی اساس را

بعضی از مستحقین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتل انداختند که مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالک لهذا این احساسات وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند خود در قصور عالیه زندگی میکردند از هر نعمتی بهره میبردند غذا های لذیذ میخوردند در رختخواب های پرند میخوابیدند در باغهای ملوکانه سیزو سیاحت بعین نمودند هر وقت ملالی رخ میداد در تالارهای رقص یا خانمهای ماه رومیرقصیدند گوش بموسیقی دلپذیر می دادند اما باین رنجبران باین رعیت ها باین بیچاره ها باین دهقان ها میگفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید خانمان یکدیگر را خراب کنید شما ها سربازید ماها صاحبمنصیب کایتانیم جنرالیم دیگران می گفتند چرا مملکت ما را خراب میکنید جواب میشنیدند که شما ها آلمانید ما فرانسه ایم ولی مؤسسن همه این جنگها در قصور بکیف خود مشغول بودند دست از سرور و فرح خود بر نمیداشتند اما خونهای بیچارگان ریخته میشد برای چه برای افکار و همیه که این ملت فرانسه است و آن دولت آلمان و حال آنکه هر دو آمدند هر دو اعضای يك عاقله اند هر دو يك ملت اند این عنوان وطن را سبب این همه خونریزیها میکنند و حال آنکه این کره يك وطن است پس صلح باید در جمیع اوطان محقق گردد خداوند يك کره خلق کرده يك نوع انسان خلق نموده این کره ارض موطن کل است ما آمده ایم يك خطوط بر همیه فرض کرده ایم در صورتی که این خطوط وهم است یکی را گفتیم آلمان است دیگری را فرانسه و باهم جنگ میکنیم که این وطن آلمان مقدس است سزاوار پرستش است سزاوار حمایت است ولی آن قطعه دیگری بداست مردمانش کشته شود اموالشان تاراج شود اطفال و زنان اسیر گردد چرا بجهت این خطوط و همیه انسان خونریزی نماید و ابنه نوع خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال آنکه چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده بعد قبر ابدی او شود آیا سزاوار است بجهت این قبر ابدی اینهمه خونریزی نماییم این خاک اجسام ما را الی الابد

در شکم خود مخفی خواهد کرد این خاک قبر ما است چرا جنگ وجدال برای این قبر ابدی
نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی است این چه بی فکری است امیدوارم که جمیع
ملل در نهایت محبت و الفت مانند يك عائله چون برادران و خواهران و مادران و
پدران با یکدیگر در کمال صلح زندگانی نموده و کامرانی کنند
نطق مبارك در کلیسای موحدين مونترئال کانادا امریکا اول ماه

سپتامبر ۱۹۹۳

هو الله

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده جمیع را از يك تناسخ خلق کرده
کل را از يك سلاله خلق نموده جمیع را در يك زمین خلق کرده و در ظل يك آسمان
خلق نموده و در جمیع احساسات مشترك خلق فرموده هیچ تفاوتی نگذاشته جمیع را
یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می پروراند جمیع را حفظ میفرماید
بجیب مهربان است در هیچ نضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته انبیاء را مبعوث
فرموده تعالیم الهی فرستاده و آن تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است سبب محبت بین قلوب
است اعلان وحدت عالم انسانی فرموده آنچه را موانع اتحاد است منهد میفرماید و هر چه
سبب اتفاق و اتحاد است مدح مینماید جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق
میفرماید جمیع انبیای الهی بجهت محبت بین بشر مبعوث شدند جمیع کتب الهی بجهت
اتحاد عالم انسانی نازل شده جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند و تعالیشان جمیع حقیقت
و حقیقت یکی است تعدد قبول نکنند لهذا اساس ادیان الهی جمیعاً یکی است لکن با وجود
این تباہیت اسف است که تعالیدی بمیان آمده که ابدأ دخلی باسبب تعالیم انبیاء ندارد
چون این تقلید مختلف است لهذا سبب اختلاف شده و بین بشر نزاع و جدال حاصل
گشته و حرب و قتال بمیان آمده که بنیان الهی را خراب می کنند مانند حیوانات
درنده یکدیگر را می کشند خانمان یکدیگر را خراب می نمایند حاکمیت یکدیگر

و اویران میکنند خدا انسان را بجهت محبت خلق فرموده بعالم انسانی تجلی محبت نموده سبب اتحاد کائنات محبت بوده جمیع انبیاء مروج محبت بوده اند حالا انسان مقاومت رضای الهی میکند بآنچه مخالف رضای الهی است عمل مینماید لهذا از بدایت تاریخ تا بحال عالم راحت ننموده همیشه حرب و قتال بوده همیشه قلوب از همدیگر متنفر بوده و بآنچه مخالف رضای الهی است عاملند هر محارباتی که واقع و خونریزی‌هایی که شده یا منبث از تعصب دینی بوده یا منبث از تعصب جنسی بوده یا منبث از تعصب وطنی بوده یا منبث از تعصب سیاسی لهذا عالم انسانی همیشه در عذاب است دز شرق تعصب بسیار بود زیرا آزادی نبود چنان تعصب بود که بهیچوجه آرامی نداشت ظلمت تقالید احاطه کرده بود جمیع طوائف و ادیان و اجناس در نهایت عداوت و نزاع بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد اولاً اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع خلق بندگان خداوندند و جمیع ادیان در ظل رحمت یزدان خدا بجمیع مهر بان است جمیع را دوست می دارد جمیع انبیاء در نهایت الفت بودند کتب آسمانی تأیید یکدیگر می نمایند با وجود این چرا باید بین بشر نزاع و جدال باشد مادام جمیع بشر خلق یک خداوندند و جمیع اغنام در ظل یک چوپان یک چوپان کل را اداره می کند پس باید گوسفندان الهی بایکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند نهایت این است بعضی فلائند بایه دانانمود ناقص هستند باید کامل نمود علیل هستند باید شفا داد کورند بایه بینا کرد

ثانیاً حضرت بهاء الله اعلان فرمود که دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بهتر است و هرچه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و مدحوح اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است زیرا دین بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر

است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بیدینی بهتر است
ثالثاً دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم و عقل نباشد اوهام
است زیرا خدا عقل بانسان داده تا ادراك حقائق اشياء کند حقیقت پرستد اگر دین
مخالف علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون سبب اطمینان
نیست اوهام است آنرا دین نمی گویند لهذا باید مسائل دینیه را با عقل و علم تطبیق
نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود

رابعاً تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادام بنیان انسانی است
اولاد دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندا بحقیقت کرد حضرت موسی
اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت
نمود جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند جمیع مؤسس حقیقت بودند جمیع مروج حقیقت
بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف حقیقت است اما تعصب جنسی
جمیع بشر از يك عائله اند بندگان يك خداوندند از يك جنسند تعدد اجناس نیست
ماذام همه اولاد آدمند دیگر تعدد اجناس اوهام است نزد خدا انگلیزی نیست فرساوی
نیست ترکی نیست فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسانند جمیع يك جنسند این تقسیمات را
خدا نکرده بشر کرده لهذا الف حقیقت است و باطل است هر يك دو چشم دارد
دو گوش يك سر دارد دو پا در میان حیوانات تعصب جنسی نیست در میان
کبوتران این تعصب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند گوسفندان همه يك
جنسند هیچ گوسفندی بدیگری نمیگوید تو گوسفند شرقی هستی من غربی هر جا
باشند باهم آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر بغرب بیاید با کبوتر غرب در نهایت آمیزش
است بکبوتر غرب نمیگوید تو غربی هستی من شرقی پس چیزیکه حیوان قبول نمیکند
آیا جائز است انسان قبول نماید و اما تعصب وطن همه روی زمین يك کره است يك
ارض است يك وطن است خدا تقسیم نکرده همه را یکسان خلق کرده پیش او فرقی نیست

تسمی را که خدا نکرده چطور انسان میکند اینها اوهام است اروپا يك قطعه است ما آمده ایم خطوطی وهمی معین کرده ایم ونهری را حد قرار داده ایم که اینطرف فرنا و آنطرف آلمانیا وحال آنکه نهر برای طرفین است این چه اوهامی است این چه غفلتی است چیزی را که خدا خلق نکرده ما گمان میکنیم و سبب نزاع و قتال قرار میدهم پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا مبغوض خدا ایجاد محبت و مودت نموده و از بندگانش الفت و محبت خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول خامساً از جمله تعالیم بهاء الله اینست که جمیع عالم باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان بر خیزد جمیع بشر متحد شوند و از آله سوء تفاهم بنشر معارف است لهذا بر هر پدری لازم که اولاد را تربیت نماید اگر روزی عاجز باشد هیئت اجتماعیه باید اعانت نماید تا معارف تعمیم یابد و سوء تفاهم بین بشر زائل گردد

سادساً آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاء الله اعلان وحدت حقوق رجال و نساء فرمود که مرد وزن هر دو بشرند و بندگان يك خداوند نزد خدا ذکور و اناث نیست هر کس قلبش پاک تر و عماش بهتر در نزد خدا مقرب تر خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت نمیشوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب مساوی شوند زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترك خدا تفاوتی نگذاشته

سابعاً وحدت لسان لازم است که لسانی ایجاد نمایند که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند پس هر نفسی محتاج دو لسان است یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر بدانند و باین سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود زیرا جمیع يك خدا را میپرستند کل بندگان يك خداوندند سوء تفاهم سبب این اختلافات است چون زبان یکدیگر را بدانند سوء تفاهم نماند جمیع باهم الفت و محبت نمایند شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند

ثامناً عالم محتاج صلح عمومی است تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لابد دول وملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را بآن محکمه کبری راجع کنند و آن محکمه کبری فیصل نماید مانند اختلافاتی که بین افراد است محکمه فیصل میکند همینطور اختلافات دول وملل را محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بجمیع ملوک نوشت جمیع این تعالیم در الواح ملوک و الواح سائره مندرج وچهل سال پیش در هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد کسانی که متابعت بهاءالله نموده اند باهم در نهایت الفت و اتحادند چون در مجلسی وارد میشوی عسیحی یهودی زردشتی و مسلمان همه در نهایت الفت و محبتند جمیع مذاکراتشان درباره رفع سوء تفاهم است باری من چون با آمریکا آمدم می بینم مردمانش خیلی محترم حکومت عادل و ملت در نهایت نجابت است از خدا میخواهم که این دولت عادله و ملت محترمه سبب شوند که اعلان صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شود اسباب الفت ملل شوند چراغی روشن نمایند که عالم را روشنی بخشد و آن وحدت عالم انسانی و اتحاد عمومی است امیدوارم شما ها سبب شوید که علم صلح عمومی در اینجا بلند گردد یعنی دولت و ملت آمریکا سبب شوند تا عالم انسانی راحت شود رضای الهی را حاصل نمایند و الطاف الهی شرق و غرب احاطه کند پروردگارا مهربانان این جمع توجه یقین دارند مناجات یسوی تو نمایند در نهایت تضرع بملکوت تو تبتل کنند و طلب عفو و غفران نمایند خدا یا این جمع را محترم کن این نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران نما خدایا ما ذلیم عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کثر ملکوت غنی نما علیم شفا عنایت کن خدایا برضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و هوای مقدس دار خدایا ما را بز محبت خود ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موفق بر خدمت عالم انسانی کن تا جمیع بندگانت خدمت نقایم جمیع خلقت را دوست داریم

و بجمیع بشر مهربان باشیم خدا یا توئی مقتدر توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار

دبلین امة الله مسس پارسنز علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای دختر ملکوتی من در راه آهن رو بسانفرانسیسکو میرویم بیاد خوی تو افتادم و بیاد روی مسترجفری کوچک لهذا فوراً بتحریر این نامه پرداختم این را بدان که نهایت سرور من وقتی است که آن دختر عزیز را بینم سرگشته و سودائی و مشهور بشیدائی و مفتون جمال آلهی و منجذب بنفحات جنت ابهی و مشتعل بنار محبت الله است چون شمع بسوزد و بگدازد و لکن بجمع نور بخشد و امیدم چنانست که چنین گردی در خصوص مسئله اقتصادی که بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل شده بود بیان چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا اساس مسئله را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود که این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حل تام نیابد بلکه ممتنع و محال و آن اینست که این مسئله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا عنتهی باصناف دیگر گردد زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است لهذا سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیئت اجتماعی - باری در هر قریهئی باید که از عقلاء آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن باشد و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود - این مخزن هفت واردات دارد .

و واردات عشریه - رسوم حیوانات - مال بی وارث - لفظه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب نداشته باشد - دقینه اگر پیدا شود تلشش راجع باین مخزن است - معادن تلشش راجع باین مخزن است و تبرئات خلاصه هفت مصرف دارد اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی - ثانی ادای عشر حکومت - ثالث

ادای رسوم حیوانات بحکومت - رابع اداره ایتام - شامس اداره اعاشه عجزه - سادس اداره مکتب - سابع اکمال معیشت ضروریه فقرا .

اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود مثلا ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومیه اش پانصد دولار است و مصارف ضروریه اش پانصد دولار از او چیزی عشر گرفته نمیشود - شخصی دیگر مصارفش پانصد دولار است ولی وارداتش هزار دولار از او عشر گرفته می شود زیرا زیادتش از احتیاجات ضروریه دارد اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد - دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنج هزار از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد - شخصی دیگر مصارف لازمه اش هزار دولار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه زیادتش دارد - شخصی دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا پنج هزار دولار است ولی وارداتش صد هزار از او ربع گرفته میشود دیگری حاصلاتش دوست دولار است ولی احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد پانصد دولار و در سعی و جهد قصوری نموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند و براحت زندگانی نماید و در هر ده هر قدر ایتام باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تأسیس نمود از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص نمود - از برای اداره معارف مقداری از این مخزن باید تخصیص نمود و از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود و اگر چیزی زیاد بماند آنرا باید نقل به صندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کرد چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیئت اجتماعیه در نهایت راحت و سرور زندگانی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابداء خللی واقع نگردد - زیرا مراتب از لوازم ضروریه هیئت اجتماعیه است هیئت اجتماعیه مانند اردومی است در اردو مارشال لازم - جنرال لازم - کلنل لازم - کاپیتان لازم و نفر لازم ممکن نیست که کل

صنف واحدا باشد حفظ مراتب لازم است ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگانی نماید و همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زراع لازم است البته این مراتب باید حفظ شود و الا انتظام عمومی مختل گردد. بجناب مسترپارسنز نهایت اشیاق و محبت ابلاغ دارید هرگز اورا فراموش ننمایم و اگر ممکن باشد این نامه را در یکی از جرائد نشر نمایند زیرا دیگران بنام خویش این قانون را اعلان مینمایند و بقدرسیه تکبیر ابداع ابی ابلاغ دارید و علیک البهائه
الابهی ع ع

نطق مبارک در کایسای کلبگ زوی هوکس در لندن

شب دوشنبه ۳۰ ماه دسمبر ۱۹۱۳

هو الله

خدا را شکر میکنم که در این محل جمعی از محترمین حاضرند که قلوبشان با یکدیگر متحد است و جوهشان بشارات الهی مستبشر است آثار محبت در سیمایشان نمایان است زیرا در عالم وجود چون نظر کنیم امری اعظم از محبت نیست محبت سبب حیات است محبت سبب نجات است محبت سبب ارتباط قلوب انسان است محبت سبب عزت و ترقی بشر است محبت سبب دخول در ملکوت الله است محبت سبب حیات ابدیه است چنانچه حضرت مسیح میفرماید خداوند محبت است اعظم از خدا چیست پس بفرموده حضرت مسیح در عالم وجود چیزی اعظم از محبت نیست در دنیا مجامع بسیار است لکن هر مجمعی را مقصدی و هر محفلی را امری سزاوار آنچه سزاوار مجامع دینی است محبت است مجامع دینی باید سبب محبت بین بشر شود استثنائی ندارد چنانکه حضرت مسیح میفرماید آفتاب الهی بر جمیع میتابد یعنی خداوند بر جمیع مهربان است جمیع خلق در بحور رحمت الهی مستغرق ادیان الهی باید سبب الفت و محبت بین بشر شود زیرا اسس ادیان الهی محبت است کتب مقدسه را مطالعه کنید که اسس دین الهی محبت است

هر چند قوای دیگر هم ممکن است سبب الفت گردد لکن هیچ چیز مثل دین سبب الفت
نمیشود مثلاً ملاحظه کنید که اساس دین الهی در زمان مسیح و بعد از آن سبب الفت
شد و قتیکه حضرت مسیح ظاهر شد امم روم و یونان کلدان آشور مصر جمیع بایکدیگر
در نهایت عداوت و بغضاء بودند مع ذلك بزودی جمیع متحد و متفق شدند و نهایت الفت
و محبت بایکدیگر پیدا کردند امم مختلفه امت واحده شدند پس از این فهمیدیم که
دین الهی سبب محبت و الفت است سبب عداوت و بغضا نیست همینطور وقت ظهور
حضرت موسی نهایت اتحاد بین بنی اسرائیل حاصل شد باز مبرهن شد که دین نه تنها
سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور
است قوای سائره و سیاسیه نمیتواند از عهده این اتحاد بر آید نمی تواند ارتباط
بین قلوب دهد هکذا عام و معارف نمی تواند اینطور محبت بین قلوب بیندازد
آن قوه قوه دین است که تولید محبت میکند شرف و عزت می بخشد قوه دین است که
عالم را نورانی میکند قوه دین است که حیات جاودانی می بخشد قوه دین است که
ریشه عداوت و بغضا را ازین بشر بر میاندازد بتاریخ رجوع و ملاحظه کنید که دین
چگونه سبب الفت و محبت شده یعنی اساس جمیع ادیان محبت است لکن تقالید سبب
عداوت و بغضا است چون اساس ادیان الهی را تحری کنیم می بینیم خیر محض است و
چون نظر بتقالید موجوده کنیم می بینیم شر است چه که اساس دین الهی یکی است
لهذا سبب الفت است ولیکن تقالید چون مختلف است لهذا سبب بغض و عداوت است
الان اقوام متحاربه در بالکان اگر اساس دین الهی را بیابند فوراً بایکدیگر صالحه کنند
زیرا جمیع ادیان الهی دلالت بروحدت و محبت میکند ولیکن هزار افسوس که اساس دین
الهی را فراموش کردند و متمسک بتقالیدی شدند که مخالف اساس دین الهی است لهذا
خون همدیگر میریزند و خانمان یکدیگر خراب میکنند انبیای الهی چقدر صدمات دیدند
چقدر بلایا کشیدند بعضی مخبوس شدند بعضی سرگون شدند بعضی شهید شدند حتی

جان را فدا کردند ملاحظه کنید حضرت مسیح چه بلا یا کشید آخر صلیب را قبول فرمود تا آنکه بین بشر محبت و الفت حاصل گردد و قلب رب بایکدیگر ارتباط یابد و لکن واسفا که اهل ادیان فراموش کردند و از اساس ادیان الهی غافل ماندند و باین تقالید پوسیده متمسک شدند و چون این تقالید مختلف است لهذا بایکدیگر جنگ میکنند هزار افسوس که آنچه را خدا سبب حیات قرار داده سبب ممات کردند امری را که خدا سبب نجات قرار داده سبب هلاک کردند دین را که سبب نورانیت عالم انسانی است سبب ظلمت قرار دادند صد هزار افسوس باید بر ادیان گریه کرد چگونه این اساس فراموش شده و اوهامات جای آنرا گرفته و چون اوهامات مختلف است لذا جنگ و جدال است با وجودی که این قرن نورانی است قرن علوم و فنون است قرن اکتشافات است قرن کشف حقائق اشیاء است قرن عدالت است قرن آزادی است با وجود این ملاحظه میکنید که حرب است بین ادیان حرب است بین اقوام حرب است بین دول حرب است بین اقالیم چقدر جای تاسف است باید نشست و گریست در زمانی که در ایران حرب و جدال بود حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن یکدیگر بودند از یکدیگر احتراز میکردند و یکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود در همچو وقتی و همچو ظلمتی حضرت بهاء الله ظهور کرد و آن ظلمات را زائل کرد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود اعلان وحدت عمومی کرد اعلان وحدت جمیع ادیان کرد اعلان وحدت جمیع اقوام کرد کسانی که نصیح آن حضرت را پذیرفتند الان بایکدیگر در نهایت الفتند این سوء تفاهمی که بین ادیان بود زائل شد الان در ایران و سایر بلاد شرق مجامعی تشکیل میشود از جمیع ادیان که بایکدیگر در نهایت الفت و محبتند مثلاً ملاحظه میکنی مسیحی مسلمان یهود زردشتی بودائی در نهایت الفت در یک انجمن جمع میشوند و جمیع متحد و متفقند نه نزاعی نه چندی نه حربی نه قتالی بلکه بایکدیگر در نهایت الفتند زیرا تقالید را فراموش کردند

و اوهامات را کنار گذاشتند تمسك بااساس اديان الهی کردند و چون اساس اديان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند لهذا با یکدیگر در نهایت ارتباطند بدرجه که ممکن جان خود را فدا میکنند اما احزاب دیگر که نصائح حضرت بهاء الله را قبول نکردند الی الآن در جنگ و نزاعند باری حضرت بهاء الله تعالی فرمود که اول تعلیمشان وحدت عالم انسانی است و در خطاب بجمیع بشر میفرماید جمیع باریك دارید و برك يكشاخسار یعنی هر يك بمنزله برگگی و نمری و جمیع از شجره آدمی هستید و جمیع يك عائله و بندگان خدائید و جمیع اغنام يك شبانید و چوپان حقیقی خداست و مهربان بجمیع است مادام که شبان حقیقی مهربان است و جمیع اغنام را می پروراند چرا ما با یکدیگر نزاع کنیم و عنوان را دین بگذاریم قتال و جدال کنیم عنوان قومیت بگذاریم و جنگ و حرب کنیم عنوان وطن بگذاریم و بغض و عداوت بیکدیگر ابراز نماییم و حال آنکه جمیع اوهام است اول اینکه دین سبب الفت و محبت است ثانی اینکه جمیع بشر يك قومند و جمیع روی زمین يك وطن است این اختلافات اوهام است خدا این اديان را مختلف نکرده يك اساس گذاشته خدا زمین را تقسیم نکرده همه را يك کوره خلق کرده خدا این اقوام را مختلف نکرده جمیع را يك قوم آفریده چرا ما تقسیمات فرضیه قرار دهیم چرا ما تفاوت بگذاریم این را بگوئیم آلمان است و این مملکت فرانسه است و حال آنکه همه یکی است خداوند همه را یکسان آفریده بجمیع مهربان است پس نباید این اوهامات را سبب نزاع و جدال قرار دهیم جمیع علی الخصوص دین را که سبب محبت است سبب نورانیت است روحانیت قلبی است تجلی ملکوتی است همچو چیز عزیزا بیائیم سبب نزاع و جدال قرار دهیم این چه ضلالت است این چه بی فکری است این چه پستی است و دیگر از تعالیم حضرت بهاء الله این است که دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب بغض و عداوت شود بیدینی بهتر است زیرا دین علاج امراض انسانی است اگر علاج سبب مرض گردد البته ترك آن اولی است اگر دین سبب عداوت گردد

عین شر است لهذا عدمش بهتر از وجود و دیگر از تعالیم حضرت بهاءالله اینکه تعصبات دینی تعصبات قومی تعصبات وطنی تعصبات سیاسی همه هادم بنیان انسانی است تا این تعصبات موجود است عالم انسانی راحت نیابد پس باید این تعصبات را فراموش کرد تا عالم انسانی راحت شود الحمدلله ما جمیع بندگان خدائیم و در بحر رحمت پروردگار مستغرقیم مادام چنین خدائی مهربان داریم چرا باید با یکدیگر نزاع کنیم نامهربان باشیم ظلمت اندر ظلمت باشیم

باری تعالیم بهاءالله بسیار است اگر بخواهید اطلاع حاصل کنید بکتاب و جراید رجوع کنید آنوقت مطلع میشوید که این دین سبب الفت و محبت بین بشر شده و صلح عمومی را دائر کرد لهذا چون ملت انگلیس نجیب است و دولت انگلیس دولت عادلانه است امید چنانست که سبب شود تا عالم صلح در جمیع عالم بلند گردد و وحدت عالم انسانی مشاهده گردد این عالم ظلمانی نورانی شود این جنگها مبدل بصلح گردد این اختلاف باتحاد و اتفاق انجامد

خطابه در مجلس اسپرانتیستهای ادینبورگ اسکاتلند

از احساسات وجدانیه مسترها خیلی ممنونم فی الحقیقه آنچه فرمودند ستایش خود ایشان است زیرا دلیل بر احساسات فاضلانه بود دلیل بر علو همت و انتشار لسان اسپرانتو بود و این سبب سرور عموم است چرا که هرچه در عالم انسانی سبب اتحاد شود مفید است و هرچه سبب اختلاف و تفریق مضر است این قرن نورانی است اکتشافاتش بسیار است اختراعاتش بنیاد و مشروعاتش بسیار و بسبب این آثار از سایر قرون ممتاز و اعظم مشروع این قرن وحدت عالم انسانی است و همچنین وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است سبب حصول اتحاد است سبب زوال سوء تفاهم است سبب ظهور حقیقت است و سبب محبت جمیع بشر است و سبب تفهیم و تفهم است که اهم امور در عالم انسانی است هر فردی از افراد بشر بجهت وحدت لسان میتواند بر افکار

عموم بشر اطلاع یابد بسبب وحدت لسان انسان میتواند باسرار قرون ماضیه مطلع شود و یکمال سهولت تحصیل علوم و فنون موجوده کند زیرا در مدارس شرق و غرب اهالی باید چند سال زحمت بکشند تا تحصیل السن نمایند. اول باید چهار سال تحصیل لسان نمایند تا مباشرت بعلم کنند. مثلاً شخصی از اهل هند یا ایران و ترکستان و عربستان بخواهد تحصیل فن طب نماید باید اول چهار سال تحصیل لسان انگلیسی کند تا مباشرت بتحصیل طب نماید لکن کسی لسان عمومی داشته باشد در صغر سن آن لسان را تحصیل کند بعد بهر مملکتی رود بدو بتحصیل علوم مشغول شود و امروز اگر نفسی ده زبان داشته باشد باز محتاج لسان دیگر است. اما اگر لسان عمومی باشد چقدر آسان میشود فی الحقیقه نصف حیات بشر باید بتحصیل لسان صرف شود هر کس بخواهد در یکی از قطعات عالم سفر کند باید ده لسان بداند تا بتواند با عموم معاشرت کند و تحصیل ده لسان يك عمر میخواهد اما يك لسان عمومی انسان را از همه این مشقت ها راحت میکند خلاصه تفهیم و تفهیم منوط بلسان واحد است باید تلمیذ و معلم وحدت لسان داشته باشند تا تفهیم و تفهیم حاصل شود چه که در عالم امری اعظم از تفهیم و تفهیم نیست تربیت صحیح منوط بتفهم و تفهیم است تعلیم علوم منوط باین است و این است سبب تحصیل معارف عمومی و باین سبب انسان از هر امری واقف شود پس اگر وحدت لسان باشد جمیع افراد بشر باسانی یکدیگر تفهیم نمایند حکایت کنند که دو نفر دوست بودند که لسان یکدیگر را نمیدانستند یکی بیمار شد دیگری بیعادت او رفت رفیق از مریض پرسید باشاره که چطور جواب داد مردم ولی رفیق چنین فهمید که می گوید بهترم گفت الحمدلله باز باشاره پرسید چه خوردی جواب داد زهر گفت شفای عاجل است باز پرسید حکیم تو کیست جواب داد عزرائیل گفت قدمش مبارك است شخص ثالث که زبان هر دو را می دانست برفیق گفت میدانی چه جواب میدهی گفت چون من چنین گمان کردم که میگوید بهترم گفت الحمدلله میگوید فلان دوا خوردم گفتم شفای عاجل

است میگوید حکیم من فلان کس است لهذا گفتم قدمش مبارك است بعد چون فهمید بعکس جواب داده خیلی محزون شد و این حکایت را نوع دیگر مثنوی بیان میکند مقصود یکیست خلاصه هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهم نیست و هیچ چیز از عدم تفهیم و تفهم بدتر نه هر کس گیر کرده میداند چگونه انسان متحیر میماند هیچ نمیداند چه بکند از هر چیز باز میماند اما چون وحدت لسان حاصل شود همه مشکلات حل گردد الحمدلله لسان اسپرانتو پیدا شده و این از خصائص این قرن و از اعظم مشروعات است تا بحال عالم انسانی این استعداد نداشت در قرون ماضیه فی الحقیقه بخاطر نیامد و ممکن نبود زیرا اسباب معاشرت و ذهاب و ایاب اینگونه فراهم نبود حال و سائط نقلیه و ارتباط از هر گونه بسیار لهذا ترویج لسان واحد در جمیع ممالک ممکن حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش کتاب اقدس را مرقوم فرمود از جمله تعالیم الهیه در آن کتاب اقدس این است که باید يك لسان عمومی ایجاد شود و در جمیع مدارس تعلیم گردد و فوائد آن چنین و چنان است حال الحمدلله لسان اسپرانتو اختراع شده لهذا من میگویم که جمیع بهائیان شرق تحصیل کنند عنقریب در شرق انتشار خواهد یافت و خواهش دارم نهایت اهتمام در تحصیل و ترویج آن بنمائید زیرا یومی را که انبیا بیان کرده اند یوم وحدت عالم انسانی است که گرگ و میش از يك چشمه بنوشند شیر و آهو در يك چراگاه بچرند یعنی اهم مختلفه باهم الفت نمایند ادیان متضاده متحد شوند الا گرگ و میش هرگز باهم نچرند میش همیشه غذای گرگ بوده اگر گرگ ندرد و نخورد میمیرد پس مقصد نفوس مختلفه و مذاهب و اجناس متنوعه است که باهم الفت نمایند و متحد شوند امروز آن روز است پس هر چه سبب اتحاد است خوبست و نافع و اعظم وسیله وحدت لسان است که عالم انسانی را عالم واحد کند سوء تفاهم ادیان را زائل نماید شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر دهد وحدت لسان عالم انسانی را يك عائله کند و وحدت لسان اوطان بعیده را وطن واحد کند و قطعات خسته را قطعه واحد و لسان

یکدیگر را میدانشد و این سبب میشود که نادانی از میان میرود هر طفلی باین سبب تحصیل علوم میکند و محتاج بدو لسان و بس یکی لسان و ظنی یکی لسان عمومی ممکن بجائی برسد که بلسان و ظنی هم احتیاج نماند دیگر چه موهبتی اعظم از این است و چه راحتی برای انسان بهتر از این عالم انسانی جنت میشود چنانچه میگویند لسان اهل جنت لسان واحد است عالم ناسوت آمین ملکوت گیرد اکتشافات بسیار شود اختراعات تزیید نماید صنایع ترقی کند فلاح ترقی یابد زیرا ملل از یکدیگر بی خبر نمائند چون لسان لسان واحد است شرق از فیض غرب استغاضه کند غرب از انوار شرق منور شود خلاصه باین سبب عالم انسانی عالم دیگر شود ترقیات فوق العاده حاصل گردد یک مملکت وقتی لسان یکدیگر را ندانند چقدر مشقت دلبرند و اگر بدانند چقدر سهولت در امور یابند لهذا امیدوارم این لسان اسپراتو بزودی تعمیم و در جمیع عالم انتشار یابد تا کل در نهایت الفت و یگانگی زندگی نمایند

خطابه در اول کلیسای متحدین در شهر فیلادلفیا امریکا صبح

یکشنبه ۹ جون ۱۹۱۲

من از مملکت بعیده شرق میآیم مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع نموده مملکتی که مظاهر مقدسه از آن ظاهر شده که محل ظهور قدرت الهیه بوده و مرادو مقصودم این است که بلکه انشاء الله از تباطی ما بین شرق و غرب حاصل شود محبت الهیه جبهتین را احاطه کند نورانیت الهیه هر دو اقلیم را روشن نماید نفحات روح اقدس جمیع را زنده کند لهذا تضرع بدرگاه الهی میکنم که این شرق و غرب را یک اقلیم فرماید و این ادیان را یک دین نماید این نفوس را یک نفس کند جمیع بمنزله انوار یک شمس و امواج یک دریا گردند جمیع درختان یک بوستان شوند و کل اوراق و ازهار یک گلستان گردند حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدس و منزله از ادراک کائنات زیرا ادراک کائنات محدود و حقیقت الوهیت نامحدود چگونه محدود میتواند احاطه

بغیر محدود نماید ما فقر محضیم و حقیقت الوهیت غنا، صرف فقر بحت چگونه احاطه
بغنا مطلق کند ما عاجز صرفیم و حقیقت الوهیت قدرت محض عجز صرف چگونه تواند
بقدرت محض پی برد کائناتی که مرکب از عناصرند و همیشه در انقلاب و انتقال از حالی
به حال چگونه میتوانند که تصور حقیقت را بکنند که حی قیوم و قدیم است یقین است
که عاجزند زیرا چون در کائنات نظر میکنیم می بینیم که تفاوت مراتب مانع از ادراک
است هر رتبه مادون ادراک رتبه ما فوق نتواند مثلاً جماد هر قدر صعود کند ادراک
عالم نبات نکند و نبات هر چند ترقی کند حقیقت حیوان را ادراک نکند و از عالم سمع و
بصر خبر نگیرد حقیقت حیوان هر قدر ترقی کند از حقیقت انسان خبر نگیرد و قوه
عقلیه انسان را درک نتواند پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک است و هر
رتبه مادون ادراک رتبه ما فوق را نتواند دقت نماید که این گل هر چند ظریف است لطیف
است معطر است در عالم نبات بدرجه کمال است اما ادراک حقیقت انسان را نمیکند
سمع و بصر عالم انسان را تصور نتواند عقل و ادراک انسان را تحقق نماید از عالم
انسان خبر ندارد و حال آنکه هر دو حادث ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است
زیرا رتبه انسان بلند و رتبه نبات پست است پس چگونه میتواند حقیقت بشریه
ادراک حقیقت الوهیت نماید چگونه میتواند انسان محدود رب غیر محدود را ادراک کند
شبه نیست که نتواند بتصور انسان نیاید زیرا آنچه بتصور انسان آید آن محدود است
و حقیقت الهیه نامحدود ولی آن حقیقت الوهیت افاضه وجود بر جمیع کائنات فرموده
مواهب او در عالم انسانی ظاهر انوار او در عالم وجود مانند انوار آفتاب منتشر چون
آفتاب را ملاحظه میکنید انوار و حرارتش بر جمیع اشیاء تابیده همینطور انوار شمس
حقیقت بر کل تابیده نورش یکی است حرارتش یکی است فیضش یکی است و بر جمیع
کائنات تابیده و لکن مراتب کائنات متعدد است استعدادشان متفاوت است هر یک بقدر
استعداد خویش از آفتاب استفاضه دارد سنگ سپاه پرتوی از آفتاب دارد اشجار پرتوی

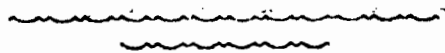
از آفتاب دارد حیوانات پرتوی از آفتاب دارد و به حرارت آفتاب تربیت شده آفتاب یکی است فیض یکی است ولی نفوس کامله بشریه مثل آینه که شمس تمام قوت در او اشراق نموده و کمالات آفتاب در آن ظاهر و آشکار میشود حرارت و ضیاء آفتاب در آن هویدا است بتمامه حکایت از آفتاب میکنند این مرایا مظاهر مقدسه هستند که از حقیقت الوهیت حکایت میکنند مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است همینطور صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدسه ظاهر و آشکار این است که حضرت مسیح میگوید الاب فی الابن مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار است اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و آمده در این آینه جای گرفته زیرا حقیقت الوهیت را صعود و نزولی نیست دخول و خروجی نیست مقدس و منزّه از زمان و مکان است همیشه در مرکز تقدیس است زیرا تغییر و تبدیلی از برای حقیقت الوهیت نیست تغییر و تبدیل و انتقال از حالی بحالی از خصائص حقیقت حادثه است در وقتی که در بلاد شرق اختلاف شدید بود و نزاع و جدال عظیم مذاهب و ملل با یکدیگر جنگ و جدال داشتند اجناس مختلفه با یکدیگر در بحث و نزاع بود در همچو وقتی حضرت بهاءالله از افق شرق ظاهر گشت و اعلان وحدت فیوضات الهیه و وحدت انسانیه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع از فیض ایجاد الهی وجود یافته خداوند بجمیع مهربان است و جمیع را میپرورد بهر جنس باشد بهر نوعی بهر ملتی مهربان است جمیع را رزق میدهد جمیع را میپروراند جمیع را حفظ میکند و با جمیع با الطاف معامله مینماید مادام که خدا بکل مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم مادام خدا باکل با وفا است ما چرا بی وفا باشیم مادام خدا باکل برحمت معامله میکند ما چرا بظهر و غضب معامله کنیم این است سیاست الهیه البته اعظم از سیاست بشریه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد پس ما باید متابعت سیاست الهیه کنیم جمیع ملل

وخلق را دوست داشته باشیم بجمیع مهربان باشیم و جمیع را بر گن و شکوفه و نمریک درخت دانیم زیرا جمیع از سلالهٔ یک خاندان از اولاد یک آدم امواج یک دریا جمیع سبزهٔ یک چمن جمیع در پناه یک خدا نهایت این است که یکی علیل است باید معالجه نمود جاهل است باید تعلیم کرد در خواب است باید بیدار کرد بیهوش است باید هوشیار نمود وحدت عالم انسان را اعلام کرد و همچنین وحدت ادیان را زیرا جمیع ادیان الهیه اساس حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند حقیقت یکی است اساس جمیع انبیای الهی حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت این است که تقالیدی بمیان آمده آداب و رسوم و زوائدی پیدا شده این تقالید از انبیا نیست این حادث است بدعت است و چون این تقالید مختلف است سبب اختلاف ادیان شده اما اگر ما این تقالید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان الهی تحریر کنیم یقین است که متحد میشویم و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کل در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج بتربیت دارند اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه نیست که امتیازی نخواهد ماند زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج بدو جناح است یکی اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب و بال دیگر است عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش بازماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقلی و دانش عنایت فرموده جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذارده است لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هر کس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا مقبولتر خواه زن باشد خواه مرد چه بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده و مریم مجدلیه غبطه رجال بود مریم ام یعقوب قدیوه

رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قره‌العین کوکب نورانی روشن بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجال اند عالمند شاعرند و افتند و در نهایت شجاعت هستند تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکنند اول معلم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند همینطور حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشریک تربیت شوند رجالاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس يك نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشریک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجنگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیاراضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمیشود ولو هر اوهای بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات کشته شوند لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر بر داشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد و از جمله تعالیمی که حضرت بهاء الله اعلان کرد این بود که باید دین مطابق عقل باشد مطابق با علم باشد علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم هر دو یکدیگر ارتباط تامه یابند این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله

از مسائل دینی مخالف عقل باشد مخالف علم باشد آن وهم محض است چقدر از این درباهای اوهام در قرون ماضیه موج زد اوهامات ملت رومان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود اوهامات ملت یونان را ملاحظه نمائید که اساس دین آنها بود و اوهامات مصریان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود اینها جمیع مخالف عقل مخالف علم لهذا نخل واضح و آشکار گردید که اوهام بود ولی در زمانشان در نهایت تمسک بودند مثلاً مصریان قدیم چون در نزد آنها ذکر صنمی از اصنام آنها میشد در پیش چشمشان معجزه مجسم و حال آنکه يك پارچه سنگ بود

پس ما باید از اوهامات بگذریم تحری حقیقت کنیم آنچه را که دیدیم مطابق حقیقت است قبول نمائیم و آنچه را علم تصدیق نمیکند عقل قبول نمیکند حقیقت نیست تقلید است این تقلید را باید دور بیندازیم و تمسک بحقیقت نمائیم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبول کنیم و چون چنین شود بکلی اختلاف نماند و جمیع عائله واحده ملت واحده جنس واحد وطن واحد سیاست واحد احساسات واحد و تربیت واحد گردیم پروردگارا آمرزگارا این بندگان را پناه توئی واقف اسرار و آگاه توئی جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما گنه کاریم و توئی غافر الذنوب و رحیم و رحمن پروردگارا نظر بقصور ما منما بفضل و موهبت خویش معامله کن خطاه ما بسیار است ولی بحر رحمت تو بی پایان عجز ما بسیار است و لکن تأیید و توفیق تو آشکار پس تأیید ده و توفیق بخش و ما را بر آنچه سزاوار درگاه تو است موفق نما دلها را روشن کن و چشمها را بینا نما و گوشها را شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضان را شفا بخش فقیران را غنی نما و خائفان را امنیت بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن کن توئی مقتدر توئی توانا توئی کریم توئی رحمن و توئی مهربان



خطابه در کشتی سدر يك هوايت ستار لاین کمپانی در سفر

بامریکا شب ۲۸ مارچ ۱۹۱۲

حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند در اینجا ما اهل شرقیم
و شما اهل غرب همین الفت و اجتماع نمونه است که الفت شرق و غرب ممکن است
زیرا اول تجلی محبت است شکر خدا را که اسباب محبت و الفت برای ما فراهم آمده
است چون بر کلمات نظر نمائیم می بینیم هر کافنی دارای کمالاتی است جماد دارای کمالاتی
است نبات دارای کمالاتی است اما عالم نبات کمالات جمادی را دارد و فضلا عن ذلك
داوای کمالات نباتی است و همچنین حیوان کمالات نباتی را دارد و فضلا علی ذلك
کمالات حیوانی در است تا انسان که اشرف جمیع مخلوقات است و جامع جمیع کمالات
مشترکه و کمال خصوصی انسانی و چون نظر بتاريخ بشر کنیم از بدایت الی الان عالم
انسانی رو بتکمیل است هر چند کمالاتش نامحدود است اما تا بحال بترقی تام و درجه
بلوغ نرسیده و در قرون اولی و قرون وسطی و قرون اخیره همیشه جنگ و جدال
یا در میان دودولت و یا در میان دودولت و یا در میان دودین و مذهب بوده هزاران خانمان
در هر وقتی ویران شده صد هزاران پسران بی پدر گشته صد هزار مادران بر پسر شدند
لینا عالم انسانی هنوز بکمال نرسیده چه که این درندگی سزاوار عالم حیوانی است
نه عالم انسانی آنچه شایسته انسان است محبت است حرب و جدال سزاوار حیوانات درنده
است و حیوانات درنده برای قوت ضروری بقدر لزوم میدرنند اما انسان برای قوت ضروری
نیست بلکه بجهت شهرت و اظهار قنوت و ظهور و سطوت و صولت است انسان آلت درندگی
ندارد یعنی جنگ و دندان کج مانند گرگ و سگ ندارد بلکه آلات دانه خوری و میوه
خوری دارد یا وجود این درنده و خونخوار است و همچنین حیوانات جنس خود را
نمیترسند بلکه حیواناتی میترسند که طعمه آنها است شیر بچه خود را نمیدرد اما
بسیاری از پلشلهن حتی فرزندان خود را کشتند پس انسان غافل ظالم از حیوان

درنده تر است لهذا جمیع انبیا برای تربیت محبت آمدند و دین الهی اساس الفت و محبت بود اما هزار افسوس که آنچه سبب الفت و محبت بود علت عداوت نمودند و هر وقت حربی واقع شد یا حرب جنسی بود یا حرب دینی یا حرب سیاسی یا حرب وطنی با آنکه نوع انسان همه یک جنسند جمیع سلاله آمدند و جمیع اهل یک وطنند چرا مختلف باشند چرا حرب نمایند خدا جمیع را یک جنس خلق نمود و عالم ارض را یک کره آفریده و کل را یک سلاله خلق کرده آیا سزاوار است ممالک یکدیگر را خراب کنند و نفوس یکدیگر را هلاک نمایند ملاحظه کنید یک مادر بیچاره چقدر خون دل میخورد و بیست سال زحمت میکشد شبها نخوابد روزها آرام نگیرد تا فرزند نازنینی بزرگ شود یک دفعه آن نوجوان برازنده را مقابل توپ میزنند و بکشتن میدهند و ابد نتیجه ندارد ملاحظه نمائید یکوقت آلمان بر فرانسه غلبه نمود چه خونهای ریخته شد تا بعد فرانسه غلبه کرد باز آلمان غالب شد در هر دفعه چقدر اتلاف نفوس شد بدون نتیجه و عاقبت جمیع اینها فانی شود دولت یونان در سالف زمان ممالک کثیر فتح کرد عاقبت چه شد رومیان جمیع اروپا را تسخیر کرد عاقبت چه شد چه فتوحات کرد چهار میلیون نفوس تباہ نمود چه نتیجه داد عاقبت بخود مغلوب گشت قسم بعزت الهیه اینگونه درندگی سزاوار عالم حیوانی نیز نیست تا چه رسد بانسان خداوند مهربان کل را خلق کرده و جمیع را رزق میدهد و بجمیع مهربان است پس باید متابعت سیاست الهیه نمود زیرا بشهر قدر کوشش نماید نمیتواند سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید خدا با جمیع صلح است ما چرا در جنگ باشیم او بهمه مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم باری آن قرون ماضیه قرون جهل بود الحمد لله این قرن قرن علم است قرن اخلاق است قرن تمدن است قرن اکتشاف حقائق لشیاء است عقول ترقی نموده دایره افکار اتساع یافته سزاوار عالم انسانی در این قرن نورانی وحدت عالم انسانی است تا جمیع فرق یک فرقه شوند و این تعصبات دینی و تعصبات جنسی و تعصبات وطنی و تعصبات سیاسی را ترک نمایند حضرت مسیح

جان خود را برای این مقصد عزیزنثار فرمود و بعمل تعلیم داد که شما نیز چنین نمائید حضرت موسی چهل سال کوشید حضرت ابراهیم برای این مقصد کوشش فرمود تا روز بروز در الفت و محبت کوشیم زیرا راحت انسانی در محبت و الفت است نورانیت عالم در محبت و الفت است در وقتی که در ایران از فرق و ملل مختلفه فرس بود ترک بود عرب بود مجوس و یهود و نصاری و مسلمان بود طوائف و ادیان مختلفه در نهایت ضدیت بودند یکدیگر را نجس میدانستند ممکن نبود بر سر يك سفره جمع شوند در همچو وقتی حضرت بهاءالله مانند آفتاب از شرق ظاهر شد علم و وحدت انسانی بلند فرمود چنان اقوام مختلفه را الفت داد که اگر شخصی در مجامع آنها وارد شود نمیداند کدام مسیحی کدام مسلمان کدام یهودی کدام زردشتی

اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است فرمود همه بندگان يك خداوندند و در ظل يك مربی حقیقی خداوند خلعت انسانیت را بدوش کل داده نهایت این است یکی جاهل است باید او را دلالت نمود طفلان است باید تربیت کرد مریض است باید معالجه نمود آسازوار است مریض را بی اعتنائی کنیم و طفل را ناههربانی نمائیم ثانی تعلیم بهاءالله تحری حقیقت است که اگر ملل و ادیان تحری حقیقت نمایند متجدد میشوند حضرت موسی تزویج حقیقت کرد و همچنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاءالله کل تأسیس و تزویج حقیقت نمودند ثالث تعلیم حضرت بهاءالله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب اختلاف شود عدم آن بهتر است

دابع تعلیم حضرت بهاءالله اینکه دین و علم توأم است دین اگر مخالف علم باشد جهل است پس باید جمیع مسائل دینی را مطابق علم نمود زیرا مخالف علم جهل است پس حکمت و عقل سلیم مطابق و ممد دین است نه مخالف خاص تعلیم حضرت بهاءالله آنکه تعصب دینی و تعصب سیاسی و تعصب جنسی و

تعصب وطنی نهادم بنیان انسانی است با وجود این تحصیل ممکن نیست عالم انسانی ترقی نماید
ملازمین تعلیم حضرت بهاءالله مساوات حقوق رجال و نساء است باید تساوی حقوق

حاصل نماید تا نساء در جمیع کمالات مساوی با رجال گردند

مسایح تعلیم حضرت بهاءالله تساوی حقوق نفوس و تعدیل معیشت است باید
جمیع بشر از سعادت و آسایش نصیب ببرند اگر شخص غنی در قصر عالی است فقیر هم
آشیانه فقیر داشته باشد اگر غنی در نهایت ثروت است فقیر هم دارای قوت ضروری
باشد اما تفاوت درجات را باید حفظ نمود زیرا نمیشود جمیع یکسان باشند

ناهن تعلیم حضرت بهاءالله آنکه عالم انسانی هر قدر ترقی طبیعی نماید یا محتاج
نفثات روح القدس است قدمای خیلی کوشیدند که بقوه عقل اسباب تربیت نفوس فراهم
نمایند اما فلاسفه هر چند تربیت خود و نفوس قلیله نمودند لکن تربیت عمومی توانستند
هر قوتی از تربیت فوق العاده عمومی عاجز است مگر قوه روح القدس مثلا حضرت مسیح بقوه
روح القدس تربیت عمومی نمود و ملل مختلفه را الفت داد تا امت کلدان و اجیسیان و
رومان و یونان و آشوریان امم مختلفه بقوه روح القدس الفت یافتند پس عالم انسانی محتاج
این قوه الهی است تا از جهت علم و عقل و هم از جهت روحانیت ترقی نماید دانش و
سیاست طبیعی در اکثر موارد سبب تفرقه و اختلاف است چنانچه بر حسب رأی بعضی از
سیاسیون فلاسفه یونان در میان ایرانیان اختلاف انداختند تا قوت نگیرند و این سبب شد که
چندین سال ایرانیان متفرق بودند اما روح القدس سبب اتحاد و اتفاق شد پس ما باید
بکوشیم تا جمیع اقلیم اقلیم واحد شود عالم انسانی مانند یک کله است و شبان آنها
خداوند ملازم شبان بکل مهربان است چرا اغنام بایکدیگر در نزاع باشند نباید مسایح
چنین شبان مهربانی را فراموش نمود او برای ما الفت خواسته ما چرا تفرقه خواهیم انبیا
و اولیا را فرستاد تا همه متفق شویم چرا اختلاف نمایم الحمدلله امشب در چنین انجمن
محترمی جمعیم امید است جمیع سبب نورانیت عالم انسانی شویم و از قلت عمده اندیشه

نمائیم چه بسیار واقع شد که معدودی قلیل بر امور مهمه قیام کردند و موفق شدند اصحاب حضرت مسیح قلیل بودند چون نیت خیر داشتند بر عالمی غالب شدند حال هم هر چند ماها در اینجا قلیل هستیم لکن امیدواریم که سبب شویم جنگ و جدال برافتد حتی جان و مال را برای این مقصد عزیز نثار کنیم تا صلح عمومی تحقق یابد زیرا هر امر عمومی الهی است و غیر محدود و هر امر خصوصی بشری و محدود امور خصوصی را فدای امر عمومی نمائیم من این سفر را برای الفت شرق و غرب مینمایم امیدوارم شما هم مدد نمائید شش هزار سال است اوقات را بجنگ و جدال گذرانیدیم نتایج آنرا دیدیم حال چند وقت در محبت و الفت همت صرف نمائیم اگر دیدیم ضرر دارد برگردیم شبهه نیست که نورانیت آسمانی غلبه نماید زمینی را آسمانی کند ظلمانی را نورانی گرداند من در حق شماها دعا میکنم که بخدمت عالم انسانی موفق شوید و روزی آید که ملل شرق و غرب با یکدیگر در کمال الفت و اتحاد باشند

نطق مبارک در کنگره انجمن آزادیان آمریکا در شهر

بستن در تالار فردهال روز جمعه ۲۵ می ۱۹۱۴

ای طالبان حقیقت ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت علم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر يك هر یغمبری را ضد دیگری می‌شمارند مثلاً یهودیان مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند بودائیان حضرت زردشت را ضد بودا میدانند و کل حضرت محمد را ضد جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت پناه‌الله و حال آنکه این بزرگواران مبدعشان یکیست حقیقت شریعتشان یکی است مقصدشان یکی است اساس تعالیشان یکی است و جمیع متحد و متفقند جمیع یک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند مثلاً حضرت زردشت یغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماها و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابدأ

مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء این نفوس مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیمشان یکی بود. ولکن یا اسفا که بعد از آن تقلیدی در میان آمد و آن تقلید سبب اختلاف شد زیرا این تقلید حقیقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و بر ضد تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتی که ادیان باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند عوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند بمحاربه با یکدیگر پرداختند این است که عالم انسانی از بدایتش تا الان راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتل بوده اگر نظر بحقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امر الله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریعت الله هانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است ولکن یا اسفا که این علاجها در دست طیب غیر حاذق بود علاجی که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد سبب ممات شد زیرا این علاجها در دست طیب غیر حاذق افتاد و طیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود

حضرت بهاء الله شصت سال پیش در ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس نهایت بغض و عداوت حاصل بود بدرجه که رؤسای یکدیگر را سب و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند حضرت بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آنست زیرا مقصد محبت بین بشر است از دین چون عداوت بین بشر حاصل شود البته معدوم باشد بهتر است همچنین حضرت بهاء الله اعلان نمود که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود و اگر مسئله از

مسائل دینیہ مخالف عقل و علم باشد آن وهم محض است ابتدا اساسی ندارد زیرا ضد علم جهل است مخالف عقل نادانی است و این مثل آفتاب روشن است عالم بشر در ظل خداوند اکبر است جمیع بندگان خدا هستند جمیع در سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا کل را خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را تربیت میفرماید جمیع را حفظ مینماید مادامیکه او بجمیع مهربان است ما چرا نامهربان باشیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما چرا بغض و دشمنی نمائیم خدا با کل صلح است ما چرا بچنگ و جدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت خلق کرده نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق نموده نه جنگ و جدال این چنین صفات رحمانی را چرا بصفات شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیت را چرا بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهی را چرا با عداوت مقابله کنیم شش هزار سال است که باهم منازعه و مخاصمه مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی بهمدیگر نمائیم امروز عداوت و بغضاء عظیم در بین ادیان است آیا از اینها چه ثمری حاصل شده چه فایده از برای بشر مرتب گردیده آیا این کفایت نیست این عصر عصر نورانی است این عصری است که از این اوام باید آزاد گردیم این عصریست که باید خصومت و بغضاء محو شود این عصری است که باید ادیان یک دین گردند مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی باهمدیگر الفت جوینند زیرا جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت عظمی بوجود آمده ایم از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح حیات یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید بنهایت مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی طفل است باید تربیت نمود تا شمس اخوت آسمانی این ابرهای تاریک را ایراکنده نماید نباید کسی را مبعوض دانست نباید کسی را تعرض کرد جمیع پدرانند جمیع مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را که خداوند موجود نموده ما نباید سبب انفعال آن گردیم بنیاتی را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنیم مقاومت اراده الهی نمائیم بیروی سیاست الهیه

کنیم و بموجب آن حرکت کنیم البته سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا هر قدر سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه سیاست کامل است ماباید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی که خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار نمایم اقتدا بخدا کنیم ما مشاهده میکنیم آثار باهره او را مشاهده میکنیم حکمت او را ما مشاهده میکنیم رحمت او را ما مشاهده میکنیم قوت و قدرت او را باید دست از اوامات و تقلید برداریم و تمسک بحق نمایم و از اختلاف و افتراق اجتناب کنیم معاذ الله هرگز انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است پس ما باید متابعت انبیای الهی کنیم

خطابه در مجلس اسیراتیستهای پارسی در مدرن هتل

در شب ۱۳ فوریه ۱۹۱۱

هو الله

در عالم انسانی دو قضیه است عمومی و خصوصی هر امری عمومی فوایدش بی نهایت است و هر امری خصوصی فوایدش محدود مثلا ملاحظه میکنی که مشروعی عمومی چه قدر فواید دارد لکن هر مشروعی خصوصی فوایدش محدود است احکامی عمومی فوایدش بسیار و سیاست عمومی بسیار مفید مختصر هر امری عمومی فواید عظیم دارد پس میتوانیم بگوئیم هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی بشری ملاحظه مینمائید که آفتاب بر همه میتابد این اشراق عمومی و الهی است اما این نور سراج خصوصی است و بشری پس در عالم وجود اعظم امور عمومی است لهذا میتوانیم بگوئیم لسان عمومی امری است مهم زیرا سوء تفاهم را از بین ملل زائل نماید قلوب عموم را بهم ارتباط دهد و سبب شود که هر فردی مطلع بر افکار عمومی شود در عالم انسانی تعلیم و تعلم حکمه اعظم فضائل عالم بشری است مشروط بوحدیت لسان معلم و متعلم است پس چون لسان

عمومی حاصل شود تعلیم و تعلم سهل و آسان گردد در زمان گذشته ملاحظه میکنیم وحدت زبان چقدر سبب الفت و وحدت شد هزار و سیصد سال پیش قبطیان سریانیان آشوریان ملل مختلفه بودند و در شدت نزاع وجدال بعد چون مجبور بتکلم لسان عربی شدند وحدت انسان سبب شد که حال جمیع عربند و يك ملت شده اند با آنکه اهل مصر قبط و اهل سوریه سریان و اهل بغداد کلدان و اهل موصل آشور بودند لکن وحدت لسان جمیع آنها را يك ملت نموده باهم مرتبط کرد ارتباطی که ابدأ فصل ندارد و همچنین در سوریه مذاهب مختلفه مثل کاتولیک از تودکس درزی شیعه سنی نصیری هستند ولی بسبب وحدت لسان يك ملتند از هر يك سؤال کنی گوید من عربم و حال آنکه بعضی رومانیند بعضی عبرانی و بعضی سریانی و بعضی یونانی اما لسان واحد آنها را جمع کرده پس وحدت لسان بسیار سبب الفت میشود بعکس از اختلاف لسان در اروپا یکی را آلمان یکی را انگریز یکی را فرانسه میگویند اگر وحدت لسان بود البته الفت حاصل میشد بلکه يك ملت بودند چنانچه در شرق ملل مختلفه می که لسان واحد دارند حکم يك ملت پیدا کرده اند مقصد این است که در عالم انسانی وحدت لسان خیلی سبب الفت و اتحاد است و بالعکس اختلاف لسان مایه جدال و این واضح است لهذا از جمله تعالیم بهاءالله پنجاه سال پیش امر بوحدت لسان بود که تا لسان عمومی تأسیس و ترویج نشود ارتباط تام بین بشر حاصل نگردد زیرا سوء تفاهم مانع الفت است و این جز بوحدت لسان زائل نشود بسبب اختلاف لسان اهل شرق عموماً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق بیخبرند اما بواسطه لسان عمومی شرق افاضه از غرب نماید و غرب اقتباس انوار از شرق تواند و سوء تفاهم بین ادیان زائل شود پس لسان واحد از اعظم وسایل الفت و ترقی است در عالم انسانی و سبب نشر معارف و معاشرت عمومی الحمدلله دکتر زمنهوف لسان اسپرانتو را اختراع نموده باید قدر آن دانست چه که ممکن است این لسان عمومی شود لهذا باید جمیع آن را ترویج نمایند تا روز بروز

تعمیم یابد و در مدارس تعلیم دهند و در جمیع مجامع باین لسان تکلم نمایند تا جمیع بشر زیاده از دو لسان محتاج نشوند یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی اما حال اگر انسان ده لسان بداند باز کفایت نکند من با وجود دانستن بسیاری از السنه شرقیه هنوز محتاج مترجم هستم اگر لسان واحد بود بدون اشکال اهل شرق و غرب باهم مذاکره مینمودند و از افکار یکدیگر مطلع میشدند و باهم ارتباط و محبت مخصوص پیدا میکردند لکن اختلاف لسان مانع است لهذا امید است شما هر يك نهایت کوشش نمائید تا این لسان ترویج یابد و اگر ممکن است معلمین بایران بفرستید تا در ایران نیز تحصیل کنند و بزودی این لسان ترویج شود تا عالم انسانی راحت یابد جمیع بشر خوش و پیوند گردند و هر فردی مطلع از افکار عموم شود لهذا شما را برای این مقصد عالی تبریک میگویم

نطق مبارک در معبد باتیست آمریکا در شهر فیلادلفیا

۹ جون ۱۹۱۲

هو الله

نهایت سرور را امشب دارم که بین جمع محترم حاضر شدم فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات ملکوتی در قلوب شما در نهایت قوت توجهتان بخدا است نیتان خالص است بشارات روحانی در وجوه مشاهده مینمایم لهذا مقتضی می بینم چند کلمه صحبت کنم از بدایت خلق آدم تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده يك طریق طریقت طبیعت يك طریق طریقت دیانت طریق طبیعت طریق حیوانی است زیرا حیوان بمقتضیات طبیعت حرکت میکند هر چه شهوات حیوانی اقتضا مینماید آن را مجری میدارد لهذا حیوان اسیر طبیعت است از قانون طبیعت ابدأ تجاوز نتواند و از احساسات روحانیه هیچ خبر ندارد از دین الهی هیچ خبر ندارد از ملکوت الهی هیچ خبر ندارد از قوای معنوله هیچ خبر ندارد امیر محسوسات است و از آنچه خارج از عالم محسوسات است بیخبر است یعنی آنچه را که چشمش می بیند گوشش میشنود مشامش استنشاق میکند ذائقه اش

میچشد قوه لامسه اش لمس میکند میداند حیوان اسیر این پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکند و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از ملکوت الهی و از حسیات روحانیه و از دین الهی حیوان بیخبر است زیرا اسیر طبیعت است از غرائب آنکه مادیون افتخار باین میکنند و میگویند آنچه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند ابدأ از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی بیخبرند از فیوضات رحمانی بیخبرند و اگر این کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابدأ از ملکوت و روحانیات خبر ندارد منکر روحانیات است اگر ما بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکمل ممکنات حیوان است زیرا ابدأ احساسات روحانی ندارد ابدأ از ملکوت الهی خبر ندارد با وجود اینکه خدا در حقیقت انسان يك قوه عظیمه و دبعه گذارده است که باین قوه عظیم برعالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این نجوم عظیمه اسیر طبیعتند این کوههای باین عظمت اسیر طبیعت است این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند ابدأ خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از يك ملیون و نصف بزرگتر از کره ارض است بقدر سر سوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خودش تجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر طبیعت است ملاحظه کنید که بمقتضای قانون طبیعت انسان ذیروح خاکی است ولکن این قانون را می شکند در هوا پرواز میکند در زیر دریا میرود در روی اقیانوس میتازد انسان این قوه کهربا را که باین سرکشی است در يك زجاجی حبس میکند باشرق و غرب در دقیقه واحده مخایره مینماید احیوات را گرفته حبس میکند در زمین است کشف حقایق آسمانی مینماید اسرار کره ارض را هویداً میسازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است آشکار میکند جمیع اسرار کائنات را ظاهر میسازد که

بقانون طبیعت سرّ مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف قانون طبیعت است حقائق مکنونه طبیعت را ظاهر میکند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد که انسان حاکم بر طبیعت است و از این گذشته طبیعت ترقی ندارد انسانی ترقی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف حقائق نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد انسان خبر دارد طبیعت از خدا بیخبر است انسان از خدا خبر دارد انسان کسب فضایل میکند و طبیعت محروم از آن است انسان دفع ردائیل کند طبیعت دفع ردائیل نتواند پس معلوم شد که انسان اشرف از ماده است يك قوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوه حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوه معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا قوه معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است سبحان الله این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای معنویه و دیعه گذارده شده انسان طبیعت را که مادون اوست میپرستد خداوند روح مقدسی در او خلق کرده است که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات می رود اسیر ماده میشود و ماده را خدا میکند و آنچه خارج از عالم ماده است انکار مینماید اگر این کمال است این کمال را باعظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماوراء الطبیعه خبر ندارد پس حیوان فیلسوف اعظم است زیرا از عالم ملکوت بیخبر است احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد خلاصه القول این است طریق طبیعت

طریق ثانی طریق دیانت است و این آداب الهی است اکتساب فضائل انسانی است تربیت عموم بشر است نورانیت آسمانیست اعمال ممدوحه است این طریق دیانت سبب نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان است این طریق

دیانت سبب تهذیب اخلاق است این طریق دیانت سبب محبت الله است این طریق دیانت سبب معرفت الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی یکیست تعدد و تجزی قبول نکند خدمت بعالم اخلاق کند تصفیة قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانی است و لکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقلید شده هر چند حقیقت ادیان الهی یکی است و لکن افسوس که ابرهای او هاعات انوار حقائق را ستر نموده است و این غمامهای تقلید عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقلید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانی است سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب اکتساب فضائل است و لکن ناس در بحر تقلید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقلید بکلی از طریق اتحاد دور شده اند و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و باوهامی متشبثند که میراث آباء و اجداد است چون این تقلید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد آنچه برهان دانائی بود دلیل نادائی گشت و آنچه که سبب علویت و ترقی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد لهذا عالم دیانت روز بروز تدنی کرد و عالم مادیات روز بروز غایب نمود و آن حقیقت قدسیه ادیان الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این خفاش ها پرواز کنند زیرا اینها مرغان شبند چون نورانیت دیانت غروب کند این مادیون خفاش آسا پرواز آیند زیرا طیور لیلند وقتی که نور حقیقت مخفی شد اینها پرواز آیند

باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد حضرت بهاء الله از افق ایران مانند آفتاب درخشید جمیع آفاق را بانوار حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را ظاهر ساخت ظلمت تقلید را دفع نمود تعالیم جدیدی گذارد و بآن تعالیم شرق را زنده کرد اول تعلیم حضرت بهاء الله تحری حقیقت است باید انسان تحری حقیقت کند

و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم هر يك تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است پس باید تحری حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحده است تعدد و تجزی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزی و تعدد قبول نکند اگر جمیع ملل تحری حقیقت کنند شبهه نیست که کل متحد و متفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحری حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشتند و الان در نهایت اتحاد و اتفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی مینمایند و ابدأ راحه اختلاف در میان آنها نیست ملاحظه نمایند حضرات یهود منتظر ظهور حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزو میکردند اما چون غرق در تقلید بودند چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آن حضرت قیام نمودند از اینجا معلوم میشود که پیروی تقلید کردند زیرا اگر تحری حقیقت میکردند البته بحضرت مسیح ایمان میآوردند این تقلید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقلید سبب حرب و قتال شده این تقلید سبب بغض و عداوت گشته پس باید تحری حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه یابیم

دوم تعلیم حضرت بپناه الله وحدت عالم انسانی است جمیع بشر نوع انسانند جمیع بندگان الهی جمیع را خدا خلق کرده جمیع اطفال الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را میروراند بکل مهربان است چرا ما نا مهربان باشیم این است سیاست الهیه که انوارش بر جمیع خلق تابیده است آفتابش بر جمیع اشراق نموده ابر مکرمتش بر جمیع باریده نسیم عنایتش بر جمیع وزیده پس معلوم شد که نوع انسان جمیعاً در ظل رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی باید او را تربیت نمود مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی

باید نهایت رحمت و محبت باو داشت از این واضح شد که عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد ظلم و اعتساف برداشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد ثالث تعالیم حضرت بهاءالله این است که دین باید سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدهش بهتر بی دینی به از دین است بلکه بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد

تعلیم چهارم حضرت بهاءالله آنکه دین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقایق اشیاء را تحقیق نماید اگر مسائل دینی مخالف عقل و علم باشند و هم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضد عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر مسئلهئی مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است

تعلیم پنجم حضرت بهاءالله آنکه تعصب جنسی تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است و تعصب مخرب اساس نوع بشر است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زائل نگردد ممکن نیست عالم انسانی راحت یابد و برهان بر این اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شده یا منبعت از تعصب وطنی بوده و یا منبعت از تعصب سیاسی شش هزار سال است که درعالم انسان راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصبات است و تا تعصب باقی جنگ باقی بغض باقی عداوت باقی اذیت باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع این تعصبات را باید بریزیم و الا ممکن نیست که آسایش یابد

تعلیم ششم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیات است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر بر راحت زندگی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش

راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست

تعلیم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحده امتیازی از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه در نزد حق امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی

تعلیم هشتم حضرت بهاءالله تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تاجمیع بشر تربیت واحده گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب يك اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد

تعلیم نهم حضرت بهاءالله وحدت لسان است يك لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمی های عالم قبول نمایند یعنی يك کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته باشد يك لسان عمومی و يك لسان وطنی تا جمیع عالم يك وطن و يك لسان گردد زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است

تعلیم دهم حضرت بهاءالله وحدت رجال و نساء است که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع نوع انسانند جمیع سلاله آدمند زیرا ذکور و اناتک تخصیص بانسان ندارد در عالم نبات ذکور و اناتی موجود در عالم حیوان ذکور و اناتی موجود و لکن بیچوجه امتیازی نیست ملاحظه در عالم نبات کنید آیا میانه نبات ذکور و نبات انات هیچ امتیازی هست بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابدأ بین ذکور و انات امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگازند پس انسان که اشرف کائنات

است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد تا آخر جنس زن تا بحال بجهت این بوده که مثل مردان تربیت نمیشدند اگر نسوان مانند مردان تربیت میشدند شبهه نیست که نظیر رجال میگشتند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان **تعلیم** یازدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است و تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور مابیه الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جووانان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادر های مهربان در ماتم نو جووانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است

تعلیم دوازدهم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی بقوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده بدرجه کمال برسد زیرا جسم انسان محتاج بقوای مادیه است ولی روح انسان محتاج بنفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خادوش میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح میفرماید مرده را بگذار مرده هادفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلوم است که روحیکه نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج بتأییدات روح القدس است و الا بقوای مادیه تنها انسان ترقیات تامه ننماید بل ناقص میماند

خطابه در پاریس ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۳۹

امروز مختصر صحبت میدارم از جمله اساس بهاءالله تعدیل معیشت است طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد ولذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است والا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظام عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نمیشود بشریکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاى عقل است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند البته مراتب لازم است از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف نیتش بسیار خوب بود او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت متساوی کند اهالی مملکت خود را سه قسم کرد يك قسم را رؤسا قرار داد يك قسم از اهالی اصلیه را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عشری ببرد قسم ثالث اهل تجارت و صنعت قرار داد اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قرار گذاشته در هر سالی چیزی بدهند آن قسم اول را که جنس خودش بودند شمرده هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه بهر يك داد که آنها زراعت و صنعت و تجارت نکنند و رؤسا باشند و اداره سیاسیه و حروب با آنها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آنها به جنگ روند دو قسم دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آنکه خودشان بخواهند بیایند و این نه هزار نفر را از طفولیت بزرگت و تحمل مشقات پرورش داد تا بسن شش سالگی بعد آنها را بریاضات حریبه وا گذارد که تمام روز بکارهای حریبه تمرین کنند و چون بسن ده رسید آنها را بسواری بدارند و چون بسن بیست رسید بمنصب و امتیازات

عسکریه ممتاز کردند و اراضی را نه قسمت نمود از برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند و متعهد شدند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر بمملکت خود باز نگشت تا آن قانون بر قرار بماند اهالی هم قسم خورده بودند چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد پس معلوم شد که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن سلطان نتوانست ما بین جنس خود در معیشت مساوات دهد مع ذلك باز جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد

خطابه در لندن یوم حرکت پیاریس مورخه ۱۱ شوال سنه ۱۳۳۹

هو الله

ای جمع محترم آتش را لزوم ذاتی سوختن است و قوه برقیه را لزوم ذاتی فروختن آفتاب را لزوم ذاتی درخشیدن است و خاک را لزوم ذاتی قوه روئیدن در لزوم ذاتی انفکاک جایز نه چون تغیر و تبدل و تحول و انتقال از حالی بحالی از لوازم ذاتیه عالم امکان است یعنی تابع فصل ربیع و صیف و خریف و شتا و تبدل روز و شب از لوازم ذاتیه عالم ارض است پس هر بهاری را خرفی در پی و هر صیفی را شتایی در عقب و هر روزی را شبی و هر صبحی را شامی وقتی که اساس ادیان الهی بکلی منهدم و اخلاق عالم انسانی متغیر اثری از نورانیت آسمانی نه و محبت بین بشر مختل ظلمت عناد و جدال

و قتال و سرمای خمودت و انجماد حکمران بود و تاریکی احاطه نموده بود حضرت به‌الله مانند کواکب آفاق از مشرق ایران طالع شد انوار هدایت کبری درخشید و نورانیت آسمانی بخشید و تعالیم بدیعی تأسیس فرمود و فضائل عالم انسانی تأسیس کرد و فیوضات آسمانی ظاهر فرمود و قوه روحانیه باهر ساخت و این اساس را در عالم وجود ترویج فرمود

اولاً تحری حقیقت زیر اجمیع ملل بتقالیدی عامیانه تشبث نموده‌اند و از این جهت با یکدیگر در نهایت اختلاف و غایت نزاع و جدالند اما ظهور حقیقت کاشف این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زیر حقیقت تعدد قبول نکند

ثانیاً وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند بندگان يك خداوندند و پرورده حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوائف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و نمر شجره واحده شمرند زیرا جمیع سلاله حضرت آدمند و لثالی يك صدف نهایت اینست که محتاج تربیتند نادانانند جاهلانند باید هدایت نمود مریضانند باید معالجه کرد طفلانند باید در آغوش مهربانی پرورش داد تا ببلوغ و رشد رسند و جلال لازم تا درخشنده و روشن گردند

ثالثاً آنکه دین اساس الفت و محبت است و بنیان ارتباط و وحدت دین اگر سبب عداوت گردد الفت نبخشید بلکه مورت کلفت گردد عدم دین به از وجود آنست و تجرد از دین مرجح بر آن

رابعاً دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک ننماید و از برای انسان دو بال است که بآن پرواز نماید جناح واحد کفایت نکند هر دینی که از عالم عاری است عبارت از تقلید است و مجاز است نه حقیقت لهذا تعلیم از فرائض دین است خاصاً آنکه تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم

بنیان انسانی است حقیقت ادیان الهی واحد است زیرا حقیقت یکی است تعدد قبول نکند
و جمیع انبیا در نهایت اتحادند نبوت حکم آفتاب دارد در هر موسمی از نقطه طلوع نماینده
لهذا هر سلفی اخبار از خلف فرموده و هر خلفی تصدیق سلف کرده لا فرق بین احدی
من رسله

سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق
نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه
هیئت اجتماعیه است

سابهاً تعدیل معیشت نوع بشر است تا جمیع از احتیاج نجات یافته هر کس
بقدر امکان و اقتضاء رتبه و مکان راحت یابد همچنانکه امیر عزیز است و در نعمت مستغرق
فقیر نیز رزق یومی داشته باشد در ذلت کبری نماند و از شدت جوع از عالم حیات
محروم نگردد

ثامناً صلح اکبر است باید جمیع ملل و دول در سایه خیمه صلح اکبر
راحت و آسایش یابند یعنی از جمیع دول و ملل با انتخاب عمومی محکمه کبری تاسیس
شود و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه کبری فیصل یابد تا منتهی بجنک نگردد
تاسهماً دین از سیاست جدا است دین را در امور سیاسی مداخلی نه بلکه
تعلق دین بعالم اخلاق است و امری است روحانی و وجدانی تعلق بقلوب دارد نه عالم
اجسام رؤسای دین باید بتربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند
ولی در امور سیاسی مداخله ننمایند

عاشراً تربیت و تعلیم و ترقی و رعایت و حرمت زنان است زیرا آنان در
زندگانی سهیم و شریک مردانند از حیثیت انسانی یکسانند
حادی عشر استفاضه از فیوضات روح القدس است تا مدینیت روحانیه تأسیس
شود زیرا مدینیت مادیه تنها کفایت نکند و سبب سعادت انسان نشود زیرا مدینیت مادیه

مانند جسم است و مدنیت روحانیه مانند روح جسم بی روح زنده نگردد این نبضه از تعالیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است و در تاسیس و ترویج آن نهایت مشقت و بلایا تحمل نمود همیشه مسجون و معذب بود و در نهایت تعب ولی در زندان این ایوان رفیع را بنیان نهاد و در تاریکی سجن باین نور پرتو بر آفاق انداخت بهائیان را نهایت آرزو اجراء این تعالیم است و بجان و دل می کوشند که جان خویش را فدای این مقصد کنند تا نور آسمانی آفاق انسانی را روشن نماید من بینهایت مسرورم که در این محفل محترم با شما گفتگو می نمایم و نهایت رجا دارم که این احساسات وجدانی من در نزد شما مقبول گردد و در حق شما دعا مینمایم که باعظم مواهب عالم انسانی موفق و مؤید گردید

خطابه مبارک در تالار هوزة ملی بوداپست شب ۱۵ آپریل ۱۹۱۴

هو الله

در عالم انسانی این جقدر مدار افتخار است که در بوداپست مملکت غرب انجمنی تشکیل شود بجهت ترقی و بهبودی حال شرقیان مثل این است که مرغان چمن غرب در فیکر لانه و آشیانه مرغان شرق باشند لهذا خدا را شکر میکنم که در چنین مجمعی حاضر شدم توران وقتی معمور ترین ممالک بود قطعه عظیمه از آن حال در تحت حکومت روس است که راه آهن روسیا آن صحرا را دو روز و دو شب طی میکند ملاحظه کنید چه صحرائی است زمین آن در نهایت قوت هوایش در غایت لطافت رودخانه های بسیار دارد زمان سابق در آن صحرا چهارده شهر بوده هر يك مثل بوداپست و پاریس از جمله شهر نسف و ترمذ و تسا و ایورد و گرگان و مرو جمیع صحرایش معمور و قراء و مزارع همه آباد در عصر دوازدهم و سیزدهم مسیحی در آنجا مدنیت و علوم و صناعت و تجارت نهایت ترقی داشت مؤلفین شرق بسیاری از آنجا آمدند اما حال قاعاً صیفا شده نه شهری نه آبادی نه سبزی نه خرمی صحرائی است که حیوانات

درنده در آن منزل و ماوی دارند و جمیع این خرابیها از تعصبات مذهبی و حرب و جدال سنی و شیعه واقع شده حال چقدر جای شکر است که در این شهر انجمنی تشکیل شده برای رقی تورانیان این امر از پیش سبقت نداشته که در اروپا انجمنی برای اصلاح حال آسیا تشکیل شود این از معجزات این عصر نورانی است لذا امیدوارم موقعیت تامه حاصل شود و از همت این انجمن آثار عظیمه پدید گردد تا ذکر بود است الهی الابد باقی ماند از بدایت تاریخ عالم تا حال آنچه سبب عمران و ترقی بوده محبت و الفت بین بشر بوده جمیع انبیا برای الفت و اتحاد ظاهر شدند جمیع کتب سماویه بجهت مودت و یگانگی نازل گشته جمیع فلاسفه خدمت بوحدت عالم انسانی نمودند ادیان الهی سبب الفت و یگانگی است زیرا اساس جمیع ادیان یکی است اساس حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد جمیع یکی است چه که هر دینی از ادیان بدو قسم منقسم است قسمی اصل است که خدمت بعالم انسانی کند و آن فضائل عالم انسانی است معرفت الهی است فلسفه ربانی است و وحدت نوع بشر است ترقیات روحانی کشف حقائق اشیاء و سعادت و محبت نوع انسان است در این قسم هیچ اختلافی نیست این منطوق دین موسوی و اساس تعالیم مسیحی و اصل آئین محمدی است اما قسم ثانی که فرع است و تعلق بمعاملات دارد این فرع بحسب اقتضای زمان و مکان تغییر میکند مثلا در زمان موسی بنی اسرائیل در صحرا محبسی نداشتند اگر جرمی واقع میشد جزا لازم بود به اقتضای آن مکان برای پنج فرانك دزدی دست بریده میشد همچنین حکم تورات بود که اگر کسی چشمی را کور کند چشمش را کور کنند اگر دندانانی را بشکنند دندانش را بشکنند حال امروز در اروپا آیا میشود برای يك ملیون دستی را برید چون این امور در زمان حضرت مسیح مقتضی نبود لهذا قسم ثانی تغییر یافت ده حکم قتل در تورات است آیا حال ممکن است این احکام را جاری نمود این بود که حضرت مسیح اینگونه احکام را نسخ فرمود در زمان موسی طلاق موافق بود ولی در زمان مسیح موافق نبود لهذا تغییر نمود و این

نحو مقتضی بود مقصد این است که اختلاف در فروع است اما اصل و اساس ادیان الهی یکی است لهذا هر پیغمبری از نبی بعد خبرداد و هر نبی بعد تصدیق پیغمبر گذشته فرمود جمیع انبیا بایکدیگر صلح بودند محبت بیکدیگر داشتند پس بیروان آنها چرا باید اختلاف کنند در سانفرانسیسکو در معبد یهود من نظمی کردم با آنها گفتم بین شما و مسیحیان سوء تفاهم است باین سبب دوهزار سال است در زحمتید شما مسیح را دشمن موسی تصور میکنید با آنکه موسی دوستی بزرگتر از مسیح نداشت حضرت مسیح نام حضرت موسی را بلند نمود تورات را در جمیع عالم انتشار داد انبیای بنی اسرائیل را مشهور کرد اگر مسیح نبود تورات چگونه در اروپا منتشر میشد چگونه در امریکانشر مییافت پس حضرت مسیح دوست حضرت موسی بود حال مسیحیان میگویند موسی نبی الله بود چه عیب دارد شما هم بگوئید مسیح کلمه الله بود تا این نزاع دوهزار ساله منتهی شود دوهزار سال است این همه زحمت کشیدید بجهت این يك کلمه اگر همین قدر شما هم میگفتید مسیح کلمه الله است در نهایت راحت و الفت بودید و همچنین در قرآن حضرت مسیح را بنهایت تقدیس ذکر میفرمایند من تاریخ نمیگویم بلکه صریح قرآن است که مسیح کلمه الله بود و مسیح روح الله بود و مسیح از روح القدس بود يك سوره مخصوص مریم در قرآن است که میفرماید همیشه مریم در قدس الاقداس بود بعبادت اشتغال داشت از آسمان برای او مانده نازل میشد و بمجرد تولد حضرت مسیح تکلم فرمود فی الحقیقه در قرآن محامدی در باره حضرت مسیح است که در انجیل ابدأ نیست پس واضح شد انبیای الهی باهم در نهایت صلح بودند و اساس ادیان الهی یکی است جمیع انبیا یکدیگر را تقدیس کردند مادام آنها چنین بودند ما چرا مخالف باشیم با آنکه اگر تحری حقیقت نمائیم می بینیم اساس حضرت موسی و حضرت زردشت و حضرت مسیح و حضرت محمد جمیع اساس واحد بوده و این اختلافات از تقلید است این تقلید سبب نزاع وجدال است و علت خونریزی و قتال پس ما باید این تقلید را بریزیم

اساس ادیان الهی را تحری نمائیم تا متحد شویم و این خونریزی ها مبدل بالفت و محبت شود این ظلمت ها بنور تبدیل گردد اسباب ممانت بوسائل حیات مبدل شود و این درندگی بانسانیت و صفا تبدیل جوید چون نظر بتاریخ نمائید می بینید در عالم انسانی چه خون ها ریخته شده هر يك شبر از زمین بخون انسانی مخمر گشته درندگی ها در عالم انسانی واقع شده که در عالم حیوانی وقوع نیافته زیرا هر حیوانی برای طعمه خود روزی يك حیوان میدرد لکن یکدفعه يك گروه حیوانی گروه دیگر را نمیکشند اموال یکدیگر را غارت نمیکند لانه و آشیانه ها را خراب نمی نمایند کسان و بیچه های دیگران را اسیر نمیکند اما يك انسان بی رحم در روزی صد هزار نفوس را قتل و غارت میکند و اسیر و ذلیل مینماید همیشه محاربات بین بشر از بدایت تاریخ تا حال یا منبعت از تعصب دینی بوده یا منبعت از تعصب جنسی بوده یا از تعصب وطنی بوده یا از تعصب سیاسی و حال آنکه جمیع این تعصبات و هم است زیرا ادیان اساس الفت و محبت است و جمعیت بشر يك نوع و يك عائله و روی زمین يك وطن پس این محاربات و خونریزیها جمیع از تعصب است باری وقتی که افق شرق تاریک بود و ظلمت تعصب و جدال جمیع ادیان و مذاهب و اقوام را احاطه نموده بود احزاب یکدیگر را تنجیس میکردند ابداً باهم معاشرت نمی نمودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله مانند شمس از افق شرق طالع شد

اول اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع بشر اغنام الهی هستند و خدا شبان حقیقی است و بکل مهربان ما دام او بجمیع مهربان است چرا ما نا مهربان باشیم

ثانی ترویج صلح عمومی فرمود و بجمیع ملوک عالم نوشت که حرب هادم بنیان الهی است اگر کسی هدم بنیان الهی نماید البته عند الله مستول است

ثالث دین باید سبب محبت و الفت باشد اگر دین سبب جدال و عداوت شود

البته عدم آن بهتر است

رابع دین باید مطابق علم و عقل سلیم باشد چه اگر مخالف باشد او هام است

زیرا علم حقیقت است اگر مسئله از مسائل دینیّه مخالف علم و عقل باشد وهم است علم حقیقی نوراست و مخالف آن لابد ظلمت است پس باید دین و علم و عقل مطابق باشد لهذا جمیع این تفالید که در دست امم است چون مخالف علم و عقل است سبب اختلاف و اوهام شده پس ما باید تخری حقیقت نمائیم بتطبیق مسائل روحانیّه با علم و عقل به حقیقت هرامری بی بریم اگر چنین مجری شود جمیع ادیان دین واحد شود زیرا اساس کل حقیقت است و حقیقت یکی است

خامس فرمود تعصب دینی و مذهبی و تعصب وطنی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است و خطاب باهل عالم فرمود که ای اهل عالم همه باریکدارید و برگ یک شاخسار

سادس بیان مساوات رجال و نساء فرمود در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم بصورت و مثال خود و در حدیث رسول میفرماید خلق الله الادم علی صورته مقصد از این صورت صورت رحمانی است یعنی انسان صورت رحمن است و مظهر صفات یزدان خدا حی است انسان هم حی است خدا بصیر است انسان هم بصیر است خدا سمیع است انسان هم سمیع است خدا مقتدر است انسان هم مقتدر است پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و اختصاص بر رجال دون نساء ندارد چه نزد خدا ذکور و اناث نیست هر کس کاملتر مقرب تر خواه مرد باشد خواه زن اما تا حال زنان مثل مردان تربیت نشده اند اگر آنقسم تربیت شوند مثل مردان میشوند چون بتاریخ نظر کنیم می بینیم چقدر از مشاهیر زنان بوده اند چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی در دین زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل شد در عالم مسیحی مریم مجذلیه سبب ثبوت حواریون گردید جمیع حواریون بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجذلیه مانند شیر مستقیم ماند در زمان محمد دو زن بودند که اعلم از سایر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم شد زنان نیز مشاهیری

دارند و در عالم سیاست البته کیفیت رنویا را در پلمیر شنیده اید که امپراطوری آلمان را بزلزله در آورد هنگام حرکت تاجی بر سر نهاد لباس ارغوانی پوشید موی را پریشان نمود شمشیر را در دست گرفته چنان سرداری کرد که لشکر مخالف را تباہ ساخت آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد که بنفسه در حرب حاضر شود مدت دو سال بالمیر را محاصره کرد نهایت نتوانست بشجاعت غلبه کند چون آذوقه تمام شد تسلیم گردید به بینید چقدر شجاع بود که در مدت دو سال امپراطور بر او غلبه نتوانست و همچنین حکایت کلوبترا و امثال آن را شنیده اید در این امر بهائی نیز قره العین بود در نهایت فصاحت و بلاغت آیات و آثار قلم او موجود است جمیع فصیحی شوق او را توصیف نمودند چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علما همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود ولی او ابداً ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را هدایت میکرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت شجاعت ابداً قنور نیاورد در خانه والی شهر حبس بود از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قره العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را گذارده دور او جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود و او تنها ناطق بود با آنکه شاه حکم بقتل او نمود او با آنکه در عمر خود زینت نمیکرد آنروز خود را زینت نمود همه حیران ماندند باو گفتند چه میکنی گفت عروسی من است در نهایت وقار و سکون بآن باغ رفت همه میگفتند او را میکشند ولی او همان نحو فریاد میزد که آن صوت صافور که در انجیل است منم با این حالت در باغ او را شهید کرده بجاه انداختند مختصر این است که از این تعالیم بسیار است و مقصد و اساس ادیان الهی یکی است و آن محبت و اتحاد بین نوع انسان است و همچنین فلاسفه و جمیع خیر خواهان نوع بشر مروج وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بودند لهذا ما باید بکوشیم تا این وحدت و صلح بین عموم

درست و صحیح بود و در این باب بسیار نوشته شده است

بشر منتشر شود

خطابه مبارک در هوارد یونیورسیتی در آمریکا ۲۴ آوریل ۱۹۱۴

هو الله

امروز من در نهایت سرورم زیرا می بینم بندگان الهی در این مجمع حاضرند سفید و سیاه باهم هم نشین اند در پیش خدا سفید و سیاه نیست جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است بو و رنگ حکمی ندارد قلب حکم دارد اگر قلب پاک است سفید یا سیاه هیچ لونی ضرر نرساند خدا نظر بالوان تمامید نظر بقلوب نماید هر کس قلبش پاک تر بهتر هر کس اخلاقش نیکوتر خوشتر هر کس توجهش بملکوت الهی بیشتر بیشتر الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد ملاحظه نمائید در عالم جماد الوان سبب اختلاف نیست در عالم نبات الوان گلهای رنگارنگ سبب اختلاف نیست بلکه الوان سبب زینت گلستان است زیرا لون واحد زینتی ندارد اما وقتی که گلهای رنگارنگ می بینی آنوقت جلوه و زینت دارد عالم بشر هم نیز نظیر بوستان است و نوع انسان مانند گلهای رنگارنگ پس رنگهای مختلف زینت است همینطور در عالم حیوان الوان است کبوتران رنگارنگ اند با وجود این در نهایت الفتند هیچوقت برنگ یکدیگر نگاه نمیکنند بلکه نگاه بنوع میکنند چه بسیار کبوتران سفید با سیاه پرواز کنند همینطور سایر طیور و حیوانات مختلف اللون ابدأ نظر برنگ نمیکنند بلکه بنوع نظر دارند حال ملاحظه کنید در حالتیکه حیوان عقل ندارد ادراک ندارد با وجود این الوان سبب اختلاف نمیشود چرا انسان که عاقل است اختلاف میکند ابدأ سزاوار نیست علی الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آمدند از یک خاندانند در اصل یکی بوده اند بکرنگ بوده اند حضرت آدم یک رنگ داشت حوا یک رنگ داشت سلاله جمیع بشر آنها میرسد پس اصل یکیست این الوان بعد بمناسبت آب و اقلیم پیدا شده ابدأ اهمیت ندارد لهذا من امروز بسیار مسرورم که سفید و سیاه در این محفل باهم مجتمع شده اند امیدوارم این اجتماع و الفت

بدرجه برسد که مابین امتیاز نماند و باهم در نهایت الفت و محبت باشند ولی میخواهم مطلبی بگویم تا سیاهان ممنون سفیدان شوند و سفیدها مهربان سیاهان گردند شما اگر بافریقا بروید سیاه های افریقا را ببینید آنوقت می دانید که شما چقدر ترقی کرده اید الحمدلله شما مثل سفیدانید امتیاز چندانی در میان نیست اما سیاه های افریقا بمنزله خدمه هستند اول اعلان حریتی که برای سیاه ها شد از سفیدان آمریکا بود چه محاربه و جانفشانی کردند تا سیاه هارا نجات دادند و بعد سرایت بجاهای دیگر کرد سیاهان آفریقا در نهایت اسارت بودند ولی نجات شما سبب شد که آنها نیز نجات یافتند یعنی دول اروپا اقتدا بامریکائیها کردند آن بود که اعلان حریت عمومی شد بجهت شما سیاهان آمریکا چنین همتی نمودند اگر این همت نمیبود این حریت عمومی اعلان نمیشد پس شما باید بسیار ممنون سفیدان آمریکا باشید و سفیدان باید بسیار بشما مهربان گردند تا در مراتب انسانی ترقی نمائید و بانفاق کوشش نمائید تا شما نیز ترقی فوق العاده نمائید و باهم امتزاج تام یابید مختصر این است شما باید بسیار اظهار ممنونیت از سفیدان نمائید که سبب آزادی شما در آمریکا شدند اگر شما آزاد نمیشدید سایر سیاه ها هم نجات نمی یافتند الحمدلله حال همه آزادند و بکلی در راحت و آسایش من دعا میکنم که در حسن اخلاق و اطوار بدرجه ئی ترقی کنید که اسم سیاه و سفید نماند جمیع را عنوان انسان باشد مثل اینکه جوق کبوتر را عنوان کبوتر است سیاه و سفید گفته نمیشود و همچنین سایر طیور من امیدوارم که شما بچنین درجه ئی رسید و این ممکن نیست مگر به محبت باید بکوشید تا در میان شماها محبت حاصل شود و این محبت حاصل نمیشود مگر اینکه شما ممنون سفیدان باشید و سفیدان مهربان بشما و در ترقی شما بکوشند و در عزت شما سعی نمایند این سبب محبت میشود بکلی اختلاف بین سیاه و سفید زائل میگردد بلکه اختلاف جنس اختلاف وطن همه از میان میرود من خیلی از ملاقات شما مسرورم و خدا را شکر میکنم که این محفل شامل سیاه و سفید است و هر دو باکمال محبت و

الفت مجتمع امیدوارم این نمونه الفت و محبت کلی شود تا عنوانی جز عنوان انسان در میان نماند این عنوان کمال عالم انسانی است سبب عزت ابدی است سبب سعادت بشری است لهذا من در باره شما دعا میکنم که با هم در نهایت الفت و محبت باشید و در راحت یکدیگر نهایت سعی و کوشش نمایند

روز ۲۶ ذیحجه (۵) دسمبر

هو الله

این روز آخر و ملاقات آخری است حالا دیگر سوار واپور شده میرویم و این آخر وصیت من بشما است و بکرات برای شما صحبت داشتم و بوحدهت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع بشرندگان خداوند هستند و خدا بجمیع مهربان کل را رزق میدهد و حیات می بخشد در حضرت ربوبیت جمیع بنده اند و فیوضات الهیه یکسان میندول لهذا باید ما هم با جمیع ملل عالم در نهایت مهربانی باشیم و این تعصبات دینیه و جنسیه و تعصبات وطنیه و سیاسی را فراموش نمائیم جمیع روی زمین یک کره است و جمیع امم یک سلاله اند و کل بندگان یک خداوندند پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گناه کار است خدا جمیع قلوب را مسرور میخواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد شما که الحمد لله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه دیگر نباید نظر باین تعصبات و اختلافات نمائید بلکه باید نظر بالطاف الهی کنید که او شبان حقیقی است و بجمیع اغنام خود مهربان با آنکه خدا بجمیع مهربان است آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نمائیم لا والله بلکه باید بشکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه الفت و التیام با یکدیگر است و محبت و مهربانی بعموم خلاصه مبادا قلبی آزرده نمائید یا در باره یکدیگر غیبت کنید با جمیع خلق یگانه باشید جمیع را خویشان خود شمرد همیشه مقصدتان این باشد که دلی را

مسرور کنید گرسنه می را اطعام نمائید برهنه می را بیوشانید ذلیلی را عزیز کنید
بیچاره را چاره ساز گردید و پریشانی را سر و سامان بخشید این است رضای الهی این
است سعادت ابدی این است نورانیت عالم انسانی چون من برای شماها عزت ابدیه میخوام
لذا چنین نصیحت مینمایم می بینید در بالکان چه خبر است چه خونها ریخته میشود چه
قدر اطفال یتیم میگردد چگونه اموال بغارت میرود چه آتشی شعله ور است باوجودی
که خدا آنها را بجهت محبت خلق کرده آنها خون یکدیگر میریزند خدا آنها را برای
تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده آنها بنهب و غارت همدیگر مشغولند بجای اینکه سبب
راحت نوع خود شوند مزاحمت یکدیگر مینمایند پس شما باید همت را بلند نمائید
بدل و جان بکوشید بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد این ظلمت بیگانگی زائل گردد
جمیع بشر یک خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد شرف مغرب معاونت کند
غرب بشرق اعانت نماید زیرا کره ارض یک وطن است و نوع انسان در تحت فیض و
حمایت یک شبان ملاحظه نمائید که انبیای الهی چه صدقات و بلائی دیدند بجهت اینکه
نوع بشر محب یکدیگر گردند و بحبل الفت و اتفاق تشبث نمایند و آن نفوس مقدسه
حتی جان خود را فدا کردند به بیند چقدر خلق غافلند که باوجود این زحمات هنوز
در جنگ وجدالند و با وجود این نصایح باز خون یکدیگر ریزند چقدر نادانند و چقدر در
غفلت و ظلمتند خدای به این مهربانی دارند که باجمیع یکسان معامله میفرماید باوجود
این مخالفت رضای او حرکت نمایند او بجمیع رؤف و مهربان است اینها در نهایت عداوت
وظیفیان او حیات بعموم بخشد اینها سبب ممت گردند او ممالک را معمور فرماید
اینها خاندان یکدیگر را مطمور نمایند ملاحظه نمائید که چقدر غافل اند حال تکلیف شماها
دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی شدید چشم بینا و گوش شنوا دارید لهذا باید
با عموم در نهایت مهربانی معامله نمائید هیچ عذری ندارید زیرا رضای الهی را دانستید
که در خیر و صلاح عموم است نصایح حق را شنیدید و بیانات و تعالیم الهیه را استماع

نمودید که باید بجمع حتی بدشمنان دوستی و محبت نمایند بد خواهان را خیر خواه باشید و مخالفان را یار موافق گردید پس بموجب این تعالیم عمل نمائید بلکه این ظلمات حرب و جدال زائل شود نورانیت الهیه جلوه نماید شرق منور گردد غرب معطر شود جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر نمایند و امم عالم در نهایت محبت باهم معاشرت و الفت یابند تا باین مقام نرسند عالم انسانی راحت نیابد سعادت ابدیه حاصل نشود اما اگر بموجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند عالم ناسوت آینه ملکوت گردد روی زمین جنت ابهی و غبطه فردوس برین شود امیدوارم موفق بر عمل بتعالیم شوید تا چون شمع بعالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکارا بحرکت آرید این است عزت ابدی این است صورت و مثال الهی که شما را بآن وصیت مینمایم و امید چنان که بآن موفق شوید

بیانات در منزل مسترین شو در بیلاق میلرفر قهر امریکا

۴ جون ۱۹۱۲

هو الله

امیدواریم در مجلس شما مائده آسمانی بخوریم آن بالتمامه مطابق مذاق ماست زیرا این جمعیتی است که بمحبت جمع شده و هر جمعی که بمحبت جمع شود یقین است مائده آسمانی در آنجا است و اصل مائده آسمانی محبت است در انجیل مذکور است که مائده آسمانی بر پطرس نازل شد و در میان اهالی شرق مذکور است که بحضرت مسیح نازل شد و همچنین مذکور است که مائده الهی بر حضرت مریم نازل میشد و یقین است که این صحیح است که هم بر حضرت مسیح و هم بر حضرت مریم مائده آسمانی نازل میشد اما مائده آسمانی بمقتضای آسمان است مائده روح بحسب روح و مائده عقل بحسب عقل و آن مائده که بر حضرت مسیح نازل میشد و بر حضرت مریم نازل میشد آن محبت الله بود روح انسانی از او زنده میشد غذای قلوب بود تأثیرات این

غذای جسمانی موقت است اما تأثیرات آن غذای آسمانی ابدی است در این غذا حیات جسم است اما در آن غذا حیات روح یکی عرض کرد که در جراید است که در منت کلر خانه می خرید و خیال توطن کرده اند فرمودند صادقند در قواشان اما نفهمیده اند چه نوع منزلی است همه عالم وطن من است و همه جا متوطن هستم هر جا نفوسی مثل شماها باشند آنجا وطن من است اصل وطن قلوب است انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک این خاک مال هیچکس نیست از دست همه بیرون میرود او هبام است لکن وطن حقیقی قلوب است دیگری از بعد موت برسید که بروح انسان چه میشود فرمودند - جسد در زیر خاک میرود از آنجا آمده و به آنجا میرود هر چه می بینی از کجا پیدا شده بهمان جا میرود جسم انسان چون از خاک آمده بخاک میرود اما روح انسان از نزد خدا آمده بنزد خدا میرود الحمد لله شما خوشید اینجا جنت است خیلی با صفا است خیلی خوب جانی است خیلی روحانیت دارد روح انسان در اینجا یک اهتزاز می پیدای میکند یک بهجت عظیمی روی میدهد خوب جانی انتخاب کرده اید

زنی پرسید آیا اینجا برای اطفال هم خوب است چون خلوت است یا مؤانس هم سن لازم دارند فرمودند از برای اطفال بسیار خوب است از برای چشمشان فکرشان عقلشان همه چیزشان خوب است اما اطفال اگر با ادب باشند لازم است بعضی اوقات باهم باشند ملاحظه میکنید وقتی که طفل بسن دو سالگی میرسد میل بمؤانس اطفال دیگر مینماید مرغها را ملاحظه نمائید باهم دیگر پر راز میکنند چطور جمع میشوند آیا در سن طفولیتان هیچ بخاطر دارید که چه قدر از اطفال هم سن خودتان خوشتان می آمد چقدر مسرور میشدید حضرت بهاء الله بسیار از اینگونه مناظر طبیعی خوششان می آمد و فرموده اند که شهر عالم اجسام است اما کوه و صحرا عالم ارواح با وجود این در تمام حیات مسجون بودند و در بالای ششیده افتادند شماها باید خیلی ممنون کلمبوس شوید که چنین ممالکت عظیمی برای شما کشف نمود از غرب غرائب آنکه او کشف

کرد لکن بنام امریک مشهور گردید باید فی الحقیقه اسمش کلمیا باشد حق و عدالت این بود هر کائنی از کائنات ناسوتیه و لوهز چه فائده داشته باشد لابد مضرتی هم دارد لکن باید نظر کرد که آیا فائده یا ضررش بیشتر است حالا اگر چه از اکتشاف کلمبوس ظاهراً عالم در مشقت و تعب افتاد مثلاً اگر کلمبوس کشف امریک نموده بود کشتی بزرگ مثل تیتانیک ساخته نمیشد و این همه نفوس غرق نمیگشت لکن این ضررها بالنسبه بمنافع هیچ است لهذا باید بفوائد دیگر نظر نمود امروز چیزی که خیر محض است آب امور روحیه است که خیر محض و صرف خیر است ابدأ از هیچ جهت ضرر ندارد بجهة اینکه نور است و از نور ضرری حاصل نمیشود در باب نیویورک فرمودند قدری خانه ها خفه است مثل قفسها میماند مثل خانه زنبور میماند اما اینجا ها خوب است ما وقتی در اربه سوار شدیم و وارد این بیلاق مثل اینکه از جهنمی به بهشت وارد شدیم امروز بعد از ورود رقتیم با بشار وقت مراجعت باران گرفت قدری باران خوردیم فرار کردیم در یک خانه نزدیک در الواح حضرت بهاء الله است که وقتی حضرت مسیح در بیابان بود شب بود تاریک بود باران شدید گرفت حضرت رویاک مغاره تشریف بردند ملاحظه فرمودند که سباع ضاربه در آنجا است بعد بیرون در باران ایستادند باران شدید بر سر حضرت مینبارید فرمودند ای خداوند از برای مرغان آشیانه قرار دادی و از برای سباع ضاربه مغاره قرار دادی و از برای گوسفندان مکان قرار دادی اما از برای ابن انسان جائی خلق نکردی که خود را از باران حفظ نماید ای پدر می بینی که بستر من خاک است غذای من گیاه است چراغ من دز شبها ستاره است بعد فرمودند کیست غنی تر از من بجهت اینکه آن موهبتی که پادشاهان ندادی بامراً ندادی بفلاسفه ندادی به اغنیا ندادی بمن احسان کردی کیست غنی تر از من در آثار مبارک حضرت بهاء الله بعضی قضایا مذکور که در انجیل نیست و این روایات از حیات مسیح است و مبنای آن بر علویت مسیح و بر بزرگواری مسیح یک حکایت دیگر از برای شما بگویم میگویند حضرت مسیح

يك روز داخل در دهی شد حکومت غدغن کرده بود که اهالی غربا را در خانه قبول نکنند چون در آن اطراف دزدی زیاد شده بود حضرت آمدند در خانه يك پیره زنی پیره زن شرم کرد که حضرت را قبول نکند وقتی که نظر بجمال حضرت کرد و ملاحظه و قار حضرت نمود راضی نشد بگوید قبول نمیکنم لهذا بحکمال احترام قبول کرد بعد این پیره زن ملتفت احوال حضرت شد دید در اطوار آثار بزرگواری هویدا است آمد دست حضرت را بوسید عرض کرد من يك پسر دارم کسی دیگر را ندارم این پسر عاقل بود کامل بود کار میکرد بنیابت سعادت گذران مینمودیم حال چندی است مشوش شده ماتم زده است خانه ما را پر از غصه و حزن کرده روز کار میکند لکن شب میآید مشوش الحال خواب ندارد و هر چه سؤال میکنیم جواب نمیدهد حضرت فرمودند او را نزد من بفرست مغرب شد پسر آمد مادرش گفت ای پسر این شخص بزرگواری است اگر دردی داری آن را باو بگو بعد آن پسر آمد حضور حضرت نشست فرمودند بگو به بینم چه دردی داری عرض کرد دردی ندارم فرمودند دروغ مگو تو يك درد بیدرمان داری بگو من امینم من سرگستی کشف نمیکنم من سترمینکم مطمئن باش بگو من سر تو را کشف نمیکنم عرض کرد در من دردی است دوا ندارد فرمودند بگو من او را علاج میکنم عرض کرد چون درمان ندارد علاج ممکن نیست فرمودند بگو من درمان دارم گفت هر دردی باشد فرمودند که هر دردی باشد عرض کرد حیا میکنم شرم میکنم فرمودند بگو تو پسر من هستی فکری کرد گفت بزبانم نمیآید سوء ادب می بینم فرمودند من از تو عفو میکنم عرض کرد که در شهری نزدیک باینجا پادشاهی هست که من تعلق بدختر او پیدا کرده ام و صنعت من خاز فروشی است دیگر چه عرض کنم حضرت فرمودند مطمئن باش من انشاءالله مراد تو را بتو میرسانم باری مختصر این است حضرت از برای او اسباب فراهم آوردند رفت و آن دختر را گرفت و در شبی که وارد حجله گاه دختر شد بمجرد دخول در اطاق پر زینت و جلال بخاطرش چیزی رسید و پیش خود گفت که

این شخص از برای من چنین امر عظیم را محقق نمود پس چرا برای خودش نکرد مادام از برای من مهیا کرد از برای خود نیز مهیا میتوانست و حال با این قوای معنوی باز در بیابانها میدود گیاه میخورد روی خاک میخوابد در تاریکی می نشیند و نهایت فقر را دارد به مجرد اینکه این فکر باو رسید بدختر گفت تو باش من کاری دارم. میروم و بر میگردم آمد بیرون رفت در بیابان عقب حضرت آخر حضرت را پیدا کرد گفت ای مولای من تو منصفانه بمن معامله نکردی فرمودند چرا عرض کرد از برای من خیری را میخواهی که از برای خود نمیخواهی یقین است که پیش توشی، اعظم از این موجود و اگر این مقبول بود از برای خودت اختیار میکردی لهذا معلوم است که چیز دیگر داری که اعظم از این است پس انصاف ندادی بمن چیزی دادی که پیش تو مرغوب نیست حضرت فرمودند راست میگویی آیات و استعداد و قابلیت این را داری عرض کرد امیدوارم فرمودند میتوانی از همه اینها بگذری گفت بلی فرمودند پیش من هدایت الله است آن اعظام از اینها است اگر میتوانی بیا او در عقب حضرت افتاد بعد حضرت نزد حواریون آمدند فرمودند من يك كنزى داشتم در این ده مخفی بود حال نجات داده ام این كنز من است من آن را از زیر زمین بیرون آوردم و بشما میدهم یکی از حاضرین اظهار حزن نمود که نمیتواند فارسی صحبت نماید فرمودند الحمد لله در عالم روح این حجاب لسانی نیست قلوب با یکدیگر صحبت مینمایند بکوفتی در ایران انجمنی تشکیل شد اساس این انجمن آن بود که تکلم من دون لسان مینمودند و بادی اشاره ئی يك قضیه مهمه کلیه را میفهماندند این انجمن خیای ترقی کرد بدرجه رسید که بیک اشاره انگشت يك قضیه کلیه مفهوم میشد حکومت ترسید که اینها میتوانند جمعیتی تشکیل کنند ضد حکومت که هیچکس نتواند مقاصد آنها را بفهمد ضررهای زیاد خواهد داشت لهذا بقوه جبریه منع کرد يك قضیه آن را برای شما بگویم هر کس میخواهد داخل آن انجمن بشود میآدمدم در می ایستاد اینها در این باب بیک اشاره باهمدیگر مشورت

میکردند و بدون تکلم رأی میدادند وقتی يك شخص عجيب الخلقه آمد دم در ایستاد رئیس نگاه کرد بهیئتش دید عجيب الخلقه است فنجانی بر روی میز بود آب داشت و دوباره آب بر روی آن ریخت تا آنکه بلبالب رسید این علامت رد بود یعنی این مجلس ما جای این شخص ندارد اما آن آدم با ذکا، بود لهذا يك پر گل خیلی نازك گرفت و به کمال احترام وارد اطاق شده روی آن فنجان بکمال دقت گذاشت که آب فنجان به حرکت نیامد همه مسرور شدند یعنی مرا اینقدر محل لازم نیست اینقدر لطیفم که مثل این برگ گل محتاج بجا نیستم دست زدند و او را قبول کردند جميع مکالماتشان با اشارات بود و خیلی ترقی نمودند و سبب شد که ذهن و ذکا، تندی پیدا کردند و ترقی فراست آنها زیاد شد اغلب با چشم باهم دیدگر صحبت میکردند و در نهایت پاکیزه گی به حالت و حرکت چشم سخن میراندند بمناسبتی فرمودند بمروز زمان جميع قطعات امریک مثل مکزیکو کانادا امریکای جنوبی و مرکزی جمعیتش داخل اتحاد باعموم میشوند در باب جنک بزرگ که بعضی منتظرند ما این دول اتفاق افتد شخصی پرسید فرمودند لابد خواهد شد اما امریکاداخل نمیشود این جنک در اروپا میشود شما يك گوشه را گرفته اید کار بکار دیگری ندارید نه بفکر گرفتن قطعات اروپ هستید نه کسی طمع آن دارد که زمین شمارا بگیرد راحت هستید زیرا محیط اتلانتیک يك قلعه طبیعی بسیار محکمی است در باب وضع حکومتات جمهوری و مشروطه صحبت شد فرمودند اروپا و سایر جهات مجبور خواهد شد که ترتیبات شمارا اجری کنند در جميع اروپا تغییرات عظیمه رخ میدهد و مرکزیت حکومتات باستقلال داخلی ولایات منتهی میشود و فی الحقیقه این انصاف نیست که يك مملکتی بواسطه يك نقطه حکومت شود زیرا هر قدر عقل و کیاست اعضاء مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلعی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جميع اطراف مملکت منصفانه نمیتکوشند مثلا حالا جميع آلمانیان برلین را خدمت میکنند جميع فرانسه پاریس را خدمت مینمایند جميع ممالک و مستعمرات انگلیس لندن را زینت میدهد اما حکومت شما خوب ترتیباتی

دارد شخصی از حاضرین از اشکالات سیاسی و اقتصادی عرض کرد فرمودند امریکا را با اروپا نتوان قیاس نمود مشکلات امریکا بالنسبه بمشکلات اروپا هیچ است یکی از مشکلات اروپا کثرت جیوش است در فرانسه و آلمان عموم ملت عسکرند ولی شما از این مصیبت کبری راحتید خدا را شکر کنید که شما را از این بلا نجات داده در داخله آمریکا امن و امان است و اول علم صلح در اینجا بلند میشود یقین بدانید که این میشود چونکه انسان از مبادی نتیجه میگیرد و آن این است که اینجا صلح اول در میان خود ملت بر قرار شد و از اینجا سرایت باطراف خواهد نمود یکی از حضار سؤال نمود که آیا حکومت مملکتی باید علی الاطلاق دردست جمیع مردم باشد یا در دست عقلا فرمودند معلوم است اگر عمومیت ملت اعزه را انتخاب نمایند که آنها رؤساء جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رئیس منتخب منتخب باشد زیرا عموم عوام چنانچه باید و شاید از این مسائل سیاسیه آگاه نیستند عوام بحب صیت میروند و هر مطلبی را فی الحقیقه عقلاء ترویج دهند و این طبیعی است عوام بآنها میگردند کار باید اصلا در دست عقلا باشد نه در دست عوام ولی عقلاء هم باید در نهایت صداقت و خلوص نیت خدمت بعموم ملت نمایند و خیر آنها را حفظ و صیانت کنند در کلیات امور ملاحظه کنید چون در دست عوام دهید خراب میشود اگر کار در دست عمله دهید خانه ساخته نمی شود لابد يك مهندس عاقلی لازم است کار را عقلا میکنند عوام همان تعیش را میکشند خریطه جنگ را سردار میکشد ولی عوام جنگ میکنند نمی شود خریطه را دست آنها بدهند آیا میشود يك اردو را دردست افراد اردو داد اما اگر فتح و ظفر خواهیم باید شخص با تجربه عاقلی را جنرال کرد سؤال در مسائل اقتصادی مالیون و رنجبران شد فرمودند این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است امامعتدلانہ نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراك و تساوی تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما يك طریق معتدلانہ

دارد که نه قهرا اینطور محتاج بماند و نه اغنیا اینطور غنی گردند هم قهرا هم اغنیا بر حسب درجات خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند در دنیا اول يك شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل از ولادت اسکندر یونانی بود این فکر در سر او افتاد که خدمتی بکند که مافوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت جمعی شود لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود يك قسمتش اهدنی قدیمه بودند که زراع بودند يك قسمتش اهل صنعت بودند يك قسمتش یونانی بود که اعمالشان از فنیکیان بود لو کور کوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس حکومت عادلانه نماید گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بیچ مکلف نیستند فقط مکلف بدانند که يك از حاصلات خود هستند، مکلف بیچیز دیگر نیستند اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف بیچیز دیگر نه اما طبقه سوم که نجبا و سلاله حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملك و وظیفه آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد مثلا آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر يك از این فرقه سرآمد آنرا يك سهم داد بالمسلوات و گفت هر عשרی که از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملك باشد و در میان اهالی بعضی قوانین و نظم های دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب درخواست خود بانجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از اینکه من بروم این قوانین مرا بهم بزنید لهذا شماها قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابدأ بهم بزنید آنها هم در معبد قسمهای مؤسکد خود دادند که ابدأ تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر برنگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت ~~که~~ سبب اختلاف

شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئله مساوات مستحیل است اما چه هست این است که اغنیاء رحم بقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبوراً اکثر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم يك شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده ککباو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو يك مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست پس در اینصورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشره یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضرری باو نمیرسد مثلاً اگر دو هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی بر این منوال لازم است این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند باز یکماه یا یکسال دیگر فریاد بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد جلا شریعت الله را بشما بگوئیم بموجب شریعت الله مزد باین ها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند مثلاً زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیاء و فقراء بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود باری جمیع حاصلات و مالیات که جمیع شده در انبار عمومی میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت

ضروری باو داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است و باعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عمله‌ها محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله‌ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتامام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است مثلا اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آینده احتکار باقی نماند مسئله احتکار یکی بهم میخورد و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را با سهم کارگران نمایند که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد از آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالیون است اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبوراً ضم کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که

سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیاد تر نکردی که مایشت بگیری یک مملکتی ممکن نیست براحت زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در این خصوص گذاشت که جمیع دول حامی آن قانون باشند جوهر کلام اینکه اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلید نه باعتصاب و جبر و عنف شما امشب از سیاسیات صحبت کردید ولی ما عادت نداریم از سیاسیات صحبت کنیم ما از عالم روح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت میکنیم نه از ثروت ناسوت سیاست امر اجباری است اما سعادت ابدی بامر اجباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن نیست مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملت در نهایت فضائل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگانی کند آن حکایت دیگر است و این حکایت دیگر

خطابه در روز نوروز غره ربیع الثانیه ۱۳۳۰ در رمله

اسکندریه در هتل و یکتوریا

از عادات قدیمه است که هر ملتی از ملل را ایام سرور عمومی که جمیع ملت در آن روز سرور و شادمانی کنند و اسباب عیش و عشرت فراهم آرند یعنی یک روز از ایام سنه را که در آن روز واقعه عظیمی و امر جلیلی رخ داده آنرا انتخاب نمایند و در آن روز نهایت سرور و نهایت حبور و نهایت شادمانی ظاهر کنند دیدن یکدیگر نمایند و اگر چنانچه بین نفوس کدورتی حاصل در آن روز آشتی کنند و آن اغبرار و آن دل شکستگی زائل شود دوباره با الفت و محبت پردازند چون در روز نوروز از برای ایرانیان امور عظیمه می واقعه شد لهذا ملت ایران بوم نوروز را فیروز دانستند و آنرا عید ملی قرار دادند فی الحقیقه این روز بسیار مبارک است زیرا بدایت اعتدال ربیعی و اول بهار جهت شمالست و جمیع کائنات ارضیه چه اشجار چه حیوان چه انسان جان تازه می یابد و از نسیم جان پرور نشاطی جدید حاصل کند حیاتی تازه یابد و حشر و نشر بدیع رخ بگشاید زیرا فصل ربیع است و در کائنات حرکت عمومی بدیع وقتی سلطنت ایران مضمحل

شده بود و اثری از آن باقی نمانده بود در این روز تجدید شد جمشید بر تخت نشست ایران راحت و آسایش یافت قوای متحمله ایران دوباره نشو و نما نمود اهتزاز عجب در دل و جانها حاصل گشت بدرجه که ایران از ایام سلف که سلطنت کیومرث و هوشنگ بود بلندتر گردید و عزت و عظمت دولت ایران و ملت ایران مقامی بالاتر گرفت و همچنین وقایع بسیار عظیمه در روز نوروز که سبب فخر و عزت ایران و ایرانیان است وقوع یافت لذا همیشه ملت ایران قریب پنج شش هزار سال است که این روز را فیروز شمرده اند و بشکون دانسته اند و روز سعادت ملت شمرده اند و الی یومنا هذا این روز را تقدیس کنند و مبارک دانند باری هر ملتی را روزی است که آن روز را یوم سعادت دانند و اسباب مسرت فراهم آرند و در شرایع مقدسه الهیه در هر دوری و کوری نیز ایام سرور و حבורی و اعیاد مبارکی که در آن روز اشغال متفرقه ممنوع تجارت و صناعت و زراعت خلاصه هر عملی حرام است باید کل بسرور و شادمانی پردازند و اجتماع کنند و محافل عمومی بیارایند و حکم یک انجمن حاصل کنند تا وحدت ملت و الفت و یگانگی در جمیع انظار مجسم شود و چون روز مبارکی است نباید آنروز را مهمل گذاشت بی نتیجه نمود که نهر آنروز محصور در سرور و شادمانی ماند در چنین یوم مبارکی باید تأسیس مشروعی گردد که فوائد و منافع آن از برای ملت دائمی ماند تا در السن و تاریخ مشهور و معروف گردد که مشروع خیری در فلان روز عید تأسیس یافت پس باید دانایان تحقیق و تحری نمایند که احتیاج ملت در آن روز بچه اصلاحی است و چه امر خیری لازم و وضع چه اسی از اساس سعادت ملت واجب تا آن اصلاح و آن امر خیر و آن اساس در آن روز تأسیس گردد مثلا اگر ملاحظه کنند که ملت محتاج تحسین اخلاق است اساس تحسین اخلاق را در آن روز تأسیس کنند ملت اگر احتیاج به انتشار علوم دارد و توسیع دائره معارف لازم در آن روز در این خصوص قراری بدهند یعنی افکار عموم ملت را منعطف بآن امر خیر کنند و اگر

چنانچه ملت احتیاج بتوسیع دائره تجارت یا صناعت یا زراعت دارد در آن روز مباشرت بوسائلی نمایند که مقصود حاصل گردد یا آنکه ملت محتاج بصیانت و سعادت و معیشت ایتم است از برای سعادت ایتم قراری بدهند و قس علی ذلك تأسیساتی که مفید از برای فقرا و ضعفا و درماندگان است تا در آن روز از الفت عموم و اجتماعات عظیمه نتیجه می حاصل گردد و میمنت و مبارکی آنروز ظاهر و آشکار شود باری در این دور بدیع نیز این روز بسیار مبارك است باید احباء الهی در این روز بخدمت و عبودیتی موفق شوند باید با یکدیگر در نهایت الفت و محبت و یگانگی دست در آغوش شوند و بکمال فرح و سرور بذکر جمال مبارك مشغول گردند و در فکر آن باشند که در چنین یوم مبارکی نتایج عظیمه حاصل شود و امروز نتیجه و ثمری اعظم از هدایت خلق نیست زیرا این خلق بیچاره از جمیع مواهب الهیه علی الخصوص ایران و ایرانیان بی نصیب مانده اند احبای الهی در چنین روزی البته باید يك آثار خیریه صوریه یا آثار خیریه معنویه بگذارند که آن آثار خیریه شمول بر جمیع نوع انسانی داشته باشد زیرا در این دور بدیع هر عمل خیری باید عمومی باشد یعنی شمول بر جمیع بشر داشته باشد اختصاص به بهائیان نداشته باشد در جمیع ادوار انبیاء امور خیریه تعلق بنفس آن ملت داشت مگر مسائل جزئیة مثل صدقه که تجویز شمول بر عموم داشت اما در این دور بدیع چونکه ظهور رحمانیت الهی است جمیع امور خیریه شمول بجمیع بشر دارد بدون استثناء لهذا هر امری عمومی یعنی که تعلق بعموم عالم انسانی دارد الهی است و هر امر خصوصی و مشروعی از مشروعات عالم انسانی که تعلق بعموم ندارد محدود است لهذا امیدم چنان است که احبای الهی هر يك از برای عموم بشر رحمت پروردگار باشند و علیکم البهاء الابهی

نطق مبارك در پورت سعید

هر چند شما ها خیلی انتظار کشیدید ولیکن الحمد لله اسباب فراهم آمد که ملاقات شد من هم بسیار آرزوی ملاقات داشتم الحمد لله آمدید بروضه مبارکه که بقیه مقدسه

وروی و موی را معطر نمودید در این ایام زیارت عتبه مبارکه مثل آن است که بحضور مبارک مشرف شوید هیچ فرقی ندارد جمیع ارواح طائف آن حول است و ارواح ملاء اعلی طائف حول روضه مبارکه و طائف مقام اعلی است الحمد لله که بآن فاتر شدید حالا اهل ایران بیدار شده اند میدانند که از کجا هستند همچنین موهبتی خدا در حق آنها نموده که مثل و نظیر ندارد و همچنین عنایتی در حق آنها مقدر گشته همچنین تاجی خدا بر سر آنها گذاشته است حالا معلوم نیست لیکن بعد معلوم میشود که خداوند چه موهبتی بایران و ایرانیان کرده است اگر ایرانیان بدانند الی الابد افتخار میکنند و از شدت فرح و سرور پرواز میکنند حضرت مسیح در میان سبطیان ظاهر شد اول آنها از او دوری میجستند و تمسخر و شماتت مینمودند بعد فهمیدند که چه نعمتی از دست داده اند وقتی که اهالی اروپا ایمان آوردند آنوقت ملتفت شدند که چه موهبتی در حق آنها شده ولی برای هیچ از دست دادند حالا حالت ایرانیان هم همینطور است نمیدانند که چه عنایتی در حق آنها شده جمیع خلق نهایت آرزوی این داشتند که بحضور نفس مبارکی مشرف شوند الحمد لله که شما ها در یوم جمال مبارک بودید در وقتی که انوار نیر اعظم درخشان و باران رحمت ریزان و نسیم عنایت در مرور بودشکر کنید خدا را بکوشید و تبلیغ نمائید و این ایرانیان را بیدار کنید بگوئید ای ایرانیان هیچ میدانید که چه کوکی از افق ایران طالع ای ایرانیان هیچ میدانید که چه شجره مبارکی در میان شما غرس شده ای ایرانیان هیچ میدانید که چه بحری در میان شما موج زده است بیدار شوید بیدار شوید تا بکی غافلید تا بکی خاموشید تا بکی از این موهبت بیخبرید حالا دیگر وقت بیداری است وقت هوشیاری است



نطق مبارك در حيفا در مقام اعلى يوم نهم

شهر شوال الامكرم ۱۳۳۳

هو الله

خوب مجلسی است بسیار محفل روحانی است مجلسی است مرتب و منظم در این عالم جمعهای بسیار تشکیل میشود ولی ترتیب و تنظیم ندارد و در میان اعضاء اختلاف آراء موجود الحمد لله قلوب جمیع اعضاء این انجمن بهمدیگر متعهد است و کل را نیت و مقصود یکی است هیچ آفکار افکار مختلفه در میان آنها نیست امیدوارم که روز بزود برای این انجمن ترقیات فوق العاده حاصل گردد و صعود در جمیع مراتب وجود نمایند چه در توجه الی الله چه در فضائل مضویه و چه در علوم و فنون اکتسابیه در جمیع درجات ترقی نمایند و ابدأ افکار مختلفه و آراء متنوعه در میان نیاید زیرا جمیع مشکلاتی که حاصل میشود از افکار مختلف است از انانیت و خود پسندی است و این انانیت و خود پسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خود پسندی نیست و آن این است که انسان دیگران را نه پسندد و خود را به پسندد خود پسندی عجب میآورد تکبر میآورد و غفلت میآورد هر بلای که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحریر نکنید از خود پسندی است ما نباید خود را پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند زیرا حسن خاتمه معجول است چه بمیاری نفوسی که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان آورند و مصدر خدشات عظیمه شوند و چه بسیار نفوسی که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند ما ها باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل بینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز بینیم از طریق نجات و فلاح دور شده ایم این از نفس اماره است که هر چیزی را بنظر انسان بد مینمایاند بغیر از نفس خود انسان و باین واسطه او را در جاه عمیق ظلماء که نه ندارد میاندازد هر ساعتی يك ظلمی را بنظر انسان عدل مینمایاند يك ذلت محض

را شرف کبری ابراز میکند يك مصیبت بجمعاتی را آسایش بی منتهی جلوه میدهد و چون خوب تحقیق میکنیم می بینیم این آن بشر ظلما خود پسندی است زیرا انسان اطوار و رفتار و اقوال دیگران را نمی پسندد بل احوال و آداب و شئون خود را می پسندد خدا نکند که در خاطر یکی از ما خود پسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند ماها باید وقتی که بخودمان نگاه می کنیم بینیم که از خودمان ذلیل تر خاضع تر پست تر کسی دیگر نیست و چون بدیگران نظر بیندازیم بینیم که از آنها عزیز تر کامل تر دانا تر کسی نیست زیرا بنظر حق باید بجمع نگاه کنیم باید آنها را بزرگوار بینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی می بینیم آن را از قصور خود دانیم زیرا ما اگر قاصر نبودیم آن قصور را نمیدیدیم انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران را کامل بیند من باب تنبه میگویم گویند حضرت مسیح روحی له القدا روزی با حواریون بر حیوان مرده گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته دیگری گفت چقدر مکره است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدن دانهایی او نمائید چقدر سفید است ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد که دندانش سفید است همان سفیدی دندان را دید دیگر از بوسیدگی و تعفن و قبح منظر او چشم پوشید این را بدانید در قلبی که ذره نورانیت جمال مبارك هست کلمه من از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمه من که دلالت بر خود پسندی کند که من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد این کلمه انانیت ظلمتی است که نور ایمان را میبرد و این کلمه خود پسندی بکلی انسان را از خدا غافل میکند

هو الاهی ای پروردگار توانا این بندگان ناتوانت را از قیود هستی آزادی بخش و از دام خود پرستی رهایی ده جمیع ما را در پناه عنایت منزل و مأوی ده و کل ما را در کف و حفظ و حراست و انقطاع و حریت از شئون نفس و هوای نجات بخش تا جمیع متفق و متحد

شده در ظل خیمه بکرنک تو آمیم و از صراط گذشته در جنت ابی وحدت اصلیه داخل
گردیم انک انت الکریم انک انت الرحیم لاله الا انت القوی القدیر ع ع
نطق مبارک در منزل لیدی بلامفیلد لندن ۲۴ دسمبر ۱۹۱۳

هواله

هر انسانی باید اول در فکر تربیت خویش باشد در فکر این باشد که خودش
کامل گردد زیرا اول تربیت نفس خویش لازم است ملاحظه کنید که جمیع کائنات
محتاج تربیت است ملاحظه میکنی هر نباتی که در نهایت ضعف است چون تربیت شود
نهایت قوت یابد گلپای بسیار کوچک را تربیت میکنی بسیار بزرگ میشوند درختی
نمر را تربیت میکنی با نمر میشود زمین پر خار و خس را تربیت میکنی گلستان میشود
حیوان را تربیت میکنی ترقی میکند حیوانات وحشی را تربیت میکنی رام و اهلی میگرددند
پس واضح شد که تربیت در جمیع اشیا اثر دارد ولی در عالم انسانی اعظم است انسان
بی تربیت حیوان است بلکه از حیوان بدتر است مثلا اگر اطفالی در بیابان بماتند
ابداً تربیت نمیشوند یقین است جاهل میمانند یقین است از عالم مدنیت بی خبر میشوند
نه صنعتی نه تجارتنی نه ذلالتی مانند اهالی اواسط افریقا که در نهایت وحشیتند عالم
اروپا را چه چیز از عالم افریقا ممتاز کرده یقین است تربیت زیرا اهالی اروپا تربیت
میشوند اهالی افریقا تربیت نمیشوند و این واضح و مشهود است که انسان محتاج تربیت
است تربیت بردو قسم است تربیت روحانی و تربیت جسمانی تربیت طبیعی و تربیت الهی
انیسای الهی مریبی روحانی هستند معلم الهی هستند نفوس را بتربیت الهی تربیت میکنند
قلب و اخلاق انسان را تربیت میکنند و همچنین ترقیات جسمانی در ضمن ترقیات روحانی
حاصل میگردد چون روح انسان قلب انسان اخلاق انسان تربیت شود یقین است تربیت
جمالی هم حاصل گردد پس امیدوارم که شما بکوشید اول نفس خود را تربیت کنید
اخلاق خود را تربیت نماید گفتار خود را منظم کنید تا از تقاضای مبرا گردید و

بفضائل عالم انسانی مزین شوید آنوقت بتربیت ناس پردازید زیرا عالم انسانی تاریک است ملاحظه میکنید که همیشه حرب و قتل است همیشه نزاع و جدال است از خدا بطلید بلکه شما مؤید شوید موفق گردید که خدمتی بعالم انسانی نمائید سبب روشنائی این عالم شوید و نیز قوه تعلیم و تربیت بر دو قسم است یکی بواسطه اقوال انسان نفوس تربیت میکند دیگر بواسطه اعمال انسان ممکن است باقوال مردم را تربیت کند لکن اعظم از آن تربیت بعامل است زیرا اعمال تأثیرش بیشتر است مثلاً انسان ذکر وفا کند و مردم را بزبان دعوت بمحبت و وفا نماید تا خود او بمحبت و وفا قیام کند البته این عمل بیشتر تأثیر دارد با آنکه ناس را بکرم دعوت نماید تا خود او کرم نماید البته این تأثیرش بیشتر است و اگر ناس را بمهربانی دعوت کند تا خود او مهربان باشد البته این تأثیر بیشتر دارد انسان دیگران را بهرچه که میخواند اگر خود عامل باشد البته تأثیر دارد اما اگر ناس را بحسن اخلاق دعوت کند و خود سوء اخلاق داشته باشد ابتدا تأثیر ندارد اگر ناس را بعقل دعوت کند و خود معطل نباشد چه فایده دارد اگر ناس را بوحدهت عالم انسانی دعوت کند و خود عامل نباشد چه ثمر خواهد داشت پس انسان باید سایرین را باعمال خود تربیت کند زیرا انسان تا جوهر تقدیس نگردد و ایمان تام نداشته باشد و در مقام فنا نباشد و احساساتش احساسات الهی نباشد و روحش منجذب بروح القدس نگردد و نورانیت فکر نداشته باشد و قلب مقدس نداشته باشد و اعمال خیریه نداشته باشد شبهه نیست که ابتدا کلامش تأثیر ندارد ابتدا افکارش نمر ندارد آنچه بگوید و بنگارد همه بیبوه است پس باید از خدا مسئلت کرد که ما را موفق باعمال خیریه کند ما را موفق بافکار عالیه نماید ما را موفق باخلاق روحانی کند آنوقت میتوانیم خدمت بعالم انسانی نمائیم آنوقت میتوانیم سبب نورانیت عالم انسانی گردیم آنوقت میتوانیم خدمت بوحدهت عالم انسانی کنیم آنوقت میتوانیم بشر صلح عمومی پردازیم امیدوارم شما موفق باین اعمال خیریه باشید

نطق مبارك در خانه مستر دريوس در پاریس

شب شنبه ۳ نوامبر سنه ۱۹۱۱ مطابق ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۴۹

هو الله

دين الله في الحقيقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نيست زيرا دين الله عبارت از علاج است دانستن دوا اثری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد اگر طبيبی جميع ادويه را بداند اما استعمال نکند چه فائده دارد تعاليم الهيه عبارت از هندسه و خريطه‌بناء است اگر هندسه شود و خريطه کشيده گردد و ساخته نشود چه نمری دارد تعاليم الهيه بايد اجرا گردد بايد عمل شود مجرد خواندن و دانستن نمری ندارد مثلاً در تعاليم حضرت مسيح ميفرمايد اگر کسی سيلی بر يمين شمازند يسار را پيش آريد کسی شما را لعن کند صلوات بفرستيد بد خواه را خير خواه باشيد اين تعاليم حضرت مسيح است سبب نورانيت است سبب حيات عالم است سبب صلح و صلاح عالم است اما چه فايده و واسفا که می بينيم چقدر خونريزی ميشود چقدر نفوس که در اين مدت از طرف ملت مسيح کشته شدند در مسئله پرستان و کاتوليك بموجب تاريخ نهد هزار نفس کشته شد حال اين قضيه چه مناسبت با تعاليم مسيح دارد با آنکه حضرت مسيح چنين تعاليمي فرموده بکلی بعکس آن معامله نمودند جميع مسيحيان اين بيان حضرت را در انجيل ميخوانند و لکن عمل نميکنند از اين خواندن چه ثمر اگر بموجب آن عمل ميکردند آنوقت ثمر داشت در انجيل ميفرمايد من اثمارهم تعرفونهم يعني از ثمر فهميده ميشود که اين شجره شجره مبارکه است يا شجره خبيثه پس معلوم شد که دين قول نيست بلکه عمل است در قرآن الكاظمين الغيظ والعاقين عن الناس والله يحب المحسنين ميفرمايد يعني اگر نفسی بنهسی تعدی نمايد متعدی عليه بايد حليم باشد و عفو نمايد و احسان و انعام نمايد حال ملاحظه نمايد که اعمال چقدر مخالف اقوال است چه ظلم و ستمها وارد شد حتی خون سيدالشهداء را ريختند جمال مبارك ميفرمايد اگر چنانچه مخالف شريعت الله

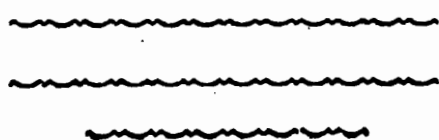
نبود دست قاتل خویش را میبوسیدم و از مال خود او را ارث میدادم ولی چه توان نمود که حکم محکم کتاب روا نداشت و حطام دنیا در نزد این عبد نبود مقصود این است که باید بموجب تعالیم الهی عمل نمود در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود نه قول مثلاً در ایام حضرت مسیح حواریین بموجب تعالیم الهی عمل میکردند این بود که ترقی کردند از حسیض ذلت باوج عزت رسیدند و از ظلمات اوهام بنور هدایت مهتدی شدند همیشه چنین بوده ولی چون آن ایام میگذرد بتدریج تغییر مینماید کم عمل کم میشود و قول زیاد میگردد تا بدرجه میرسد که عمل نیمماند تمام صرف قول میشود این است که در قرن وسطی امرالله بدرجه رسیده بود که از تعالیم مسیحی اثری باقی نمانده بود امراء و ملوک مسیحی جمیعاً بهم افتادند حرب دائمی بود ملاحظه کنید مجلسی که در لاهای بجهت صلح عمومی تشکیل شد چقدر مذاکرات در صلح شد و اقوال چقدر مقبول جمیع دول و کیل فرستادند جمیع مذاکرات در این مسئله بود که دول و ملل باهم صلح و آشتی نمایند جنک و جدال نماید ترك سلاح شود

خطابه مبارک در پاریس چهارشنبه ۱۷ ذی قعدة سنه ۱۳۲۹

مطابق ۸ نوامبر ۱۹۱۱

جمیع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند جمیع ذکر میکنند که محب خیرند جمیع میگویند صدق مقبول است و کذب مذموم امانت فضیلت عالم انسانی است و خیانت ذلت عالم انسانی دلها را خوشنود کردن خوب است نه دلها را شکستن مهربانی خوش است نه بغض و عداوت عدل خوب است نه ظلم رحمت خوب است نه زحمت و اذیت حسن اخلاق خوب است نه سوء اخلاق نور مقبول است نه ظلمت علم عزت انسان است نه جهل کرم خوش است نه بخل توجه بخدا خوب است نه غفلت از خدا هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلك ولی جمیع اینها در عالم قول میماند عملی در میان نیست هر نفسی بهوی و هوس خود مشغول است هر کسی در فکر منفعت خویش است و لومضرت دیگران

در آن باشد هر نفسی در فکر نروت خود است نه دیگران هر کس در فکر راحت و آسایش خویش است نه سایرین نهایت آرزوی ناس این است و مسلکشان بر این منوال ولی بهائیان نباید چنین باشند بهائیان باید ممتاز باشند باید عملشان یش از قولشان باشد بعمل رحمت عالمیان باشند نه بقول برفتار و اعمال و کردار خودشان اثبات صداقت کنند اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانی را آشکار کنند نورانیت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد بر آرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند اگر انسان باعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد اعمال است که جهان را ترقی داده اعمال است که این مدنیت را ترویج کرده اعمال است که این صنایع را آشکار کرده اعمال است که انکشافات را ظاهر کرده اعمال است که عالم مادی را باین درجه رسانده اگر چنانچه اعمال نبود اقوال بود آیا ممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود پس باین برهان میتوانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیات است اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب میشود نه اقوال اعمال خیریه سبب مسرت وجدان میشود فضائل عالم انسانی سبب نورانیت بشر میشود پس شماها باید شب و روز تضرع و زاری کنید و بخداوند دعا نمایید و از خدا بخواهید که موفق باعمال شوید نه اقوال توجه بخدا کنید مناجات کنید نماز کنید بکوشید بلکه عمل خیزی از شما ظاهر شود هر فقیری را سبب غنا شوید هر افتاده را دستگیر گردید هر محزونی را سبب سرور شوید هر بیماری را سبب صحت شوید هر خائفی را سبب امنیت گردید هر بیچاره را سبب چاره شوید هر غریبی را ملجأ و پناه باشید هر بیسر و سامانی را منزل و مأوی باشید این است صفت بهائی اگر به آن موفق شویم بهائی هستیم اگر موفق نشویم خدا نکرده بهائی نیستیم مرحبا



نطق مبارك در منزل مستر دريفوس

شب شنبه ۲۶ ذيقعدة ۱۳۲۹ مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

انسان باید در عالم وجود امید بمکافات و خوف از مجازات داشته باشد علی الخصوص نفوسی که مستخدم در حکومتند و امور دولت و ملت در دست آنهاست مأمورین حکومت اگر چنانچه امید مکافات و خوف از مجازات نداشته باشند البته عدالت نمیکند مکافات و مجازات مانند دو عمود میماند که خیمه عالم بر آن بلند است لهذا مأمورین حکومت را رادع از ظلم خوف از مجازات است و شوق امید بمکافات ملاحظه میکنید در حکومت استبداد چون خوف مجازات و امید مکافات نیست لهذا امور حکومت بر محور عدل و انصاف دوران ندارد مکافات و مجازات دو نوع است يك مکافات و مجازات سیاسی و يك مکافات و مجازات الهی البته اگر نفسی معتقد مکافات و مجازات الهی باشد و همچنین در تحت مکافات و مجازات سیاسی البته آن شخص اکمل است زیرا مانع و رادع از ظلم اگر خوف الهی و نیم مجازات یعنی رادع معنوی و سیاسی باشد البته این اکمل است بعضی از مأمورین که خوف انتقام دولت و خوف از عذاب الهی دارند البته ملاحظه عدالت را بیشتر نمایند علی الخصوص اگر نفسی خوف عقوبت ابدی و امید بمکافات ابدی داشته باشد البته این نفس بنهایت همت در فکر اجراء عدل است و بیزار از ظلم زیرا انسان که معتقد است اگر ظلم کند در عالم باقی بدذاب الهی مدذب میشود البته از ظلم و اعتساف اجتناب نماید علی الخصوص معتقد اینکه اگر عدالت بر دازد مقرب در گناه کبیر یا دیگر در حیات ابدیه دییابد و داخل در ملکوت الهی میشود و درویش بانوار فضل و عنایت حتی روشن میشود پس اگر مأمورین دولت متدین باشند البته بهتر است زیرا ایضا مظهر خشیه الله اند و از این کلام مقصودم این نیست که دین در سیاست مداخلی دارد دین ابدأ در امور سیاسی علاقه و مداخلی ندارد زیرا دین

تعلق با روح و وجدان دارد و سیاست تعلق بجسم لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند بلکه باید بتعدیل اخلاق ملت پردازند نصیحت کنند و تشویق و تحریص بر عبودیت نمایند اخلاق عمومی را خدمت کنند احساسات روحانی بنفوس دهند تعلیم علوم نمایند و اما در امور سیاسی ابدأ مدخلی ندارند حضرت بهاءالله چنین میفرماید در انجیل است که آنچه مال قیصر است بقیصر بدهید و آنچه مال خدا است بخدا باری مقصود این است که در ایران مأمورین متدینین بهائی نهایت عدالت را ملحوظ دارند چونکه از غضب الهی میترسند و برحمت الهی امیدوارند و لکن دیگران ابدأ مبلاتی ندارند آنچه از دستشان برآید از ظلم فروگذار نمی نمایند از این سبب است که ایران اینطور در زحمت است من امیدم چنانست جمیع احبای الهی مظاهر عدل باشند در جمیع امور زیرا عدل مختص بارباب حکومت نیست تاجر نیز باید در تجارت عادل باشد اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشد جمیع بشر از کوچک و بزرگ باید بعدل و انصاف پردازند عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند و از برای هر نفسی آنرا بخواهند که برای خویش خواسته اند این است عدل الهی الحمدلله آفتاب عدل از افق بهاءالله طالع شد زیرا در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تاحال بخاطری خطور ننموده از برای جمیع اصناف بشر مقامی مقرر که باید از آن تجاوز نکنند مثلاً میفرماید که اهل هر صنعتی را در صنعت خود عدل لازم یعنی تجاوز از استحقاق خود نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل پادشاه ظالم است تفاوت ندارد و هر نفسی در معاملات خود عدالت را ملاحظه نداشته باشد مثل رئیس ظالم است پس معلوم شد هر یک از بشر ممکن است هم عادل باشد هم ظالم لکن امیدم چنان است تمام عادل باشید و همه فکرتان این باشد که با عموم بشر آمیزش کنید و نهایت عدل و انصاف در معاملات خود مجری دارید همیشه حقوق دیگران را بیش از حقوق خود ملاحظه داشته باشید و منفعت دیگران را مرجع بر منفعت خود بدانید تا مظاهر عدل الهی شوید و بموجب

تعالیم بهاء الله عمل نمائید بهاء الله وحدت حیات خود را در نهایت مشقت و زحمت و بلا بگذرانید
بجهت اینکه تمام تربیت شوند عادل شوند و بفضائل عالم انسانی متصف گردند نورانیت
ابدیه یابند عدالت الهیه بجوئید رحمت پروردگار باشید مظاهر الطاف الهی شوید که
شامل کل بشر است لهذا من در حق تمام دعا میکنم

اللهم يا واهب العطايا و غافر الخطايا والراحم على البرايا يا رب الكبرياء ان
عبادك الفقراء يتهلون الى عنتك العليا ويتضرعون الى ملكوتك الابهي يستغيثون برحمتك
فاغثهم ويستغيثون من سحاب موهبتك فامطرهم ويتضرعون الى جبروت جلالك فاكرمهم
يتمنون قربك فارزقهم لقائك و مشاهدة طلعتك رب تراهم عطشاناً ظمأ الى معين
رحمانيتك وجرعهم من سلسال موهبتك و سلسيل عنايتك رب انهم جياع اطعمهم من
مائدة سمائك رب انهم مرضاء داوهم بدوائك رب انهم اذلاء بياك اجعلهم اعزاء في ملكوتك
انك انت الكريم انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم

نطق مبارك در منزل مادام کاسته در پاریس شب دوشنبه پنجم

ذی حجة ۱۳۴۹ مطابق ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع انبيای الهی مظاهر حقیقتند حضرت موسی اعلان حقیقت کرد حضرت
مسیح ترویج حقیقت نمود حضرت محمد تأسیس حقیقت کرد جميع اولیای الهی اعلان
حقیقت کردند حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود جميع نفوس مقدسه که بعالم آمده اند
چراغهای حقیقت بودند حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت محبت بین بشر است
حقیقت اعلان عدالت است حقیقت هدایت الله است حقیقت فضائل عالم انسانی است
انبيای الهی جميعاً منادی حقیقت بودند و جميع متحد و متفق بودند هر پیغمبری مرده
بخلف خویش داد هر خلفی تصدیق سلف نمود موسی خبر از مسیح داد مسیح تصدیق
موسی کرد حضرت مسیح خبر از محمد داد حضرت محمد تصدیق مسیح و موسی

نمود جمیع بایکدیگر متحد بودند ما چرا اختلاف کنیم ما لغت آن نفوس مقدسه هستیم همین قسم که انبیاء محب یکدیگرند ما نیز باید محب یکدیگر باشیم زیرا بندگان یک خداییم و الطاف الهی شامل عموم است خدا بنا جمیع صلح است ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم خدا با همه مهربان است ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم اساس ادیان الهی محبت است و لغت و یگانگی الحمد لله این عصر عصر نوزائی است عقول ترقی نموده و ادراکات شدید شده اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته روابط محبت بین بشر محکم گردیده وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نماییم و بدوستی و راستی پردازیم تعصب مذهبی نماند تعصب جنسی نماند تعصب وطنی نماند بایکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم بنده یک در گاهیم و مستفیض از انوار یک آفتاب بجمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و بجمیع کتب آسمانی موقن شویم از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت بخدا کنیم وحدت عالم انسانی ترویج نماییم فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم مانند حیوانات درنده نباشیم بخونریزی راضی نگردیم خون بشر را مقدس دانیم این چنین خون مقدس را از برای خاک نریزیم جمیع در یک نقطه اجتماع کنیم و آن نقطه وحدت عالم انسانی است ملاحظه کنید الآن در طرابلس غرب چه میشود چه بسیار پدران بی پسر میشوند چه بسیار اطفال صغیر بی پدر میگردند چه قدر مادران مهربان در مصیبت فرزندان خود میگریزند چه قدر زنان در مصیبت شوهران فغان و ناله میکنند این خون انسانی از برای خاک ریخته میشود حیوانات درنده از برای خاک جنگ نمیکند هر یک بمحل خود قناعت مینمایند گرگ به لانه خود قناعت میکند پلنگ بمغاره خود اکتفا مینماید شیر پیشه خود قناعت کند هیچ یک بفکر تعدی در حق دیگری نیفتد ولی افسوس که انسان می رحم اگر همه آشیانه هارا بتصرف آرد باز در فکر آشیانه دیگر است و حل آنکه خدا بشر را انسان خلق کرده ولی از حیوانات درنده بدتر شده حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمیدردند گرگ هر قدر درنده باشد در یک شب نهایت ده گوسفند میدرد ولیکن

يك انسان سبب میشود صد هزار بشر را در يك روز قتل می نماید حال انصاف دهید این بچه قانون درست می آید اگر يك نفس انسانی را بکشد او را قاتل گویند اما اگر خون صد هزار نفس را بریزد او را سرور دلیران گویند اگر نفسی ده درم از کسی بدزدد او را سارق مجرم گویند اما اگر يك مملکت را غارت کند او را فاتح نمانند اگر يك خانه را آتش زند او را مجرم شمرند لکن اگر مملکتی را با آتش توپ و تفنگ بسوزاند او را جهان گیر گویند اینها جمیعاً از آفات جمیع بشر است از درندگی بشر است از عدم ایمان است زیرا اگر انسان معتقد بعِدالت الهی باشد راضی نمیشود خاطرری بیازارد و بیخیتن قطره نمی از خون راضی نگردد بلکه شب و روز میکوشد تا خاطرری را مسرور کند حال الحمد لله آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده بدایت اشراق صبح صلح اکبر است امید ما چنان است که وحدت عالم انسانی انتشار یابد بغض و عداوت بین بشر برافتد صلح اکبر آشکار گردد و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و شاکلی که بین ملل و دول حاصل در آن محکمه کبری فیصل یابد این مشروط و موکول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار کردند محب عالم انسانی تزیاید یابد افکار عمومی منعطف بصلح شود تا از کثرت محبین صلح و صلاح ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند محبت نورانیت است بغض و عداوت ظلمت است محبت سبب حیات است عداوت سبب ممات البته عقلا حیات را بر ممات ترجیح دهند اتحاد را بر اختلاف مرجح شمرند و بیجان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود شمس حقیقت اشراق کند عالم دیگر شود کره ارض جنتی در نهایت طراوت و لطافت گردد شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند جنوب و شمال دست بدست یکدیگر دهند تا محبت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید زیرا محبت بخلاق محبت بخداست مهربانی بخلاق خدمتی بخدا دعا کنید بیجان و دل بکوشید تا سبب محبت بین بشر شوید تا سبب عدالت شوید تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید بلکه انشاء الله تعصب مذهبی تعصب جنسی تعصب

سیاسی تعصب وطنی نماند عالم آسایش و راحت یابد جمیع شما ها اولاد دارید میدانید چقدر عزیزند. این بیچارگان که الان اولادشان شرحه شرحه میشوند آنها هم مثل شما هستند ملاحظه کنید اگر پدر و مادری طفل عزیز خود را بخون آغشته بیند چه حالت پیدا میکند دیگر از برای او دل میماند از برای او راحت میماند از برای او هیچ تسلی حاصل میشود همینطور الان نفوسی که در طرابلس هستند پدران و مادرانشان آن حالت را دارند خدا ما را خلق کرده که با یکدیگر محبت کنیم الفت کنیم نه بیکدیگر شمشیر کشیم بل محفل الفت و محبت ترتیب دهیم انجمن عدل تأسیس کنیم نه صف حرب بیارائیم چشم بما داده که یکدیگر را به محبت الله نظر کنیم دل داده که تعلق بیکدیگر داشته باشیم نه اینکه با یکدیگر بغض و عداوت داشته باشیم ببینید خدا چه فضلی در حق انسان کرده بانسان عقل داده احساس داده تا این قوای رحمانیه را در سیل محبت صرف کنیم نه در مقام مضرت از خدا بخواهید که شما را مؤید کند و بفضائل عالم انسانی موفق نماید چراغی را که ایزد بر افروخت خاموش نکنیم باران رحمت پروردگار را قطع ننمائیم برکت آسمانی را مانع نشویم موفق بآن شویم که عالم انسانی را تزیین دهیم شرق و غرب را روشن کنیم جمیع امم را باهم ارتباط دهیم بنیان جنگ را بر اندازیم سبب الفت قلوب شویم این است منتهی آمال ما این است رجای ما از خدا امیدواریم که بآن موفق گردیم حضرت بهاءالله از افق ایران بنورانیت هدایت طلوع نمود بجمیع ملوک مکاتب مخصوص نوشت جمیع را بصلح اکبر دعوت فرمود و کل را نصیحت نمود از آن جمله ناپلئون ثالث را که پادشاه پاریس بود از پنجاه سال تا یوم صعودش کوشید تا بتدریج قلوب منجذب بصلح اکبر شود الحمدلله این نور در انتشار است و علم صالح اکبر انشاءالله بلند میشود ما شب و روز میکوشیم تا عالم بشر منور شود و شمس حقیقت بنور حقیقت بر شرق و غرب بتابد

نطق مبارك در كنيسة سنت جرج در لندن

دوم محرم ١٣٣٠

هو الله

أيها المحترمون اعلموا ان النبوة مرآة تنبئ عن الفيض الالهي والتجلي الرحماني وانطبعت فيها اشعة ساطعة من شمس الحقيقة وارتسمت فيها الصور العالية ممثلة لها تجليات اسماء الله الحسنى ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى فالانبياء معادن الرحمة ومهابط الوحي ومشارق الانوار ومصادر الآثار (وما ارسلناك الا رحمة للعالمين) وأما الحقيقة الالهوية فهي مقدسة عن الادراك ومنزهة عن ان تنسج عناكب الافكار بلعابها حول حماها فكل ما يتصوره الانسان من أدق المعاني انما هو صور للخيال واوهام ما انزل الله بها من سلطان و تلك المعاني انما لها وجود ذهني و ليس لها وجود عيني فما هي الامحاط لامحيط و محدود ليس ببسيط حقيقي والله بكل شى محيط و الحقيقة الانسانية أعظم من ذلك حيث لها الوجود الذهني والوجود العيني ومحيطه بتلك التصورات الذهنية ومدركة لها والادراك فرع الاحاطة فالالهوية التي تحت الادراكات الانسانية انما هي تصورات خيالية وليست بحقيقة الالهوية لان حقيقة الربوبية محيطه بكل الاشياء لامحاطة بشىء ومقدسة عن الحدود والاشارات بل هي وجود حقيقي منزه عن الوجود الذهني ولا تكاد العقول تحيط به حتى تسعه الاذهان لتدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وإذا أمعنا النظر بعين الحقيقة نرى ان تفاوت المراتب فى الوجود مانع عن الادراك حيث ان كل مرتبة دانية لا تكاد ان تدرك ما فوقها مع ان كليهما فى حيز الامكان دون الوجود فالمرتبة الجمادية ليس لها خبر عن المرتبة النباتية لان الجماد لا يدرك القوة النامية والمرتبة النباتية ليس لها خبر عن عالم الحيوان و لا يكاد النبات ان يتصور السمع و البصر والحركة الارادية ولو كانت فى أعلى درجة من النبات والحيوان لا يستطيع تصور العقل والنفس الناطقة الكاشفة لحقائق الاشياء لانها فاقد

الوجدان واسير المحسوسيات وذاهلي عن كل حقيقة معقولة فكل حيوان لا يكاد ان يدرك حركة الارض وكرويتها ولا يكاد تنكشف له القوة الجيادية والمادة الاثيرية الغائبة عن الحواس وهو حال كونه أسير الاثير ذاهل عنه فاقد الاهراك فاذا كانت حقيقة الجماد والنبات و الحيوان والانسان حال كونها كلها من حيز الامكان ولكن تفاوت المراتب مانع ان يدرك الجماد كمال النبات و النبات قوي الحيوان و الحيوان فضائل الانسان فهل من الممكن ان يدرك الحوادث حقيقة التقديم ويعرف الصنع هوية الصانع العظيم استغفر الله من ذلك ضعف الطالب وجل المطلوب نهاية اقسام العقول عقل فما بقي أدنى شبهة ان الحدوث عاجز عن ادراك التقديم كما قال عليه السلام (ما عرفناك حق معرفتك) ولكن الامكان من حيث الوجود والشؤون يحتاج الفيض من حضرة الوجود وعلى ذلك ان الغيب المنيع المنقطع الوجداني تجلى علي حقائق الاشياء من حيث الاسماء والصفات و ما من شيء الا وله نصيب من ذلك الفيض الالهي والتجالي الرحماني وان من شيء الا يسبح بحمده

واما الانسان فهو جامع للكمال الامكاني وهو الجسم الجمادي واللفظ النباتي والحس الحيواني وفضلا عن ذلك جازئ لكمال الفيض الالهي فلا شك انه اشرف الكائنات وله قوة محيطية بحقائق الممكنات كاشفة لاسرارها و آخذة بنواصي خواصها والاسرار المكنونة في مكانها وتخرجها من حيز الغيب الي حيز الشهود و تعرضها للعقول والافهام هذا هو سلطان الانسان وبرهان الشرف الاسمي فكل الصانع والبدائع والعلوم والفنون كانت يوما ما في حيز الغيب السز المكنون فهذه القوة الكاشفة المؤيد بها الانسان قد اطلع بها وأخرجها من حيز الغيب الي حيز الشهود و عرضها على البصائر والابصار فثبت ان الحقيقة الانسانية ممتازة عن سائر الكائنات وكاشفة لحقائق الاشياء لاسيما الفرد الكامل والفيض الشامل والنور الباهر كل نبي كريم و رسول عظيم فهو عبارة عن مرآة صافية لطيفة منطبعة فيها الصور العالية تنبئ عن شمس الحقيقة المتجلية عليها بالفيض الابدئي ولا يرى فيها الاضياء الساطع من شمس الحقيقة وتفيض به علي سائر الامم (وانك

لتهدى الى صراط مستقيم)

وإذا قلنا ان شمس الحقيقة اشرفت بانوارها على المرايا الصافية فليس مرادنا ان شمس الحقيقة المقدسة عن الادراك تنزلت من علو تقديسها و سمو تنزيها و دخلت و حلت في المرايا الصافية استغفر الله من ذلك و ما قدروا الله حق قدره بل نقصد بذلك ان شمس الحقيقة اذا فاضت انوارها على المرايا لا يرى فيها الا ضياؤها ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحي ان النزول و الصعود و الدخول و الخروج و الحلول من لوازم الاجسام دون الارواح فكيف الحقيقة الربانية و الذاتية الصمدانية انها حلت عن تلك الاوصاف فلا يكاد ان يتقلب القديم حادئاً و لا الحادث قديماً قلب الماهية ممتنع و محال هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال الممين فغاية ما يكون الحداث ان يستفيض الفيض التام من حضرة القديم فلتنظر الى آثار رحمة الله في المظهر الموسوى و الى الانوار التي سطعت باشد الاشرار من الافق العيسوى و الى السراج الوهاج الساطع اللامع في الزجاج المحدى عليهم الصلاة و السلام و على الذين بهم اشرفت الانوار و ظهرت الاسرار و شاعت و ذاعت
آثار على ممر الاعصار
و الادهار

فهرست خطابات مبارکه

	صفحه
<p>خطابه در بروکلین منزل مستر مکنات وقتی که عکس متحرک برداشته میشد .</p> <p style="text-align: center;">بشارت بظهور شمس حقیقت</p>	۱
<p>خطابه در رمله اسکندریه در هتل ویکتوریا .</p> <p style="text-align: center;">کیفیت طلوع مظاهر مقدسه الهیه در ادوار مختلفه</p>	۱
<p>نطق در مبعث حضرت اعلی در منزل مسیو و مادام در یفوس در پاریس .</p> <p>در بیان مبعث حضرت اعلی و بلایا و مصائب وارده بر آنحضرت که منتهی به شهادت کبری میشود و بشارت بظهور حضرت بهاءالله</p>	۵
<p>لوح مبارک بافتخار مستر ا. ا. ا. دان زیدکز در هلاند .</p> <p>دلایل عقلیه بوجود الوهیت و اینکه حقیقت الوهیت ممتنع الادراک است</p>	۸
<p>خطابه در یکی از مجامع عظیمه در امریکا .</p> <p>در بیان اینکه افکار مادیه در جهان انتشار یافته و افکار حصر در قوای مادیه کشته و در انسان قوه قدسیه و فضائل و کمالاتی موجود که طبیعت از آن محروم است</p>	۱۱
<p>لوح مبارک بافتخار قارئین جریده واهان لندن .</p> <p>در بیان اینکه شمس حقیقت مربی نوع انسان و سبب نشو و نمای عتول و ارواح است</p>	۱۳
<p>نطق در منزل مسس مکسول در موثریال کانادای امریکا .</p> <p>در بیان اینکه طبیعت ناقص است و اگر انسان بطبیعت خود ترک شود از حیوان بدتر میشود و انبیای الهی برای تربیت نفوس بشری مبعوث شده اند تا آنها را از نقائص عالم طبیعت نجات دهند</p>	۱۴

- صفحه
- ۱۸ لوح مبارك بافتخار پر فسور فورال .
در اثبات الوهیت و بیان مراتب روح و اینکه قوای عقلیه از خصائص روح است و اثبات نشئه دیگر بعد از نشئه عالم انسانی
- ۲۹ نطق در برهان وجود الوهیت در پاریس .
در بیان اینکه کائنات از ترکیب عناصر مفرده موجود و ترکیب حصر در سه قسم است ترکیب تصادفی ترکیب الزامی ترکیب ارادی و اثبات اینکه ترکیب کائنات ترکیب ارادی و وجود اشیاء باراده حی قدیر است
- ۴۱ نطق در موضوع ترقیات عصر .
در بیان اینکه عالم امکان نظیر انسان است و همانطوریکه انسان دارای مراتب مختلفه است عالم امکان نیز درجاتی طی کرده تا بمقام رشد رسیده و باید قیام بر اعمالی شود که مقتضی و سزاوار این قرن است
- ۴۳ نطق در کانکرس ارتباط شرق و غرب در واشنگتن امریکا .
در بیان ارتباط شرق و غرب و اینکه نوع انسان محتاج تعاون و تعاضد است تا سعادت و آسایش یابد
- ۴۵ نطق در ریور سانیورک امریکا .
در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند باز محتاج بتعلیمات روح القدس است
- ۴۶ نطق در نیویورک امریکا .
انسان دو حیات دارد حیات جسمانی و حیات روحانی در حیات جسمانی هر قدر ترقی کند عاقبت فانی میشود ولی حیات روحانی سبب حصول فضائل انسانی و همیشه باقی است
- ۴۹ نطق در بیت مبارك در پاریس .
در بیان اینکه انسان مورد دو احساس است احساس سرور و احساس حزن

اگر توجه انسان صرف بعالم مادیات باشد بهیچ چیز تسلی خاطر پیدانمیکند و دائم دچار حزن و اندوه است و چنانچه دارای احساسات روحانی باشد و متوجه بعالم ملکوت همیشه مسرور و مشغول و بهر مصیبتی گرفتار شود تسلی خاطر دارد

۴۱ نطق در خانه مسس ساندرسن در اول ورود به پاریس .
در بیان اینکه عالم وجود مثل هیكل انسان محتاج بروح است و روحش دین الهی است

۴۲ خطابه در کلیسای موحدین در دیلین امریکا .

در بیان اینکه عالم طبیعت ناقص است و محتاج بتربیت و مربی حقیقی مظاهر الهیه هستند که در هر زمان ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند
۴۹ نطق در ریت مبارک در پاریس .

در بیان اینکه انبیای الهی بجهت الفت و محبت بین قلوب و اتحاد و اتفاق بشر مبعوث شده اند و جنگ و جدال از عدم متابعت تعالیم الهیه است
۵۱ نطق در پرت سعید .

در بیان اینکه مجالسی که با توجه الی الله تشکیل میشود تأثیرات عظیمه دارد و ذکر شهادت حضرت مسیح و اجتماع و انقطاع حواریین بعد از شهادت و قیام آنان بر خدمت
۵۳ نطق در خانه مسس فلیپ در نیویورک .

تشویق احباب محبت و خدمت بعالم انسانی و قیام بر اجرای تعالیم حضرت بهاء الله
۵۴ لوح مبارک بافتخار مدیر وقارئین مجله شرقی لندن .

در بیان اینکه مدنیت مادیه در غرب ترقیات فوق العاده کرده و مدنیت الهیه فراموش شده و بالتیجه تعصبات و منازعات و اختلافات حاصل گردیده است

- ۵۶ نطق در بیان اینکه انسان محتاج بقوه روحانیه ومدنیت الهیه است مدنیت جسمانیه بمنزله زجاج است و مدنیت روحانیه بمنزله سراج اگر مدنیت جسمانیه و مدنیت روحانیه توأم شود عالم انسانی کامل گردد
- ۵۹ خطابه در کلیسای باپتست در نیویورک .
در بیان اینکه اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت الهیه است و قربیت الهیه بحصول معرفه الله و انقطاع از ماسوی الله است
- ۶۲ خطابه در دارالفنون کلارک .
در بیان اینکه اعظم متعبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است
- ۶۶ لوح مبارک بافتخار اعضای محفل اجرائیه کنگرس صلح عمومی .
در بیان اینکه انسان باید جلب سعادت و منفعت از برای عموم بشر نماید و از جلب منفعت خود و مضرت دیگران پرهیزد و تعالیم الهی را که عبارت از تحسین اخلاق عالم انسانی و تأسیس مساوات و مواسات بین بشر است پیروی نماید
- ۶۸ نطق مبارک در خصوص جنک دنیا .
در بیان اینکه هیچ قوه مثل قوه محبت نافذ نیست بقوه حربیه مردم از روی کره ساکن و ساکت میشوند و بقوه محبت از روی میل تمکین مینمایند این همه سعی و کوشش که برای تجهیزات جنک و هدم بنیان انسانی میشود اگر در محبت بین بشر و ارتباط دول و ملل صرف شود عالم انسانی آسایش کامل حاصل نماید

نطق مبارک در خصوص جنگ دنیا .

در بیان مضرات جنگ و تشکیل محکمه عمومی برای حل مشکلات و اختلافات موجوده ملل

خطابه در کلیسای کوآث مودث در امریکا .

در بیان اینکه جنگ وجدال بین بشر ناشی از جهل و سوء تفاهم بوده و انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمده اند اساس ادیان الهی یکی است و اختلافات و نزاعها منبعت از تقلیدی است که بعد پیدا شده است

صوت سلام تام .

در بیان اینکه حضرت بهاءالله از پنجاه سال پیش عالم انسانی را بخطر عظیم و حرب عمومی محتوم الوقوع اخبار و بصلح عمومی دعوت فرموده است

نطق در تونون سوآیس .

در بیان اینکه اساس ادیان الهیه مبتنی بر الفت و وداد و اتفاق و اتحاد بین بشر میباشد و انبیای الهی برای تربیت ناس مبعوث شده اند

خطابه در انجمن آزاد امریک .

در بیان اینکه جمیع انبیاء متحد و متفقند و اساس تعالیمشان یکی است و تقالید و اوهام ناس سبب اختلافات شده است

خطابه در منزل مسی پارسنز در دو بلین امریکا .

در بیان اینکه در عالم انسانی قوه روحانیه ایست که او را از مادون ممتاز میسازد و تذکر باینکه انسان باید قناعت بحیات فانیه نکند و حیاتی طلبد که نهایت ندارد

خطابه در واشنگتون در منزل علی قلی خان .

در بیان اینکه در نساء هیچان عظیم است و می کوشند تا بارجال هممعنان گردند

و ذکر ترقیات نساء و مشارکت آنها با رجال برای رفع مشکلات عالم انسانی
خطابه در انجمن تنوزفیهای شهر نیویورک .

۹۲

در بیان اینکه در عالم وجود مقصدی مهم تر از وحدت عالم انسانی و صانع عمومی
نیست و تحقق آن جز بقوه معنویه الهیه و نقذات روح القدس که در این قرن
عظیم جلوه نموده میسر نمیشود

خطابه در عهد بزرگ یهودیان سانفرانسیسکو (کالیفورنیا) .

۹۸۰

در بیان اینکه اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است و در جمیع ادوار
دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده و انبیای الهی مانند حضرت موسی و حضرت
مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاء الله کل معلم عمومی و وسیله هدایت
و سعادت و ترقی اقوام و ملل در هر زمان بوده اند

نطق مبارک در کنیسه یهودیان مینا پوولس امریکا .

۱۰۴

در بیان اینکه از بدایت تاریخ الی یومنا هذا در بین بشر بغض و عداوت و حرب
و قتال بواسطه سوء تفاهم بین ادیان بوده و اگر سوء تفاهم برطرف شود جمیع
ادیان متحد و متفق شوند

خطابه در کلیسای موحدین شهر پالواتو کالیفرنیا .

۱۱۰

در بیان اینکه اعظم اساس ادیان الهی توحید است و انسان حقیقت الوهیت را
ادراک نمینماید زیرا تفاوت مراتب مانع از ادراک است و هر مادون ادراک رتبه
ما فوق نتواند و مظاهر مقدسه الهیه بمنزله آینه در مقابل شمس حقیقت اند که
کمالات و انوار شمس حقیقت در آنها جلوه نماید

نطق در کلیسای موحدین .

۱۱۴

در بیان وحدانیت الهیه و اینکه تفاوت مراتب مانع از ادراک مقامات است
و انبیای الهی مرایای شمس حقیقت هستند و نفوسی که طالب حقیقتند تجلیات

او را در هر آینه می بینند و تقیدی بر ایا ندارند تقید بافتاب دارند در هر آینه که باشد آفتاب را میپرستند

۱۱۷ نطق دریت مبارک در پاریس .

در بیان اینکه ادیان مقدسه الهیه منقسم بدو قسم است يك قسم تعلق بروحانیات دارد که اصل است و اساس آن یکی و تغییر ناپذیر است و قسم دیگر تعلق بجسمانیات دارد و چون فرع است بر حسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل یابد لوح مبارک بافتخار سلام در چین .

۱۱۸

عالم وجود محتاج بمربی و معلم است و مربی بر دو قسم است مربیان عالم طبیعت و مربیان عالم حقیقت و برای عالم انسانی مربی و معلم عمومی لازم است و آنان مظاهر مقدسه الهیه اند .

۱۴۱ نطق در منزل همشیره مسیو دریفوس . در پاریس

در بیان اینکه حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است و برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست و مابین حقیقت الوهیت و عالم خلق يك واسطه فیض لازم و آن واسطه مظاهر مقدسه الهیه اند

۱۴۳ نطق در منزل مسیو دریفوس در پاریس .

در بیان معنی الاب فی الابن و الابن فی الاب که در انجیل مذکور است و مقصد این است که انوار شمس حقیقت در مظاهر الهیه جلوه و ظهور نموده نه اینکه آفتاب حقیقت از علو تقدیس خود نزول کرده است

۱۴۶ خطابه در رمله اسکندریه در هتل ویکتوریا .

در بیان اینکه حضرت زردشت از جمله مظاهر مقدسه الهیه بوده و در قرآن به پیغمبر اصحاب الرس مذکور است و ذکر ترقیات پارسیان در ظل شریعت حضرت بهاء الله

- ۱۳۹ نطق مبارك در شهر بستن •
مسئله بقای روح و دلائل عقلیه در اثبات آن
- ۱۳۲ خطابه در بیت مبارك در شهر نیویورک •
در بیان مراتب عالم انسانی و استعداد ترقی و صعود بر تبه ما فوق و تحصیل معرفه الله و محبت الله و ایمان و اعمال خیریه و جانفشانی و انقطاع و طهارت و تقدیس برای وصول بحیات ابدیه
- ۱۳۵ خطابه در انجمن تیا سوفیها در اسکاتلند •
در اثبات بقای روح و اینکه انسان دو حقیقت دارد حقیقت جسمانی و حقیقت معنویه و حقیقت معنویه را فانی نیست و در حالات مختلفه جسم در روح تغییری حاصل نکرده
- ۱۳۹ خطابه در مجلس تیا سوفیها در پاریس •
در بیان اینکه جمیع کائنات حیات دارند و حیات هر کائناتی بحسب استعداد او است و حیات انسانی در نهایت قوت است و وقتی که ارتباط با خدا حاصل نماید و استفاضه از نور ابدی کند
- ۱۴۳ خطابه در مجمع تیا سوفیها در پاریس •
در بیان حکمت الهی و اینکه حکمت عبارت از اطلاع بحقائق اشیاء است و ذکر جامعیت کمالات انسانی و اینکه بر طبیعت غالب و حاکم است و عقل و روح انسان مدرك حقائق اشیاء است و اینکه وجود اشیاء عبارت از ترکیب عناصر و عدم عبارت از تحلیل عناصر است و ترکیب منحل بسه قسم میشود ترکیب تصادفی و ترکیب لزوم ذاتی و ترکیب ارادی
- ۱۴۸ بیانات مبارکه در منزل اسقف با حضور پرفسورهای مشهور پاریس •
سؤال و جواب راجع بحضرت مسیح و بیان تثلیث و ارتباط بین امر حضرت مسیح بحضرت بهاء الله و ارتباط مسیح و بهاء الله با خدا و چگونگی حصول اتحاد بین ادیان

	صفحه
نطق دریت مبارک در پاریس برای مشر و مسس مورز •	۱۵۵
سؤال و جواب راجع بامر مبارک و صلح عمومی و کیفیت انتشار آن و عقیده اهل بهاء نسبت بمسیح	
نطق در حیفا •	۱۵۹
در بیان ترقیات امر مبارک و مستقبل ایران	
نطق در حیفا •	۱۶۰
در بیان اینکه انسان صورت و مثال الهی است و استفاضه از روح الهی میکند و بروح ملکوتی زنده است و ذکر اینکه اروپا در مادیات ترقی کرده و از روحانیات محروم است	
نطق در تالار سن جرمن پاریس	۱۶۳
در بیان اینکه جمیع انبیاء و مظاهر الهیه بجهت تربیت بشر آمده اند تا وحدت عالم انسانی ظاهر و آشکار شود و انسان بروح زنده و ممتاز از حیوان است نه بجسم	
نطق در منزل مسیو دریفوس	۱۶۷
در بیان ترقی و بقای روح و تأثیرات عظیمه آن	
خطابه در منزل مسس پارسنز •	۱۷۱
در بیان اینکه اهالی امریکا در مادیات خیلی ترقی کرده اند ولی ترقیات روحانی تدنی نموده است و انسان تا در عالم روحانی ترقی ننماید آسایش حقیقی حاصل نکند	
نطق در شهر بستن در معبد فرمونت کنترانس موحدین امریکا •	۱۷۵
در بیان اینکه جمیع کائنات متحرکست زیرا حرکت دلیل بوجود است دین باید متحرک باشد اگر متحرک نباشد مرده است	

- صفحه
- نطق در نیت مبارك در نیویورک . ۱۷۸
- در بیان اینکه ناس در جمیع ادوار منتظر موعود بوده معینا محجوب مانده اند
و سبب احتجاب آنان
- خطابه در نیویورک . ۱۸۲
- در بیان اینکه در جمیع کتب مقدسه الهیه بشارتی است که روزی خواهد
رسید و موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد
- نطق در منزل لیدی بلامفیلد در لندن . ۱۸۷
- در بیان اینکه علائم ظهور حضرت مسیح همه رمز بوده و غرض معنی ظاهری
نبوده یهود چون تحری حقیقت بنمودند محروم شدند
- نطق در خیمه مسافری در پورت سعید مصر بعد از مراجعت از
ممالک اروپا و آمریکا . ۱۸۹
- در بیان اینکه تعالیم حضرت بهاءالله روح این عصر است و تفصیل تشریف
میرزا حسن عمو بحضور مبارك
- نطق در منزل مستر و مسس داج در نیویورک . ۱۹۲
- در بیان اینکه علم وحدت عالم انسانی مرقع خواهد شد و جمیع امم در ظل
خیمه صلح حضرت بهاءالله وارد خواهند شد
- نطق در خانه مستر و مسس مارجوری در نیویورک . ۱۹۳
- در بیان اینکه ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است همینکه کم کم حقائق الهی
فراموش شود باز بهار یزدانی جلوه نماید
- نطق در حیفا . ۱۹۴
- شمه می از مسافرت مبارك باروپا و آمریکا و ایراد خطبات و نطقها در مجامع

- و کنائس یهود و حقانیت حضرت رسول در کلیسای مسیحیان که سابقه نداشته
و تأثیرات نطق مبارک در امریکا
نطق در پاریس در منزل مسیو دریفوس . ۱۹۹
- در بیان اینکه تعالیم حضرت بهاء الله توحید جمیع بشر است و باید سعی و
کوشش شود تا سوء تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل گردد
نطق در بیت مبارک در پاریس . ۲۰۳
- در بیان اینکه هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد و ذکر
مقاومت و مخالفت اعداء در مقابل مظاهر مقدسه و عدم موفقیت آنها و
نفوذ کلمه الله
نطق در منزل مبارک در پاریس . ۲۰۶
- در بیان عبارت انجیل که میفرماید هر وقت مسیح بیاید سوار بر ابر است و
تفسیری که حضرت بهاء الله در این باب فرموده اند
نطق در دارالفنون کالیفورنیا . ۲۰۷
- در بیان اینکه علم اعظم منقبت عالم انسانی و وسیله کشف حقائق اشیاء است
و سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است
نطق در کلیسای موحدین مونتریال کانادا . ۲۱۴
- خداوند عالم جمیع را یکسان خلق فرموده و اختلافات ناشی از تقلید است
و شرح بعضی از تعالیم حضرت بهاء الله
لوح مبارک بافتخار مسی پارسنز . ۲۱۹
- در بیان مسئله اقتصاد بموجب تعالیم حضرت بهاء الله
نطق در کلیسای کلبگ زوی هوکس در لندن . ۲۲۱
- در بیان اینکه امری اعظم از محبت نیست و دین الهی سبب محبت و الفت

است و مظاهر مقدسه الهیه برای اتحاد و الفت در بین بشر تحمل مصائب و بلایا نموده‌اند

۲۲۵ . خطابه در مجلس اسپرانتیست ها در نیویورک اسکاتلند .

در بیان اینکه هرچه در عالم انسانی سبب اتحاد شود مفید است و هرچه سبب اختلاف و تفریق مضر و اهمیت لسان عمومی

۲۲۸ . خطابه در اول کلیسای متحدهین فیلادلفیا امریکا .

در بیان اینکه شرق مملکتی است که همیشه محل مظاهر مقدسه الهیه بوده و شمه‌ئی از تعالیم مبارکه و تساوی حقوق رجال و نساء

۲۳۴ . خطابه در کشتی سدربک هوایت استارلاین در سفر امریکا .

دین الهی اساس الفت و محبت میباشد و جمیع انبیای الهی بر این منظور ظاهر شده اند و ذکر تعالیم مبارکه که اساس وحدت و یگانگی است

۲۳۸ . نطق در کنگره انجمن آزادیان امریک در شهر بستن در تالار فردهال

در بیان اینکه ادیان الهیه بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که پیروان ادیان بمخالفت یکدیگر قیام نموده و هر یک پیغمبر خود را ضد دیگری می شمارند .

۲۴۱ . خطابه در مجلس اسپرانتیست های پاریس در مدرن هتل .

هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی بشری و اهمیت لسان عمومی و تأثیراتی که در رفع سوء تفاهم ملل دارد

۲۴۴ . نطق در عهد باپتیست امریکا در شهر فیلادلفیا

در عالم انسانی دو طریقت است طریق طبیعت طریق دیانت طریق طبیعت حیوانی است و طریق دیانت آداب الهی و اکتساب فضائل انسانی و شرح تعالیم دوازده گانه حضرت بهاء الله

- ۲۵۱ خطابه در پاریس .
- از جمله اساس حضرت بهاء الله تعدیل معیشت است و تا اصلاح معیشت نشود
آسایش جسمانی از برای بشر حاصل نمیشود
- ۲۵۴ خطابه در لندن یوم حرکت پاریس .
- سبب ظهور حضرت بهاء الله و بیان بعضی از تعالیم مبارکه
- ۲۵۵ خطابه در انجمن تورانیان در تالار موزه ملی بوداپست *
- اساس ادیان الهی یکی است و جمیع انبیاء الهی محض محبت و الفت بین بشر
ظاهر شده اند و ذکر بعضی از تعالیم مبارکه
- ۲۶۱ خطابه در هوارد یونیورسیتی در امریکا .
- تفاوتی در بین سفید و سیاه نیست و باید بین آنها ارتباط تام حاصل شود
- ۲۶۴ نطق در روز ۲۶ ذی حجه .
- خداوند بجمیع مهربان است و فیض نسبت بعموم یکسان است پس بشر هم
باید بایکدیگر مهربان باشند تعصبات دینی جنسی و وطنی و سیاسی را کنار بگذارند
- ۲۶۵ نطق در منزل مستر پن شو در ییلاق میلرفو امریکا .
- تفسیر مائده آسمانی و سؤال و جواب در باب وضع حکومتات و مسائل اقتصادی
مالیون و رنجبران
- ۲۷۵ خطابه در رمله اسکندریه در هتل ویکتوریا .
- در اهمیت عید نوروز و بیان اینکه در این قبیل اعیاد باید به تصمیمات مهمی که
خیر عموم در آن باشد اقدام شود
- ۲۷۷ نطق در پرت سعید .
- خداوند چه موهبتی بایران و ایرانیان عطا کرده است اگر ایرانیان بدانند
الی الابد افتخار میکنند

- ۲۷۹ نطق در مقام اعلی .
در مذمت خود پسندی و بیان اینکه جمیع مشکلاتی که حاصل میشود از خودپسندی است
- ۲۸۱ نطق در منزل لیدی بلامفیلد در لندن .
در بیان اینکه هر انسانی باید اول در فکر تربیت خویش باشد و تربیت بردو قسم است تربیت روحانی و تربیت جسمانی و چون تربیت روحانی حاصل نشود در ضمن تربیت جسمانی هم حاصل گردد و تربیت باید باعمل باشد نه اقوال زیرا اعمال تأثیرش بیشتر است .
- ۲۸۲ نطق در خانه مسیو دریفوس در پاریس .
در بیان اینکه دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است و عبارت از الفاظ نیست و متدینین بادیان باید بموجب تعالیم الهیه عمل نمایند مجرد خواندن و دانستن نمر ندارد .
- ۲۸۳ خطابه در پاریس .
در بیان اینکه جمیع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند و عملی در میان نیست ولی بهائیان باید از دیگران ممتاز باشند و عملشان بیش از قولشان باشد و به رفتار و کردار فضائل عالم انسانی را آشکار کنند
- ۲۸۶ نطق در منزل مسیو دریفوس در پاریس .
در بیان اینکه انسان باید در عالم وجود امید بمکافات و خوف از مجازات داشته باشد و بهائیان باید در جمیع امور مظاهر عدل باشند
- ۲۸۸ نطق در منزل مادام کاسته در پاریس
در بیان اینکه جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقتند و جمیع با یکدیگر متحد

بودند و امت آن نفوس مقدسه نباید با یکدیگر اختلاف کنند تا بنیان جنك
و جدال بر افتد و رایت صلح اکبر بلند شود .

نطق در کتبه سنت جرج در لندن . ۲۹۲

در بیان اینکه حقیقت الوهیت مقدس از ادراک است و انبیای الهی مرایاتی
هستند که از فیض الهی و تجلیات رحمانی حکایت میکنند

